جامع التواريخ

تشرف بالامعان [illegible] مطالعه [illegible] المستطاب

الخالى من العلم والعرفان عبد عباد الله السبحان عبد الرحمن

مشقه اضعف عباد الله واحوجهم الى الصمد

لمحمد الرازي

٣ را و ن

دیباچه کتاب جامع التواریخ که خواجه رشید الملقب بفضل الله ابو الخیر طبیب همدانی در زمان سلطان محمود

غازان و اولجایتو خان الملقب بسلطان محمد خدابنده تصنیف نموده

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست کتاب داستانها و دفتر کتب حساب بیانها حمد و ثنای آفرین حضرت مقدس جهان آفرین تواند بود و عنوان نامه روایات
و طراز منشات حکایات صلوات و تحیات بر روضه مطهر خاتم النبیین و بر خلفاء راشدین و عموم آل و اصحاب و تابعین
سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین اما بعد غرض از ترتیب
این مقدمه و تحریر این دیباچه آنکه مسودات این مسوده از کتاب مبارک که مشتملست بر ذکر تواریخ پادشاه جهانستان
چنگیزخان و آبا و اجداد بزرگوار و اولاد و احفاد و [illegible] نامدار او بوجهی که مشروح در خطبه آن خواهد آمد بفرمان سلطان
غازان خان انار الله برهانه از اوراق و طوامیر مبتر متفرق در جراید و دساتیر مختلف متنوع در سلک تالیف و مسطر ترتیب
آورده شد و هم در عهد دولتش که مضبوط و محصور در ادوار و عهود دارا و اردوان و افریدون و انوشروان بود بعضی از آن
سواد با بیاض نرفته و [illegible] آن کار شروع در آن کتابت بپایان رسید و آغاز تحریر آن مقالات بانجام انجامید در تاریخ یازدهم
ماه شوال سنه اربع و سبعمایه در عهد [illegible] باب الجنة است شهباز روح مطهر آن پادشاه عدل پرور نداء یا ایتها
النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة را لبیک اجابت گفته پرواز در آمد و قفص قالب شریف را
پرداخت و بر غرفات خلد برین و شرفات اعلی علیین فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر آشیان ساخت
[illegible] آن قدر جهان بود جناب [illegible] بمکان نشر و دهان را با هر دم صد هزاران درود از حضرت حق بر روان او
[illegible] وصیت نامه براعت شعار بلاغت آثار حکمت آمیز محبت انگیز که دران روزها تجدید و تاکید عهد ولی العهدی
که [illegible] ایمان فرموده بود بحضور جمهور خواتین و امرا و عموم ارکان دولت و اعیان حضرت از سر [illegible] و درایتی
صافیه بلسانی فصیح و بیانی صریح انشا و املا فرموده بود و در تحریر [illegible] آن [illegible] له والحق محض [illegible]
است [illegible] نموده برادر بزرگوار او سلطان المعظم [illegible] آل کرم شهنشاه اسلام مالک رقاب امم الخان العادل جهانبان اکمل
والی العالم کامکاری جامع تفاصیل جهانداری شهسوار میادین دین پروری شهریار ممالک داد گستری ممهد قواعد فرمانروایی
مشید مبانی کشور گشائی مرکز دایره گیتی ستانی مدار نقطه صاحبقرانی زبده فواید تکوین ابداع خلاصه نتایج اجناس
و انواع باسط بساط امن و امان مؤید اساس اسلام و ایمان مظهر شعار شریعت نبوی مجری احکام ملت مصطفوی منبع
زلال الطف الازلی مطلع هلال [illegible] منظور بنظر توفیق ربانی مخصوص بعنایت و تایید یزدانی پادشاه درپناه
سایه لطف اله السلطان محمد خدابنده خان لازال مقرون العهد بالدوام مظفر الالویة والاعلام ممدود الظل
علی کافة الانام که مقصود ظهور دولت چنگیزخان و معهود دعم [illegible] ملت مسلمانی وجود [illegible] ذات ملک صفات
اوست آن قضا قدرت قدر تدبیر و آن فلک [illegible] ملک [illegible] اکنون ذات [illegible] دولت او [illegible] اعظم و سپهر غبار
آن پادشاه [illegible] مسعود طالع که گوی [illegible] اقبال ارکان [illegible] السلطان [illegible] کند و بر جبین [illegible] علامت

تملک ممالک ربع مسکون بنام همایون او می بندد و صمصام [illegible] جهانگیر بی نیام [illegible] انتقام برمیکشد
مهر جهان افروز [illegible] خورشید با پرتو انوار رای عالم آرایش می آراید و زهره [illegible] نوا جهت و آهنگ بارگاه
او می نوازد و تیر [illegible] تقدیر به نیروی دوران او [illegible] می کند و [illegible]
او باطراف و اکناف آفاق می رساند براه ولی العهدی و ارث [illegible] سلطانی و والی تاج و تخت خانی گشت
[illegible] و بعد از وصول [illegible] ایلخان و اخبار [illegible]
مواکب همایون شهنشاهی بمیمون تایید الهی از خطه ممالک خراسان که مخیم [illegible] و مقام [illegible] محفوف بود بحضرت
صوب عراق و آذربایجان که مقر سریر سلطنت و مستقر رایات مملکت است نهضت فرمود
دولت اندیش [illegible] عصمت اندر [illegible] نصرت [illegible] و از کمال مرحمت خسروانه [illegible] پادشاهانه
[illegible] هر دم [illegible] ترفیه خاطر [illegible] اعیان [illegible] تا [illegible] بمیمون بشارت
میدادند [illegible] جراحت [illegible] و حکم [illegible] امداد استمداد [illegible]
[illegible] تاریخ [illegible] استقبال [illegible] و خود [illegible] سلطنت شاه
مستعد می گردانید و روز دوشنبه غره ماه ذوالحجه سال مذکور [illegible] شهر اسلام اوجان [illegible] رسید شعر
بر سپهر دولت آمد کامیاب و کامران آن [illegible] خسروان و مجموع خواتین و شهزادگان [illegible] شرف [illegible]
حضرت اعلی [illegible] اقبال [illegible] شعر
[illegible] از سپهر [illegible] خورشید [illegible] رسید [illegible] اسلام [illegible] خرد [illegible]
[illegible] دولت [illegible] پادشاه [illegible] اقبال [illegible]
[illegible] مصالح ممالک [illegible] شرایط [illegible] و وظایف [illegible]
[illegible] و بعد از آن [illegible] دوشنبه [illegible]
سنه ثلاث و سبعمایه شعر [illegible] شعر
جمشید [illegible] پادشاه [illegible] آدمی [illegible] کار [illegible]
دوران [illegible] اشغال [illegible] جهان [illegible] آدم [illegible]
[illegible] چه اگر پادشاهان ممالک جهان را [illegible]
[illegible] کرده اند و اگر [illegible] منافع [illegible] علی التخصیص [illegible]
ایام [illegible] مفهوم و مصور [illegible] معلوم و مقررست که در هر [illegible] اضطراب [illegible]
آفاق [illegible] و [illegible] بر باد میداد و [illegible]
اجناس و انواع [illegible] می پذیرفت [illegible] بسیاری [illegible] زمان [illegible]
میگشت تا بعد از آن [illegible] پادشاه [illegible] میسر میشد [illegible]
[illegible] استقرار قرار [illegible] و چون نوبت دور سلطنت بعهد همایون و ایام دولت روز افزون
او رسید [illegible] سعادت [illegible] بر [illegible] انداخته بود

و اطباق طباق رواق آن جلال بصورتی پرداخته که مثل آن اشکال حادثه توهم کردن کردن از انکشت یا ابنیه تیغ دست قهر

دهر قطره خون بدشمن نریخت عرصهٔ عریض ممالک ایمن از حملهٔ مخاوف و مهالک منضبط و مرتب بر قانونی محکم مهذب در

چون تصرف نواب حضرت سلطنت مآب آمد در زمان قلم در نشان علی رغم تیغ گردنان از آیات بر صحیفهٔ حال روزگار آثار کرد

ای دانکه مرا که در ایام عدل تو مردن که در زمان آشکار تیغ ❀ که ز دولت تو جان شد و کتابت بحجره الادب مدح تو باید بکار تیغ

دارای دار ایل و اخیر و براهین لایحه بعلم الیقین معلوم می شود که اختصاص حضرت شاهنشاهی بعین عنایات ربانی الهی

بر دیگر بیستر مخصوص است و اسرار آن خصوصیت بغایت محکم و مرصوص ، و یکی از آثار افاضل وقت که از کمال فضلا جهان

زمان است و نبالی این حضرت سلطان دوران در بعضی حروف اسم مبارک برحسب الالقاب تنزل من السماء تامل کرده چنین از معنی را

بنظم آورده

شعر

دوش در نام شاه خربنده ، فکرتی کرد سامعی بنده ❀ که مگر معنی در آن اسم است ، که از آن غافلست خواننده

اندر آن حیرتم بگوش آمد ، کای بما خوانده شاه فرخنده ❀ معنی در حروف آن لفظ است ، که بشاه است نیز زیبنده

عقد کن از حساب جمل ، یک یک حرف شاه خربنده ❀ تا بدانی که هست معنی آن ، سایهٔ خاص آفریننده

نه حروف آن و بانده این ، که بعقد اندر عدد مانده ❀ کز دو آن نام نه طرف صدقیست ، به دو رخ که هم آکنده

یا طلسمیست اندر آن اسم ، بعد کنج ابد افکنده ❀ سر آن اسم چون بدانستم ، جمع شد خاطر پراکنده

کردم ادراک معنی و گفتم ، شاه خربنده باد پاینده ❀ آفتاب جلال و سلطنتش ، از سپهر دوام تابنده

بر جمله بعد از اقامت مراسم شادمانی و بسط بساط نشاط و کامرانی از حال یاساق و یوسون و عادات و رسوم پادشاه خویش

سلطان سعید انارالله برهانه تفحص فرمود و از کیفیت اصدار و انفاذ احکام او استکشاف نمود و از غایت اخلاص محبت با

پدر و وفور حق شناسی و مروت صواب چنان دانست که تمامت امرا و ارکان دولت بر قرار سابق و رسم سالف ممکن و محترم

باشند و راه مناصب و اشغال هر یک بر ایشان مقرر و مسلم بود و امور ممالک و مصالح و لایات بر همان طریقه و ضابطه مجری

و ممضی و از شوائب تغییر و تبدیل و زیادت و نقصان مبرا و منزه ، و هر کار را بقین حاصل که بیمن حسن التدبیر کامل ~~شعر~~

خان نظم خویش آید امور مملکت زین پس ، که چرخ در ذات همه دوران نیابد بی کس و پنهانی ❀ مبنی بر این معنی چون اجزاء این

تاریخ از سواد به بیاض بمطالعهٔ اشرف رسید از غایت کمال عقل و کیاست و وفور دانش و فراست پادشاهیست آن را

اصلاحی تمام و ضبطی با انتظام فرمود و چون در عهد همایون دولت روز افزون تمامی آن را بیاض می رفت اول خان خواست که بنام

مبارک باشد و صدر الکتاب بذکر القاب حضرت سلطنت مآب مزین گردد و از راه اخلاق حمیده و مروت جبلی اجازت

بازندادند و فرمودند که بر قرار بنام سلطان سعید انارالله برهانه تمام کند و خطبهٔ آن همچنان بذکر القاب او موشح باشد

برونق فرمان جهان مطاع برهمان منوال تحریر می پیوندد و چون پادشاه اسلام خلد الله سلطانه از نهایت علو همت

همواره مستجمع انواع علوم و متفحص فنون حکایات و تواریخ است و اکثر روزگار همیونش باکتساب صنوف فضایل و کمالات

مصروف بعد از مطالعه و اصلاح این تاریخ فرمود که چون تا غایت وقت در هیچ تاریخ که مشتمل باشد بر احوال و حکایات

عموم اهل اقالیم عالم و طبقات اصناف بنی آدم نساخته اند و درین دیار هیچ کتاب در باب اخبار سایر بلاد و امصار موجود

نبوده و از پادشاهان متقدم کسی تفحص و تتبع آن ننموده در این ایام که بحمدالله و منّه اطراف و اکناف ربع مسکون در تحت فرمان

اوروغ

اوروغ چنگیزخان است و حکما و منجمان و ارباب دانش و اصحاب تواریخ اهل ادیان و ملل از اهالی ختای

و ماچین و هند و کشمیر و تبت و اویغور و دیگر اقوام اتراک و اعراب و افرنج در بندگی حضرت آسمان شکوه گرده گروه مجتمع

اند و هر یک را از تواریخ و حکایات و معتقدات طایفهٔ خویش نسخه هست و بر بعضی از آن واقف و مطلع ، رای جهان آرای

چنان اقتضا می کند که از مفصل آن تواریخ و حکایات مجملی که اندر معنی کمال باشد بنام همایون ما بپردازند و آن را با

صور الاقالیم و مسالک الممالک بهم در دو مجلد نوشته ذیل این تاریخ مذکور سازند تا مجموع آن کتابی عدیم المثل باشد جامع

جمیع انواع تواریخ ، عمر اگر فرصتست و اتفاق حسن این کاری که در هیچ روزگاری پادشاهان را دست نداده میسر شود

بی اهمال و اهمال بانجام باید رسانید تا موجب دوام نام و ناموس گردد ، موجب فرموده از جملهٔ فضلا و معتبران طوایف مذکوره تفحص

و استخبار نموده و از مضامین کتب متقدمان التقاط کرده مجملی آن بر حسب تقریر در باب تواریخ عموم اهل اقالیم در قلم آمد و یک مجلد

دیگر در بیان صور الاقالیم و مسالک الممالک ضمیمهٔ آن کرده ذیل این تاریخ مبارک ساخته شد و مجموع کتاب جامع

التواریخ مسمی گشت و تفاصیل حکایات و داستانها و کیفیت اوضاع آن بر وجهی است که در فهرست مشابه این

فصل در قلم خواهد آمد اثبات می یابد ❀ و چون معقول است که مورخ قضایا و حکایاتی که نویسد و تقریر کند همه کدام برای العین

مشاهده نکرده باشد و در آن جماعت نیز که صاحب حادثه و قضیه باشند و تاریخ احوال ایشان بود که ذکر رود همه را مشاهده

نشنیده الا آنکه بنقل راویان نویسند و گویند و نقل دو نوع است یکی متواتر که موجب علم باشد و در آن شبهتی

چنانکه ما را بتواتر وجود پیغمبران و پادشاهان و مردمان مشهور که در قرنهای پیش بوده اند و وجود شهرها دور چون مکه

و مصر و دیگر بلاد بعید مشهور با آنکه ندیده ایم معلوم شده و در چنان هیچ تردد در آن نمانده و بنا تمامت شرعیات و ادیان

بر آن نقل متواتر است و این نقل متواتر در بعضی قضایا نزد عموم خلق اعتبار دارد و در بعضی نزد طایفهٔ مخصوص و

نوع دوم نقل غیر متواتر است که آن را آحاد خوانند و آن محتمل صدق و کذب باشد و محل اختلاف و نزاع و بیشتر

احوال و حکایات که مردم از آن اخبار کنند بدین طریق غیر متواتر باشد و جهت آنکه بتجربه و محسوس معلوم و معقول است که

قضیه که حادثی بود و تمام شنوند اگر صاحب واقعه امروز تقریر آن کند قطعاً کما هی آن بخاطر نداشته باشد بلکه در هر مجلسی

بانکوید در عبارت و الفاظ او تغییر و تبدیل واقع شود و از آن جهت است که با آنکه در شرعیات احتیاط بلیغ بجای آورده

اند اختلاف بسیار در آن افتاده تا غایت که بعضی احادیث نبوی را بواسطهٔ اختلاف حال راویان مشکوک فیه می دانند

و ائمهٔ متقدم تتبع بسیار کرده اند و بعضی را بازگزیده و آن را صحاح می خوانند و باقی در حیز تردد و توقف باقی و بیشتر اختلافات

ائمه در مسایل شرعی بنا بر آن می خواست و مع هذا انکار آن مختلف فیه نتواند کرد و در منکر خطا آید بحسب

حاصل می شود که تواریخ هر زمان اقوام مختلف و از زمان متطاول مطلقا محقق نتواند بود ورود با آنکه در آن باب کرده باشد

و کند متساوی و متفق علیه نه و هر آینه هر کس چنانکه بتواتر بوی رسیده باشد یا بر سبیل اخبار شنیده روایت کند

و بسیار بود که راوی بر حسب طبع خود زیادت و نقصان کرده در تقریر آورد و اگر در دو می محض نگویند در عبارت

ساقط و تا که نکی چند نماند که متضمن نوع اختلاف باشد و چون اعتبار سنت آنست جهت آنکه ذکر رفت و طبیعت

آدمی بر آن شیء مجبول هر آفریده که خواهد که بر خلاف این معانی تقریری کند محال اندیش و باطل گوی باشد و چون حال است

اگر مورخ اندیشه کند که صورتی نویسد که محقق و مالا کلام باشد قطعا هیچ حکایتی را ایراد نتواند کرد حسب تاریخ او ابواب دکه

روایت باشد از جمعی بزرگان که آن را مشاهده کرده باشند یا بنقل از دیگران شنیده یا از کتب متقدمان مطالعه کرده و
بهر حال حکایت کردن محل اختلاف باشد و اگر بدین سبب ترک نوشتن و گفتن کنند و از آن اندیشند که مبادا که مردم اعتراض
کنند و پسندیده ندارند هر آینه جمله قصص و اخبار و احوال عالم متروک ماند و عموم خلق از فواید آن محروم پس وظیفهٔ مورخ
آن باشد که حکایات و اخبار هر قوم و هر طایفه بموجبی که ایشان در کتب خویش آورده باشند و بزبان روایت تقریر کنند
از کتب مشهور متداول میان آن قوم و از قول مشاهیر معتبران ایشان نقل می کند و می نویسد والعهدة علی الراوی
و چون شرح داده شد که هر صنفی از اصناف مردم و هر طایفه ای از طوایف خلایق نقل اخبار و روایت احوال بر حسب معتقد
خود کنند و هر آینه آن را بر معتقدات دیگران راجح دانند و در باب حقیت آن مبالغه نمایند و ممکن نیست که مجموع خلایق در جمیع
قضایا متفق الکلمه باشند و این معنی نزد حکما واضح و لایح و مورخ چون نقل از اقوام مختلف کرده باشد لاشک در تعدد و اختلاف
نماید و بعضی مردم در بعضی مواضع حکایات اعتراض کنند اما نیک و بد و عیب و هنر آن بروی راجع نباشد چه او حکایت کننده
تقریر اقوال و اخبار ایشان می کند والبته و اصلا تحقیق حقیقت نتواند کرد حکایتی که ذکر رفت و جهت آنکه باتفاق جمهور نقل
متواتر معتبر و مقبول است و اگر چه تواتر مسلمانان معتبرتر نیز باشد اما اخبار و روایات اهل اسلام مختلف بران جوان نهاد تا هر دو
هر آنچه نزد هر طایفه متواتر منقول باشد معتبر باید داشت چه متواتر گفتیم که باز در عموم خلق اعتبار دارد نه بامش طایفهٔ
مخصوص و آنچه بر سبیل غیر متواتر نقل کنند محتمل صدق و کذب باشد و وظیفهٔ مورخ حکایت آن باز کرده شد آن قدر تواند
بود که از قول اهل اعتبار و شهرت و کتب معتبر متداول نقل کرده می نویسد و اگر بر وفق تصور خویش در آن تصرفی نماید
بلا کلام بی وجه و ناصواب باشد مقصود از این کلمات آنکه چون این ضعیف بتألیف کتاب جامع التواریخ مامور شد
از آنچه در کتب مشهور هر طایفه ای مسطور یافت و آنچه نزد هر قومی نقل متواتر شهرت داشت و آنچه دانایان و حکما معتبر هر
طایفه ای بر حسب معتقد خود تقریر کردند هم بران منوال بی هیچ تغییر و تصرف در قلم آورد و ممکن که بسبب قصور فهم او یا اهمال
راوی بعضی از آن جملات فوت شده باشد و هم هذا لازم بود که در تنقیح حکایات اجتهادی نموده تمامتر روشن گرداند لکن در آن باب زیادت
سعی میسر نشد چه نوشتن چنین کتابی استعدادی تمام و مهارتی در جمیع علوم باید و آن معانی در خود نا موجود دید
و نیز بزمانی دراز و درستی جوانی و فراغی همه تمامتر توان کرد و اتفاق استعمال این کار در اواخر سن کهولت افتاد و چه اگر
اندیشه حضرت این ضعیف را در سلک نواب آورده اند و بمباشرت مهمات امور مامور کردانیده با آنکه استعداد آن کار
بزرگ نداشت و قوت عقل و ذهن یارای آن نه امتثال فرمان را امتثال مثال لازم بود و بقدر وسع سعی در آن باب واجب و چون
وقت ذمن بان امر وفا نمی کرد جمع تواریخ هر کدام از معظمات امور است چگونه وفا کردی بنابر این اسباب و اعذار که ذکر رفت
امید بلطف عمیم بزرگانی که این کتاب را مطالعه فرمایند و آنچه در آن یابند که بر آن محل خطا و خلل و موقع سهو و زلل باشد ذیل عفو
و اغماض بپوشانند و اصلاح و الحاقی که لایق و مناسب دانند فرمایند و این ضعیف را معذور دارند و هر چند تواریخ بعضی
اقوام که کفار و عبدة الاصنام اند اباطیل خیالات و اضالیل حکایات نامعقول ایشانست جهت آن ایراد کرده شد
تا اولوا الابصار را موجب اعتبار باشد و اهل اسلام و ایمان از مطالعهٔ آن بر معتقدات فاسدهٔ ارباب ضلالت اطلاع
یابند و از آن معانی اجتناب جسته باداء وظایف شکر نعمت هدایت و نور ایمان که ما و را جملهٔ الطاف و کرامات
ربانی است قیام نمایند والله تعالی هو المستعان وعلیه الاعتماد والتکلان

چون

چون بندهٔ دولت در باب قصور خویش و تمهید عذر خود در ذکر مورخان این کلمات که معلوم یافت در دیباجهٔ این کتاب
جامع التواریخ ایراد کرد آن را بندگان حضرت بمحل عرض رسانیدند و چون عطا لطفا اشرف موجب ازدیاد مرحمت و مزید غایت مبنی
نبود دید که آنچه مثل این هر کس تقریر کرده و نوشته ممکن که در آن زیادت و نقصانی باشد و معهذا ایشان همین است که تو
یاد کرده ای و هر آینه تو نیز معذور باشی و آنچه از زمان **چنگیز خان** تا اکنون از کلیات امور و شرح شعب تقریر و دفتر
مطلوب کلی آنست و ما را بیشتر بکار می آید خود همه درست و راست است و هیچ کس اعتراض نتواند کرد و مثل این دیگر کس
نوشته و ضبط نکرده و کسانی که واضعان آن حکایات و هر جزوی از اجزاء آن باشند همه بران سخن باشند و انکاری نتوانند
کرد و راست تر و محقق تر و درست تر از آن تاریخ کس ننوشته است چون در **حضرت سلطان اسلام** خلد الله سلطنته
بدین موجب پسندیده آمد شکر حق تعالی گزارده شد و هر چند همه ابواب خود را مقصر و قاصر دانسته چون در حضرت
حضرت پسندیده افتاد و بنظر قبول و ارتضا ملحوظ گشت با کدام شکر مقابل توان گردانید ایزد تعالی سایهٔ مرحمت
این **پادشاه** بنده نواز را سالها بر سر جهانیان پاینده و مستدام داراد والسلام

فهرست

فصل سیم در ذکر اقوامی از اتراک که هر یک علی حده پادشاهی و مقدمی داشته‌اند لکن ایشان را با اقوامی که در فصول سابق آمده خویشی نبوده

فصل چهارم در ذکر اقوام اتراک که در قدیم لقب ایشان مغول بوده و این فصل بر دو قسم است

قسم اول در ذکر مغول دَرلکین

قسم دوم در ذکر مغول نیرون

باب دوم

در بیان داستانهای پادشاهان اقوام مغول و اتراک و غیرهم و مشتملست بر دو فصل

فصل اول

چنگکزخان

در داستانهای آبا و اجداد چنگکزخان با ذکر حکایات احوال خویشان ایشان و آن ده داستانست

داستان داستان داستان داستان داستان

دوبون بایان و الان قوا — الان قوا و سه پسر او — بودونجر قاآن پسر الان قوا — پسر بودونجر دوتوم منن — پسر دوتوم منن قایدو خان

داستان داستان داستان داستان داستان

پسر قایدو خان بای سنکور — پسر بای سنکور تومبنه خان — پسر تومنه خان قابول خان — پسر قابول خان برتان بهادر — پسر برتان بهادر یسوکا بهادر

فصل دوم

در داستانهای چنگکزخان و اوروغ نامدار او که بعضی قاآن هر عهد شده‌اند و بعضی پادشاه الوس معین با ذکر مجمل حکایات پادشاهان اقالیم عالم که معاصر هر یک از ایشان بوده‌اند تا این زمان

داستان

چنگکزخان که پسر یسوکا بهادر بود

مدت عمرش هفتاد و دو سال — مدت پادشاهی بیست و پنج سال

داستان

اوکتای قاآن پسر سوم چنگکزخان و ولی العهد او

مدت عمرش — مدت پادشاهی سیزده سال

داستان

جوجی خان پسر مهین چنگکزخان و اوروغ او تا بدین عهد

مدت عمرش — مدت پادشاهی قریب چهل سال

داستان

جغتای خان پسر دوم چنگکزخان و اوروغ او تا بدین عهد

مدت عمرش — مدت پادشاهی

داستان

تولوی خان پسر چهارم چنگکزخان و وارث یورت و خانهای او

مدت عمرش — مدت پادشاهی

داستان

کیوک خان پسر مهین اوکتای قاآن که بعد از پدر قاآن عهد شد

مدت عمرش — مدت پادشاهی

داستان

منککا قاآن پسر مهین تولوی خان که بعد از کیوک خان قاآن شد

مدت عمرش — مدت پادشاهی هشت سال

داستان

قوبیلای قاآن پسر دوم تولوی خان که بعد از منککا قاآن قاآن شد و از آن برادرش اریق بوکا منازعت

مدت عمرش هشتاد و سه سال — مدت پادشاهی سی و پنج سال

داستان

تیمور قاآن نبیرهٔ قوبیلای قاآن که از زمان قاآن وقت است

مدت — مدت سن مبارک او در این عهد — زمانی که از جلوس او گذشته

داستان

هولاکو خان پسر دوم تولوی خان که در دیار ایران زمین پادشاه شد

مدت عمر او — مدت پادشاهی

داستان

اباقا خان پسر مهین هولاکو خان که بعد از پدر پادشاه شد

مدت عمر او — مدت پادشاهی هژده سال

داستان

تکودار اغول پسر هولاکو خان که بعد از اباقا خان پادشاه شد

مدت عمر او — مدت پادشاهی دو سال

داستان

ارغون خان پسر مهین اباقا خان که بعد از احمد پادشاه شد

مدت عمرش — مدت پادشاهی هفت سال

داستان

کیخاتو خان پسر اباقا خان که بعد از ارغون خان پادشاه شد

مدت عمرش — مدت پادشاهی سه سال و نه ماه

داستان

سلطان سعید غازان خان انار الله برهانه پسر مهین ارغون خان که بعد از کیخاتو پادشاه شد

مدت عمرش سی و سه سال و شش ماه — مدت پادشاهی هشت سال و نه ماه

داستان

جلوس مبارک شهنشاه اسلام اولجایتو سلطان خلد الله ملکه

مدت سن مبارک او در این عهد — مدت عهد سلطنتش تا ابد باد

مجلد دوم

که شهنشاه اسلام اولجایتو سلطان خلد الله سلطنته انشا فرمود و بنام همایون او نوشته می‌شود و مشتملست بر دو باب

باب اول

داستان

در ذکر تاریخ سلطان اسلام [illegible]

در جلد می رود ماه سنه وسبعمایه هجری و سن مبارکش سال [illegible]

باب دوم

و آن موضوع است بر دو قسم

قسم اول

و آن مشتمل است بر دو فصل

فصل اول

در مجمل تواریخ تمامت انبیا و خلفا و پادشاهان و سایر طبقات اصناف مردم از عهد آدم علیه السلم تا این زمان که ماه سنه وسبعمایه هجری است علی سبیل الایجاز والاختصار

فصل دوم

در مفصل تواریخ هر قومی از اقوام اهل عالم که ساکنان ربع مسکون اند علی اختلاف طبقاتهم واصنافهم

و هر چند بعضی از آن تواریخ مفصل مجملا در فصل سابق آمده اما بیشتر آنست که داخل آن تاریخ مجمل نشده و اگر خواهند که از آنجا معلوم کند مفهوم نگردد و بعضی دیگر آنست که پیش از این پادشاهان متقدم و مورخان از دیار آن تواریخ را بدست نیاورده اند و بر آن احوال واقف نگشته و در این عهد همایون بر حسب اشارت حضرت سلطنت از کتب هر قومی حاصل کرده اند و دانایان هر طایفه ای را طلب داشته بقدر امکان تحقیق کرده در نظم آمده و آن تاریخ است بدین تفصیل و ترتیب که اثبات می یابد

قسم دویم

قسم دوم

در ذکر تاریخ مبارک سلطان اسلام خلد الله سلطنته از آن زمان باز که این مجلد دوم تمام کرده در جلد می رود ماه سنه وسبعمایه هجری تا سالها که انشاء الله پادشاهی کند مدت عمر ان پادشاهی خواهند بود مورخان که ملازم بندگی حضرت اند و باشند آن را می نویسند و ذیل این مجلد دوم می سازند والله الموفق

مجلد سوم

در بیان صور الاقالیم و مسالک الممالک و مسافات

بقدر امکان تتبع و تحقیق کرده آنچه پیش از این در آن ممالک دانسته بوده اند و شرح آن در دفاتر آورده و مصور کرده اند و آنچه در این عهد همایون حکما و دانایان هند و چین و ماچین و فرنگ و غیرهم در کتب خویش یافته بعد از تحقیق مقرر کرده تمامت در این مجلد سوم اثبات کرده شد مجملا و مفصلا

مجمل — مفصل

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنا فراوان و شکر و سپاس بی پایان آفریدگار بیچون و مبدع صنایع کن فیکون را جل جلاله و عم نواله و صلوات
نامعدود و تحیات نامحدود نثار حضرت رسالت و بارگاه جلالت سرور جمله انبیا و مهتر کافه اولیا و اصفیا محمد مصطفی
و بر آل و اولاد اطهار و اصحاب مهاجر و انصار و اتباع و اشیاع او باد * بباید دانست که عظمت ذات ذو الجلالت
و کبریا صفات لایزالی نه چنان و چندانست که بتقریر نطق بیان و تحریر کلک و بنان نحیف ضعیف شرح و وصف پذیر گردد
همه ذرات مخلوقات و مکونات عالم علوی و سفلی از ماه تا ماهی و از عرش تا فرش ناطق و صامت جاندار و جماد
اولا و آخرا باطنا و ظاهرا حمد و ستایش آفریدگار و پروردگار خویش را بالوان ادا کنند و یکایک و ذره ذره گیش مقر و شاهد شعر
هر که بزبان خود سبق را * تسبیح همی کند حق را * انسان بلسان قال ناطق * حیوان بزبان حال صادق
تسبیح نبات دان فزودن * اقرار جماد هست بودن شعر ففی کل شیء له آیة * تدل علی انه واحد ع
اما حال عاشقان جمال جلال قدس و تشنگان زلال وصال انس که سالکان راه طلب و روندگان بادیه تعب اند مانند
تشنه‌ای توان بود که در بیداری و خواب همواره آرزوی آب کند و هرگز بمقدار قطره‌ای تسکین عطش او نگردد بلکه شیفته
باشد و در هیچ وقتی بهیچ نوعی آن تشنه عذوبت فرات و نیل و سلاست تسنیم و سلسبیل حد داند و شروع و خوض در
بحر عمان و محیط بی پایان کی تواند سخن هر یک از ان عشاق مشتاق بر وجهی که شایسته و بایسته باشد بذکر ستایش
جناب سبحانی چون تمام نماید و از عهده شکر آلا و نعمای ربانی چگونه بیرون آید شعر
صنع تو بپیماید اگر چون بیند * شکر تو بگوشت پاره چون گوید شعر
نه عقل بکنه لایزالی تو رسد * نه فکر بصفات کمالی تو رسد * در کنه کمالات نرسد هیچ کسی * کو غیر تو کس تا بکمال تو رسد
و چون منزلت اعتراف بعجز و اقرار بقصور غایت شکر و سپاس و نهایت حمد و ثنا باشد و خواجه کاینات و خلاصه موجودات
علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات چون در شب معراج از کونین گذر کرده بمقام قاب قوسین رسید بعجز اعتراف نمود
و گفت لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک و از معنی باز دری طوطی نکات لطف گفته است شعر
جانا بلدی و شیخ توئی * دادم حد حصر توئی * و هم هذا بلطف بی منت و فضل بی علت اکثر صفات و اخلاق
خویش را بخدا را آفریده و جمال جلال خود را بجلوه‌گاه سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم بعاشقان اهل عرفان
نمود و در عاطفت و مرحمت بر عالمیان گشاده و خواص و عوام اصناف انام را خوان انعام عام نهاده تا هر کس و هر چیز
بقدر استعداد بهره‌ور شود و همگان در فیضان جود نامتناهی مشارک و مساهم باشند شعر
از لطف تو هیچ بنده نومید نشد * مقبول تو جز مقبل جاوید نشد * لطفت بکدام ذره پیوست دمی * کان ذره به از هزار خورشید نشد
و بعضی از اسرار مکتوم حق آن باشد که هم ... که عارفان رسند و آنچه از ان جمله حکما و علما را مفهوم و معلوم شد اکثر اعوام

و جمال تقریر کند بعضی بسبب نااستعدادی و بعضی بجهت اختلاف آرا و معتقدات ادیان و ملل و استنکاف از متابعت
یکدیگر حق را قبول نتوانند کرد و بجحود و انکار پیش آیند و مقتضی تقدیر الهی آنست که آباد آن اسرار را باظهار و صفت اعلا الیا
بعیان مشاهده کنند و هیچکس منکر نتواند شد تا ایشان بواسطه معبود واجب الوجود را بشناسند بقدرت و دیگر صفات او
بدانند و ایمان آرند و حق سبحانه تشبه و تخلق بخوی گیرند که بواسطه اعمال الخیر و حسن صدق و اخلاص بندگی ابد و عز
سرمد یابند و ذکر ایشان بنیکی بر صفحه روزگار باقی ماند چنانکه ابرهیم خلیل صلوات الله و سلامه علیه که از جمله اقارب و عشایر
خود که مشرک و بت پرست بودند موحد و خداپرست گشت و باخلاق و اوصاف یزدانی متخلق و متصف شد و در جمیع کتب
معروف و مشهور است و در قصص و تواریخ مذکور از جمله اخلاق و صفات کریمانه او یکی سخاوت طبیعی و مروت ذاتی بود
و همواره علم شعر کر دست رست بود نهادن نمای * کان دست دریغ دستگیر نبود * در بساط او سماط
انداخته بودی و هیچ مسافر و مقیم از طعام و ادام او بی‌بهره نماندی و بسبب صدق نیت و محبت و اخلاص با حضرت حق و اثبت
لقب او خلیل الله شد و چنانچه در کتب آسمانی مسطور است جهت آنکه تا عالمیان را صدق اعتقاد او معین و محقق شود او را ابتلا
و آزمایش فرمود و بخواب وحی و الهام کرد تا فرزند فرجمند و قرة العین دلبند خود را اسمعیل علیه السلام در راه حق قربان کند
ابرهیم صلوات الله علیه برفور امر حق تعالی را مطاوعت و انقیاد نمود و بامتثال فرمان پیش آمد و بتعجیل اسمعیل را طلب
داشت و با وی گفت یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر ماذا تری او در جواب آن خطاب گفت
سمعا و طاعة یا ابت افعل ما تؤمر ستجدنی ان شاء الله من الصابرین ابرهیم علیه السلام چون تسلیم و رضای
اسمعیل مشاهده کرد از سر اخلاص و جد تمام بستن دست و پای نازنین فرزند خویش و نهادن پهلو و روی بر زمین مبادرت
نمود و خنجر آبدار بران روان چه خنجر آرام روان خود نهاد تا بکشش خویش او را قربان کند و چنانچه روایت است هر چند
کارد بر حلق او می‌مالید کارد منحرف می‌گشت و نمی‌برید و چون شرایط فرمانبری ابرهیم صلوات الله علیه بتقدیم رسید
و حق تعالی خلایق را معلوم کرد که صدق نیت و اخلاص عقیدت او تا غایتیست که فرزندی را که باری جل و علا بعد از آنکه
هشتاد سال از عمر او گذشته بود و هیچ فرزندی نداشت بوی ارزانی فرموده در راه حق دریغ نداشت جبرئیل امین را صلوات
الله علیه با کبشی جهت فدای اسمعیل علیه السلام و منع کشتن او با براهیم فرستاد و بوی ندا کرد یا ابرهیم قد صدقت
الرؤیا انا کذلک نجزی المحسنین و مقصود ازین معنی آنکه حق تعالی ابتلا و آزمایش ابرهیم علیه السلام بنا بر عدم معرفت
نفرمود و مقصود و حکمتها که از آن قضیه چه بود بر چند وجه گفته‌اند و آن را شرحی مستوفی داده لکن آنچه بعقل و بصیرت درک
توان نمود آنست که هر چند سخاوت و صدق و اخلاص خلیل صلوات الله علیه نزد حق جل و علا روشن و معلوم بود اما خواست
که آنرا در عمل آرد تا مستحق مجازات و مکافات گردد و اکثر در اخبار نبوی آمده است که الاعمال بالنیات
لکن مراد آنست که صحت عمل بنیت موقوفست و الا تا نیت مقارن با عمل نگردد فعل حاصل نیاید و تحصیل استحقاق جزا
نیابد هر چه خیر و شر کرده را ثواب و عقاب فرمودن عبث توان بود و امری بواسطه و سبب اقتضای عدل و حکمت دور
و مستبعد از معنی نص قرآن مجید که و ان لیس للانسان الا ما سعی در ضرورت باشد که بنده صدق نیت
خود در عمل آرد تا حاصل از کمال رحمت و محض فضل و عاطفت باری تعالی مزد بمقتضی لیجزیهم الله احسن
ما عملوا و یزیدهم من فضله و موجب فیضاعفه له اضعافا کثیرة مزد و جزا آن بوی رساند ارحمت

حق تعالی خواست تا ابرهیم علیه السلام عن تمامت اقران مومن و موحد گشته و صفات مستحسن متحلی شده صد
خود را در باب سعادت درجهان گردد تا از راه مکافات بر وجه احسن در عوض یک فرزند حقیر از اولاد و شعب از نسل و
اصلاب طاهر او ظاهر کرداند و بحکم **فقد آتینا آل ابرهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما**
چندین هزار انبیا و اولیا و سلاطین و ملوک از ذریت او در وجود آورد تا عالمیان را معلوم گردد که خدا پرستی و تعلق باخلاق
ربانی مستلزم ثواب بی حساب است و در آن باب تردد و اشتباه نماند و در احراز آن سعادت جد بلیغ نمایند و اهمال
و اشتغال و تهاون و تکاسل نورزند و ابرهیم خلیل علیه السلام فرزندان خود را وصیت کرد تا شجره نسل اولاد و اسباط
خویش بطنا بعد بطن و قرنا بعد قرن مرتب و مضبوط محفوظ دارند و دیگر اقوام را بر سبیل مواصلت در میان خود نگذارند
تا انساب ایشان از شایبه اختلاط متفرق نماند و هر یک از اولاد آبا و اجداد خود را بشرح و تفصیل دانند و چون اهل عرب
رعایت این نکته کرده اند ارباب خبرت و معرفت را معین و مبین است که از مبداء تناسل ذریة الله فرزندان خلیل الله
صلوات الله علیه الی یومنا هذا که قرب چهار هزار سال باشد تمامت انبیا و ملوک و خواص اهل ادیان و ملل از نسل
او بوده اند و تا قیامت خواهند بود و شجره جمیع آن خاندان و مهر سپهر آن دودمان عنوان صحف انبیا و واسطه قلاده
اصفیا مفخر و بهتر کائنات خلاصه و نقاوه موجودات خاتم النبیین و خیر المرسلین **محمد رسول الله**
علیه و علی آله الصلوة والسلام است که او را ایزد سبحانه و تعالی بکافه خلایق فرستاد و او را با آنکه تمامت عالمیان
متابعت دین او نمایند وعده داد و تقدیر ازلی و خواست لم یزلی چنان بوده که اگر بر دوری از ادوار بعید و هر عصری
از اعصار مدید در میان اهل اسلام تفرقی و اختلافی افتد و از جاده شرع قویم که صراط مستقیم است بقدر تنکب و تجنبی
نمایند و مستوجب ادبی و مستحق تهذیبی گردند تا از خواب غفلت بیدار شوند و از سکر نخوت هشیار گردند و کار مسلمانی
از نو نوایی دیگر گیرد و بازار شرع رونق و رواجی تازه پذیرد و مبانی اسلام بر وجهی استحکام یابد که محرر و مضبوط اقوام سالف
در اعوام سابق باشد و عنایت ذوالجلالی در سابقه لطف لایزالی چنان اقتضا کرده که تادیب اسلامیان بر دست طایفه‌ای
باشد که نه موحد و خداشناس باشند نه مشرک و در شرح دین و عاقبة الامر تقویت و تمویت امور ملت هم بشوکت آن طایفه ام
میسر و مقدر باشد و ببرکت توحید جبلی جمله بدین اسلام درآیند و عموم خلق را باشارت و انقیاد اوامر و نواهی آن فرمایند
و خود نسبت احکام شرعی تقید کردند و ادای فرایض و واجبات آن را متکفل و متقلد شوند و کار اسلام بجایی رسد که
بواسطه صلابت و مهابت ایشان هیچ مشرکی را مجال طعن نباشد و از شرق تا غرب باتفاق بی نفاق مسلمان شوند و انجاد
نبوی با امتداد ایام و مرور شهور و اعوام مندرس و منطمس نگردد بلکه هر زمان که روزگار برآید اساس آن موکد تر شود
و قواعد و اصول آن ممهد تر گردد و تا انقراض جهان و انقضای دور زمان هماره ستاره آن دولت بجانب اوج متصاعد
باشد و دم بدم امداد نصرت آن ملت بیفزاید و دلیلی قاطع و برهانی ساطع بر تصدیق این دعوی و تحقیق این معنی آنست
که بعد از آنکه ارکان احوال مسلمانی از تزلزل نوازل متزلزل گشته بود و اجسام انتظام احکام از انهدام نوائب
ایام متخلخل شده از اوروغ بافروغ فرزندان پادشاه جهان **چنگیز خان** که باری تعالی از ابتدای آفرینش عالم
در همه ترک و هیچ پادشاهی را چنان با صلابت و مهابت و شوکت و سطوت و عظمت و قدرت نیافریده
مانند او صاحب قران گیتی ستان انتقام را حصر کردن با مراد دیده مرکز نیت و چندین پادشاه بزرگ از اولاد و اعقاب او

و آن اقوام بمرور ایام بشعب بسیار منشعب شده اند و بهر زمانی از هر شعبه‌ای شعبها پیدا گشته و هر یک بسببی
و علتی اسمی و لقبی یافته مانند اوغوز که مجموع آن قوم را در این وقت ترکمان می گویند و منشعب بقبچاق و قنقلی و قارلوق
و دیگر شعب که بدیشان منسوب اند و اقوام که در این زمان بمغول مشهورند چون جلایر و تاتار و اویرات و مرکیت
و غیرهم و جمعی اقوام دیگر که بمغول مانند بوده اند و هر یک پادشاهی داشته چون کرایت و نایمان و اونگوت و امثال ایشان و اقوام
که از قدیم تا اکنون بازا اسامی معروف بوده اند قنقرات قورلاس ایکیراس ایچیکن اوریانکت کلکوت و غیرهم که
ایشان را جمله مغول درلکین گویند و اقوام نیرون که مغول خاص اند چنانکه ذکر آن اقوام و شعب مشروح و مفصل خواهد آمد
و اگر چه اشکال و لغات و لهجه ایشان بیکدیگر نزدیک است اما بحسب اختلاف مزاج و طبیعت آب و هوای هر ولایتی
اندکمایه تفاوت در شکل و لهجه هر قومی از این اقوام اتراک با دید آمده و هر چند اکثر آن شعب را تا غایت کسی بترتیب
ضبط نکرده و نسب نامها در دست در آن باب موجود نه خصوصا چون تاریخهای دیرین که سنه لکن بوجهی که راویان
و ناقلان از معتبران هر قوم نقل کرده تقریر کرده اند و در بعضی کتب ایشان یافته می شود شعبهای اصناف اتراک
که در این عهد مشهورند و بعد ازین بیشتر چنانکه علی سبیل الایجاز مفصل نوشته می شود و از این غلط کی بر طریقه
سیاقت استیفای اثبات می یابد

فهرست

اسامی اقوام اتراک صحرانشین که تمامت از نسل چهار پسر دیب یاوقوی که پسر ابوالجه خان اند که او پسر نوح پیغامبر علیه السلم بوده که او را بجانب شمال و شرقی شمالی و غربی شمالی فرستاد و هم قراخان و اورخان و کرخان و کزخان و بواسطه آنکه پسر قراخان اوغوز نام موحد گشت و بعضی خویشان با او متفق شدند دو قسم گشتند و شرح جمله خواهد آمد

شعبه اوغوز که پسر قراخان مذکور بود و بعضی برادران و عم زادگان که تابع وی شدند

شعبه اوغوز خان که شرح آن خواهد آمد او را شش پسر بوده و هر یک از ایشان چهار پسر داشته و اوغوز دست راست و چپ لشکر بدیشان داده بدین موجب

دست راست

کون خان		آی خان		یولدوز خان	
قایی	بایات	یازر	دوکار	اوشر	قزیق
القراولی	قراولی	دودرغه	یاپارلی	بیکدلی	قارقین

دست چپ

کوک خان		طاق خان		دینگیز خان	
بایندر	بچنه	سالور	ایمور	یکدر	بوکدوز
جاولدور	چپنی	الایونتلی	اورکر	ینوه	قنیق

براذران اوغوز و بعضی عمزادکان و برادرزادکان که با او متفق شدند

اویغور قانقلی قبچاق قارلوق قلج اغاچری

شعبهٔ اقوام اتراک اوغوز اورخان وکرخان وکزخان برادران او و فرزندان ایشان که با اوغوز
متفق شدند واز اقوام بر دو قسم اند یکی آنکه اصل شعب ایشان جهت مفصل معلوم نیست و دیگر آنکه معلوم است تفصیل

اقوامی که بواسطهٔ قدم عهد اصول شعب ایشان بتفصیل معلوم نشده

قسم

اول اقوامی که این زمان ایشان را مغول می‌خوانند لیکن در اصل نام
ایشان مغول نبوده چه این لفظ بعد از عهد ایشان اختراع کرده اند
و هر شعبه‌ای از آن اقوام شعب بسیار شده و هر یک نامی معین یافته

جلایر سونیت تاتار مرکیت کورلوت تغالیق ترغوت اویرات برغوت قوری
تولاس تومات بولغاچین کرموچین اوراسوت تلنکوت کستمی اوریانقه قورقان سقایت
سولکو

قسم

دوم اقوامی هم از جماعت صحرانشینان که از اقوام مذکوره کت
بیازکی نام ایشان مغول کستر مانده شده اند و این جماعت
اقوام بسیار و قبایل بیشمار بوده اند و اسامی بعضی از قبایل و شعب
ایشان که معلوم شده مفصل می‌کردد و شرح احوال ایشان مرقوم خواهد آمد

کرایت نایمان اونکوت تنکقوت بکرین قرقیز

اقوامی که معلوم است که اصل شعب ایشان از آن دو شخص است که در ارکنه قون
رفتند و بتناسل و توالد از دودمان ایشان بسیار شدند و لفظ مغول اسم جنس ایشان
کشت و دیگر اقوام که بایشان ربط نموده اند برسبیل مجاز می‌کویند چه آغاز اطلاق این لفظ
از عهد ایشان بوده و آن مغول یک قوم بوده اند از اقوام اتراک و چون عنایت ایزدی
در حق ایشان بود بقرب چهارصد سال زمان شعب بسیار از ایشان پیدا
و بکثرت از دیگر اقوام زیادت کشتند و بواسطهٔ شوکت ایشان دیگران
در آن ولایات بنام ایشان شهرت یافتند چه اکثر اتراک را مغول می‌خوانند
چنانچه پیش ازان چون تاتار غالب بودند جمله را تاتار می‌کفتند و هنوز در عرب

ودر هند

برخاسته اند و هر یک اقلیمی مسخر کرده و امصار و بلاد بی‌تعداد را در تحت فرمان آورده چنانکه عرصهٔ ممالک جهان
از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب در قبضهٔ قدرت و حوزهٔ سلطنت ایشان افتاد و فرمان نفاذ ایشان همچون باد در
اطراف و اکناف بحر و بر بجان و دوان از بهر جهان روان. در این عهد که شهور سنهٔ اثنتی و سبعمائه هجریست در ممالک
ایران زمین که خلاصهٔ معمورهٔ جهان است نوبت پادشاهی و سریر سلطنت و شهنشاهی بپادشاه جهان سلطان سلاطین زمان
مادهٔ امن و امان خلاصهٔ نوع انسان باسط عدل و احسان وارث ملک سلیمانی رافع لوای مسلمانی در دو دیار کامکاری
مهر سپهر جهانداری مظهر امر الهی مصدر فضل نامتناهی مالک ممالک توفیق سالک مسالک تحقیق جمشید خورشید
طلعت خاقان کیوان رفعت شهنشاه اعدل جهانبان اکمل مالک رقاب انام پادشاه اسلام سایهٔ اله ناصر دین الله
سلطان محمود غازان خان خلد الله سلطانه که از میان اولاد چنگیز خان که خداوندکان سلاطین
زمین و زمان اند بشرف کمال علم و حکمت و دها و وفور عقل و فطنت و ذکا و کثرت شوکت و عظمت و سیاست
و فرط شجاعت و فراست و کیاست و شیوع صیت عدل و انصاف و شمول فیض بذل و الطاف و غایت کفایت
در ملکداری و غزارت مهارت در امور شهریاری و ترتیب یسون یاساق و تهذیب فنون اخلاق منوط شاهان
نامدار و مخصوص خسروان کامکار است و رقبهٔ کردن‌کشان و سرافرازان عالم در ربقهٔ طاعت آورده و جمله را رام احکام
کرده و با صفای ذهن مشکل‌کشای و ضیاء رای ممالک‌آرای هیچ نکته و دقیقه از نکات علمی و دقایق حکمی در
حجاب ریب پوشیده نمی‌تواند ماند و با کمال فصاحت و بلاغت مشکل‌ها بر افاضل حکما و عرفا در مجال سؤال و جواب
نه و در معرفت فنون آداب و کوناکون صناعات نادرهٔ زمان و عبرهٔ آمن جهان است

شعر

مشکلاتی را که عقل از درک آن قاصر شود ❁ نقد را کش برهان کوید از هر یک جواب
در شب ابخوا امد بمهر روز بنماید بخلق ❁ کر ز پیش خاطر وقاد بردارد حجاب

و همکی همت همایون و نیت میمون بر تمهید قواعد معدلت و تشیید مبانی عاطفه و مرحمت در حق عموم رعیت و اصناف
بریت موقوف فرموده و اوقات و ساعات را باحراز اسباب نیکنامی و تحصیل موجبات دو جهانی مصروف داشته
و بتاثیر معجز محمدی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بنور صفای سینهٔ با سکینهٔ خویش دین اسلام اختیار کرد
و تمامت لشکر همراه خود را که بیشتر مغول متعبد بوده اند و دیکر اقوام بت‌پرست و مشرک از اویغور و غیرهم همکی مسلمان
کردانید و ابراهیم خلیل وار از جمع کفار بیت الله جسته خویش تمامت اصنام بشکست و داء کفر و شرک بکلی
برداشت و فرمود تا در اقطار و امصار ممالک بحکم یا قومنا اجیبوا داعی الله وآمنوا به ندا کردند تا ایشان را
بشکستند و بتخانه‌ها برانداختند و بازار آن مساجد و معابد ساختند و هر آنچه در دین یکرو و بدعت بود جمله را
ابطال و ازالت فرمود و دم بدم در اعلاء اعلام اسلام و تزیین آن و تمکین دین و اظهار شعار شرع حکمی مجدد
و فرمانی نو که همه فرمایه و در ترحیب و تعظیم اسلامیان می‌افزاید چنانکه علمای زمان مشاهده می‌کنند

شعر

تیره شد بازار دین و کار دولت در کرفت ❁ تا شه کیتی غازان خان دین پیغمبر کرفت
رونق شرع مطهر را اساسی نو نهاد ❁ رسم شرک و کفر و بدعت را بکلی بر کرفت

از مقتضی این مقدمات معلوم و مقرر و مفهوم و مقصود می‌شود که خواست حق جل و علا ارشید تیسیر اسباب شوکت

و تفتیح ابواب دولت **چینگگیز خان** و آبا و اجداد و ابنا و اولاد او و ذکر احوال آن خاندان و تضاعیف اقبال
آن در زمان تقویت دین اسلام و تشیید شرعیات احکام بوده حصه از کل بطن موجود خلفان اقوام و قبایل منتسب گشته
اند که اعلا و ادنا افراد ایشان **شعر** نرفتی از امادۀ حسرت دل بجا || برون از حیز حصر و تقدیر
و خلاصۀ آن اقوام و امداد و قبایل بزرگوار پادشاه جهانگیر **چینگگیز خان** بوده و خلاصۀ فرزندان و اوروغ او که سلاطین
عالم و تاجداران بنی آدم حلقه بندگی ایشان در گوش دارند و غاشیۀ چاکری بر دوش شاه گیتی پناه ناصر دین الله
سلطان محمود غازان خان است خلد الله سلطنته و ابد مملکته پس واجب و لازم باشد کیفیت ظهور آثار عنایت
حق تعالی در حق ایشان بیان کردن و تواریخ آن احوال و حکایات انتساب آن قبایل در سلک عبارت آوردن والله الموفق

ذکر سبب تألیف این کتاب که موسوم است بتاریخ مبارک غازانی

برای ارباب فطنت و کیاست و اصحاب روایت و فراست پوشیده نیست که تاریخ عبارتست از ضبط و ترتیب
هر حالی غریب و حادثۀ عجیب که بنادر اتفاق افتد و آنرا در متون دفاتر و بطون اوراق اثبات کنند و حکما ابتداء
آن حادثه را تاریخ آن حال گویند و مقدار و کمیت زمان بواسطۀ آن بدانند بنابران بعضی ابتداء امر ملتی و دولتی تاریخی
معین باشد و کدام حادثه و قضیه درین عهدها از ابتداء ظهور دولت **چینگگیز خان** معظم تر بوده است که آنرا تاریخ
توان ساخت چه در زمانی اندک بسیاری از ممالک عالم برای ثاقب و تدبیر صایب و کمال کیاست و فرط سیاست مسخر گردانید
و گردن کشان و سرداران فرعون طبیعت نمرود سیرت را که هر یک از غرور دم انا و لا غیری می زدند پای مال قهر و دستگیر کرد
و جهانرا بکلی بوجود رای صایب و حوزۀ ممالک را از تصرف متغلبان جابر و ظالم مستبد پاک پاک کرده با اوروغ نامدار
و اخلاف بزرگوار باقی گذاشت و سپهر دوار و افلاک با ایشان عهد ابدی و پیمان سرمدی بستند و رسم و عادت حکما و علما اعیان آنست که
متفرقات وقایع بزرگ و شرح هر زمانی مورخ کنند تا بعد از ایشان اخلاف و اعقاب اولوا الابصار را اعتباری باشد و احوال قرون
ماضیه در ادوار مستقبل معلوم ایشان شود و ذکر پادشاهان نامدار و خسروان کامکار بوساطت آن بر روی اوراق روزگار باقی
ماند والا اغلب وقایع و حوادث بمرور شهور و ایام و امتداد دهور و اعوام آنرا مطموس و مندرس می گرداند **شعر**
نکو روزگار از درازی که هست || همی بگسلاند بجز راز دست || و دلیل صدق این سخن آنست که از چندان ممالک عریض
و حشمت مستفیض و نعمت فراوان و اموال ناکران و خزاین بیشمار و دفاین بسیار و اسباب کامرانی و تنعمات این جهانی
که سلطان محمود غزنوی را حاصل بود امروز نام نیکو و ذکر جمیل او جز بواسطۀ نظم عنصری و فردوسی کلام دیگر
باقی نمانده است **شعر** باقی نبود تا قیامت در جهان || آثار حسن سیرت محمود غزنویست
و از اینجا معلوم می شود که عز دولت و دوام تخت مشروط بحسن سیرت اند و چون قومی که ایشان از قدیم العهد باز بترک
موسوم اند مقام و مسکن در ولایتی دارند که طول و عرض آن از ابتدا طرف آب جیحون و سیحون تا انتهای حدود بلاد
مشرق و از نهایت دشت قبچاق تا نهایت ولایت ختای است و در آن مواضع در کوه و دره و صحرا می نشسته اند
و اقامت و توطن در دیها و شهرها عادت نداشته و از ملک ایران دور بوده در تواریخ متقدمان از احوال ایشان ذکری
مستوفی نیامده الا در بعضی کتب شمه از آن آورده اند و اهل خبرت را نیافته اند تا حقیقت حال اخبار و آثار و حکایات
ایشان جامع بوده بشرح و بسط یاد کند و مجملا همه اقوام ترک و مغول بهم مانند اند و لغت جمله در اصل یکیست

لکن

لکن مغول صنفی از اتراک بوده و تفاوت و اختلاف بسیار در میان ایشان هست چنانکه شرح هر یک بموضع خود بیاید
از اختلاف و سبب آن شد که حکایات و تواریخ ایشان محفوظ بجای نرسید و چون نوبت خانیت و پادشاهی عالم
چینگگیز خان و اوروغ و امداد و اخلاف بزرگوار او رسید و تمامت ممالک ربع مسکون از چین و ماچین و ختای
و هند و سند و ماوراء النهر و ترکستان و شام و روم و آس و اروس و چرکس و قبچاق و کلار و باشغرد که علی الاجمال از شرق
تا غرب و از شمال تا جنوب باشند ایل و مطیع کردند در سوابق ایام از احوال جهانگیری و قلعه گشائی و فرمان روائی
چینگگیز خان و اوروغ او بعضی از اکابر عصر و افاضل دهر شمۀ بخلاف واقع و معتقد **شهزادگان**
و امرا و مغول ایراد کرده اند بسبب عدم وقوف بر کیفیت امور و احوال آن دولت و قلت معرفت بنظام و جلایل آن حوادث
اما چون تاریخ صحیح ایشان بعبارت و خط مغولی نامدون و نامرتب فصل فصل مبتر در خزاین نگاه داشته بودند
و از مطالعۀ اغیار و اجانب نهان و پوشیده و هر کس را محل و اعتماد آن نبوده که شاید که بر آن واقف و مطلع گردند تا
درین وقت که تاج و تخت شهنشاهی ایران زمین که مسقط پادشاهان جهان است بوجود مبارک پادشاه اسلام **سلطان**
محمود غازان خان خلد الله ملکه مشرف گشت از غایت علو همت خاطر مبارکش بدان ملتفت شد که آنرا مرتب
و مدون گرداند **اشارت اشرف** نفوذ یافت بنده دولت الغانی و معتصم بعون عنایت ربانی مؤلف این ترکیب
فضل الله ابن ابی الخیر الملقب برشید طبیب الهمدانی اصلح الله شانه و وقاه عما شانه تواریخ اصل و نسب مغول و سایر اتراک
که بمغول مانند اند و فصل فصل روایات حکایات ایشان که در خزاین معمور موجود است و بعضی پیش امرا و مقربان
حضرت مستودع و تا غایت وقت جمع آن هیچ آفریده را دست نداده و سعادت ترکیب آن ترتیب کسی را مساعدت ننموده
و هر مورخی شطری از آن بی معرفت حقیقت حال از افواه عوام برسم حکایت بر طبع او بوده نقل می کرده و بتفرقه صحت
آن هیچ کس را معلوم و محقق نگشته بعد از تصحیح و تنقیح و امعان و اتقان بلفظی مهذب مدون و مرتب گردانید و عرایس
نفایس ابکار افکار آن اجداد و آثار را که تا غایت وقت در حجب استار کتمان پنهان بود بر منصۀ اظهار جلوه اشتهار
دهد و تاریخ مجمل اشخاص منفصل در آن کتاب ذکر رفته از دانایان و حکمای ختای و هند و اویغور و قبچاق و دیگر اقوام
اعیان هر قوم از جمیع اصناف طوایف مردم در بندگی **حضرت اعلی** ملازم اند تفحص نموده علی الخصوص از نقد
نوئین اعظم سپهسالار ایران و توران مدبر ممالک جهان پولاد چینگ سانگ که در بسیط ربع مسکون در انواع هنرها
گوناگون و معرفت انساب اقوام اتراک و تواریخ احوال ایشان بتخصیص از آن مغول نظیر ندارد و از کتب تواریخ که در اصطلاحات
دارند اقتباس کرده چنانکه مراد او بود تا آخر خواص و عوام را معلوم و مفهوم گردد و فواید احوال متفرقات وقایع و حوادث
که در زمان ظهور دولت مغول اتفاق افتاده بمرور ایام و امتداد شهور و اعوام منطمس و مندرس نگردد و نوادر
محجوب و مستور نماند چه در این عهد هر کس را از آن امور واقف و مطلع نیست و بطول روزگار
امرا از اسامی و انساب آبا و اجداد و اعمام و اخوال و حدوث احوال و وقوع حوادث که در ازمان متقدم بوده باشد
غافل و ذاهل مانند و چگونه شاید که اوروغ و اعقاب بزرگان هر قوم از مجاری احوال پدران و ذکر اسامی و انساب ایشان
واقف و مطلع نباشند خصوصا آنان که حق تعالی در حق ایشان انواع عنایت فرموده باشد و توفیق تیسیر کارهای بزرگ
رفیق گردانیده و زمام جهانداری در قبضۀ مرام ایشان نهاده و ممالک و حدود که در هیچ عهدی پادشاهان نشان

و عواقبین

دخانان چادر آن نادر بوده باشد و تواریخ آنها بتواتر و تحقیق نشنوده و بر علوم آن اقوام وقوفی نیافته در تحت فرمان آورده باشد و چون امروز **چینگگیزخان** را از جنس سعادت و دولت دست داده و دانایان و حکما و موزخان **حضرت اعلی** را چون لاینفک اند کشف و بیان آن معانی میسر و مسهل گشته چگونه شاید که جمال آن معانی معطل ماند تا هر کس روایتی نادانسته و بحکم نارسیده گوید و نویسد و هر آینه احیاء نام نیکوی آبا و اجداد و تجدید ذکر کردار و گفتار اسلاف چریمن سعی او لا کرده و اخلاف پسندیده که بتایید ربانی و توفیق یزدانی متناد و مخصوص باشند تواند بود **شعر** بفرزند زنده ست نام پدر ❁ بفرزند باقیست کام پدر ❁ چون حکم **یرلیغ همایون** لازال نافذا و مطاعا بقیام باهتمام و اتمام این امر مهم نفاذ یافت و کمینه بنده از امتثال و انقیاد چاره ندید خاطر و ضمیر را بمعرفت تواریخ مغول و روایات حکایات ایشان مصروف داشت در باب انقیاد تمامت سعی و اجتهاد مبذول داشت و مضمون اجزاء نامرتب که در خزانه موجود بود بعد از مطالعه و تحقیق مرتب و مبوب گردانید و هر آینه بطرف استماع باستفاضت از جناب دولت که علامه زمان حضرت اند و دانایان و معتبران خارج صنوف اقتباس نموده و منضم گردانید ضمیر آن ساخت و حاکی اقوام مختلف آنرا به نهوالت در یابند بعبارتی روشن فصل فصل در قلم می‌آید ان شاء الله بنظر قبول آن حضرت محظوظ گردد تا موجب ادراک سعادت دو جهانی و نیل کمال آمال و امانی بنده باشد والله المستعان و علیه التکلان

باب اول

از مجلد اول از کتاب جامع التواریخ در بیان حکایات ظهور اقوام اتراک و کیفیت انشعاب ایشان بقبایل مختلفه و شرح احوال آبا و اجداد هر قوم بر سبیل کلی و این باب مشتملست بر دیباجه و چهار فصل

دیباجه در ذکر حدود بعضی مواضع اقوام اتراک و تفصیل اسامی و القاب هر شعبه از آن اقوام آنچه معلوم شده

اول باید دانست که در هر اقلیمی از اقالیم عالم مردم شهرنشین و دیه نشین و صحرانشین حد بوده اند و هستند خصوصا در ولایتی که مرغزار باشد و علف بسیار و از سواد عمارات دور صحرانشینان زیادت باشند چنانکه در حدود داران زمین ملک عرب که بیابانی بی آب و درختی نه مناسب شتر باشد که علف بسیار خورد و آب کم لاجرم قبایل و عشایر اعراب جدا جدا که از کثرت حصر ایشان نتوان کرد از بدایت مغرب تا نهایت ساحل دریای هند در تمامی صحاری و بوادی مقام ساخته اند و در آن نواحی بیابان رحل اقامت انداخته همچنین اقوامی که از قدیم العهد با تا اکنون ایشان را ترک گفته اند در صحراها و کوهها و بیشه‌ها و ولایت دشت قبچاق و روس و چرکس و کلار و باشغرد و تلاس و صیرام و اسبیجاب و بولاد و رودخانه انقره و حدود ولایات ترکستان و اویغورستان و صحراها و رودخانها که معروف و منسوب است باقوام نایمان مانند کوک ایردیش و رودخانه ایردیش و قراقروم و کوههای بزرک آلتای و رودخانه اونان و ولایت قیرقیز و کم کمجیوت و مواضع ییلاق و قیشلاق بسیار که معروفست بمغولستان و منسوب باقوام کراییت چون اونن و کلوران و طالان بالجیس و بورقان قالدون و کوکه ناوور و بوییر ناوور و قرقات و کوکن وارکونه و قلیر و سلینکه و برقوجین توکوم و تلاجین الت وانکو که متصل بختای است تمامت قبایل و شعب ایشان ساکن بوده اند و این زمان هم بر قرار معهود نشسته اند لیکن در تمامت ولایات چین و هند و کشمیر و ایران زمین و روم و شام و مصر بقوت و شوکت و تسلط و استیلا متفرق گشته و اکثر ممالک ربع مسکون در تحت تصرف آورده

و ان

پر علف و
علف و
دیگر بود و

و هنود ختای تاتار شهرت دارند و این مغولان اصلی بتدریج در دو قسم گشته اند

قسم اول

شرح کسانی که از آن اقوام مغول اصلی که در ارکنه قون بوده اند آمده اند و هر یک اسمی و لقبی مخصوص یافته و از آنجا بیرون آمده اند

نکوز اوریانکقت قنقرات ایکیراس اولقونوت قورولاس ایلجیکین قونکلیوت اورنااوت قونکقتان ارلات کلکوت قوبچیس اوشین سولدوس ایلدورکین بایاوت کینکت

قسم دوم

اقوامی که از سه پسر آلان قوا یعنی دوبون بایان که آلان قوا نام و اصل ایشان را چون تمامت از شوهر شد در وجود آمده منشعب گشته اند و دوبون بایان شوهر اصلی بوده که یاد کرده شد و آلان قوا از قوم قورلاس و آن اقوام دو قسم اند

نیرون که ایشان را قیات می‌گویند و بر دو قسم اند	نیرون مطلق و ایشان شانزده قوم اند
قیات — قیات	قتقین سالجوت تایجوت هرتکان
مطلق — بوجیتس بیخا اشهل چشم	جینس نویاقین دورمان بارین (و جورت)
یورکین چینکشوت و شایسان این بند چینکیز	بیسوداس هدرکین جوریات بودات
قیات یسار — آغاز شده و با امروز او و هردو	دوقلات بیسوت سوکان قینکیات

حول اسامی اقوام اتراک که هر یکی اسمی و لقبی مخصوص بوده اند و قوم مغول و شعب بسیار که از ایشان باز دید آمده اند و هر یکی قبیله معتبر گشته بتفصیل بر سبیل سیاقت نوشته شد اکنون حکایت هر قومی و قبیله که آنچه معلوم شده بر ترتیبی که در فهرست اثبات افتاد مفرد مفرد در قلم می‌آید در ضمن چهار فصل بدین ترتیب

فصل اول

در تواریخ و حکایات اقوام اوغوز و بیت و چهار شعبه مذکور از فرزندان او کان او و بعضی از اولاد اعمام او که با او متفق بوده اند و از ایشان اقوام اویغور و قنقلی و قپچاق و قارلوق و قلج نیز منشعب شده بموجبی که از حکایات ایشان نقل می‌کنند بر آن

بموجبی که در تواریخ اسلامیان مذکورست و در توریت بنی اسرائیل مسطور که نوح پیغمبر علیه السلام زمین را از جنوب تا شمال سه قسم کرد اول بحام از فرزندان خود داد که پدر سودان بوده و میانه را بسام که پدر اعراب و فرس بوده و سوم را بیافث که پدر اترک بوده داد او را بجانب شرق فرستاد مغولان و ترکان و چین حرج گویند لکن ترکان یافث را ابوجه خوانده اند و محقق نیست که آیا ابولجه خان پسر نوح علیه السلام بوده یا فرزند زاده او الا آنکه متفق اند بر آنکه از نسل او بوده و قریب العهد بوی و تمامت مغولان و اصناف اتراک و صحرانشینان از نسل وی اند و شرح آن حال بر این وجه تقریر می‌کنند که ابولجه خان صحرانشین بود و ییلاق او در اور تاق و کرتاق که کوههای عظیم بزرک بلند است و در آن حدود شهریست اینانج نام و قیشلاق او در آن حدود بمواضعی که نام آن بورسوق و قاقیان و قنانر قرم است و قراقوم نیز گویند و شهر تالاس و قاری صیرام

در نزدیکی آن مواضع افتاده وقاری عشیم شهری قدیم و عظیم بزرگ است کسانی که دیده اند می گویند که از ابتدا تا انتها
آن یک روزه راه است و چهل دروازه دارد و درین وقت از اوکی مسلمانان آنجا مقیم اند و بقایای مغول می دانند و باولوس قوتی
و موضع که فرزندان او می نشسته نزدیک است و آن اوجه خان را پسری بوده نام او دیب یاوقوی یعنی دیپ موضع تخت
و جای منصب شد و یاقوی یعنی بزرگ جمهور قوم و آن پسر شوکت و اسباب پادشاهی زیادت از پدر بوده و چهار پسر داشته
نام ایشان قراخان و اورخان و کزخان و کرخان و مجموع آن اقوام کافر بوده اند قراخان را مقام پسری شد و او را پسری
در وجود آمد و سه شبانروز پستان مادر نمی ستد و شیر نمی خورده بدان سبب مادرش می گریسته و تضرع می کرده و هر شب
در خواب چنان دیده که آن بچه با وی گفتی که ای مادر اگر خداپرست شوی و محبت خدا گردی شیر تو بخورم آن زن بواسطه آنکه
شوهرش و تمامت اقوام ایشان کافر بوده اند ترسیده که اگر اظهار خداپرستی کند او را با بچه هلاک کردانند پنهانی ایمان
بخدای تعالی آورده و باخلاص تمام محبت حق جل و علا شده و آن بچه پستان مادر گرفته و شیر خورده چون یکساله شد بغایت
پاکیزه و خوب صورت بوده و آثار رشد و هدایت از ناصیه او می تافت پدرش چون آن معانی در وی می دید گفت ای قوم
مرا بدین شکل و صورت هیچ فرزندی در وجود نیامده این پسر از میان اقران و اکفا معظم و معتبر گردد و بمراتب کمال برسد
و جهت نام نهادن وی با ایشان مشورت کرد آن بچه بیکبار آواز آمده و گفته که نام مرا اوغوز نهید حاضران ازان حال
بغایت متعجب ماندند و بموجب سخن او که از ارشاد حق تعالی بود او را اوغوز نام کردند چون بحد بلوغ رسید پدرش قراخان
از برادرزادگان خویش دختر کرخان که در غایت خوبی و پاکیزگی بود جهت او بستد اوغوز در خفیه با آن دختر گفته که اگر
خداپرست گردی و محب حق شوی من ترا دوست دارم و با تو نزدیکی کنم او ازان سخن استبعاد عظیم نموده و آن نصیحت قبول نکرده
و گفته که با پدرت بگویم تا ترا هلاک کند اوغوز بدان سبب بوی التفات ننمود چون پدرش دید که او را دوست نمی دارد دختر
برادر دیگر کزخان را جهت وی بستد چون او را با اوغوز تسلیم کردند با وی همان سخن گفت دختر قبول نکرد و بخدای ایمان نیاورد
اوغوز او را نیز دوست نداشت و پیش او نمی رفت قراخان چون دید که اوغوز بآن دختر میلی ندارد و پیش هیچ کدام از آن دو زن
نمی رود از راه اشفاق و محبتی که او را در حق وی بود دختر برادر دیگر اورخان را جهت او نامزد کرد هنوز بخانه نیاورده روزی اوغوز
از شکار بازگشته آن دختر اورخان را بر کنار آب دید که با تنی چند از کنیزکان جامه می شستند اوغوز نزدیک وی رفت
در خفیه با او گفت میدانی که از دختران اعمام دو را بستدم و ایشان را دوست نمی دارم و با ایشان صحبت نمی کنم سبب آنکه
خواستم که ایشان بخدای آسمان ایمان آرند و محب او گردند و سخن مرا نشنودند و منکر گشتند اکنون ترا نامزد من کرده اند اگر
بیگانگی خدای بزرگ اقرار دهی و بوی ایمان می آری و محب او می شوی ترا بستانم و دوست دارم دختر جواب داد که من خدا را
نمی شناسم و نمی دانم لیکن از سخن و فرمان تو تجاوز نکنم و مطیع و منقاد امر تو باشم اوغوز گفت دلخواه مرا آنست و چنان میخواهم
که تو بخدای ایمان آری و محب او باشی دختر گفت سخن تو قبول کردم و ایمان آوردم و محب حق تعالی شد بعد از ان اوغوز او را
بستد و دوست داشت و همواره سر او می رفت و دیگران را نه و چون خداشناس و با نیاز بود نخواستی که با پدر و اعمام آمیزش
کند چه ایشان کافر بودند و همواره از ایشان دوری جستی و با غدر خوی و جدا از ایشان بشکار رفتی و همیشه نام خدای تعالی
بلفظ عربی که الله است بر زبان راندی و کس نمی دانست که معنی آن لفظ چیست و دائما همواره بآواز خوش الله گفتی آن
قوم پنداشتندی که جهت الحان سماع و لهو و بازی آن لفظ می گوید و او را بدان مشغول دانستندی روزی قراخان عروسان را طوی

کرد

مقدار یک ... [illegible]

کرد و ایشان را بنواخت فرمود و پرسید که چون این دو عروس خوشی اکنون را ازان عروس دیگر نه چگونه است که پسرم او را از ایشان
دوست تر میدارد و پیش ایشان نمی رود و با او صحبت می کند و بدیگر عروسان التفات نمی نماید آن دو عروس چون از شوهر آزرده
بودند و غیرت تمام داشتند فرصت یافتند و اتفاق شوهر کردند و گفتند او دین دیگر گرفته و بخدای آسمان و زمین ایمان
آورده و محب او شده و خواست تا ما نیز با او موافقت نماییم ما انکار کردیم و بسخن او التفات ننمودیم بدان سبب دل
او با ما خوش نیست و این عروس آخرین بخدای ایمان آورده و با او موافق و همنفس شده لاجرم او را دوست میدارد و ما را دشمن
و درین حال اوغوز با نوکران و بعضی دوستان خود بشکار بوده قراخان برادران و هم پسران و خویشان و امرا را جمع کردانید
و گفت پسرم اوغوز در کودکی عظیم مقبل و مستعد می نمود و مرا با جوال ... امید بود ازین زمان کار بر او گرفته است و از دین
ما برگشته او را زنده نتوان گذاشت تمامت آن جمع از آن سخن بخیزند و جمله بر قتل او اتفاق کردند زن اوغوز که موافق
شوهر بود چون بران حال واقف گشت حالی زنی را از همسایگان که بروی اعتماد داشت پیش اوغوز فرستاد تا او را اعلام
کرد اوغوز مصاف و محاربه را مستعد شد و تمامت نوکران و دوستان را خبر کرده پیش خود خواند و هم در شکارگاه بهم دیگر
پیوستند و چون پدر و اعمام و خویشان بقصد او برنشستند و ازان جانب نیز آراسته و جنگ کردند قراخان را شمشیر رسید
و بدان زخم بمرد و جماعتی از اعمام و اقوام اوغوز که موافق با وی متفق شده بودند قرب هفتاد و پنج سال آنکه بر خلاف جنگ
کردند و اولوس و لشکر را تاراج می کردند عاقبة الامر اوغوز غالب شد و آن ملک را از تلاس و صیرم تا بخارا بگرفت و در وی
مسلم گشت و بعضی اعمام و برادران و برادرزادگان که با او متفق نبودند بجانب شرق مقام ساختند و در ایشان چنان مقرر است
که مجموع مغولان از نسل ایشان اند و در آن عهد جمله کافر بودند و بمرور ایام ایشان نیز با ادوغ موحد گشتند و چون اوغوز را آن ملک
مسخر و مسلم گشت و پادشاهی آغاز کرد و قرار گرفت خرگاهی زرین بزد و طوی بزرگ کرد و خویشان و امرا را تشریف داد و همه
لشکر را بنواخت و جمعی از اقوام اعمام را که با او متفق شده بودند اویغور لقب نهاد که معنی آن بزرگی بهم پیوستن و مدد کردن است
و تمامت اقوام اویغور از نسل ایشان اند و قومی دیگر را قنقلی نام کرد و اقوام قپچاق و قلج و آغاچاری هم از نسل آن جماعت
اند که با اوغوز متفق شده بودند و با او در و قل در آمیخته و سبب نام هر یک بدین تفصیل است

پیشم

اویغور

در وقتی که میان اوغوز و عم و اعمام بواسطه خداپرستی او
مخالفت افتاد و جنگ و مصاف آغاز کردند بعضی خویشان
اوغوز با او یکی شدند و بجانب او گرویده مدد و معاونت می کردند
و بعضی جانب پدر و اعمام و برادران او گرفتند آن طایفه که
بوی پیوسته بودند و مدد او شدند ایشان را نام اویغور نهاد و
معنی این نام که لغت ترکیست بپارسی آنست که با پیوست و مدد
و موافقت کرد و این جماعت همواره با اوغوز می بودند و در هر عزم
که مهمی دیگر با او یکی کرد ایشان را از بعد در هیچ باب کردانیدند تا در زمان [illegible]
و محافظت گرفته بکی کنه تا زمان رحلت او و تمامت اقوام اویغور از نسل آن جماعت اند

قنقلی

هم در آن وقت که اوغوز با پدر و اعمام و برادران و عم
زادگان خویش مصاف می داد و ولایات را غارت
و تاراج می کرد از جمله اقوامی که از خویشان بوی پیوسته بودند
و با وی متفق شده این قوم در وقت غارت که دیگران
از علف و غنیمت بر چهارپایان بار می کردند او استنباط
خاطر خود کرد و عرابه ها ساختند و او جهات غنایم و اموال
خویش بران بار می کردند و گردون را بترکی قنقلی گویند
آن قوم را بدین سبب بنام قنقلی موسوم کردانیدند
و تمامت شعب قنقلیان از نسل ایشان اند

قپچاق

در وقتی که اوغوز از قوم ایت براق که نام سابق داده بودند
شکست خورده بود میان دو رود خانه بود و آنجا مقام کرده
حامله که شوهر او در جنگ کشته بود در میان درختی بزرگ
میان پوسیده رفت و بچه آورد کس حال او با اوغوز گفت بوی
ترحم کرد و گفت چون این عورت را شوهر نیست این بچه پسر باشد
و بمثابت فرزند اوغوز شد و او را قپچاق نام نهاد و از قبوق مشتقست
که معنی آن درخت میان پوسیده باشد و تمامت قپچاق از نسل آن پسرند
و بعد از هفده سال اوغوز قوم ایت براق یاغی شدند و بایران
نیز آمد و ممالک را مسخر کرده بعد از سالها آنجا بسیار بود و الا
خود رفت خبر رسید که ایت براق از فرمان یاغی گری کرده اند
اوروق قپچاق را فرستاد تا میان ولایت ایت براق و یایق
بنشیند تا از یاغی گری ایشان ایمن گردد و از آن وقت باز ییلاق
و قشلاق قپچاقیان در آن حدود مانده

قارلوق

می گویند که چون اوغوز از ولایت غور و غرچستان
بیورت قدیم خود مراجعت کرد در راه بکوهی بزرگ
رسیدند و برفی عظیم بارید چند خانه بسبب آن بازدکی
از اردو تخلف کردند و چون یاساق بود که هیچ کس باز ماند
اوغوز نپسندید و فرمود که چگونه بواسطه برف بازدکی
کسی باز ماند و آن چند خانه را قارلوق نام نهاد یعنی
خداوند برف و تمامت اقوام قارلوق از نسل ایشانند
مذکور منتسب اند

قلج

می گویند چون اوغوز اصفهان بستد و عزیمت مراجعت کرد در
راه زنی بچه آورد و بسبب غذا بی شیر داشت و بچه گرسنه شد
و شوهر زن از لشکر باز مانده و شغالی را تیر زده و بگرفته بود مرد
چون انداخت و از او باز گرفت و بخورد بدن زن داده و او را شیر در آمده
و بچه را سیر شیر کرده و بعد از چند روز بلشکر رسیدند اوغوز را
حال او معلوم گشت بیعجب گفت که از او یادگار بماند و آن مرد را بخنده گفت
قال آچ یعنی ای گرسنه بمان بدین سبب اوروق او را قلج خوانند

اغاچ اری

این نام در قدیم الایام نبوده بوقتی که اقوام اوغوز
بدین ممالک آمده اند طایفه را از ایشان که
یورت ایشان در حدود بیشها داشته اند بدین نام آغاج اری
موسوم کرده اند یعنی مرد بیشه مانند اینک از اقوام
مغول کسانی را که یورت نزدیک بیشه بوده هویین
اورکان نام نهاده اند یعنی قوم بیشه

ترکمانان که با اوغوز هم بوده اند و با وی متفق از اقوام مذکوره و هر چند در اول نام اوغوز بر مجموع این اقوام که متفق و متحد بودند اطلاق
می رفت بعد از آن چند قوم از ایشان هر یک بسبب چنانکه شرح داده شد بنامی جدا مخصوص گشتند لفظ اوغوز بر باقیان و هر یک از ایشان
بدان نام شهرت یافتند و آن فرزندان اوغوز بیست و چهار شعبه باز ذکر آمده و شاخه در فهرست مفصل نوشته شد هر یک نامی
و لقبی معین یافتند و تمامت ترکمانان که در عالم اند از نسل این اقوام مذکوره و فرزندان بیست و چهارگانه اوغوز اند و لفظ
ترکمان در قدیم نبوده و همه اقوام صحرانشین ترک شکل را ترک مطلق می گفته اند و هر قبیله را لقبی معین مخصوص بوده در
وقتی که اقوام اوغوز از ولایات خود بدین دیار ماوراء النهر و ایران زمین در آمدند و توالد و تناسل ایشان در این ولایت بود بسبب
اقتضاء آب و هوا شکل ایشان بتدریج مانند شکل تاجیک گشت و چون تاجیک مطلق نبودند اقوام تاجیک ایشان را ترکمان

گفتند

گفتند یعنی ترک مانند بدان سبب آن نام بر مجموع شعب اقوام اوغوز اطلاق رفته و بدان معروف شده اند و آن بیست و چهار
شعبه فرزندان اوغوز یکنیمه بدست راست لشکر تعلق می دارند و یک نیمه بدست چپ و امروز هر یک از آن اقوام و شعب
اصل شعبه خویش می دانند که از کدام قوم اند **و شرح احوال خانات** که اوغوز را شش پسر بوده نام ایشان
بدین تفصیل و ترتیب کون آی یولدوز کوک طاق دنگیز و حال هر یک در تواریخ و انساب آمده و مرتبه
ذکر آنرا بشرح و بسط ذیل این تاریخ مبارک خواهیم ساخت اوغوز تمامت ممالک ایران و توران و شام و مصر و روم و افرنج
و دیگر ولایات بگرفت و بعد از آنکه جمله را مسخر کرده بود با اوردوها و دیگرتاق بیورت اصلی که بود مراجعت نمود و چون
آنجا رسید جشنی عظیم ساخت و خرگاهی زر نشانده عالی بزد و طوی بزرگ کرد چنانکه نقل می کنند که نهصد سر مادیان
و نود هزار سر گوسفند را که در آن طوی کشته بودند و تمامت خواتین و فرزندان و امرا و اعیان لشکر را حاضر کرده و جمله را نواخت
کرده و بتخصیص شش پسر مذکور را که در ممالک گرفتن با وی بهم بوده و سعیها کرده و سیرها نموده بزیادت عاطفت و نوازش مخصوص گردانید
بعد از چند روز آن پسران باتفاق بشکار رفته بودند کمانی زرین یافتند و سه تیر زرین آنرا پیش پدر بردند و پرسیدند که چگونه
قسمت کنیم او کمان را به سه پسر بزرگتر داد و تیرها را به سه پسر کوچکتر و فرمود که اقوامی را که از نسل آن پسران
باشند که کمان بایشان داده لقب و کنیت بوزوق گویند و معنی بوزوق پاره کردن است از آنجهت لقب ایشان این لفظ نهاد که
کمان را بضرورت پاره باید کرد تا قسمت توان کردن و لشکر دست راست باین سه پسر و اروغ ایشان تعلق داشته باشد
و لقب اقوامی که از نسل آن پسران باشند که تیرها بایشان داده اوچوق کرد اصلش اوچ اوق است یعنی سه تیر و گفت
لشکر دست چپ این سه پسر و فرزندان ایشان را باشد و فرمود که بعد فرزندان ایشان باین لقب منسوب باشند و هر یک دانند که
از کدام جانب لشکر اند و چون راه دست راست بزرگتر است کمان که بمثابت پادشاهست بایشان داده ام و هر که بمنزلت
ایلچیست با ایشان که از دست چپ اند و تمامت یورتها دست راست و چپ بدین موجب بر ایشان مقرر گردانید و فرمود که
تخت پادشاهی و راه قائم مقامی مرا از آن قوم بوزوق است اگر بعد از من کون که پسر مهین است در حیات باشد او را بود
و الا از آن پسر دوم آی بود بعد از وفات اوغوز بروفق وصیت او کون خان بر تخت نشست و هفتاد سال پادشاهی
کرد و پدر او را نایبی بود نام او از ایناقی کت ارقیل خوجه و مشیر و وزیر و مدبر کون خان بود روزی با کون خان گفته که
اوغوز پادشاهی بزرگ بود و ممالک روی زمین گرفته و خزاین و اموال و چهارپای بی شمار داشته و آنرا جمله بشما که فرزندان اویند
گذاشته و از هر یک از شما بتوفیق حق تعالی چهار پسر مقبل در وجود آمده مبادا که این فرزندان بجهت مال و ملک مخاصمت و منازعت
کنند مصلحت در آن باشد که منصب و راه و نام و لقب هر یک علی حده معین و مقرر گردد و هر یک را نشانی و تمغایی باشد که فرمانها
و خزاین و گله و رمه بدان نشان و تمغا مخصوص گردانند تا هیچ کدام با یکدیگر مجادله و عناد نتوانند کرد و فرزندان و اعقاب ایشان
هر یک نام و کنیت و راه خود دانند تا موجب ثبات دولت و دوام نیکنامی ایشان باشد کون خان آن رای را پسندیده داشت
و بیکی کت ارقیل خوجه بترتیب آن مشغول شد و بعد از آن که پسران شش گانه را لقب بوزوق و اوچوق معین بود و دوگانه
دست راست و چپ لشکر ایشان مخصوص گشته تجدید لقب و کنیت و تمغا و نشان هر یک از فرزندان ایشان معین و مقرر
گردانید و نیز بهر شعبه از آن شعب بیست و چهارگانه جانوری را مخصوص کرده اند که اونقون ایشان باشد و اشتقاق
این لفظ از اینق است و اینق بلغت ترکی مبارکی باشد چنانکه گویند اینق بولسون یعنی مبارک باد و عادت آنست که هر چه

اونقون قومی باشد چون آن را جهت تفاول مبارک معین کرده اند آن را قصد نکند و تعرض نرسانند و گوشت آن نخورند و تا از نتایج آن معنی برقرارست و هر یک ازان اقوام اونقون خود دانند و جنس معین کرده در قسمت طوی باشد و آش بخش کنند کدام اندام از گوشت نصیب هر شعبه ای باشد تا در هر ولایت و مقام که باشد به وقت طوی حصه هر یک پیدا بود و جهت آن جهت نزاع و دلانگی نکنند و اسامی این بیست و چهار پسر که در اصل نام ایشانست و قبیله و شعبه هر یک بدان نام شهرت یافته اند و علم آن جمله کسی مشروح و مفصل نوشته می شود و تمغا و اونقون و اندام گوشت که به هر یک مخصوص است در زیر آن نام ثبت می گردد تا ادراک آن بر افهام آسان تر باشد

اسامی

و القاب فرزندان شش پسر اوغوز که سه را بوزوق خوانده اند و سه را اوچوق و تمغاها و اونقون جانوران و اندام آن گوشت که بایشان مخصوص بوده به جهت آن اوریانگی کنند از قبل خود معین کرده اند

اقوام

بوزوق که بدست راست لشکر تعلق دارند و فرزندان سه پسر بزرگترند اند و هر یک

چهار پسر — دوازده نفر

فرزندان

کون خان که بزرگترین پسران بوده — چهار نفر

اول	دوم	سوم	چهارم
قایی یعنی محکم	بایات یعنی با دولت و پر نعمت	القراولی یعنی هر جا که رسد نفع رساند	قرا ایولی یعنی خرگاه سیاه

تمغا — اونقون: شاهین — اندام گوشت: صاغ اوی یوتون

تمغا — اونقون: شاهین — اندام گوشت: صاغ اوزی یوتون

تمغا — اونقون: شاهین — اندام گوشت: صاغ اوزی یوتون

تمغا — اونقون: شاهین — اندام گوشت: صاغ اوزی یوتون

فرزندان

ای خان که پسر دوم بوده — چهار نفر

اول	دوم	سوم	چهارم
یازر یعنی ولایات بسیار تعلق او باشد	دوکر یعنی جمع کرد آمدن	دودرغا یعنی ملک گرفتن	یاپرلی یعنی

تمغا — اونقون: اویال — اندام گوشت: اشتلو

تمغا — اونقون: اویال — اندام گوشت: اشتلو

تمغا — اونقون: اویال — اندام گوشت: اشتلو

تمغا — اونقون: اویال — اندام گوشت: اشتلو

فرزندان

یولدوز خان که پسر سوم بوده — چهار نفر

اول	دوم	سوم	چهارم
اوشر یعنی چالاک و بکار رونده	قریق یعنی قوی حال و در کارها مجد	بیکدلی یعنی مانند بزرگان عزیز	قارقین یعنی آش سیر کننده

تمغا — اونقون: اندام گوشت

تمغا — اونقون: اندام گوشت

تمغا — اونقون: اندام گوشت

تمغا — اونقون: اندام گوشت

صاغ اویماج — صاغ اویماج — صاغ اویماج — صاغ اویماج

اقوام

اقوام

اوچوق که بدست چپ لشکر تعلق دارند و فرزندان سه پسر کهترند اند و هر یک

چهار پسر — دوازده نفر

فرزندان

کوک خان که پسر چهارم است — چهار نفر

اول	دوم	سوم	چهارم
بایندر یعنی آن ولایت همیشه پر نعمت	بچنه یعنی نیکو سعی کند	چاودر یعنی نام آور و دولت مند	چپنی یعنی هر جا که یاغی بیند جنگ کند

تمغا — اونقون: سنقور — اندام گوشت: صول اویی

تمغا — اونقون: سنقور — اندام گوشت: صول اویی

تمغا — اونقون: سنقور — اندام گوشت: صول اویی

تمغا — اونقون: سنقور — اندام گوشت: صول اویی

فرزندان

طاق خان که پسر پنجم است — چهار نفر

اول	دوم	سوم	چهارم
سالور یعنی هر جا که برسد شمشیر و چماق او روان باشد	ایمور یعنی بسیار نیکو و توانگر باشد	الاییونتلی یعنی چهارپایان او نیکو باشد و بسیار	اورکز یعنی همیشه کار نیکو و با نظام کند

تمغا — اونقون: اوچ — اندام گوشت: اوجاغاید

تمغا — اونقون: اوچ — اندام گوشت: اوجاغاید

تمغا — اونقون: اوچ — اندام گوشت: اوجاغاید

تمغا — اونقون: اوچ — اندام گوشت: اوجاغاید

فرزندان

دینگز خان که پسر ششم است — چهار نفر

اول	دوم	سوم	چهارم
بیکدز یعنی نیکی و بزرگی و بیداری	بولدور یعنی با همه تواضع و خدمت کند	بیوه یعنی درجه او بالاتر باشد	قنیق یعنی در هر موضع که بود عزیز باشد

تمغا — اونقون: چاقر — اندام گوشت: اشتلو

تمغا — اونقون: چاقر — اندام گوشت: اشتلو

تمغا — اونقون: چاقر — اندام گوشت: اشتلو

تمغا — اونقون: چاقر — اندام گوشت: اشتلو

و چون حکایات و تاریخ ایشان بر ترتیب علی حده در ذیل این تاریخ مبارک خواهد آمد اینجا بذکر اطناب نمی رود و این اقوام بر جمله که شرح داده شد جمله معتقد بوده و خدای تعالی را خواستار بوده که در زمان نوبت پیغامبر ما محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم اضافت مسلمانان کردند و عاقبة الامر آن جماعت شد و مدتها مدید سالها بسیار بسیار اولاد و خود و در زمان اوا ازان اقوام پادشاهان بسیار بوده اند و بعد از زمان شجب بیست و چهار که مذکور پادشاهی بر جا و صاحب دولت شده آمده و مدتی مدید پادشاهی در خاندان او باقی مانده چنانکه مدتها پادشاهی در شعبه سالور بود و بعد ازان از شعبه دیگر شعبها پادشاهان معتبر بوده اند چنانکه حکایت هر یک از ایشان در تاریخ اوغوز که در ذیل این تاریخ خواهد بود بیاید و حکم و پادشاهی ایشان بر بلاد ایران زمین رسید و در این دیار پادشاهان و امرا و بزرگ بسیار و مرد

مشهور و معتبر هستند از اوروق اوغوز اگرچه بر عموم ترکی او فرزندان اوغوز اند و جماعت ترکمان هم از ایشان اند که هر
پادشاهی و هر امیری از کدام شعبه این اقوام اند و سلاطین آل سلجوق و اجداد ایشان که پادشاهان بزرگ معظم بوده و در دیار
توران و ایران قریب چهارصد سال پادشاهی کرده و از اقاصی دیار مصر تا حدود ختای در تحت فرمان ایشان بود از شعبهٔ
قنیق بوده اند و تاریخ ایشان در ذیل این کتاب بضمیمه تاریخ اوغوز علی سبیل الایجاز خواهد آمد و چون قوم اویغور نیز
از جملهٔ اتراک اند و مقام ایشان بحدود ولایت مغولستان نزدیک و در این تاریخ ذکر رفته که از عم زادگان اوغوز اند ایشان را نیز
بقدر تاریخی هست بعضی از آن در ذیل این کتاب خواهیم آورد و همچنین تواریخ اقوام ختای و قراختای و چین و ماچین که مغولان
آن را منگیا می گویند و اهل ختای منزی و همچنین حکایات و تواریخ کورخانان قراختای که پادشاهان ترکستان و ماورا
النهر بوده و تاریخ سلطان محمد خوارزمشاه و پسرش جلال الدین و اقوام ایشان چون هم در عهد دولت چینگگیز خان
و اوروغ او مقهور و ناچیز گشتند و آنچه باقی ماندند مسخر و مطیع فرمان ایشان شدند و بعضی حکایات و احوال ایشان تعلق بتاریخ
دارد در هر موضعی که مناسب افتد بیاید و چون هر یک از حکایات این اقوام را که ذکر رفت علی حده تاریخی مضبوط موجود بوده
و در سوابق ازمان هر کس که بر آن رسیده در این وقت که از آن اطلاع و وقوف افتاد خواستیم که آن را مناسب این تاریخ کریم جهت
اکمال شرح و بیان کامل احوال در اثنا حکایات کسی موجب خلط و ناخوشی سخن می گشت در این میانه ننوشتیم و علی حده
ذیل این تاریخ مبارک ساخته شد والله الموفق

فصل

دوم در ذکر اقوامی از اتراک که ایشان را این زمان مغول می گویند لیکن در زمان قدیم هر یک قوم از ایشان علی الانفراد لقبی
و اسمی مخصوص بوده اند و هر یک علی حده سروری و امیری داشته و از هر یکی شعب و قبایل منشعب گشته مانند اقوام جلایر
و اویرات و تاتار و غیرهم چنانکه در این فصل مفصل می آید و صورت و مقام ایشان بمواضع معین بوده و صورت و لغت ایشان
باشکال و لغات مغول مانند و در آن زمان شعبهٔ مغول قومی از اقوام اتراک بوده اند و این زمان بسبب دولت و عظمت
و شوکت ایشان دیگر اقوام را جمله بدین نام مخصوص گردانیده اند و حکایت اقوام مذکور بر این نمط است که در قلم می آید

قوم

جلایر و شعب ایشان و بعضی حکایات که بدان قوم تعلق دارد بیرون از آنچه از آن حکایات در تاریخ چینگگیز خان و دیگر تواریخ گفته اند

این اقوام در قدیم الایام بسیار بوده اند و هر شعبهٔ از ایشان امیری و پیشوایی داشته و در عهد چینگگیز خان و این زمان نیز
امرا بسیار از ایشان در توران و ایران بوده اند و هستند و مقام بعضی در موضع اونن بوده و روایت می کنند که در زمان قدیم
لشکرهای آن بعضی از خانان قتل کرده اند که اندکی توانستند جست و چون گریخته می رفتند مونولون را که خاتون
دوتوم منن بود بکشتند چنانچه در داستان او بیاید و دیگر اقوام جلایر از ایشان بازخواست کردند که چرا بی جرمی حرکتی
مذموم اقدام نمودند و بدان سبب بعضی از ایشان را بقتل آوردند و بعضی دیگر اسیر و بنده قایدو خان پسر دوتوم منن و فرزندان
او شدند و میراث از پدر ببند چینگگیز خان رسیدند و از واسطهٔ آن قوم اونگو بغول می بوده و بسیاری
از ایشان در زمان او و اوروق او امیر و معتبر و محترم گشته اند هر یک بسببی چنانکه شرح آن داده شود و این قوم جلایر

ده شعبه

ده شعبهٔ بزرگ اند که هر یک علی حده قومی بسیار شده اند بدین تفصیل
جات • توقراون • قنگقساوت • کومساوت • اویات • نیلقان
کورکین • طولانگقیت • توری • شنگقوت • و از تمامت اقوام جلایر مشهورتر و بزرگتر
در عهد چینگگیز خان موقلی گوینگ بوده از قوم جات و تمامت لشکر دست چپ چینگگیز خان او داشته
و فرزندان او را لقب گوینگ می گویند یعنی آن زبان ختای خان بزرگ باشد بوقتی که چینگگیز خان او را بموضعی
که قراالون جیدون می گویند با لشکر گذاشته بود اهل ختای این لقب بر وی نهادند و پسر او بوغول گوینگ در عهد
اوگتای قاآن قایم مقام پدر بود و این لقب چینگگیز خان بر وی نهاد و هنتون نویان که امیر بزرگ الوس
قوبیلای قاآن بوده او را با پسر خود نوموقان بجانب قایدو بلشکر فرستاد و بسبب مخالفت شهزادگان او را
گرفته اند و بقیدو سپرده و بعد از چند گاه او را رها کرده چنانکه شرح آن بیاید و در آن ولایت از قوم ایشان جات و قود امیر هزار
بوده و برادرش اوتوق و در زمان چینگگیز خان جوجی ترمله و برادر او جوجی چاوربای بوده اند و بواسطه ایشان
میان چینگگیز خان و تایجوت جنگ افتاده بموجبی که ذکر آن خواهد آمد و جوجی ترمله مذکور را پنج پسر بوده اند • توقوتو
توقوقدر • قونقتای • ایلکا • آرلان • از فرزندان توقوتو در زمان آلدو اولقین امیر هزار
فرزندان توقوقدر مثل اوروغ چغتای بوده اند و از فرزندان او بولاد درنامی را براق بایلچی بحضرت
اباقا خان فرستاد تا اسبان توبچاق بخواهد چون خبر آمدن براق برسید اباقا خان فرمود تا او را
بگرفتند و گفت بحیلت آمده بوده و در دروغ کهی او عرضه داشت تا چون بنده را می فرستادند از آن قضیه معرفت آنجا
خبری بود فرمان بغداد فرستاد تا او را در زندان تبریز محبوس کردند آنجا نماند و از فرزندان او دلنجی نامی هست پیش
جیلمی باشد و پسر قونقتای قورچی بوقون شحنهٔ گرجستان بود و پسر بوقون تیمور بوقا است که برادر قورچیتی
پیش شهزاده خربنده است و ایلکای نویان امیری بزرگ بوده که با هولاکو خان اینجا آمده و معروف
و مشهور و او را ده پسر بوده پسر اول طغان در ولایت مغولستان ماند و اینجا نیامد و این طغان را دو پسر بودند که بدین
ملک آمدند قوریجی و ادرم پسر دوم شیکتور نویان و پسران او مهتر جنکتو دوم ... سوم ... چادرم اینجا اند و پنجم
تکشه ششم اوقونا پسر سوم طوغان با جومقر بهم بود و دو پسر داشت کونی و کوبجل پسر کوبجل ابوکرام امیر هزار
در خراسان پیش شهزاده خربنده می باشد پسر چهارم تنکقیاداي و پسر او انقون با کینکش بهم می بود
پسر پنجم توقو و پسر او حسن و پسر او جیبتن پسر ششم اقداش یازده ساله بوده در جنگ بوکه کشته شد
پسر هفتم جلایرتای پسر او قرابوقا ملازم شهزاده بیری می باشد پسر هشتم طغان بوقا پسران او
جلایرتای و ینلاغی و چلایجی پسر نهم اوردو قیا سوکورچی اباقا خان بوده در جنگ بدم بانو قوبهم کشته شد
و پسر او اباتای ملازم گیخاتو بوده پادشاه اسلام او را یاسا رسانید بعد از ثبوت گناه پسر دهم آق بوقا
امیری بزرگ از آن گیخاتو بوده بایدو او را بکشت پسران او حسین گورکان و موسی و ایل و بایدو پنجی اند از این
پسران ده گانه شیکتور و طوغان و طوغان بوقا هر سه از یک مادر بوده اند موکلون نام و امیری دیگر از قوم جلایر
قداآن نام ملازم چینگگیز خان بوده و پسری داشت نام او ایلوکه و این ایلوکه را با لشکر بهم پسر خود سوکتای خان

داد سبب آنکه ایلکا او بوده بود در زمان طفولیت و راه تربیت داشت و در عهد اوکتای قاان معتبر و معظم و پیر و امیر لشکر بود
می‌گویند که امیر ارغون را در وقت قحط و تنگی امیر ارغون را پدر به یک ران گوشت گاو به ایلوگه نویان فروخته بود و چون یک پسر
خود را به راه کبتاولی به اوکتای قاان داده بود امیر ارغون را به راه نوکری آن پسر داد و بنده و خدمتکار او بود و چون در بیچه جلد
و کاردان و فصیح و عاقل بود روزگار او بالا گرفت و از مرتبه اقران و اکفا بگذشت و آن حکایت در فصل او ایراد بیاید
و قایدو • الجیکدای را پیش اباقاخان فرستاده بود و داشمند نام پسر ایلوگه نویان بود و ایلوگه برادری داشت او را کوچکشر
نام او الجیکدای با قبه آقا خود یکی شد ایلوگه او را خواست کشتن گریخته پیش اوکتای قاان رفت و او را بخواست
و ایلوگه وی را بدو بخشید و اوکتای قاان الجیکدای را باشیکی توتوقو هم ملازم گردانید تا صندلی او می‌کرد
و باشیکی توتوقو دارو می‌رفته و آداب و رسوم و هنرها آموخته و بتدریج امیر معتبر شد و بوقت جلوس منگو خان
بر تخت خانی گفته است که شما جمله اقرار کرده‌اید و گفته که مادام که از فرزندان اوکتای قاان گوشت پاره باشد که اگر در
میان علف بپیچند گاو آن علف را نخورد و اگر در میان پیه بپیچند سگ آن پیه نخورد ما او را بقاآنی قبول کنیم و دیگری بر تخت
ننشیند چگونه این زمان دیگرگون می‌کنید قوبیلای قاان در جواب این سخن به سبیل معارضه فرموده است که شرط
چنین بود لیکن شروط و سخن و یاسای قدیم پیشتر شما دیگرگون کردید اول آنکه چنگیز خان فرموده که اگر از اروغ
ما کسی یاسا دیگرگون کند آن را با ملت آقا و اینی باتفاق کنکاج ناکرده قصد او نکنند شما چرا التالوقان را کشتید دیگر
اوکتای قاان گفته بود که پادشاه شیرامون باشد شما چگونه برخلاف کیوک خان را پادشاهی دادید چون
الجیکدای این سخن بشنید گفت بلی سخن حق شماست و این حکایت بجای خود مشروح بیاید • و در عهد منگو خان
منگکاسار نویان از قوم جات امیری بزرگ و میرزا یارغوچی بود و سبب رفعت مرتبه و بزرگی او آن بوده که بوقتی که
منگو خان با پدر خود تولوی خان بجانب ولایت قپچاق بلشکر برنشسته و قضا را در آن جنگ
کماهی کرده است و منگو خان قپچاقان معتبر را بدو سپرده تا ایشان را تعبیر برد و باردو رساند در آن باب
سعی بلیغ نموده دیگر در آن زمان که فرزندان کیوک خان با منگو خان مخالفت اندیشیدند یارغوچی
بزرگ او بود روی دل نادیده باریک پرسیده و گناه کاران را بیاسا رسانیده دیگر در وقتی که منگو خان بجانب نکیاس
بجنگ برنشسته او نیز با وی بوده و آنجا نماند و از فرزندان او در آن ملک هندقور بود که او را منگو خان تومان
توسامشی فرموده فرستاده بود و قوردومشی و ایلتمور و دیگر پسران داشت • از قوم اویات اوکلای قورچی با هولاکو خان
آمده بود قوربوله شده آروق و بوقا پسران او بوده‌اند و ملازم بندگی اباقاخان یک نوبت آروق برسالت بندگی قاان
رفته و کوک تمغا از آنجا آورده و آنجا سونجیا را نام است بدو توسامشی رفته بعد از آن بتربیت اباقاخان امیر شد
و بوقا اول تماچی بود و خزانه نویسی می‌کرد و در وقت احمد و ارغون خان امیر معتبر شد و کیفیت آن حال
بجای خود گفته شود و از خویشان ایشان قپچاق و فرزندان قپچاق غازان و اشکل و توغلی و حسینه بیک بوده‌اند و چهار هزاره
برانغار را در اولس بنا ذان حوالت بود • از قوم توقراون و اوروق ایشان را بچه و سرتاق بویروم بوده‌اند و بیاسا رسیده‌اند
و برادر با الغو عیسی هست • امیر ترطاس که امیر هراتست هم از جلایرست • امیری دیگر در عهد چنگیز خان بوده
بود که نام او را باجیه و سوبالتی نام زدان ملک فرموده بود هم در آن جانب آب نماند پسر او ناورچی سکای ملمان است پیش ازین

تیکچی نکوند بوده و در زمان چنگیز خان از جمله امرا هزاره دست راست که ملازم بودند بلا نویان بوده و بوقت آنکه
سلطان جلال‌الدین از آب سند گذشته بگریخت او را با لشکر بعقب او بهندوستان فرستاد چون او را نیافت بعضی از حدود آنجا را
غارت کرده بازگردید و بندگی چنگیز خان آمد و در وقت قوبیلای قاان از فرزندان او ماتوی نام جای او داشته
و آمن ایلچی که این پیش قاان آمده بود خویش او بوده و درین ملک ادتای امیر هزاره که بر حد کرمان می‌نشست و توریب
اتاچی که ملازم است از خویشان وی‌اند و او را برادری بنکر بوده هم امیر دست راست نام او مرقای قساد نویان • و از جمله
امرا هزاره دست چپ لشکر چنگیز خان بیسودر نام از اقوام جلایر بوده و از فرزندان او کوروت بندگی قاان
رفته بود برسالت • و همچنین از دست چپ یک هزاره دو برادر داشته‌اند از جلایر نام یکی اوتای قاچا و دیگر قراچو و با آنکه
حال ایشان ذکر کرده شد بنده قدیم چنگیز خان و منادان و بودند ایشان از دیگر امرا زیادت خدمت کردند و چون حقوق
دیرینه ثابت داشتند چنگیز خان خواسته که ایشان را از جمله امرا بزرگ گرداند راضی نشده‌اند و گفته که ما را پدر ما
بیسوکای بهادر • پند داده است که گوسفند نگاه داریم بدان سبب که هزاره می‌داشته‌اند گوسفندان خاص را نگاه می‌داشته
سبا پدر ترتاق نویان که در زمان طفولیت اباقاخان در خراسان و مازندران امیر اردو او بود و پسر شیخاچاد از نسل
ایشان بوده‌اند و چنان می‌گویند که در وقتی که قوم کریت فرصت یافتند و خانه چنگیز خان را غارت کردند خاتون او را
که جوجی حامله بود سبب آنکه در آن وقت میان کریت و اونگ خان صلح رفته بود مثل اونگ خان فرستادند و چون او را با پدر
دوستی قدیم بوده و او را فرزندی خوانده آن خاتون را همچون عروسان داشت و نظر عفت و شفقت بی‌نهایت و چون امرا گفتند که او را
می‌بایستی گفت عروس پسر است نشاید بنظر خیانت بوی نگاه کردن چون خبر آن به چنگیز خان رسید سبا که جد ترتاق نویان
بوده بطلب آن خاتون فرستاد اونگ خان او را احترام و مراعات کرده بدو سپرد و روی بندگی چنگیز خان نهاده در راه
جوجی در وجود آمد و چون راه مخوف بود مجال مقام و ترتیب گهواره نیافتند قدری آرد خمیر کرد و او را در میان گرفته در دامن خود
گرفته آورده بدان آمد تا اعضا او بدرد نیاید و نام او بدان سبب جوجی کردند که ناگاه در وجود آمده و برادر موقلی کوپانک طایسون
نام که هزاره دست چپ می‌داشته • و از جمله خویشان ایلکای نویان امیر دولادای یارغوچی بود او را با هزاره به منکو قاان
بکوتان • داده است • و اولقعی قورچی که چهار ابنه بزرگ چنگیز خان را نگاه داشته بوده و یک صد از جمله هزاره خاص
او را داشته هم از قوم جلایر بوده و وقتی که چنگیز خان لشکر فرزندان می‌داد امیری را از جلایر بجغتای داده
نام او موکه و پسرش بیسود امیر لشکر براق بود که او را یکه بیسود می‌گفتند

قوم سونیت

و قومی که ایشان را قبترقری گویند که از سونیت منشعب‌اند

از قوم قبترقری در آن ملک کم بوده‌اند اما از غلامان مغول که از اولوس قاآن و قایدو و توقتا می‌آوردند ایشان
قوم چند غلام هستند و از قوم سونیت امرا بسیار بوده‌اند و در زمان چنگیز خان جورماغون قورچی او بوده و بعد از وفات
چنگیز خان چون یکه جبه و سوبادای که بزمین ایران آمده بودند و از راه تمور قهلقه باز گشته بخدمت اوکتای قاان
رسیدند و او جلابیشی کرد جورماغون را با چهار تومان لشکر تعیین کرده بدین جانب روانه کرد و لشکر تما آنجا شد بر لشکرها
تخصیص کرده از هزاره و صده بیرون کنند و بولایتی فرستند تا آنجا مقیم شوند و چندی از امرا بزرگ با او هم آمده بودند از هزاره

وتومان وهر چند آن امرا از نسلی دیگر بوده‌اند و ذکر ایشان در آن شعب باید لیکن چون حال آن امیر هکای مقرر است هم اینجا ذکر او آمدن مشروح بگوییم اول از لشکر که امیر تومان بایجو نویان بوده از قوم یسوت خویشاوند جبه و چون جورماغون نماند **قاآن** بایجو را بجای او نصب فرمود و چون **هولاکو خان** بدین ملک رسید و بایجو نویان در استخلاص بغداد سعی تمام نموده بود و کوچ نیکو داده امیری تومان بدو مقرر فرمود و بعد از وفات او پسرش ادک توماز بنده دانسته و چون او که نماند **ارغون خان** بعضی از تومان وی بقیاتنای بورالتی توساتی فرمود و بعضی با ابنازان از قوم جلایر که اقا آتسکل طوقلی بود و بعد از ایشان **کیخاتو خان** با بینه یک برادر غازان مذکور داد و چون او پادشاه گشت پسر سوکا یکی شد **پادشاه اسلام** او را بیاسا رسانید و آن لشکر را بپسر او آک سولامیش فرمود چون او دل دیگرگون کرد او را بیاسا رسانید و هزاره او را بتوماجار و دیگرها بر کجی حوالت کرد و امیری دیگر از امرای تومان یاکا یسور بود از قوم قورلاس و در عهد **چنگیزخان** امیری بزرگ معتبر بوده و حاجی را بقاجوت داشته و چون بدین ملک آمدند مدتها تومان خود می‌داشته و بعد از او پسرش خواجه نویان جای او داشته و پسران خواجه نویان تونا و مولاغر که امیر هزاره بودند بودند و پسران تونا توراق کورکان و بادولار قورچی بودند که ایشان را بسبب آنکه بعد از **ارغون خان** با امرا بهم دل دیگرگون کردند بیاسا رسانیدند و یک امیر تومان دیگر ملکشاه بود که لشکری از اویغور و قارلوق و ترکمان و کاشغری و کوجاری جمع کرده بودند و بوی داده چون وفات کرد جای او بپسرش هندوچاق دادند و ملکشاه را بگناه بکشت و بدان امیرانغوز بحکم یرلیغ **منگو قاآن** او را بر در طوس بیاسا رسانیدند و خانه او را باروغ جاریپسر **چنگیزخان** عرض کردند و برادرش بالاریک را بجای او منصوب کردانیدند و در دوستی که کیتوبوقا در جنگ مصر کشته شد بالاریک با او بود که زخم بازآمد **هولاکو خان** او را بدان سبب درگاه آورده بیاسا رسانید و آن هزاره‌ها بدیگر امرا حوالت فرمودند الا نیجه که امراء این زمان و اولاد او دارد و بعضی امرا هزاره که با جورماغون آمده بودند و اکنون معلوم شده یکی بوقا ایسور سایجی بوده که در عهد امیر هزاره بوده و یکی دیگر سنکا کا تیمش که جانب چپ برلو بود یک هزاره او بتوداوی داشته امیری دیگر اسکه نویان بوده و چون نماند خویشاوندان او جورمه جای او داشت فرزندان او کلکا ای و طغان اند امیری دیگر خطای بزرگ قورچی بوده از قوم ارلات از خویشان بوغورچی نویان او را طغان کلادر نند و پسران طولدای ارغوجی و بایتمور و قرابولغان و سرتاقتای و پسر طولدای اشتیمور و پسر بایتمور توقتمور و قرابولغان مذکور امیر هزاره بود و بایتمور و سرتاقتای را در جنگ توداون دیو قو بردم مصریان بگرفتند و آنجا بردند امیری دیگر خطای کوکل بوده و چون در آن زمان **چغتای** نام او نماند نام او قوریش شد و بعد از آن او را سونتای خواندند جهت آنکه از قوم سونیت بود و در ابتدا امیر هزاره بود چون پدر طغاچار قونقور بقا نویان نام جای او بسونتای دادند و پسران او انجکیز بادر و طغای بودند و پسران انجکیز بورالتی و بابوقا و پسران بورالتی چربلو و سکایل چون بومائی نام جای او به الغو قورچی دادند از قوم سنکقوت عم قلتاناه نویان و در زمان **ارغون خان** بقاچار دادند و **پادشاه اسلام** با اردوا توساتی فرمودند دیگر امرا از قوم سونیت بسیار بوده‌اند مثل آنکه در عهد **چنگیزخان** امیری بوده تیمور نام و برادری داشته نام او التمور با ورچی بود از اردوی خاص بزرگ **چنگیزخان** مادرچار پسر بورته قوجین و از هزاره خاص یک صده او داشته و هم در عهد او امیری دیگر از دست راست بوده نام او اوکلی چربی و یکی از دست چپ نام او ابوکدی نویان قورچی **چنگیزخان** بوده و پسری داشته بقایت بلند بالا و چابک در عهد **منگو قاآن** نام او مبارک قورچی شد در مزاج او پاره ضعف و سستی بوده و بدان منسوب گشته و انجکین و بوقدای اقاجی از فرزندان و خویشان ابوکدی نویان اند و الیورکان نجاسا و کسی که در عهد **اباقا خان** بود از قوم سونیت بوده حالی این مقدار معلوم است

قوم تاتار

قوم تاتار

از قدیم باز نام ایشان در جهان مشهور بوده و شعب فراوان از ایشان منشعب گشته

مجموع آن قوم هفتاد هزار خانه بوده‌اند و موضع و مقام و یورت ایشان قوم قوم و شعبه شعبه علی حده معین بوده در حدود ولایات ختای نزدیک و یورت کلی که ایشان مخصوص بود موضعیست که آنرا بویور ناؤر گویند و در اکثر اوقات ایل و مطیع و خراج گزار پادشاهان ختای بوده‌اند و بوقت بعضی از ایشان سرکشی و عصیان می‌ورزیده و پادشاهان ختای بدفع ایشان لشکر می‌نشانده‌اند و باز در تحت فرمان می‌آمده و نیز با یکدیگر مخالفت و منازعت کرده سالها بسیار میان آن اقوام جنگ قایم گشته و محاربه می‌افتاده و بکاردزنی شهرت داشته‌اند و بواسطه آنکه کمتر کسی از ایشان جهل و کار را بکار دو شمشیرزنی بی‌محابا مانند کرد و شول و ترک یاساقی که امروز در میان مغول است در عهد ایشان نبوده و کینه و غضب و حسد بر طبیعت ایشان غالب و با وجود کثرتی که ایشان را بود اگر مواصلتی با یکدیگر داشتندی و مخالفت نه دیگر اقوام از ختاییان و غیرهم هیچ آفریده با ایشان مقاومت نتوانستی و با آنکه خصومت و تنازع میان ایشان واقع بود در قدیم الایام اکثر اوقات بر اغلب اقوام و ولایات مستولی و مسلط بوده‌اند و با جاه و شوکت و حرمت تمام و از غایت عزت و حشمت دیگر اصناف اتراک علی اختلاف طبقاتهم و اسامیهم بنام ایشان مشهور کرده‌اند و همه را تاتار می‌گفته و آن اصناف مختلفه بجاه و منصب خود در آن دانستندی که خود را با ایشان منسوب کردانند و بنام ایشان مشهور شوند چنانکه درین زمان بواسطه دولت **چنگیزخان** و اروغ او چون ایشان مغول‌اند دیگر اقوام اتراک مانند جلایر و تاتار و اویرات و اونگوت و کرایت و نایمان و تنگقوت و غیرهم که هر یک را اسمی معین و لقبی مخصوص بوده جمله از روی تفاخر خود را مغول گویند با وجود آنکه در قدیم از آن اسم استنکاف داشته‌اند و فرزندان ایشان که اکنون موجودند چنان تصور دارند که ایشان از قدیم باز بنام مغول موسوم و منسوب بوده‌اند و نه چنین است چه در قدیم از مجموع اقوام اتراک صحرانشین مغول یک قوم بوده‌اند و چون عنایت ربانی در حق ایشان بوده و آن تا **چنگیزخان** و اروغ او از نسل مغول باشند و شعبه‌ها بسیار از ایشان پدید آمده و خصوص از زمان الان قوا باز که قریب سیصد سال باشد شعب بسیار که ایشان را اقوام نیرون می‌گویند پیدا شده و معتبر و معظم گشته‌اند و جمله باقوام مغول معروف شده و سایر اقوام را در آن زمان مغول نمی‌گفته‌اند و چون شکل و هیأت و لغت و لهجه و رسوم و شیوه ایشان بیکدیگر نزدیک بوده هر چند در قدیم اندک تفاوتی در لهجه و عادت داشته‌اند از زمان بجایی رسیده که اقوام ختای و جورجه و ننگیاس و اویغور و قبچاق و ترکمان و قارلوق و قلج و جماعت اسیران و اقوام تازیک که در میان مغول پرورده شده‌اند ایشان را نیز مغول می‌گویند و آن جماعت نیز جاه و منصب خود را مصلحت در آن دانند که خود را مغول گویند مثل این نیز بسبب قوت و شوکت تاتار همین قضیه بوده و بدین سبب هنوز در بلاد ختای و هند و سند و چین و ماچین و بلاد قرقیز و کلار و باشغرد و دشت قبچاق و ولایات شمال و اقوام اعراب و شام و مصر و مغرب تمامت اقوام اتراک را تاتار می‌گویند و از اقوام تاتار آنچه معروف و مشهورند و هر یک بانفراد لشکر و پادشاهی داشته شش قوم‌اند بدین تفصیل

توتقلیوت تاتار ◆ آلچی تاتار ◆ چغان تاتار ◆ کویین تاتار ◆ ترات تاتار ◆ برقوی تاتار

و قوم توتقلیوت معتبرترین اقوام تاتاراند و عادت چنانست که هر شخص که از آن قوم باشد اگر مرد بود او را توتقلیتای گویند و اگر زن بود توتقلیچین و از آلچی تاتار الچیتای و الچیتین و از کویین کوییتای و کوییچین و از ترات ترایتای

و هر چند آن اقوام را با یکدیگر بسیار جنگ و مجادله بوده و پیوسته بقتل و نهب و غارت یکدیگر مشغول لکن اتفاق
چنان افتاده که میان ایشان و اقوام مغول جنگ و خصومت واقع شده و در آن باب با هم متفق بوده اند و میان ایشان خون و کینهٔ
دیرینه واقع گشته سبب آنکه در زمان «قبل خان» که خان زمرهٔ مغول بود و اکثر اقوام نیاتات(؟) از اروغ وی اند و اقوام
مغول نیرون عم زادگان او و دیگر شعب مغول که مثل اینان و هر یک باسمی و لقبی مخصوص بوده اند جمله اعمام اجداد او بوده و تمامت
با هم خویشی و دوستی یاری و اتفاق و در شد(؟) ایشان و متابع او را ایاو(؟) و میان ایشان اتفاق افتاد و سائن تکین نام برادر قوا(؟) الغوا از قوم
قنقرات که خاتون «قبل خان» بود رنجور شد و قامی از قوم تاتار چرقل نودوی نام را جهت معالجهٔ او طلب داشتند
بیاوردند و او را قاملامیشی کرد و سائن تکین بمرد آن قام را تعدی کردند و با خانه فرستادند بعد از آن اقادای سائن تکین رفته اند
و آن چرقل قام را کشتند و بدان سبب میان قوم تاتار و ایشان خصومت پدید آمده و پسران «قبل خان» را بواسطه اتفاق و دوستی
سائن تکین معاونت اقوام او لازم و ضروری گشته و بدان سبب میان ایشان و تاتار منازعت و مخاصمت و محاربه واقع شده و کرات جنگ کرده اند
و از جانبین بهر وقت که فرصت می یافتند یکدیگر را می کشتند و غارت می کردند سالها بسیار آن محاربه و خصومت قایم مانده و هم در اثنای جنگ
تاتار در فرصتی «همبقای خان» را که از جمله پادشاهان و مقدمان اقوام تایجوت بود و از جمله عم زادگان «قبل خان» و او و دودمان
وی اند بموجبی که در داستان و شعب ایشان آمده بگرفتند و سبب آنکه می دانستند که پادشاه ختای التان خان از «قبل خان»
رنجیده بواسطه آنکه ایلچیان و نوکران التان خان را کشته بود چنانچه در آن داستان بیاید قصد دو اقوام مغول که تمامت خویشان او
بودند و بادی مستغرق(؟) کرده ایشان در دل داشته و تاتار مطیع و متابع او بودند «همبقای قاآن» را پیش او فرستادند و از
جهت آنکه خویشی دیرینه کینه و دشمنی با وی داشته بودند بدان جرأت و بدان اقدام نمودند و پادشاه ختای فرموده تا «همبقای قاآن» را
باستار(؟) بر دراز کوش چوبین دوختند او کلمات که مراد کرا ذکر رفته اند نه و [illegible] باشد و از غیرت دور بود که با من
این نوع حرکت ناپسندیده رفته و اقوام مغول که جمله خویشان او بودند [illegible] قیام نمایند و [illegible] التان خان
آن خبر را مسموع نداشته و «همبقای قاآن» را بر دراز کوش چوبین دوخته هلاک گردانیده و نوکری از آن او بلغی(؟) نام را اجازت داد
تا برود و آن خبر بقوم مغول برد بعد از آن «قوتوله خان» با لشکر مغول بجنگ پادشاه ختای رفته و ولایت را غارت کرده و این
حکایات بشرح در داستان «قبل خان» بیاید و دیگر از اقوام تاتار فرصتی یافته اند و اوکین برقاق را که پسر «قبل خان»
بوده و جد اقوام نیاتات بوده بگرفتند و پیش التان خان فرستادند تا او را نیز بر دراز کوش چوبین دوخته بکشت و بدین اسباب اقوام
مغول را با پادشاه ختای و اقوام تاتار بغض و عداوت زیادت گشت و تا زمان چنگیز خان همواره با یکدیگر جنگ
و محاربه می کرده اند و از هر جانب بر دیگر مرور می آمده و قتل و تاراج می کرده و عاقبة الامر چنانکه در داستان چنگیز خان
و اروغ او گفته شود تمامت اقوام تاتار و پادشاهان ختای را علف شمشیر کرده اند و جمله را بنده و اسیر خویش گردانیده و مجموع آن
ولایات را در تحت تصرف و فرمان آورده چنانکه امروز مشاهد می شود و از جمله مصافها که هر یک از اقوام با پادشاهان مغول
با مقدم و پادشاه تاتار کرده بعضی یاد کرده شود یکی آنکه از پادشاهان تاتار یکی بوده نام او مترتا(؟) با قدآن بهادر پسر «قبل خان»
جنگ کرده در صدمهٔ اول قدآن بهادر نیزه بروی زد و بر اسبش زده و او را با اسب بهم انداخته و هر چند مجروح شده از آن زخم
نمرده لکن مدتی مبتلا بوده چون صحت یافته بار دیگر جنگ آمده و قدآن بهادر دیگر باره نیزه چنان بر پشت او زده که از شکم او بیرون
گذر کرده و بیفکنده و لشکر او را غارت کرده و آن حکایات بشرح در داستان «قبل خان» و پسران او آمده دیگر

در زمان

در زمان چنگیز خان هر چند پیشتر از آن با تاتار جنگها کرده بود در کرت(؟) نوبت فرصت یافته و مستولی گشته و بسیاری از ایشان کشته
و غارت تمام کرده و آن حال چنان بوده که بعضی اقوام تاتار که مقدم و پادشاه ایشان موجین سلتو بوده با پادشاه ختای التان خان
مصاف کرده اند و تمرد نموده و پادشاه ختای لشکر فرستاده و امیر معظم چینکسانگ نام را مقدم ایشان کرد و فرستاد تا با ایشان
محاربت کند ایشان چون طاقت مقاومت نداشتند منهزم ایشان شده اند و باز پس نشسته بهزیمت می آمده اند چنگیز خان
آگاهی یافته و در آن فرصت با لشکری که ملازم او بود برنشست و بر ایشان زد و بسیاری را بکشت و هر آنچه داشتند غارت کرد و مشهور
که در آن جنگ از جمله اولجاها که یافته بودند گهوارهٔ نقره گین و لحاف زر دوخته بود و انواع نفایس دیگر چه در آن وقت اقوام تاتار
مستمر بر تمامت صحرا نشسته بودند و متمول‌تر و بعد از آن پسران موجین سولتو مذکور الالقاب(؟) [illegible] و با فرش(؟) [illegible]
چنانکه در داستان چنگیز خان بیاید با هر طایفه از اقوام مغول که بر ایشان متوجه گشته اند و با چنگیز خان
مصاف کرده و چون حق تعالی چنگیز خان را فتح و اقبال کرامت کرده بود دشمنان او را که داشت مانند اقوام [illegible] و صاحب جیوش
و تایجوت و دیگران و اونگ خان پادشاه کرایت و تایانگ خان و کوشلوک خان پادشاه نایمان و توقتا بیکی پادشاه مرکیت و دیگران
که با وی عداوت داشتند همه را مقهور کرد زمرهٔ تاتار که بهر وقت بعد و بمعاونت آن اقوام می رفتند عاجز ماندند و جهت آنکه
خوف و اعدای چنگیز خان و پدران او بودند بفرمود تا ایشانرا قتل عام کنند و هیچ کس را زنده نگذارند تا حدی که یاساق فرمود
که زنان و کودکان را نیز بکشند و آبستنان را شکم بشکافند تا بکلی مستأصل شوند چه مادهٔ فتنه و فساد بوده اند و آن اقوام دیگر
[illegible] چنگیز خان بسیاری بکشته و هیچ آفریده را مجال نبود که جهت آن قوم که یا ایشانرا پنهان دادند یا هیچ یک
از ایشان زنده بودند خود را ظاهر و مشهور کرد [illegible] در اوایل دولت چنگیز خان و بعد از آن اقوام مغول و غیر مغول از تاتار
دختران از جهت خود و اروغ خود خواسته بودند و با ایشان داده و چنگیز خان نیز از ایشان دختر ستده چه از خواتین او ییسولون
و ییسوکات از تاتار بوده اند و [illegible] چنگیز خان جوچی قسار [illegible] از ایشان خواسته بود و امرا بسیار نیز دختران ایشان
ستده بودند بدان سبب در خفیه بعضی کودکان تاتار را پنهان داشتند و چنگیز خان از قوم تاتار دیگر او را حوالت بجوچی قسار
کرد تا همه را بکشد او [illegible] خاتون [illegible] شفاعت می کرد از آن جمله پانصد را بکشت و پانصد را پنهان داشته و چون این معنی بر چنگیز خان
معلوم شده از جوچی قسار رنجیده و فرموده [illegible] که دیگر داشته در داستان او شرح
گفته شود فی الجمله بعد از غضب چنگیز خان بر قوم تاتار و نیست کردن ایشان [illegible] هر یکی
بازمانده و کودکانی که پنهان داشته بودند [illegible] امرا و خواتین ایشان که از قوم تاتار بودند پرورش یافتند
و از بعضی بازماندگان که بقتل نارسیده بودند بچگان در وجود آمدند و طایفه که از قوم تاتار در این عهد هستند و اوروق ایشانند
و از آن جماعت هم در زمان چنگیز خان و هم بعد از او بعضی امرای بزرگ و معتبر شدند و معتمد الملک اوروق ها گشتند و پادشاه
[illegible] مغول با ایشان اطلاق رفت و بعد از آن تا باین تاریخ امرای معظم در هر اردو و هر الوس از ایشان آمدند و [illegible]
چنگیز خان دختر ایشان خواسته و از ایشان بخواستند و بسیاری خواتین از آن قوم که امیر شده اند و اضافات لشکرها گشته
در هر اولوس هستند و هر یک از ایشان در آن نسل شعبهٔ تاتار اند و از جمله کودکان تاتار که در زمان چنگیز خان
معتبر و امیر شده اند و خواتین او ایشانرا تربیت کرده یکی قوتوقو نویان بود که او را شیکی قوتوقو نیز گفته اند و حال آنکه
چنان بوده که در وقتی که قوم تاتار را غارت کرده بودند و هنوز چنگیز خان فرزند نداشته و خاتون [illegible] بود [illegible]

آرزوی بچه بود. چنگیزخان ناگاه بچه‌ای دید بر سر راه افتاده او را برداشت و پیش بورته اوجین فرستاد که چون
خواهان و آرزومند بچه داری او را بابا فرزندی بپرور و نگاه دار. خاتون او را چون فرزند صلبی که از خویش باعزاز و اکرام تمام می‌پرورده
چون بزرگ شد او را شیکی قوتوقو می‌گفتند. و قوتوقو نویان بزرگتری داد چنگیزخان را اچه می‌گفت یعنی پدر
و بورته اوجین را بریکان که یعنی ... و چون بورته اوجین وفات کرده بود دست در قبر ... و زاری می‌کرد که
ای جان که ... و بر این ... کرده. و بعد از چنگیزخان در حیات بوده و اوکتای قاآن او را آقا می‌گفته
و بالای منکوقاآن با پسران ... ملازم فرزندان تولوی خان در قوتتنی بیکی بوده. در حدود بلغاق
ایرق ... نماند و از فرزندان او ... در بندگی قاآن می‌باشند و ... منسوب دیگر
دو کوکلتو بوده. اما هر دو برادران که یکی را نام قوتی و دیگری را قراملقوا ... و از قوتوقولیوت تاتار بودند. و دو خاتون
چنگیزخان که از قوم تاتار خواسته بود یسولون و یسوکات چون از آن استخوان بودند بر آن دو کودک شفقت نمودند
و ایشان را از چنگیزخان خواستند و بدیشان بخشید. و هر دو را ... یسولون بر ایشان ... می‌کردند. قوتی که بزرگتر
بود هم در آن زمان معتبر شده و چنگیزخان بروی اعتماد نموده و امیر گشته و بعد از او با اردوی تولوی خان
تعلق داشته و بغایت محترم بوده. و بعد از تولوی خان امیری را خواستند که بزرگ اردو و مقدم امراء پسر
تولوی خان سیورقوقتنی بیکی باشد. با تمام پسران و امرا خود قوتی نویان را اختیار کرده او با سرقوقتنی بیکی
گفت که چگونه مرا بحضرت می‌خوانید جواب دادند که اردوی تولوی خان است او گفت من می‌خواستم که خدمت دری
کنم که از تو در وجود آمده باشد. غرض آنکه چون از مرتبه او خان بوده که برابر پسر تولوی خان سیورقوقتنی را او باشد
مخدوم خویش که تاج سخن می‌توانست گفت. و از پسران او دوان ... در باب نویان امیر لشکر دیار بکر بوده و پسر دیگر
بورالچو و پسر بورالچو ... امیر هزاره است. اما قراملقوا هم در حال چنگیزخان زیادت شهرتی یافت
و او را پسری بود سالی نام در عهد منکوقاآن امیر معتبر گشت و سبب آن بوده که در ولایت ننکقوت دو قلعه بوده
نام یکی تو... و دیگر ... منکوقاآن بنفس خود آن را محاصره کرده. از دور نگاه می‌کرد تا چگونه جنگ می‌کنند
شخصی را دید که نیزه بدست گرفته بر بارو می‌رفت و از آن طرف شخصی شمشیر بدست گرفته بقصد او برابرش می‌آمد
او بر نگشت و بر سر دیوار رفت و نیزه بر گردن شمشیر دار زد و بینداخت. منکوقاآن چون آن دلاوری دید پسندید و
در حال فرمود تا آن شخص را نشان بخود که ماه ازمیان لشکر طلب کرده و سبب او را آورد بنزد خود او را بازشناخته و چون
حال پرسید و بر آن موجب تقریر کرد که مشاهده فرموده بود. معتبر داشت که او است او را سیورغامیشی فرمود و امارت داد
و در خدمت اوباتاق و معتبر گشت و پس از وقوع این حال دو تومان لشکر را بسرحد هندوستان فرستاده بود. و فرموده تا در
قندوز بقلان و حدود بدخشان باشد و امیری ایشان بمونکدو نامی داده بود. و چون او نمانده بوقوتو نامی داده و او نیز
وفات کرده این سالی نویان را بجای هر دو امیر آن دو تومان لشکر فرستاده. و در آن وقت بوده که هولاکوخان با ایران
زمین عازم می‌فرموده بود منکوقاآن با سالی نویان گفته که ولایت تو آنجا است که تو بر سرحد هندوستان و خراسان است و هولاکو
و ما کی هولاکو می‌خواهد پیوسته تو بهمان خواهی بود که شیعی از لشکر او هم کار تو و لشکر تو حوالت بدو است و از او
دی می‌باید بود. انگاه سالی نویان رسید که تا کدام وقت آنجا باشم فرمود که همیشه آنجا خواهی بود سالی نویان لشکر

هندوستان که شکر کشیده و بسیار ولایات مسخر کرده و غارتها آورده و جهت هولاکوخان برده هندو بسیار
فرستاده. و اکثر هندوان که اینجا در دیهها اخو می‌باشند از آنجمله‌اند. و بعد از او پسرش اردو نویان آن لشکر را داشت
و برادران اردو یکی ابشقا است که مالک یعنی لشکرهای آنجا او می‌داند و دیگر الکوی که امیر هزاره است و اردو او پسر
یکی بجهت امیر لشکر قراونه که در خراسان می‌باشند و دیگر داغلقه ملازم هر کا چیرتی است و در زمان چنگیزخان
یسولون خاتون عرضه داشت که قولی نویان و برادرش منکتو وقته بزرگ شدند و ملازم‌اند و در محل اعتماد آمده و از آنها
و اقوام و قوم ایشان بر هر موضع هستند اگر یرلیغ شود ایشان را جمع کردانند فرمان شد و جمله تاتار را که مانده بودند
جمع کردند و هر چند خویشی نداشتند با ایشان پیوستند و متعلق ایشان شدند. و از آن تاتار که ایشان جمع کرده بودند در
ملک بخارا ... هستند. اردو نویان عرضه داشت و حکم یرلیغ پادشاه اسلام خلدالله ملکه شد تا هزاره تقیم را که کردند
بیش ایشانند. و یسولون خاتون و یسوکات خاتون خاتان که ذکر رفت هر دو خاتون چنگیزخان بوده‌اند برادری داشته
از نام او قوتوقوت امیری بزرگ بوده. و یک هزاره دست لشکر چنگیزخان او داشته. و جوچه کورکان که داماد چنگیزخان
و تومدان خاتون خاتون اولین اباقاخان مادر کیخاتو برادرزادگان قوتوقوت مذکور بوده‌اند. و چنگیزخان
را خاتونی بوده از قوم تاتار نام او معلوم نیست و پسر کهترینش اوراجقان از او در وجود آمده بوده و در جوانی وفات کرد
و از قوم هرچستان تاتار در این مملکت کرای و برادرش طولادای و برادرزادان او تحره و ختدان پسران اینانند و کوره بوقا
بهادر که در خراسان بر سرحد خزینه‌ها و حلیه‌ها می‌داند هم از این قوم است. و از قوم کویتن تاتار سمتار نویان که اغاچی
هولاکوخان بود و در زمان اباقاخان امیری معتبر و معظم شد و طوغان و دولادای و کوینی پسر بوتقا قوچی از آن قوم بوده‌اند
و از قوم برانت تاتار در این مملکت کسی معتبر و مشهور و معلوم نیست لکن در اولوس جوچی خان
و ممالک آن لشکریان بسیار باشند اما چون معتبر و مشهور نیستند تفحص نرفت. و از قوم الچی تاتار در این مملکت کسی معتبر
و معروف نیست که ذکر ایشان نوشتن باشد لکن در اولوس جوچی خان خاتون بزرگ باتو پسر جوچی خان بوراقچین
نام از الچی تاتار بوده. و خاتون تودای منکو پادشاه آن اولوس بوده قوتلوقای نام هم از آن قوم بوده. و از امراء باتو
ایسقار نام امیری بزرگ بوده هم از آن قوم. و از امراء آن ... منکلی ... هم پادشاه آن اولوس ... نام امیری بزرگ
هم از آن قوم بوده. و از امراء تاتار که نسب ایشان محقق و معلوم نشد که از کدام قوم است ... یسون توا
اغاچی بود. امیر اطلسان ... که ... ... چنگیزخان و کلچه از هزاره خاص چنگیزخان او داشته و باورده بزرگ
بورته اوجین تعلق داشته و او را پسری بوده نام او ... قوبیلای قاآن او را برسالت پیش هولاکوخان فرستاده
بود. و بعضی امرا و خواص و معتبران اقوام تاتار و حکایاتی که با ایشان منسوب است و معرفت احوال ایشان از آن حاصل
گشته و از مکاتب معلوم شده مفرد مفرد نوشته می‌شود. ❁ آورده‌اند که چون قوبیلای نام دکوس سچانک از الچی تاتار
همدوشی با سبق خان که پادشاه کرایت بود روانه شدند قوبیلای تا ایرمش می‌کرد کوس سچانک با او گفت پیش ... کن
اما ... رکاب ... احتیاط ... بود در تفسیر ... می‌کرد ... ... قوبیلای
گفت تو ... اگر ... برادر و خلف بودی ... کار ... ... تقدم ... ...
بروی و غارت ... نکنی ... با لشکر خود باز گردید. کوس سچانک جواب داد که من کی بی تو غارت کردم ...

ولشکر را روانه کرد و برفت ساریق خان کوچ کرده می‌آمد نوبت او را غارت کردند و فوج فوج لشکر را جهت غارت می‌گذاشتند
و بعقب او می‌رفتند آخر الامر کوموش سحاک با سیصد سوار در پی او می‌رفت لشکر ساریق خان با خود اندیشیدند که از لشکر خصمان
بی‌تفاوت گله می‌آیند بسبب دلیرانه بر ایشان حمله کردند و کوموش سحاک را از لشکر جدا کرده دست‌گیر کردند ساریق خان
از او پرسید که بکجا می‌آمدی گفت شنیده بودم که در پشته بورقان شاخها خوب بالیده است می‌آمدم تا چوب تیر ببرم ساریق
خان گفت جهت بریدن نیکو مردانه بوده‌ای و بیفکن ترکیت کوموش سحاک گفت تو دودی مرا گرد نتوانی ترکیت حرا دروت
توبند در مرحبی نکاه نتوانستی کرد و اصل تو خود دشمن بوده ساریق خان گفت از اصیل یاد در راحرامی کذا اید کرنیا رکو یدا و را
بکشید او گفت شیر تو در مرکار بکند مگر از آن مرد تو کند بر جمله او را بکشتند و ساریق خان گفت دریاب الجی تا مادر که هفتاد
منصب داند بغیر از کوموش سحاک مرد نبود اکنون وقت آنست که ایشان را بدانیم الکامنا نهاده خود را دست خانه اورقان
مقام فرود و دهاها آب پنهان لشکر جمع می‌کرد از لشکران او یکی بگریخت و قوبیلای تاییر را خبر کرد قوبیلای با لشکر کسید بر راه
نود خانه اورقان روان شد و طبیان خانها را ایشان گذر کرده بر همان راه که ایشان می‌رفتند با ایشان رسید لشکران ساریق خان
بطمع غارت در ایشان نظر کردند انا کاه بر ساریق خان حمله کرده او را بدوانیدند حاکه از جمله پنهان لشکر که داشت با جمل نفر بیرون
رفت و باقیان را بجمله بکشتند و در آن هزیمت زنان را بای قاآن با ساریق خان بگریخت و موی نیف و در آن حالت جیلاون میر بود که
آن زن گفت الا او دیر از قبر کرده بودم اگر هم کم می‌شود چرا ما کم نمی‌شوم و اگر همه از هم فرو می‌ریزند چرا ما از هم فرو نمی‌ریزیم ساریق خان
گفت این زن راست می‌گوید و نقل سبب روانه شد و حکایت بنا کیاتی او تا کوترجی بیروق خان در آمد و از آن بعد از آن ایل بود
در وجود آمد و چون او حکایت کرد قوم درآمده بود دختر خود را بقوجاغوش بیروق خان داد و آن دختر را قوتقه قیمیش نام بود خواهر تاجر
بعد از آن تاجر خان و ساریق خان اتفاق لشکر کردند و بتاتار تاختن آوردند و اولوس کرایت را جهت ساریق خان خلاص کرده
بدو دادند و در آن وقت اونک خان با مادرش ایلمه خاتون اسیر تاتار شده بود ایشان را نیز خلاص کرده و ایلمه خاتون را مردی الجیکی
دوست می‌داشت و چون مردی نیکو بود او را باسان بونکگا داد و تفصیل فرزندان تورا قایمیش است بولامانوس تاقیمود
تایشی و جهار دیگر بودند که نام ایشان معلوم نیست بعد از آن مغولان نزد ساریق خان رفتند ساریق خان گفت از صدای که مرد ارم کی
نیست که در دل کند اگر نیم دانم دست و پایش پایی دانم دانم دست و پایش خوب نیست نمی‌دانم و بیشه کار و هر بند و با تیم شاهد
نیست و انهم را اخشا که دادم کی کا در دل کم در نیست پایتی در آینده با تو نیست پایست کوشش و انکار هر بند نیست و کر توک
هر کوشش نیست در جنگها نزدیک یکاد همه می‌گویند بعد از غالب شدن یا مغلوب شدن انبوه می‌شود جنگ مکرر جوارت
چون کرید اگر او را می‌کشند اراقا و ای تر سا رومی باینجد و اگر نمی‌کشند تحمل نمی‌توان کرد بعد از آن اوتا کوترجی بیروق
خان جهت سخن کردن آن مغولان نزد ساریق خان رفت ساریق خان گفت ما با این مغولان که ایشان را اندیم و اجتماع و دعا
کرده و دست یکدیگر گرفته ایشان را ترا ایم داد بیروق خان گفت جان مرا بردم بسیار زنده کردانیدم و کلاه رمیده ترا در وقت
ایستادن کلاه نماز بیشین مرا ایستانیدم یعنی مرا ترا و از دشمن خلاص دادم اما آدمیان دراوش کرده است حاکی زمین با مختلف
شونده است بعد از آن بار مرا بیش و نوکار مرحبا سخن گفت و بازگ ساریق خان گفت آن دست نبوده است و مغولان را
از گاو کار دکوهی که آن را دالان ابای گویند رعایت کردانید و خود بهمان راه روانه شد از موضع توی تا غا با ذکر مغولان با هم کر
کفته ساریق خان نکشته و با هم او و کوچ بیر دو اردوه اوتا دادند و مهمانی کردند ساریق خان گفت ای برادران که حیکر

مغولانند هر کرا بیند بکرفود امشید بد چه سحاک کی بینیم باشید و دو باشید الا اندلشوید با آماده ای ایشان مغول
مرمازنی با کلاه وداری داشته باشد وبکرن وقد و لرکرد مزدر در روید
یعنی بسیار

قوم مرکیت که ایشان را همه قوم اودیوت می‌خوانند

اگر چه بعضی از مغولان مرکیت را مکریت کویند مراد از هر دو یکیست و بعضی قوم بکرن را مکرین کویند و نسب و شعب ایشان نیز
گفته شود و از این اقوام اودیوت مرکیت چهار شعبه اند اوهوز و موداان و تودا اقلین و جیون و این قوم لشکری
بسیار و عظیم جنگی و قوی حال بوده‌اند و بعضی از مغول اند و مدتها با چنگیز خان و با اونک خان جنگها کرده اند و کار
ایشان در تواریخ عند موضع آمده و از آنجا معلوم گردد و یک نوبت در عنفوان جوانی چنگیز خان بر وی ظفر یافته اند و او را ناگاه
گرفته و در آن زمان منقاد بوده که از دنگار اند بکشند از احزی می‌ستاند اندوه می‌کاه و آن حال خان غده که چنگیز خان
روزی بهمسی می‌نفعات پشته ی بلند سینه و بر بالا رفته بی اکل شکاب بازشتی یا سینه بند کشاده کشته زبان را وم
از شتاب بیجان شتر و افتاده از آن حال شاتت تیمم اید و با خود گفته کی مکر حق تعالی نمی‌خواهد که بدین راه روم و کارم
ساخته کردد اندیشه مراجعت کرده باز شیطان غالب آمده و بر سوار دل روانه شد ناگاه از قوم مرکیت سه دو جی چند بروی افتاده اند
و او را کرفته اند و برده در نگاهی داشته تا بسیار اندک از خانه چنگیز خان حری ایشان فرستاده اند او را باز ستدند و نوبتی
دیگر در آن زمان که میان چنگیز خان و اونک خان صاحب غرضان فتنه و خصومت انداخته بودند و از یکدیگر جدا شده هر چند
قوم مرکیت پیش از آن بکرات و مرات هم با چنگیز خان و هم با اونک خان مرخصومت داشته بودند و جنگها کرده و یک نوبت
اونک خان ایشان را غارت نمیده لکن در آن وقت که میان چنگیز خان و اونک خان وحشت افتاد ایشان با اونک خان و برادرش
جاکمبو متفق و دوست شده بودند و اتفاقا در آن وقت ظفر یافتند و خانه و اوردوی چنگیز خان را غارت کردند و خاتون
خاتون بزرگ او بورته اوجین را ببردند و پیش اونک خان فرستادند چون چنگیز خان خبر یافت ممتهدی را روانه کرد
و از اونک خان التماس از فرستادن او نمود اونک خان او را در پرده عصمت داشته بود و در صحبت آن ایلچی باز فرستاد و در راه
او در وجود آمد جاعت در شیب جلایر کفته شد و پادشاه وسرور اودیوت مرکیت در زمان چنگیز خان توقتا بیکی
بوده و برادری داشته قودو نام و دختر او را توروقا بچن نام چنگیز خان جهت قوبیلای قان در وقتی که سیزده ساله بوده
ستده و مرحصه بشتر از همه خواتین شد چون فرزند نداشت مرتبه او کمتر از دیگر خواتین بوده و یک نوبت اونک خان از ناگاه
توقتا بیکی را غارت کرده و او خاتونان بسیار داشته از آن جمله دو را برده نام ایشان قوتوقتی و قیلیق و برادر او را قودو نام
و پسر را جیلاون که او از دختر اونک خان زاده بود کرفته و دیگر باره از او کریخته اند و رفته و اقودجان هم برادر توقتا بیکی بوده و این
توقتا بیکی شش پسر داشته نام ایشان توکسون توسه قودو جیلاون جیبوق قولتوقان مرکان
قودو هم نام برادرش بوده جیلاون از دختر اونک خان در وجود آمده و پنج پسر میانه ولیتراکشته اند توکوزوا اونک خان
کشته و توسه را ناگاه چنگیز خان بسر زده و با لشکر هم کشته و جیلاون و جیبوق در مصاف چنگیز خان
بقتل آمده اند و قودو در وقتی که از جنگ گریخته بوده کشته کشته و بکرات مصافها با چنگیز خان کرده اند و احوال
در آن داستانها مشروح گفته شود و در جنگ آخرین قولتوقان مرکان که پسر کهین توقتا بوده و تیر عظیم نیکو و راست می‌انداخته

کرده بجانب تعاقب رفته و جوجی نویان بر عقب او لشکر کرده و او را گرفته و چون راست اندازی او شنیده بود نشانه‌ای نهاده
و او را فرمود تا تیر اندازد انداخته و نشانه زده و متعاقب یکی دیگر انداخته و بر سوفار تیر اول زده و شکافته جوجی خان
را بغایت خوش آمده و ایلچی پیش چنگیز خان فرستاده و جان او را خواسته او پسندیده نداشته و فرموده که از قوم مرکیت
بدتر هیچ قومی نیستند و چندین جنگها با ایشان کرده‌ایم و زحمات و مشقات بسیار از ایشان دیده او را چگونه زنده توان گذاشت
تا دیگر باره فتنه انگیزد و این همه ممالک و لشکر و اقوام جهت شما اندوخته‌ام بدینچه احتیاج است دشمن ملک را هیچ جای بر این میانه
گورنست ندارد بدین سبب جوجی خان او را بیاسا رسانیده و اروغ ایشان منقطع گشته و در آخر توقتای بی در جنگ بقتل آمده
و امیری دیگر از قوم مرکیت طایر اوسون بوده که سرور قوم اوهز مرکیت بوده و کل نوبت ایل شده و دختر خود قولان خاتون را
بچنگیز خان داده و پسری کولکان نام از او در وجود آمده و حکایت قولان در تاریخ می‌آید و از طایر اوسون دیگر باره یاغی
شده و لشکر چنگیز خان او را کشته‌اند و غارت کرده و زن او توکینه خاتون را برده‌اند و باوکتای قاآن داده
و او را از او چهار پسر در وجود آمده که بزرگترین پسران بوده مهین و مقدم ایشان کیوک خان حاکم و در داستان او مذکورست
و چون قوم مرکیت مردمانی با شور و شغب بوده‌اند و جنگهای بسیار با چنگیز خان کرده یاسا فرموده که از ایشان کسی را زنده
نگذارند و جمله را بکشند و اندکی که باقی ماندند یا در شکم مادر بودند یا بعضی خویشان ایشان از ایشان پنهان داشتند و ذکر خواتین و امرا که
از نسل ایشان‌اند بدین تفصیل است

اوقولتا غیش خاتون	قولان خاتون	قولان پسر او دن
خاتون اولین کیوک خان	خاتون چنگیز خان	قولان خاتون مذکوره حال ایشان
بوده و دو پسر از او آورده است	بوده و از او پسری داشته نام او	نام یکی مقدم از جمله هزاره
خواجه • ناقو	• کولکان	خاص چنگیز خان او داشته

و در آخرین جنگ نایمان که با تایانک خان پادشاه نایمان با چنگیز خان توقتای با او هم بوده و جنگ سخت کرده چون تایانک خان کشته شد
توقتای ملکی با پسر خویش پیش بویروق خان نایمان گریخت باز چنگیز خان لشکر بر سر توقتای بی فرستاد و در جنگ کشته شد
برادر او قودو و پسران او چیلاوون و ماجار و توسکان خواستند که جثه او را ببرند و دفن کنند مجال برداشتن نداشتند سر او بر گرفته
و برفتند چون بحدود ولایت اویغور رسیدند ایلچی بیکان نام پیش ایدی قوت فرستادند او ایلچی را بکشت بدان سبب لشکر بر سر ایشان
کردند و ایدی قوت ایلچیان با اعلام احوال ایشان پیش چنگیز خان فرستاد و بجوقی که سروران قوم جوریات ایل چنگیز خان
شده بودند و دیگر باره یاغی گشته و گریخته از آن جمله طغای دالو که از امرای بزرگ ایشان بود در راه امیری از قوم مرکیت
قودون اورچنک نام بوی زده و او را کشته و قومش را غارت کرده و بدان سبب جوریات را قوتی زیادت نمانده

قوم کورلاوت

این قوم با قوم قنقرات و ایلجیکن و برقوت بیکدیگر نزدیک و پیوسته بوده‌اند و بمعنی آن ایشان همه یکیست و دعوی خویشی کنند
و با همدیگر پیوسته دایما دعوی قربت می‌داشته و این سه چهار قوم هرگز با چنگیز خان جنگ نکرده‌اند و یاغی نشده و او
هرگز ایشان را بخش نکرده و متعرض نگشته بسبب آنکه مخالفت نکرده بودند و براستی ایشان را بجنگ در می‌آورده و در جهاد

همه را از اقربای داشته‌اند و جمله در کتب لکچیه نویان بوده و تا غایت معروف در کتب فرزندان بوده‌اند و در عهد چنگیز خان
از این قوم کورلاوت اویماقوت امیری بزرگ ایکان نویان بوده و پسر او بکای نویان هم در عهد چنگیز خان امیری
معتبر بوده و پسر او تورناقا نویان و بادین بوکا تعلق داشته و یا[illegible] و چون از او زیادت کاری در وجود نیامده
قوبیلای قاآن او را امیر بزرگ کرده و امیری دیوان و وزارت بوی داده و هیچکس را از امرا مرتبه بالای او نبوده بعد از آن
او را بجانب سوبه تایدو فرستاد و آن کار بروی [illegible] کرد و سبب آن جمعی او را ایفاقی کرده قوبیلای قاآن او را طلب داشت
برسید و با نوکران اندک بگریخت و بیوبوقور پسر اورن بوکا و اولوس بوقا پسرزاده منگو قاآن پسر زیرکی
که هر دو از آنجا با تایدو بودند بپیوست و با ایشان بود تا وقتی که قوبیلای قاآن در گذشت بعد از آن از دو شهزاده [illegible] را
برگرفت و پیش تیمور قاآن رفت و اکنون آنجاست و در جانب هولاکو خان قرابوجی که بدر ماذوق بوده بزرگ همه
بوجیان بود و از جمله امرایی که با او هم می‌آمده‌اند و منکو قاآن با ایشان سخن گفته و نصیحت کرده و در جانب
اباقا خان اند و بوقا پسر قرالکی آقا ماذوق بوده و پیش هولاکو خان سکورچی چون بندش نامه بزرگ همه یورتچیان
شد و ماذوق نویان این زمان از اروغ ایشانست و هر طایفه‌ای را از آن قوم لقبی مخصوص بوده و شعب بتفصیل و ترتیب
جونکقور تبن اویماقوت وشیکو کا نویان که در عهد هولاکو خان بارغوجی بود و با ارغون بهم بخراسان رفت از قوم
کورلاوت بوده

قوم تمغالیق

قوم ترغوت

در آن ملک از پیش [illegible] شخصی آمده بود نام او [illegible] از آن قوم بود و اسامی و احوال امرا دیگر که بوده‌اند معلوم
نیست لیکن از خواتین بزرگ خاتون معتبر [illegible] بهادر که مادر چهار پسر بوده از این استخوانست نام او سونیکل فوجین

قوم اویرات

از اقوام از قدیم باز بسیار بوده‌اند و چند شعبه منشعب و هر یک را علی حده نامی معینست بدین تفصیل

خانها
یورت و مقام این اقوام اویرات سکیز موران بوده و قوم تومات قدیم در آن حدود خانه می‌نشستند و از آن مواضع رودها
بیرون می‌آیند و تمامت بهم می‌پیوندند و رود قم می‌شود که [illegible] می‌خوانند و بعد از آن با انقره موران می‌ریزد و نام آن رودها اینست
کوکه موران • اویان موران • قرا اوسون • سنبی تون موران • اقری موران • اقته موران • جورجه موران • جغان موران
و لغت ایشان هر چند مغولیست با لغت دیگر اقوام مغول اندک تفاوتی دارد مثل آنکه کارد را دیگران کیتوقه گویند و ایشان

مدح غنو ماندار الفاظ بسیار رفته و همواره پادشاهی و تقدم داشته اند و در زمان چنگیزخان مرحبا بقدر حالی جوده
بوده اند بنابر حسن لهجه اهل مطیع گشتند چنانک در تاریخ آمده و چنگیزخان با ایشان وصلت کرده دختر داده و ستده و ایشان را
را اندا قودایی بوده و در آن عهد پادشاه و مقدم آن قوم قونقورات دیسکی بوده و دو پسر داشته اینالچی و تورالچی و دختری نام او
اوقول قوتمیش که او را منکو قاآن ستده بود و پیشتر چنگیزخان در خاطر داشته که او را بستاند و اماق بتعاده
دعوی کویند با وجود آنک او را کان قوبیلای قاآن و هولاکوخان بوده ایشان را فرزندی گفته و ایشان او را حرمت تمام می داشته اند
و چنگیزخان دختر خود چیچاکان را بنیز تورالچی کورکان داده بود و از او سه پسر در وجود آمده یکی را نام بوقا تیمور
و دیگر را بورتوا و در مزاج این بورتوا سستی بوده و بدان منسوب گشته و سیم را نام بارس بوقا و هم از او دو دختر در وجود آمده
یکی ایلچیقمیش خاتون که باریق بوکا داده بود و خاتون بزرگ او بود و او را عظیم دوست داشته و تمام در ازنا الا بوده و از وی
فرزند نداشته و دیگر اورقنه خاتون که او را بپسر مواتوکان مولاغرا داده که پسرزاده چغتای بوده و
مبارکشاه از او است اورقنه خاتون بود و چغتای او را بغایت دوست داشته و او را اورقنه باری می گفته یعنی
عروس و مدتها حکومت اولوس چغتای کرده و از آن سه پسر مذکور فرزندان بدین تفصیل در وجود آمده اند

فرزندان بوقا تیمور	فرزندان بورتوا	فرزندان بارس بوقا
پسری داشت نام او چونک دختر اریق بوکا	دو پسر داشته یکی را نام اولوق و دیگر را	دو پسر داشته نام یکی شیراب و از آن
نومقان مهتر داده و دو دختر داشته	جقین هر دو پیش قوبیلای قاآن بوده	دیگر بکلیش هر دو پیش قوبیلای قاآن
اولجای خاتون که خاتون هولاکوخان بود	اند و هولاکوخان دختری را از	بوده اند و در عهد او ملازمت نموده
و نام دیگر معلوم نیست او را ابغان اقبا	اوردو قیا بن بوقا داده نام و نسب آن	
بانو داده و منکو تیمور از او آمده و دیگری	معلوم نیست	

و حکایت پسر دیگر از آن قونقورات یکی اینالچی مذکور چنانست که باتو خواهری از آن خود بدو داده بود نام او قولی ایکچی و از او پسری
آورد نام او اولدو و او را دو پسر بوده یکی ... آق تیمور و ایشان هر دو در الوس توقتای می باشند و چهار هزاره لشکر جلایر را
ایشان مقدم داشته اند و از جمله امرا کورکانان که با مقدم قوم اویرات قونقورات یکی خویشی دارند یکی تنگکز کورکان بوده
که کیوک خان دختری بدو داده و براه دامادی گشته در زمانی که کیوک خان وفات کرد و منکوخان پادشاهی
می نشست و او در صف کیوک خان و بعضی امرا غدر اندیشیده بودند و امرا را بیاسا می رسانیدند تنگکز کورکان را نیز متهم
کردند و چندان چوب زدند که گوشت ... از آن افتاد بعد از آن دختر کیوک خان او بود جان او را بخواست و او را بدو
بخشیدند و قولون خاتون که خاتون بزرگ ارغون خان بود دختر تنگکز کورکان بود از ... خاتون مذکوره و فرزندان
تنگکز کورکان سولامیش و پسر سولامیش جاک کورکان و دختر هولاکوخان تودوکاچ را که تنگکز کورکان
داده بودند در این وقت فرزندزاده او جاک کورکان دارد و او را از او فرزندان شده و طرقی کورکان پسر جاقیر کورکان
بوده و جاقیر کورکان پسر بوقا تیمور و او و پسرش طرقی کورکان امیر هزار اویرات بودند و طرقی پیشتر منکولوکان
دختر هولاکوخان داشت و چون نماند بکابی دختر منکوتیمور که ارا قوتلوق ... راستد از دیار بکر با لشکر هم بر سر جانب
شام رفت و آنجا لشکر او را باز کرفته بخش کردند و قولون خاتون که خاتون بزرگ جومغر پسر بزرگ هولاکوخان بود

هم دختر بوقا تیمور بود خواهر جاقیر کورکان و او را دختری بود نام او مغوداق او را ابتدا بپسر سونجاق آقا داده اند اکنون
جیش و خواهرش کوکتای خاتون پادشاه اسلام خلد الله سلطانه فرزندان آن اوردو مغوداق اند و دختری
دیگر داشته اولجای نام خاتون منکوتیمور بود و از او دو دختر آورد یکی ارا قوتلوق مذکور و بعد از منکوتیمور پسرش
اباچی او را بستد و از او دختری آورد قوتوقتای نام عرب پسر ... او را بخواسته و از امرا و اقوام اویرات در ایران
و توران بسیار بوده اند و هستند لیکن اکثر هر یک از کدام شعبه اند معلوم نیست همانا ایشان ... یکدیگر اصل و نسب خود
دانند از آنجمله امیر ارغون آقا بود لیکن او ... در اصل اعتباری نهاده اند نقل می کنند که در زمان اوکتای قاآن پدر او
در سال قحط بوقت تنگ دستی او را برای گوشت کاو به امیری از قوم جلایر نام او ایلوکه قدآن فروخته و آن امیر او را بالجیکی
اوکتای قاآن داشته بوقتی که پسری از آن خود را براه کیتا دولی بخدمت اوکتای قاآن در آورده ارغون آقا را نیز با آن
پسر هم داده و چون مردی جلد کاردان بود بتدریج بزرگ و سرور می شد تا حکومت و باسقاقی ممالک ایران زمین یافت و فرزندان
او چون کرای ملک و نارینجی و نوروز و لکزی و حاجی و یولقتلوق و یولوق و اوبراتای و فرزندزادگان او کوراک
و غیرهم بسیارند و دختران بسیار نیز داشته بعضی به پادشاهان و امرا داده و پسران او نوروز و لکزی براه دامادی دختر خواسته
شده اند و ایل بوکورچی و برادرش طوغان هم از قوم اویرات اند توقا یکی بوقتی که جنگ آخرین بود کا او کشته شد
در آن با لشکر چنگیزخان جنگ کرد و ایل شد و ایشان را برسر توقتا برد و او را غارت کردند و او بقتل آمد

اقوام برغوت و قوری و تولاس

و قوم قوماتی تر از ایشان منشعب گشته اند و این اقوام بهم نزدیک اند و ایشان را جهت آن برغوت گویند که مقام و مسکن
ایشان از آن جانب سلنگا است آخر مواضع و زمینها که مغولان می نشسته اند و آنرا برقوجین توکوم گویند و در آن حدود بسیاری
از اقوام دیگر نشسته اند مانند اویرات و بولغاجین و کرموچین و قومی دیگر که ایشان را هوین اوریانکقه می گویند هم بر آن
حدود نزدیک بوده اند و هر یک علیحده سروری و مقدمی داشته و جمله را چنگیزخان مسخر گردانیده و کیفیت احوال ایشان
در تاریخ آمده و از این قوم برغوت در این مملکت چوجیان اتابکی ارغون خان بود و خاتون او بولغان و پسران او تاداجی
و بورالجی کوکلتاش بودند و پسر بورالجی ساتالمیش در خدمت پادشاه اسلام خلد ملکه امیر بزرگ و معتبر بود و کوردوچین
دختر منکوتیمور که مادرش ابش خاتون سلطان کرمان بود ساتیبیک ... بود بستد و خواهرزادگان تادونای و قتلغ تیمور و ایشان
و بولاس و مولقون که امیر هزار اند و پسر قتلغ تیمور طغای که اکنون خاتون ساتالمیش که کوردوچین را خواسته و پسر
السن تیمور ... و قوم برغوت بسبب آنکه در قدیم مادر چنگیزخان را از ایشان خواسته بودند والدتام ... پنهان بزرگش را بواسطه
آنک مادر چنگیزخان بوده می خواستند که ... را بحد ... بود بکشند خویشان مادرش او را
در میان قوم خویش پنهان داشته بزرگ گردانیده اند و به چنگیزخان سپرده تا از غایت دعوی خویشی و دوستی کنند و از هر
نوع حقوق ثابت دارند و قوم توغوت را با قوم الحکین نزدیکی بوده و باشد و هر چند از استخوان و شعبه ایشان اند
دعوی خویشی و یکانگی کنند و بدین سبب دختر از یکدیگر خواهند و دهند و اریق بوکا را قومایی بوده که نام او بوقا اراولجین
از قوم تولاس و هم کشیه از برغوت اند و خاتون بزرگ ... بادکه مادر فرزندان بوده سونیکل فوجین نام هم از قوم برغوت است

قوم
تومات

مقام این قوم نزدیک بورقوجین توکوم بوده و ایشان نیز از خویشان و شعبهٔ برغوت منشعب گشته اند و در حدود ولایت قرقیز می نشسته
و قومی و لشکری بغایت جنگی بوده اند و مقدم ایشان تایتوله سوقار نام در عهد چنگگزخان آمده و ایل و مطیع شده و چون چنگگزخان
بفتح بلاد ختای مشغول بود مدت شش هفت سال آنجا بماند چون بازگشت شنید که تومات دیگر باره یاغی شده اند فرمود که بایا نویان
از قوم بارین بود گفته که او نامزد است برغول نویان را فرستاده و آن حکایت در شعبهٔ قوم اوشین و اشارت حکایت برغول
نویان شرح آمده و خلاصه آنکه حکایه عظیم کرده اند و قوم تومات را ایل کرداینده لکن برغول نویان در جنگ کشته شده
و چون ایشان قومی بر فضول و خیره بوده اند از ایشان بسیاری کشته اند و از امرا آن قوم کسی که معتبر و مشهور باشد معلوم نیست

قوم
بولغاجین و کرموچین

ایشان در حدود بورقوجین توکوم و آخر ولایت قرقیز می نشسته اند و بیکدیگر نزدیک اند و در آن ملک امرا ایشان کسی
معلوم نیست و نیز از این اقوام مردم مشهور و معروف نیستند

قوم
اوراسوت و تلنگوت و کشتمی

این اقوام هم بمغول مانده اند و معروفند که ادویهٔ مغول نیکو شناسند و علاج بطریق مغول نیکو دانند و ایشان را قوم بیشه نیز گویند
حد و حدود ولایت قرقیز و کم کمجیوت در بیشه ها می نشستند و مغولان از قوم بیشه بسیارند و پیش مردم مشتبه می گردد چه
هر قومی که یورتهای ایشان بجای بیشه بوده بوده ایشان را قوم بیشه می گفته اند خاصه که قوم تایجوت را جهت آنکه مقام ایشان
میان ولایت مغولستان و قرقیز و برغوت بوده قوم بیشه گفته اند و این اقوام را ولایت از آن جانب قرقیز بوده بقرب
یکماهه راه و بعضی از برادران و اعمام چنگگزخان چنانکه در تاریخ آمده بقوم بیشه مخصوص گشته اند فی الجمله اقوام بیشه
انواع بسیارند ناغاتی که بسیار است که از یک شعبه و برادر یقین یورت نزدیک بیشه بوده و دیگری را در صحرا دوری که ایشان منشعب
گشته اند و نام یافته اند لکن از قوم بیشه تا قوم بیشه تفاوت بسیار است چه از بیشه تا بیشه یکماهه و دوماهه و ده روزه
راه باشد و این اقوام مذکور را در وقتی که قرقیز بسر اسلاما ایل شده بودند یاغی گشتند چنگگزخان پسر خویش جوچی خان را
بفرستاد و بهودخانه سکرو دیگر بوقا نام کرتخ کرده بعد بر سر یخ ببست و قرقیز بگرفت و در وقت مراجعت از کشتن آن قوم را ایل کرده است

قوم
اوریانکقت بیشه

این قوم اوریانکقت دیگر تعلق بدان ندارند و چون مقامها ایشان در بیشهها بوده این نام یافته اند و هرگز خیمه و خرگاه نداشته و پوشش
ایشان از پوست حیوانات بوده و گاو و گوسفند نداشته اند و گاو کوهی و میش کوهی و جوکه مانند گوسفند کوهی است بجای گاو
و گوسفند پرورده اند و او را بلایشی کرده و شیر آن دوشیده و می خورده و از نام گوسفند نگاه داشتن عظیم عیب داشته اند تا
بحدی که اگر پدر یا مادر دختر را دشنام دادی گفتی ترا بکسی دهیم که ترا از پی گوسفند باید رفتن و بغایت رنجیده حالکی دیگری و غصه

خود را می آویخته اند و چون وقت کوچ رخت بر گاو کوهی بار می کرده اند و هرگز از بیشه بیرون نمی آمده و جایی که فرود آمدندی
از پوست درخت توز و دیگر درختها اندک سایه بان و الاجوقی می ساخته اند و بدان قانع می بوده و درخت توز را چون زخم می کنند
مانند شیر شیرین از آن بیرون می آمد مدام بعوض آب آن می خورده اند و تصور ایشان چنان بوده که بهتر از ایشان زندگانی نباشد
و خوشتر از ایشان کسی نه ۞ شعر ۞ مرغی که خبر ندارد از آب زلال ۞ منقار بدر آب شور دارد همه سال
و ظن داشتندی که کسانی که در شهر و ولایت و صحراها نشینند در عذاب الیم باشند و چون در ولایت ایشان کوهها و بیشهها بسیار
و برف بافراط می بارد در زمستان بر سر برف شکار بسیار می کنند چنانکه تخته ها می سازند و آنرا چانه می گویند و بر آن می ایستند
و عصایی از دوال ساخته و چوب بدست می گیرند و بر سر برف آن چوب بر زمین فرو می برند مانند ملاح کشتی بر آب رانند و در صحرا
و هامون و سرنشیب و سربالا چنان می رانند که گاو کوهی و دیگر حیوانات می رسند و می کشند و چانهٔ دیگر بجنیبت بر آن چانه که خود
نشسته بسته می کشند و شکاری که کشته اند بر آن بار می کنند و اگر دو سه هزار من بر آن بار کنند باندک قوتی بدان می رسند
و بر سر برف آسانی برود و اگر کسی در آن کار جاهل و دخیل باشد چون برود پاهای او از هم باز رود و شکافته گردد خصوصا در وقت
و تیز دواندن و کسی که آموخته باشد بآسانی عظیم براند و این معنی تا کسی نبیند استوار ندارد از حضرت همایون مبارک پادشاه اسلام
خلد سلطانه رسیده بود فرمود تا جماعتی را که از آن ولایت بودند آورده و آنرا ساختند هم بر این موجب شرح داده شد محقق بود و
و در آن اشتباهی نه و فرمود در این وقت تا دیگر بار رسانند و این چانه را در اکثر ولایات ترکستان و مغولستان دانند برای آنکه
باشد خصوصا در ولایت بورقوجین توکوم و قوری و قرقیز و اوراسوت و تلنگوت و تومات که در آن ولایات این شیوه
می ورزند و آن جماعت مذکور بر این رسم و عادت ثابت و راسخ اند و پیوسته در بیشه می باشند لکن در عهد همایون چنگگزخان
و اوروغ بزرگوار او آن چند یورت دیگر اقوام مغول شده و با مغولان آمیخته گشته اند قوم سوا اوروس را در وقت یورت در حوالی
آن بیشهها است و از این قوم کسی که معروف باشد در این ملک نیست لکن در عهد چنگگزخان امیری از امرا هزار دست چپ اوداچی
نام از این قوم بوده و بعد از آن اوروغ امین کرده اند تا با هزارهٔ خود غروق بزرگ چنگگزخان که در موضع بورقان قالدون است
نگاه می داشته اند و هرگز بیگانه را نمی گذاشتند و غروق تولوی خان و اوروغ او و غیر قوبیلای قاآن و منککو قاآن و اوروغ ایشان
جمله در آن غروق مدفون اند و دیگر اوروغ چنگگزخان را غروق در موضع دیگر است

قوم
هرقان

پیش از این در زمانی که چنگگزخان را با قوم تایجوت جنگ بود و لشکر جمع می کرد این قوم با چنگگزخان
متفق بوده اند و ذکر ایشان در تاریخ آمده لکن معلوم نیست که در آن عهد و آن زمان کدام امیر بزرگ از این قوم بوده

قوم
سقایت

در آن زمان که چنگگزخان را با اقوام تایجوت مخالفت و منازعت بود این قوم با چنگگزخان متفق بوده اند
و بمساعدت لشکر او شده و ذکر ایشان نیز در تاریخ آمده لکن در آن زمان و این زمان کسی که معروف و معتبر باشد از این قوم معلوم نشده

والله تعالی ولی العصمة والتوفیق

فصل

سوم در ذکر اقوامی از اتراک که ایشان نیز هر یک علیحده پادشاهی و سروری داشته‌اند لیکن ایشان را با اقوام اتراک که در فصل سابق
یاد کرده شد و با اقوام مغول زیادت نسبتی و خویشی نبوده اما بشکل و زبان ایشان نزدیک بوده‌اند و اقوام مذکور در فصل سابق هم
با همدیگر خویشی و نسبتی قریب العهد نداشته‌اند و هر یک از آن اقوام پادشاهی و سروری بوده و یورت و مقامی معین و هر یک جداگانه قوم
و شعبه شده‌اند و این اقوام با اتراک دیگر که ذکر رفته و اتراک مغول در آن وقت زیادت اختلافی نمی‌نمودند و سبب آنکه اوروغ چنگیزخان
که پادشاهان مغول‌اند ایشان را بقوت خدای تعالی مقهور و مخذول گردانیده‌اند و الآن آن اقوام در قدیم الایام معتبر و معظم‌تر از دیگر
اصناف اتراک بوده‌اند و پادشاهان معتبر داشته و حکایت هر یک از این اقوام علیحده یاد کرده می‌شود بدین موجب

قوم کرایت

و قبایل و شعب ایشان و بعضی حکایات که بایشان منسوبست
غیر حکایاتی که در تاریخ چنگیزخان و دیگر تواریخ بیاید

ایشان را پادشاهان معتبر از آن قوم بوده‌اند و در آن زمان از اقوام دیگر در آن حدود قوت و شوکت بیشتر داشته‌اند و دعوت عیسی
علیه السلم بایشان رسیده و بدین وی درآمده‌اند و نوعی از مغول‌اند و مقام ایشان اونن و کلوران است زمین مغولستان و آن نواحی
عند حدود ولایات ختای نزدیک و با کردی ایشان خصوصا با اقوام نایمان مخالفت بسیار کرده‌اند و در زمان یسوکای بهادر چنگیزخان
پادشاه ایشان اونگ خان بوده و با همدیگر دوستی داشته‌اند و بکرات اونگ خان را معاونت و یاری کرده چنانکه در تاریخ مشروح آمده
و در آخر الامر میان ایشان تضاد انجامیده و حربها کرده‌اند و بدان سبب اسیر و بنده چنگیزخان گشته و شرح آن احوال در این
تاریخ خواهد آمد و از کرایت اقوام و قبایل بسیارند و جمله متابع و بنده اونگ خان بوده‌اند بدین تفصیل

کرایت

نقل می‌کنند که در قدیم الایام پادشاهی بوده و هفت پسر داشته
تمامت سیاه چرده بدان سبب ایشان را کرایت گفته‌اند بعد از آن
بمرور ایام هر یک از شعب و فرزندان آن پسران اسمی و لقبی مخصوص پیدا کرده‌اند
و کرایت شعبه که پادشاهی در ایشان بوده تا از آن معنی کرایت می
گویند و باقی پسران بنده آن برادر شدند که پادشاه بود و از ایشان [illegible]

جیرقین

یک قوم معتبر بهادر بوده‌اند از اقوام اونگ خان بخود سر و
جیرقیدای شحنه شرلو و برادران او [illegible] و قوتلوق
بوقا [illegible] پسر این [illegible] از ایشان‌اند و ایجیق
شیرون نام که امیر بزرگ اونگ خان بود و چنگیزخان
[illegible] کرده او را [illegible] از ایشان بود

تونکقایت

کرایت

علیناق بهادر [illegible] تونکقاول [illegible] ساقی از این قوم
بودند و در این عهد ابوکان [illegible] از ایشانست

توباووت

نسیل نویان [illegible] از ایشان بودند
و تابجو بهادر که با علیناق بهادر بهم نام بر آورده بود و غازان
پسر تابجو بهادر که در وقت [illegible] کرد همچنین

ساقیات

آلبات

از ابو [illegible] خاتون [illegible] چنگیزخان بوده [illegible]
[illegible] یکی امیر صده بوده از آن قوم بود

وجه

و جد اونگ خان را نام مرغوز بوده و او را مرغوز بویروق خان گفتندی در آن وقت اقوام تاتار عظیم بسیار و قوی حال بوده‌اند و همواره
متابعت پادشاهان ختای و جورجه نمودندی در آن عهد سرور و پادشاه تاتار شخصی بود که او را ناوور بویروق خان می‌گفتند
و یورت در حدود موضعی داشتند که آن را بویور ناوور گویند وقتی فرصت یافته و پادشاه کرایت مرغوز بویروق را گرفته و پیش
پادشاه جورجه فرستاده و پادشاه جورجه او را بر دراز گوش چوبین دوخته و کشته چون مدتی گذشت خاتون مرغوز که او را
قوتوقتی هریکچی گفته‌اند و هریکچی ترکی صبح زننده باشد از آن جهت که دعای او از خوف ترک و تواج بوده او را بدان اسم
می‌خوانده‌اند چون بود [illegible] ایشان با قوام تاتار نزدیک بود فرستاده و گفته می‌خواهم که پادشاه تاتار ناوور بویروق را [illegible]
[illegible] گوسفند ده ماده [illegible] و قمیز [illegible] که آن بغایت بزرگ است که از پوست می‌دوزند و بر گردون بار کنند
حالی که در هر یک پانصد مرد قمیز خواسته که کینه شوهر کشد صد مرد بهادر تمام سلاح [illegible] پنهان کرده و بر گردون
نهاده چون رسیده اسب و گوسفند تسلیم باورچیان کرده تا به طبخ مشغول شده‌اند و گفته که بوقت طوی قمیز بار گردون می‌آوریم
چون بطوی بنشستند آن صد گردون با [illegible] برابر خانه ایشان آورده‌اند و باز کرده و بهادران بیرون آمده و با دیگر نوکران
خاتون پادشاه تاتار را گرفته‌اند و کشته و اکثر اقوام تاتار را که آنجا بوده‌اند هم و این معنی مشهور است که خاتون مرغوز
خون شوهر خویش بدین طریق باز خواست و از مرغوز دو پسر بوده یکی را نام قورچاقوز بویروق و دیگری را گورخان و گورخان [illegible]
در ولایت ماوراء النهر و ترکستان پادشاه بوده‌اند از قوم قراختای‌اند و این گورخان پسر مرغوز پادشاه کرایت بوده تا
[illegible] و پسران قورچاقوز بویروق یکی را نام طغرل بود و پادشاهان ختای نام او اونگ خان کرده‌اند و معنی اونگ خان پادشاه
ولایت است و دیگران ارکه قرا و تای تیمور تایشی و بوقا تیمور و ایلقه سانکون ایلقه نام است و سانکون خداوندزاده
باشد و معنی بیشتر نام جاگمبو کرایدای بوده چون تنگقوت او را بگرفتند و در حق او [illegible] نام او جاگمبو
کردند یعنی امیر معظم ولایت جا ولایت و کمبو معظم فی الجمله چون پدر ایشان نماند اونگ خان را که طغرل نام بود بر سر حد ولایت
فرستاده بود [illegible] پسران دیگر تای تیمور تایشی و بوقا تیمور بجای پدر نشسته‌اند اونگ خان آمده و آن برادران را
کشته و بجای پدر بازگرفته و ارکه قرا گریخته و بقوم نایمان التجا کرده قوم نایمان ورا مدد داده و ولایت باز ستده‌اند و بوی سپرده
و اونگ خان را گریزانیده دیگر باره چنگیزخان اونگ خان را مدد کرده و ارکه قرا را گریزانیده و بجای اونگ خان باز نشانده و با او داده
و دیگر عم اونگ خان گورخان آمده و اونگ خان را گریزانیده و بجای او گرفته دیگر باره چنگیزخان مدد اونگ خان داده گورخان را دوانیده
و بجای او باز اونگ خان را داده و عاقبة الامر مملکت بر او مقرر گشته و جاگمبو همواره با برادر خود اونگ خان ستیزه بوده [illegible]
[illegible] بویروق خان پادشاه نایمان که برادر کوشلوک خان بوده با لشکر بهم آمده نام او کوکسو سابراق [illegible] برادر از اونگ خان
ایلقه سانکون و جاگمبو و بعضی از الوس [illegible] اونگ خان غارت کرده بعد از آن اونگ خان پسر خود سنکون را لشکر داده در عقب ایشان
فرستاده و از چنگیزخان مدد خواسته و چنگیزخان بورچی نویان و بورغول نویان و موقلی گوینگ و چلاوقان
بهادر را فرستاده و این حکایت شرح در تاریخ بیاید و جاگمبو چهار دختر داشته یکی را چنگیزخان جهت خود خواسته
نام او ایبقه بیکی و یکی را جهت پسر بزرگتر جوجی نام او بیکتوتمش فوجین و دیگر جهت پسر کهتر تولوی خان نام او
سورقوقتنی بیکی که مادر چهار فرزند بود منککا قاآن و قوبیلای قاآن و هولاکو خان و اریغ بوکا
و دختری دیگر را بپسر پادشاه اونگوت داده نقل می‌کنند که در وقتی که چنگیزخان اونگوت را بگرفت و ایشان ایل شدند [illegible]

گورخان ع

آن دختر را بمیت آورده و بنشانیده مصنفه ختایی داشت یافته و پسران آونک خان دو بوده اند یکی را نام سنکون بوده یعنی جهان دیده
دیگر را ایقو و ایقو را دختری بود نام او دوقوز خاتون او را جهت قولوی خان خواسته بود و بعد از او هولاکو خان او را
بخواست و خاتون بزرگتر هولاکو خان او بوده و برادرزادهٔ دوقوز خاتون ساریجه و ... بودند و توقتی خاتون
که جای دوقوز خاتون داده دوقوز خاتون بوده هم از خواهران او بوده و اروک خان و دختر ساریجه خاتون ارغون خان شد مادر
شاهزادهٔ جهان خربنده و ایرنجین که اکنون هست برادرزادهٔ اروک خاتون است و از خویشان ایشان جماعتی در بندگی قاآن می‌بودند
و از نبیره زادهای ایشان آنجا اند توقتیمور و ارانقوتقه و قوبیلی از جماعت مذکور اوروق یکی برادر اونک خان اند که نام او جهه
قورتقه بوده و دو دختر اونک خان که از مادر سنکون زاده بود جهت جوجی پسر چینکگیزخان می‌خواستند و اجابت ننمود
و بدان واسطه در میان ایشان کدورت شد نام او چاوور بیکی بود و دختر چینکگیزخان که جهت پسر سنکون می‌خواستند نام او قوجین بیکی
بود بعد از آن او را به توتوکا کورکان از قوم قورلاس داده اند برادرزادهٔ چینکگیزخان دکوخان چون آونک خان را دو ایکه بوده و
یسوکای بهادر پدر چینکگیزخان بمدد آونک خان رفت و او را بگریزانید با قرب سی کس در ولایت تنکقوت رفت و دیگر باره بدین ملک
و بدین سبب آونک خان و یسوکای بهادر اندا شدند و دیگر باره اونک خان را ... کرده شد در قضیهٔ ارکه قرا مدد کرد و ملکی که از
ارکه قرا باز گرفته بدو داد و آونک خان چون نوبت آخرین با چینکگیزخان جنگ کرد و شکسته شد و بگریخت او را در راه موضعی که نام آن
نیکون اوسون است امرا نایمان قوری سوباجو و تنکشال بگرفتند و چون دشمن قدیم دانستند او را بکشتند و سرش پیش تایانک
خان بردند او پسندیده نداشت و از ایشان بازخواست کرد و گفت چرا چنین پادشاهی بزرگ را می‌کشید زنده می‌بایست آورد و فرمود
تا سرش را در نقره گرفتند و مدتی هم جهت عظمت و هم جهت حرمت داشت بر تخت خویش نهاده بود روزی آن سر کنده ... می‌کردند که
در آن حالت چند نوبت زبان از دهن بیرون آورد امرا تایانک خان گفتند این حرکت مبارک نیست نشانست که ملک ما را زوال باشد بعجل نیز
و از غایت ... او را بکشتند و پسرش سنکون بگریخت با چند کس و بر حدود ولایت مغول شهریست نام آن ایساق آنجا بگذشت و ولایت تبت رفت
و خواست که آنجا باشد مردم تبت او را بدوانیدند و نوکران او پراکنده شدند و از آنجا بگریخت و بحدود ختن و کاشغر ولایتیست نام آن
کوسان و در آنجا سلطانی بوده قلج قرا نام سنکون را در آن ولایت بموضعی که آنرا جادومه گویند یافته و کشته و زن و بچه او را گرفته
و بعد از مدتی بحضرت چینکگیزخان فرستاده و ایل شده و امرا از این قوم در زمان چینکگیزخان و آونک خان
بسیار بوده اند یکی امیر را نام او بچرتی کورین بهادر بوده و معنی او بچرتی بموی سرخ است که در مغولستان بعضی را بدان نسبت
کنند و آن امیر چون بموی سرخ بوده و از آن امیرست که چون جاموقه ساچان سخنان از فسوس و استهزا در حق چینکگیزخان
گفته او را منع شده و امیری دیگر بوده نام او قوری سیلمون تایشی و آونک خان را امیری بزرگ بوده نام او کوکی یمور در وقتی
که چینکگیزخان را با اونک خان دوستی و پدر فرزندی بوده و برادر پسران ... آونک خان نشستی از امیر بنکوه و بالای او نشستی
و هر کاری که میان چینکگیزخان و اونک خان بودی او ساختی و کمی و با او دوستی داشت چون چینکگیزخان آونک خان و
پسرش سنکون و امرا ایشان را مقهور و مخذول گردانید و آنکه کسته گشته بودند بمطاوعت درآمدند این کوکی یمور نویان با اعتماد
دوستی قدیم و استظهار ... بندگی چینکگیزخان آمد او را عزیز و موقر داشت و تمام بر وی ... بوده و خواتین بسیار
داشته و یکی را بغایت دوستی داشت اتفاق چنان افتاد که آوازه رسید که سنکون در ولایت قرقیز و آن نواحی است ... او دل
دگرگون کرده بهوای سنکون خان فرمان نگذاشت و برفت مدتها سرگردان گردید و سنکون را نیافت چون که عزیمت بندگی چینکگیزخان

آن خاتون را

آن خاتون را که محبوبه او بود بتولون چربی داده که امیری بزرگ بود از قوم قونگقتان و او نیز خواتین بسیار داشت چون او را بستد
دیگرها را ترک کرده و روزگار با او بسر می‌برد بعد از مدتی چون کوکی یمور نویان سنکون را نیافت چاره ندانست باز بندگی چینکگیزخان
آمد چون حقوق قدیمه ثابت داشت و بغایت مربی بود چینکگیزخان با او بغایت از سر گناه او درگذشت و فرمود که چنین
مردی را چه جرم نهیم اتکای ... کوکی یمور نویان زانو زد و عرضه داشت که چون جانم را بخشیدی اگر خاتون که محبوبهٔ من است بمن
سپری عاطفتی فرمایی بغایت عاطفت باشد چینکگیزخان با تولون چربی که حرمتی که با او می‌داشت تولون چربی چون
اشارت چینکگیزخان احساس کرد گفت هر چند من او را دوست می‌دارم لیکن از فرمان چگونه تجاوز نمایم و او را باز دهی داد
از آن خاتون پرسیدند که از امیران بعضی نزدیک هستند چگونه است که هر یک که تمامی ... همه دوستی دارند جواب داد
که همه زنان را ابدان بهم یکی نزدیکتر باشد چون هر دو ... مستحکم است و زن محکوم باید ... از هر چه شوهر را رضا بدان باشد
جان کنند و بر خلاف رضا شوهر نروند و با میل خاطر او کی باشد و خانه او را بیرون ... او را نکاه دارد چون چنین باشد
لاشک دوستی زیادت گردد امیری دیگر قوییو بوده و در وقتی که اونک خان عزیمت کرده بود تا چینکگیزخان را بگیرد و
بادای و قیشلیغ که اقاجی آونک خان بوده اند چینکگیزخان را خبر کردند از قوییو و از اونک خان جدا شد با خاتونی که داشت
و پسری سه ساله و یکی شتر و دو قفتری که آن اسب تک باشد و کوچ کرده منزل چینکگیزخان آمد چون حسن اخلاص نموده
بود چینکگیزخان فرمود تا قوم خود را از کرایت و تونکقایت جمع کند یکهزار را کرد کرده و پسر او قورتقه هزاره داشت و برادر او
ابشقا در خدمت قاآن بتنکچی مقدم معتبر بوده و از قوییو بیست و چهار پسر داشته کمتر را توکوز تبکجی خوانده اند و اکنون پسر
بوده در خدمت هولاکو خان بر او بتکچی با ایران آمد و از بغداد خزانه و مال جهت او بیرون آورد و با لشکر بسیار در یخته
و علیناق بیرا او بود و در اصل الذهزاره قوچی بوده از قوم نودائیلقین که یک قوم از اقوام مرکیت و در زمان پیش قیچر در هزاره
جد علیناق قوییو بوده چون هزاره اصل قوییو و پسران او همه آنجا درجه جاو در مانده بودند و از هزارها لشکر قوبجوری
بیرون می‌کرده تا بدین ملک آمد این قیچر را از هزاره قوییو بیرون آورد و چون در حالت ... از آن هزارها ... فرمود
و توکوز برادر بزرگ پدر علیناق بود و امیر صد هم در هزاره او بوده چون قیچر ... علیناق بچه بود هولاکو خان آن هزاره را
بعلیناق و سایبن بروند و پسران علیناق قورمشی و کبکان و قوتلوبغای و ادبه و جاودر بودند و طایفهٔ امرای ...
کرده اند گفته که بعد از آنکه چینکگیزخان در بالجونه ... شیبون ... پسر آونک خان بردند تا او را بدو ... بسته و ...
شوند ایشان از آن مفصل یکرده و داریتی اوتچکین و التانی ... قوچر بیکی جاموقه ساچان قوم نارین
سراناکه نغای طالسو قوتوقو ... چون آونک خان بدانست ایشان را غارت کرد و از آن جمله داریتی اوتچکین
و قوم ... از قوم کرایت دوجین از جمله کلکوزت ... تمام قونگقتان ... چینکگیزخان پیوستند و التانی
و قوچر و قوتوقوت پیش تایانک خان رفتند هم ایشان را بر چینکگیزخان تهمت ... بوده که با تایانک خان یکی ... جنگ
کردند و چون چینکگیزخان تایانک خان را مقهور کرد امرا ایشان را جمله بدست آورد و بکشت و از امرا ... سنکون
ملکری و تودان ... بوده اند ایشان هر دو اندرا چینکگیزخان گفته بوده تا ایشان را برسالت پیش او فرستند و ... سنکون ایشان ...

... آونک خان

قوم نایمان

و ایشان چند شعبه اند

از اقوام صحرانشین بوده اند بعضی در کوهها آن مقام داشته اند و بعضی در صحراها و مواضعی که ایشان می نشسته اند یکی التای
است و قراقوروم که اوکتای قاآن در صحرای آنجا سرای عالی ساخته و کوههای الوی سیراس و کوک ایرتیش و در میان حدود قوم قرقیز
نیز می نشسته اند و ایرتیش مرن که رودخانه ایرتیش است و کوههایی که میان آن رودخانه و ولایت قرقیز است و حدود آن ولایت
با مواضع زمینهای مغولستان و ولایتی که اونگ خان آنجا می نشسته و منتهی بیشتر حدود نایمان را با اونگ خان منازعت و خصومت بوده و با
ولایت قرقیز و تا سرحد بیابانی که با ولایت اویغور پیوسته است و آن اقوام نایمان را پادشاهان ایشان معتبر و قوی حال بوده اند و لشکر بسیار
نیکو داشته و رسوم و شیوه ایشان مانند مغولان بوده و پادشاهان ایشان را در قدیم الزمان نام کوشلوک خان و بویروق خان بودی و معنی
کوشلوک خان پادشاه قوی معظم باشد و می گویند سبب دیگر نهادن نام کوشلوک آن بوده که پادشاهی از آن قوم بی حد و انس حکم کرده و تا حدی
قدرت داشته که شیر چنان می دوشیده و از آن ماست و دوغ و قیزی می ساخته و می خورده بعد از آن هر که از ایشان باشد و ترک
گرفته و این بر سبیل حکایت است و آن را که بویروق می گفته اند معنی آنست که فرمان دهنده هر آینه هر پادشاهی را از ایشان را می
دیگر اصلی که ماند و بند نهاده باشد بوده باشد و امرا آبایلیک خان از قوم نایمان که اونگ خان را بوقتی که از چنگیزخان گریخته بود
در موضع کورا اوسون گرفته اند و کشته و سر او پیش تایانک خان برده و او وقعی ننهاده و آن را در نقره گرفته مدتی بر تخت خویش می نهاده
حاکم در شعبه کرایت مشروح گفته شد نام او قورو سوباجو بیکتا بوده و صورت حال جنگ ایشان با اونگ خان و چنگیزخان
خان بوده که با اونگ خان پیش پادشاه الکوت الاقوش تیکین نام فرستاد و اتفاق صلح کرد و با چنگیزخان جنگ کند الاقوش تیکین
بزبان ایلچی نام چنگیزخان فرستاده و او عزم جنگ اونگ خان کرده و اونگ خان لشکری گران جمع کرده و
امرا بسیار دیگر اقوام با او متفق بوده اند بدین تفصیل
توقتا، آلین تایشی، قوتوقه بیکی، جاموقه ساچان، قوم، قوم، قوم
پادشاه مرکیت، از امرا اویرات، پادشاه اویرات، از قوم جاجیرات، تاتار، قتقین، دربان، سالجیوت
جاموقه ساچان پیش از جنگ بجانب چنگیزخان رفت و قصه قول لشکر چنگیزخان با ایشان بشی کرد و جنگ کردند ایشان را بشکستند و تایانک
خان کشته شد و در آن جنگ بود که لشکر نایمان از کوهها تا قوقون غلطیده اند و خاتون تایانک خان را کوربسو نام که او را دوست
می داشته بعد از کشتن شوهرش پیش چنگیزخان آورده اند و او را ستده و چون چنگیزخان لشکر نایمان را بشکست تایانک
تخت در باب سبیل بر چه بود خانه اوتش توقی سیند نام پایه بر پای کرد و جمعی عظیم و طوی بزرگ ساخت و نام
چنگیزخان بر وی نهادند بعد از آن عزم گرفتن بویروق خان برادر تایانک خان برنشست و او بقوش لاییشی مشغول
بود ناگاه در شکارگاه او را بگرفت و بکشت و کوشلوک پسر تایانک خان با برادرزاده‌اش دوش از بوده بگریخت و بر رودخانه ایرتیش رفتند کوشلوک
در جنگ آخرین که با اوتو قو ما کی بود چون قوم کشته شد بگریخت و پیش گورخان قراختای رفت و احوال او بر بویروق خان در تفصیل
منی توق قسلون کوکسا کی سبراق
که در اول روز جنگ بر بالای می رفت و تنگ آسیا او | معنی آن نام در سینه است و او آواز کران داشته
باشد و لشکر چنگیزخان او را بگرفتند | و او بوده که خانه برادران اونگ خان غارت کرد
تولوی خان را خاتونی بوده و لیقوم خاتون نام دختر کوشلوک خان بود که چون او را بغارت بیاوردند بنده شد
و او را ولسری داشته قوتوقتو نام در عوای نهاده و دقایق داشته بکمان نیز نام از قوم نایمان که ماند قکله بوده و این یکی ارق

قوبیلای قان را شیر داده و بیرخود نگاه داشته و پرورده و بدان سبب معتبر بوده و شرح آن حکایت در شعبه تولوی خان
بیاید و پادشاهی که مثل آن حضرت چنگیزخان با ایشان پادشاه ایشان بوده او را اینانج بلکه بوکو خان گفته اند و معنی
اینانج با وردامش است و بلکه لقبی معظم و بوکو خان در قدیم پادشاهی عظیم بوده که اویغوران و اقوام بسیار بدو اعتقاد تمام دارند
و می گویند از درختی زاده شده لاجرم نیز از جمله اینانج بلکه بوکو خان پادشاهی معتبر بوده و فرزندان داشته پسر بزرگترش را اصل
نام تایبوقا بوده پادشاهان ختای او را لقب تایانک دادند کردند بزبان ختای یعنی پسر خان و این لقب پیش اهل ختای لقبی معتبر
است و پادشاهان ختای القاب ساحب و اطراف بمردم دادندی و این نامی بر خان عادت دارند و القاب ایشان عظیم
بسیار است و در آن لقب که مناسب هر قوم و هر ولایت باشد بغایت مجانس و ملایم و القاب جان بمردم دهند که هر کس مرتبه و حد خود
داند بعینه آن لقب جا کی اگر در مجموع صد کس حاضر شوند از القابی که بایشان داده باشد معین باشد که هر یک را منصب چگونه است و او را
بجایگاه باید نشستن و چون اصطلاح ختاییان هر کس را معلوم بوده او را تایانک خان خوانده اند و پسری دیگر داشت او را بویروق خان
گفته اند و ایشان هر دو برادر بعد از وفات پدر بواسطه قمه پدری که او را دوست می داشته اند و بر سر او منازعت و مناقشت
کردند با یکدیگر یاغی شدند و از هم جدا گشتند و بعضی امرا و لشکر متابعت تایانک خان کردند و بعضی تابع بویروق خان اصل تایانک خان کی
بنگر بوده داشت و مقام او نزدیک صحراها بود و از آن بویروق خان بکوهستانها که ذکر رفت و با یکدیگر بغایت بد بوده اند و پیوسته شان
حال او اعوج از مزاج و طبیعت ایشان آن مخالفت و سرکشی بهم کرده بوده گفته که مرا معلوم است که بویروق هرگز موافقت نکند مگر
تایانک هر چند جای مرتکاه داند و بویروق مانند شتریست که تا اگر کسی به ران او نخورد حرکت نکند و عاقبت حال آن چنان بود و تایانک
و بویروق جنگها بسیار کردند و در جنگها که چنگیزخان با اونگ خان ایشان هر یک علیحده کوشیده اند و هر یک را معاونت
و مدد نکرده چنانچه در تاریخ آمده و مادام که میان چنگیزخان و اونگ خان موافقت بود هر چند با اقوام نایمان جنگها کرده ایشان
مقهور نگشته اند و بعد از آن که چنگیزخان کار اونگ خان یکسره کرد با تایانک و بویروق و اقوام ایشان جنگ کرده و حاکم
ذکر رفت ایشان را شکسته و کشته و از جانب ایشان فارغ خاطر گشته و از اقوامی که با نایمان نزدیک بوده اند و یورت آن ایشان بود یکی
متصل قوم تیکین بوده اند و پادشاه ایشان را نام قادر بویروق خان بوده قادر یعنی عظیم و قادر بمغولی هم از آن نام می دانند قاجر خان
می گویند و بعضی از دور به مغولی هست که از زمان آن را قاجری خوانند و در قدیم نام آن قادر بوده یعنی داعی قوی و پادشاهی این
قادر بویروق خان و پدران او پیشتر بیشتر از پادشاهی پدران اونگ خان و تایانک خان و دیگر پادشاهان کرایت و نایمان بوده است و از ایشان
معظم و معتبر بعد از مدتی که پادشاهان مذکور از ایشان قوی تر شده اند و چنگیزخان آن قوم تیکین را باضافت قوم انکوت کرده
و با ایشان قوم کوچ می داده اند و از دختران آن قوم تیکین چند دروغ عقد خواسته و ایشان را انکوت نداده و دختران ایشان و از آن
نایمان بعضی بجای مشهور باشد

قوم انکوت

در زمان چنگیزخان و پیش از آن از اقوام انکوت از جمله لشکر و متعلقان پادشاه ختای التان خان بوده اند و قومی
اند علیحده بمغول مانند و چهار هزار خانه بوده اند و پادشاهان ختای که ایشان را التان خان خوانند محافظت
ولایت خود را از اقوام مغول و کرایت و نایمان و صحرانشینان آن رحالی سدی کشیده بودند که آن را بمغولی الکو گویند و بترکی

بوقورقه از ساحل دریای جورجه تا کنار رود قراموران که میان ختای و صحرا و جراست و منابع آن در ولایت تنگقوت و تبت
و هیچ جای گذر نمی دهند و دربند آن سد بدین قوم اونکوت سپرده و ایشان را جامکی متعهد می داده اند تا محافظت آن نموده و مقیم
و امیر اونکوت در عهد چینگگیزخان شخصی بود که او را الاقوش تکین قوری گفتندی الاقوش نام است و تکین قوری لقب و او در خفیه
بجانب چینگگیزخان میل و هواداری نموده و در وقتی که تایانک خان نایمان با چینگگیزخان خصومت و منازعت می نمود پیش
الاقوش تکین فرستاد تا با او یکی شود و با چینگگیزخان محاربت کند الاقوش چینگگیزخان را از آن حال آگاهی داد
چنانچه در شعبه نایمان شمه ئی گفته شد و شرح آن در تاریخ بیاید و بعد از آن چون چینگگیزخان قصد ممالک
ختای کرد الاقوش تکین از ایل ایشان جدا شد و ممانعتی که داشت از آن جهت دربند را بچینگگیزخان سپرد بدان سبب او را
بسیار سیورغامیشی کرد و فرموده تا دختر بدو دهند الاقوش که مرتبه و برادری داشت پسری نام که پادشاه بود و چون پسر او را
شنکوی نام الاخان بخواستگاری بود مگر این دختر را بدو دهند تا باشد که بیاید چینگگیزخان فرموده که شاید و الاقوش تکین
نهان پسر برادرزاده فرستاده تا بیاید آمده است و چون بدین کنیزک که ایشان نزدیک رسیده امرا عم و ندیم پیش او فرستاده اند
و گفته که آمدن تو مصلحت نیست چه جماعت الاقوش تکین را بکشتند توقف نمای تا ما او را هلاک کنیم شنکوی متوقف شده و آن امرا
الاقوش تکین را کشته اند انگاه شنکوی در آمده و چندی که چینگگیزخان سوت و او دختر خویش الاقای بیکی را که از
اوکتای قاان کهتر و از تولی خان مهتر بود بدو داد و بعد از آن او را الاقای بیکی می گفتند انگاه چینگگیزخان
فرمود که این جماعت که الاقوش تکین را کشته اند او را بیابید تا قصاص فرموده شود شنکوی زاری نموده و عرضه داشته که تمامی اونکوت
بالکلیه اتفاق کرده او را کشته اند اگر همه را بکشند او واحد فایده دهد چینگگیزخان فرمود که چون چنین است آنکه تیغ تعرض
رسانیده و کشته او را بیابید چون حاضر گردانیده اند فرموده تا او را با اوروق هم کشته اند و الاقای بیکی از شنکوی پسر
آورده نام او نکودای و نکودای را دختر قوبلای خان داده اند که از منککو قاآن کهتر و از هولاکو خان مهتر بود
لکن او را فرزند نبوده و از آن تاریخ باز از راه انکه از اوروق چینگگیزخان دختر بقوم اونکوت می دهند و از ایشان می ستانند و بازدید
آمده بدین سبب و مانند ارغون خان تا بیش خاتون از قوم اونکوت بوده و جماعت امرا و بزرگان که از این قوم مشهورند
در زمان چینگگیزخان امیری هزاره ایشان بوده ابی بوقا نام و آنانکه بدین ممالک آمده اند چین تیمور است که پیش از این با
ییسل بوقا بهم آمده بود و پسران چین تیمور که چین تیمور حاکم خراسان است و انکو تیمور و پسرانش یوسف و قورتقا و فرزندان که چین تیمور
در خراسان بسیارند و دختر پادشاهان داده و پسر یوسف قور نام پیش توقا است و پسر قورتقا انجاست و حکایت
چین تیمور و فرزندان چنان بوده که پیش از آنکه هولاکو خان بایران آمد اوکتای قاان جهت امارت و حکومت امیری از
استخوان توابیت که شعبه ئی از کرایت اند براه امیری لشکر فرستاده نام او ییسل بوقا و کراین زمان از نسل او طوغلوق
توشحی و برادران و خویشان او مانده اند و چین تیمور سنکور براه نوکری با وی آمده و کول بلاد از قوم نایمان که پدر ییسور دراور چی
و ییسور بود براه یارغوچی و کورکوز که اویغور بود براه بیتکچی باهم آمده اند و از فرزندان کورکوز قتلغ بوقا و بالانغ بوقا و دیگر
برادران بوده و پسران قتلغ بوقا ایغوتای و غازان بهادر اکنون هستند و در وقتی که چین تیمور با مرده ییسل بوقا کورکوز را
فرموده تا بندگی قاان رود و از آن حال عرضه دارد کول بلاد مسلمان کهنه که او را با پدر فرستاده که او بیغور است دارای کار
نسازد و جهت خود کارها پرداخت مسلمان نشنید و کورکوز را روانه داشت چون بندگی قاان رسید منصب چین تیمور را استقبال

ایران

ایران بنسن جهت خود بستد چون پادشاه بپرچین تیمور انکو تیمور را حاکمی کرده و بحضرت قاان رفته و راه پذیر خویش
شد و امیر ارغون را براه ایلچیگری با خود آورده چون آنجا رسید کورکوز گفته سالها دو سر قوچیم و در کل غزغان تحمید
و در آن گفت و گوی هر دو بهم با قاآن رفته اند و اظهار عداوت کرده و امیر ارغون که از برای تولو تیمور با ایلچی آمده
بود او را نیز هوس ملک و سرداری در دماغ افتاد و منصب ایشان هر دو بهم دادند بعد از آن دوستی کورکوز و سرولی می گذشت
شخصی از ابو اقلان خاتون چغتای آنجا رسیده نام او سرطاق بکاو و با هم گفت و گوئی کرده اند کورکوز گفته تو کسی هستی آب
داده ترا سرطاق بکاو و کورکوز گفته تا مرگ کورکوز کوچه او و در میانه لفظی شنیع گفته سرطاق گفته است که اگر ترا عرضه
ندارم کورکوز گفته که مرا پیش که عرضه خواهی داشت و چغتای در آن نزدیکی وفات یافته بود سرطاق بکاو آن سخن پیش خاتون
چغتای بانکه و او بنیابت رنجیده و پیش اوکتای قاان فرستاده و عرضه داشته قاان حکم یرلیغ فرموده
که او را بگیرند و دهان پر خاک کنند تا آن حکم رسید کورکوز بخراسان رسیده بود و شنیده که ایلچی بگرفتن او می رسد بطوس در قلعه
خراب گریخت ایلچی یرلیغ آورده بود که تو بهای برسیل کورکوز را بگیرد سه روز حصار داد و از جانبین جنگ کردند و او را
بگرفت و زنجیر کرده بایلچیان سپرد او را بردند و مجبور کردانیده خاک در دهان آکندند بعد از آن حکومت ایران بر امیر ارغون رسید

قوم
تنگقوت

این قوم بیشتر در شهر و دیه می نشسته اند لکن لشکری عظیم و بنیات جنگی بوده اند و با چینگگیزخان و اوروق او جنگ
بسیار کرده و سرور و پادشاه ایشان را لونکشا در عرف خوانده اند و ولایت تنگقوت ملکی بسیار است از شهرها و قصبها
و قلعها و کوهها بسیار از جوانب دارد و جمله آن ولایت بکوهی بزرگ تمام است که در پیش آن افتاده و آن را آلاشای گویند
و از جوانب آن ولایت ختای است و تنگیاس و تبت و چین تیمور تا بهر است نزدیک آن ولایت می نشیند و در
جانب اوکتای قاان لشکر آنجا می بود و در زمان قوبلای قاان را فرستاده بود و پیش از این مغولان آن
ولایت را قاشین می گفته اند چون قاشین پسر اوکتای قاان بدو قایبو وفات کرد نام قاشین قورق شد و از آن وقت
باز آن ولایت را تنگقوت می گویند و این زمان نیز بدین اسم موسوم است و در حالی چینگگیزخان و اوکتای قاان
چند نوبت بدان ولایت رفته اند و لشکرها فرستاده و چون قومی جنگی و قرچال بوده اند فتنها انگیخته اند و جنگها کرده و عاقبه
الامر ایل گشته و باز یاغی شده نوبت اول چون چینگگیزخان اکثر اقوام مرکب را بگرفت در سال گاو موافق شهور سنه
احدی و ستمائه بجنگ آن ولایت رفت و در آن حدود قلعه معظم محکم بوده نام آن لیسکی و شهری بزرگ نام آن آکسالوس
آن را ستده اند و خراب کرده و ولایت را تاخته و شتر بسیار که در آن حدود بود رانده بعد از آن در سال سوم که سال خرگوش
بوده و آن را تولی ییل گویند چینگگیزخان با لشکری گران و سپاهی فراوان در پاییز و زمستان بجنگ آن ولایت و استخلاص
آن مشغول بوده و اکثر را مسخر گردانیده و چهارم سال که مورین ییل بوده یعنی سال اسب چینگگیزخان تابستان
در اردو بوده و پاییز بعزم آنجا برنشسته و شهری بزرگ که آن را اریقی گویند گرفته و بهر موضعی که متمردی و قلعه ئی بوده
جمله مطیع و مسخر کرده و ملک را استمالت داده و دختر پادشاه ایشان لونکشا در عرف خواست و جهت محافظت ملک و شحنه
و لشکر آنجا بگذاشت و چون بعزم ولایات تاجیک برنشست در سال تاقیقو ییل که سال مرغ باشد باردو آمده خود لشکر

متوجه بران اندیشه بودند که ناگاه سنکقوت بازابجی شده است بغیرت دراز و کلاکرد و چون برشده بود و او را معلوم محقق گشت
هنگام رحیل بود کی آمده فرزندان او را و مقربان را حاضر کرد و در وصیتی و نصیحتی چند در باب مملکت و پادشاهی و تاج و تخت و لشکر و نصب
فرزندان داشت تمام کرد و بعد از آن اسب بقصد تاشیر لشکر برنشست و پادشاه آلتان خان لوتکی شاد در خور عذر آورد و گفت رسیدن بدو هم
و بد کردم اگر مرا مهلت دهند و بعضی زنی توقل کند و بران جو که خورده بودن آیم چینگگیز خان سوکند خورد و او را مهلت داد
مدتی معین و در آن میانه رنجور شد وصیت کرد که چون وفات کند حادثه او را اظهار نکنند و جزع و فغان برنیارند تا یاغی و خصم
خبر دار نشوند و بعد معین بروز آیند و تمامت را بگیرند و قتل عام کنند و در بهار توتقای ییل یعنی سال سگ باشد لوتکی شاد در خور بیرون آید
و او را با تمامت اهل شهر بشمشیر کین بگذرانیدند و ملک برکندند و صندوق چینگگیز خان در اوایل سال خوک باوردو آوردند
و تعزیت داشتند و واقعه ظاهر شد و از آن قوم سنکقوت امرای بسیار بوده اند از آن جمله اوجقان نویان که چون پانزده ساله
بود چینگگیز خان او را آورده و براه فرزندی پرورده چنانک او را پسر پنجم خوانده و هزاره بزرگ چینگگیز خان او داشته
و در آن عهد معهود و معتاد چنان بوده که هزاره هر چند بزرگ باشد زیادت از هزار نبود و آن هزاره تمامت کسانی بودند که
باوردوهای حضرت چینگگیز خان تعلق داشتند و هر قلان و اولاغ و سوسون و انزحاق و ارنجی و غیره که تمامت لشکر
دهند هزاره چینگگیز خان و آنچه خاصه نفر او تعلق داشتی همه برلستی ادا می کرده اند و آنها جمله بحکم اوجقان نویان داده بودی
و در روزگار اوکتای قاآن از اوجقان نویان را بر سر تمامت لشکرها که بر سرحد ختای می بودند منصب فرمود و حکومت ختای
با آن منضم کرد و اکنون بجای شهزادگان و امرا که در آن حدود می نشستند تمامت در حکم او بودند و امیری دیگر بوده نویان نام که هم
چینگگیز خان او را از سنکقوت آورده بود و جزو خاصه او می داشته و چون اوجقان نویان بکار بزرگ منسوب شده هزاره او
آن بوده نویان داشته و امیری دیگر اوردو بزرگ بورته اوجین بوده و سه اوردو دیگر هم او می داشته و در آن ملک آچو سکورچی
و بیرش طرطی از آن قوم بوده اند و اصل قضیه و حکایت آن بوده چنان بوده که او را اسیر چهار ساله که از سنکقوت اسیر آورده بودند در
اوردو کاو کلم چرانیدی روزی چینگگیز خان جانور می انداخت او را دید کلاه خود بر سر چوبی نهاده و در خدمتش ایستاده
کاسه می داشت چینگگیز خان پرسید که چه می کنی از هیبت جواب داد که بر خدمت آوردن نکورش کلم و لوتهای ملول
می شوم کلاه بر سر چوب نهاده ام و می کیم انما دویکی بزرگ باشد و کلاه بزرگی اوست تا من خدمت کنم چینگگیز خان را آن سخن
خوش آمد و چون آثار کفایت و رشد در وی دید او را با اوردو بزرگ خویش بورته اوجین آورد و بتربیت آن مطبخ مشغول
گردانید و چون او را سعادت مساعد بود بتدریج امیر صد شد و بعد از آن امیر هزاره خاص گشت و در زمان اوکتای قاآن
چون ممالک ختای تمامت ایل و مسخر شد آن چار لشکری که در آن ملک بود یکبارگی باو سپرد

قوم اویغور

بموجبی که در مقدمه کتاب یاد کرده شد چون اوغوز پسر قراخان پسر دیب باقوی پسر ابولجه خان یافث بن نوح پیغمبر علیه السلام بواسطه
آنک موحد بود با اعمام و برادران و عمزادگان مصاف و محاربت کرد و بعضی از ایشان با وی یکی شدند و دیگران را مقهور کردانید و
ممالک را مسخر کرد و جمعی عظیم ساخت و خویشان و امرا و لشکر را بنواخت و طایفه خویشاوندان را که موافقت کرده بعضی از ایشان
و معنی این لفظ بلغت ترک یعنی پیوستن و مدد کردن است و این اسم بر تمامت آن طایفه و شعب و فرزندان او و نسل ایشان اطلاق می کردند چنانکه

بعضی

بعضی از آن اقوام هرکدام بسببی مخصوص اسمی دیگر یافتند مثل تاولیق و قبچاق و قنقلی و دیگر هم اسم اویغور بر ایشان مقرر گشت و این
تقدیر تمامت اویغوران از نسل ایشان باشند لیکن بواسطه طول مدت کیفیت انشعاب قبایل و شعب ایشان و بعضی که اصل هر یک مسمی
و مفصل باشد معلوم نشده و بدان سبب ایشان را مطلقا بی تفصیل از مقدمات شعب ایشان از اتراک می نهند و از آن جهت هر چند
ذکر ایشان داخل شعبه اوغوز کرده شد درین فصل اقوام مانده باز اکثر که ذکر کردانیدن لازم آمد بر مقطع که اویغوران مقرر می کنند
و چون قصص و احوال ایشان تفصیلی تمام دارند ذکر حوادث و معتقدات ایشان چنانچه در کتب ایشان مسطور و مذکور یافته شده
تاریخی علیحده ساخته ذیل این تاریخ مبارک گردانیده آمد و در آن موضع شمه ای از آن که مناسب شعب باشد ایراد می آورده
چنان آورده اند که در ولایت اویغورستان دو کوه بغایت بزرگ هست نام یکی بوقراتو بوزلوق و از آن دیگر اوشقون لوق تنگریم
و کوه قراقوروم در میانه آن دو کوه افتاده و شهری که قاآن بنا کرده بنام آن کوه باز می خوانند و در جنب آن دو کوه کوهیست
که قوت طاق خوانند و در حوالی آن کوهها در موضعی ده رودخانه هست و در موضعی نه رودخانه و در قدیم الایام مقام اقوام
اویغور در آن رودخانه ها و کوهها و صحراها بوده آنچ در آن ده رودخانه بودند ایشان را اون اویغور خوانند و آنچ در نه رودخانه
توقوز اویغور و آن ده رودخانه را اون اورقون می خوانند و نامهای آن بدین تفصیل است
ایشیلک، اوتیکر، بوقیمس، اورنقندر، قولادر، تاردار، ادر، اوج تابین، قملانجو، اوتیکان
و در سه رودخانه اولین نه قوم ساکن بوده اند و در چهارم پنج قوم و آنان را که در قملانجو که نهم است بوده اند قوم اونگ
گویند و آنان که در اوتیکان که دهم است قوم تمق آیق کوز و بیرون از آن اقوام که در آن رودخانه ها نشسته اند
صدویست و دو قوم بوده اند در آن حوالی لیکن اسامی ایشان معلوم نیست و سالها و قرنها گذشته که آن اقوام اویغور را
پادشاهی و سروری معین نبوده بهر وقت از هر طایفه یکی تغلب امیر قوم خود گشتی بعد از آن عموم آن اقوام جهت ضبط مصالح کل
کنکاج کردند که ما را از پادشاهی مطلق امیر که بر همکان نافذ فرمان باشد ناگزیر است و تمامت با اتفاق و تراضی خویش شخصی منکو تای
نام را از قوم ایشکیلک که اعقل اقوام بود اختیار کردند و او را ایل ایلتبر لقب نهادند و یکی دیگر بکفایت موصوف از قوم
اورنقندر و او را کول ارکین لقب دادند و هر دو را پادشاه جمهور اقوام کردانیدند و او و روق ایشان مدت صد سال
پادشاهی کردند و عجایب احوال و نوادر حوادث که نقل می کنند و بعضی از معتقدات که دارند بر حسب روایت ایشان در
تاریخی علحده در باب اویغور پرداخته ذیل این تاریخ مبارک ساخته شده بشرحی مستوفی مسطور و مذکور است و مصطلح
اویغور در آن آخر ها خان بوده که پادشاه خویش را ایدی قوت خوانده اند یعنی خداوند دولت و در عهد چینگگیز خان
ایدی قوت بارچق بود و چون کورخان از بلاد ماوراءالنهر و ترکستان غالب شده ایدی قوت در بغداد طاعت او آمده
و او را شحنه فرستاد نام او شاوکم چون مکین شد دست تطاول بیدی قوت و امرا و اقوام اویغور دراز کرد و مالها نا متوجه
مطالبت می نمود و ایشان از او متنفر شدند در آن حال خبر رسید که چینگگیز خان ممالک ختای مسخر گشته و آوازه قوت
و شوکت او متعاقب می رسید ایدی قوت اشارت کرد تا آن شحنه را در دیه قراخوجه نام هلاک کردانیدند و با علام ایلی شدن با
قراختای و اظهار ایلی و مطاوعت چینگگیز خان قالمش قیا و عمر اوغول و تاتار نام را بایلچی به بندگی او فرستاد چینگگیز خان
ایلچیان را نواخت فرمود و باز آمدن ایدی قوت بحضرت فرمان داد او امتثال فرمان نمود و بانواع عاطفت و سیورغامیشی مخصوص
گشته باز گشت و بوقت حرکت لشکر منصور بجانب کوشلوک خان بر وفق فرمان با سیصد مرد روان شد و مردیها نمود و بعد از آن

مراجعت بحکم اجازت ملازم اهل و خیل خویش گشت و چون چنگگیزخان متوجه بلاد ختای شد بموجب فرموده با لشکر خویش
برنشست و ملازم شهزادگان جغتای و اوکتای گشت و در باب اخلاص آثار بسیار نمود و بعد از آن در مصاف امرا ارتای
و بیسود و علاف متوجه حضرت و آن جا بود شد و چون چنگگیزخان در یورت اصلی خویش با دولت بزرگ فرود آمد بر غرمت
شکوفت زیدی سیدی قوت از پیش ایلچی بحکم فرمان با لشکر سند که چنگگیزخان روان شد و بوسیلت آن خدمات
پسندیده بمزید نوازش اختصاص یافت و دختری از اروغ خود نامزد او فرمود و اتمام آن جهت واقعه چنگگیزخان در توقف ماند
و او با پیش ایلچی آمد و بعد از جلوس اوکتای قاآن بر تخت خانی التزام اشارت پدر او التون بیکی را بنوسیغا بیکی فرمود
پیش از وصول او التون بیکی درگذشت بعد از آن خنکاه الاجی بیکی را نامزد او فرمود پیش از تسلیم سیدی قوت نماند برادر
کتمان بیندکا قاآن رفت و این قوت گشت و الاجی بیکی را بستد و حرب نامه برادر او سالندیکی حکم اشارت توراکینا
خاتون خانی برادر بستد و بیدی قوت گشت و بنایت ممکن و محترم شد و سایر احوال ایشان که در آن عهدها واقع شده هر یک
در موضع خویش مشروح گفته آید ان شاء الله العزیز

قوم بکرین

و ایشان را مکرین نیز گویند و مقام ایشان در ولایت اویغورستان در کوهها سخت می باشند نه مغول اند و نه اویغور و چون آن کوه کوه
سخت و طریق در کوه نیکو روند و همه تیاچی باشند و ایشان یکباره بوده اند و ایل چنگگیزخان شدند و مطاوعت نموده
و امیر و سرور ایشان در بندگی چنگگیزخان می بوده و چون ولایت ایشان بحدود اولوس قایدو نزدیک است قایدو
ایشان را گرفته و ملازم خود گردانیده و امیر ایشان را در آن زمان ختایی نام بوده و در عهد چنگگیزخان مقدم ایشان
دختری را آورده و بفرزندی چنگگیزخان او را پسندیده است و عظیم دوست داشته نام او موکا خاتون لکن از او
فرزند نداشته و حکم چنگگیزخان بوده که قوم بکرین دختران خود را عرضه کنند تا هر کدام که پسند افتد جهت دیگر جهت
فرزندان بستاند و بعد از وفات چنگگیزخان این خاتون را اوکتای قاآن ستده و از دیگر خواتین دوست تر داشته چنانکه
ایشان با او رشک می برده اند و جغتای نیز این موکا خاتون را دوست داشته و پیش از آنکه او را معلوم شد که
اوکتای قاآن ستده پیغام فرستاد که از آن ماداران و بازیکان پدر این موکا خاتون را بمن دهید اوکتای قاآن
جواب داده که او را من ستدم اگر پیشتر پیغام می رسید می فرستادم و اگر دیگری راغب است تا بدهم جغتای گفت که مطلوب
او بود چون نیست دیگری را نمی خواهم و قاآن از آن خاتون فرزند نداشته و خاتون قاتین که مادر قایدو بوده
از قوم بکرین بوده نام او سیبکینه و از آن قوم طایفه ئی با هولاکوخان آمده بودند و در این ملک بقیاچی و کوه روی منسوب بوده اند

قوم قرقیز

قرقیز و کم کجیوت دو ولایت اند بهم پیوسته و هر دو یک مملکت است و کم کجیوت رودخانه ئی عظیم است و یک طرف آن با
ولایت مغولستان دارد و حدی با رودخانهٔ سلنگا که اقوام تایجیوت آن جا می نشسته اند و یک جهت با رودخانهٔ بزرگ که آن را
انگقره موران می گویند و حد دیگر با ایبیر سیبیر و طرفی با مواضع و کوهها که قوم نایمان می نشستند و اقوام هوری برغو و تومات

و بایلوک

و بایلوک که سخن اقوام مغول اند و در موضع بوده چون قرقیز و کم کجیوت می نشسته اند و در آن ولایت نزدیک اند و در آن ولایات شهرها و دیهها
بسیار است و صحرانشینان بسیار اند و پادشاهان ایشان را لقب اینال می باشد و اگر چه نام دیگر داشته باشد و از آن
ولایت آنچه معتبر و مشهور است اسم چنین آن ایبی است و پادشاه آن بوده و اسم ولایت دیگر بیدی اوروت
و پادشاه آنجا را اوروس اینال گفته اند و چنگگیزخان در توبلن ییل یعنی سال خرگوش که ابتدای آن در شهور سنه ثلاث
و ستمائه اتفاق افتاده دو امیر نام را بایلچی پیش این دو پادشاه فرستاده و بایلچی خوانده ایشان سه امیرا اوراز نام ایشان
اوروت اوتچو و الیک تیمور و اتقیراق با ایلچیان بهم با سنقور سپید جهت بوطا بیشی فرستاده اند و بایلچی در آمده و بعد از
دوازده سال در بارس ییل یعنی سال پلنگ قوم قومارات که در حدود قرقیز و کم کجیوت و بایلوک می نشستند یاغی شده بودند بجهت آنکه
بقرقیز نزدیک بودند مسخر گردانید و ایشان را از قرقیز حریک خواستند ندادند و یاغی شدند چنگگیزخان پسر خود جوچی را
با لشکر بجانب ایشان فرستاد و قرلوق مقدم ایشان بوقا نام در مقدمه برفت و قرقیز را بدوانید و اندو خمار هشتم
بازگشت و چون جوچی برسید رودخانه کم کجیوت تخ گرفته بود بر سر یخ بگذشت و ایشان را مطیع و ایل گردانید و مراجعت نمود

قوم قارلوق

هر چند که این قوم در شعبه اوغوز آمده چون در زمان چنگگیزخان بحضرت او رفته اند و حکایت ایشان در داستان او
آمده اخبار مجمعی از شعبه ایشان ذکر می رود در عهد چنگگیزخان حاکم و پادشاه قارلوق را نام ارسلان خان بوده و چون
چنگگیزخان قوبیلای نویان را از قوم برولاس بدان حدود فرستاده بود ارسلان خان ایل شده و پیش قوبیلا آمده و چنگگیزخان
دختری از اروغ خود بدو داده و فرموده که او را ارسلان سرتاقتای گویند یعنی تاجیک و گفته که او را چگونه ارسلان خان توان گفت

قوم قبچاق

سبب ذکر قبچاق در این موضع با آنکه در شعبه اوغوز مذکور و همان است که در قارلوق یاد کرده شد مقدم قبچاقان
در زمان
و در زمان چنگگیزخان امیری از قوم قبچاق کونجک نام منتر سوکورچیان او بوده و پسری داشته نام او قونقوریش توتوجی
و بایان می بوده نوبتی او را برسالت بنزدیک پادشاه اسلام خلد الله ملکه فرستاده بودند و ایشان از نسل شاهان قبچاق اند

فصل چهارم

در ذکر اقوامی از اتراک که در زمان قدیم لقب ایشان مغول بوده و از ایشان اقوام بسیار پدید آمده و از انشعاب مشروح بیاید بعضی حکایات ایشان در تاریخ دوبون بایان و الان قوا خواهد آمد و این اقوام مغول بر دو نوع
اند مغول درلکین و مغول نیرون و مراد از مغول درلکین مغول عام است و مراد از نیرون آنکه از نسل و صلب طاهر
باشند یعنی از نسل و صلب الان قوا که آن حکایت بیش مغول معروف و مشهور است

قسم اول

که ایشان را مغول درلکین گویند

ایشان شعب و اقوامی باشند که از نسل بقیهٔ قوم مغول که نکوز و قیان بودند که در ارگنه قون رفته بودند متولد گشته اند و پیش از زمان
دوبون بایان و الان قوا بوده اند

قسم دوم

که ایشان را مغول نیرون گویند

ایشان اقوامی اند که از نسل الان قوا بعد از وفات شوهرش دوبون بایان پدید آمده اند و الان قوا از قوم قورلاس بوده که یک شعبه
است از مغول درلکین و در زعم و تقریر مغول بعد از وفات شوهر از نور آبستن شده و سه پسر از او در وجود آمده و آنکه از نسل آن
پسران باشند ایشان را نیرون گویند و معنی نیرون صلب پاک باشد اشارت بآن صلب طاهر که از نور پدید آمده و این اقوام که از نسل
الان قوا و پسران او اند بر سه قسم اند بدین تفصیل

اول

آنکه از نسل الان قوا باشند تا بطن ششم او که قبل خان بوده و تمامت این جماعت را از پسران و پسرزادگان و اوروغ ایشان مطلقا نیرون گویند و برادران قبل خان و اوروغ ایشان را نیز بخصوص نیرون گویند

دوم

آنکه هر چند نیرون باشند ایشان را قیات گویند و ایشان طایفه‌ای اند که از بطن ششم الان قوا از نسل قبل خان پدید آمده باشند

سوم

آنکه هر چند از قوم نیرون و قیات اند نسل پاک الان قوا باشند و از فرزند ششم او قبل خان در وجود آمده ایشان را قیات برجقین گویند و نسب ایشان چنانکه از پسرزاده قبل خان یسوکای بهادر باید ... در وجود آمده باشند

و ذکر شعب این اقسام سه گانه بر وجه آمده مفصل و مشروح خواهد آمد ان شاء الله العزیز

قسم اول

از فصل چهارم در ذکر اقوام اتراک که مغول اند که ایشان را درلکین گویند و ایشان شعب
و اقوامی باشند که از نسل نکوز و قیان که در ارگنه قون رفته اند متولد گشته اند و پیش از زمان
دوبون بایان و الان قوا بوده اند

بموجبی که در مقدمه این کتاب مبارک شرح داده شد اقوام مغول صنفی از عموم اقوام اتراک بوده اند و شکل و لغت ایشان بیکدیگر ماننده
و نزدیک و مجموع آن اقوام از نسل یافث بن نوح پیغمبر علیه السلام اند که او را ابوالجه خان خوانده اند و جد عموم طوایف اتراک بوده که در آن
عهد بسیار روزگار بر وی گذشته و امتداد ایام سبب نسیان احوال می باشد و اتراک را کاتبی و خطی نبوده تواریخ حوادث ایشان در سالها
ضبط نتوانسته اند و از آن جهت هیچ تاریخ صحیح قدیم نمانده مگر بعضی حوادث که بزبان عوام نزدیک ترت بطریق تواتر بایشان رسیده و
فرزندان آن را معانی تلقین کرده اند و از آن اقوام را یورت و مواضع معین بوده و معین که هر قومی را یورت از کجا تا کجا بوده و مجموع
یورتهای ایشان از حدود ولایت اویغورستان تا حدود ختای و جورجه در ولایتی که اکنون مغولستان می گویند و ذکر اسامی این مواضع
و شرح آن از پیش رفته و آن قوم را که در قدیم ایشان را مغول گفته اند بکار چیزی در هزار سال پیش از این دیگر اقوام اتراک مخاصمت
و منازعت افتاده و بکاوحت و محاربت انجامیده و بروایتی از معتبران معتمد القول که دیگر اقوام بر اقوام مغول غالب آمدند
ایشان را چنان بقتل آوردند که جز دو مرد و دو زن زیادت نماندند و آن دو خانه از بیم خصم گریخته بموضعی صعب رفتند که در آن حوالی همه
کوهها و بیشه بوده و از هیچ جانب بجز یکی راه باریک صعب که بدشواری و مشقت تمام در آنجا توان رفت نبوده و در میان آن کوهها صحرایی

نغز و پر علف بوده نام آن موضع ارگنه قون معنی قون کمر کوه باشد و ارگنه تند یعنی کمر تند و نام آن دو کس نکوز و
قیان بوده سالها ایشان و ذریت ایشان در آنجا مانده اند و بواسطه امتزاج و ازدواج بسیار شده و هر شعبه ای از ایشان بنامی
و لقبی معین مشهور گشته و اوباقی شده و اوباق آن است که از استخوان و نسلی معین باشند و آن اوباقها دیگر باره منشعب گشته
و از این زمان مثل اقوام مغول آنچنان مقرر است که آنچه از این شعبها پدید آمده اند ایشان یکدیگر نسبت خویشی بیشتر دارند و مغول درلکین
ایشان اند و لفظ مغول در اصل مونگ اول بوده یعنی فرومانده و ساده دل و در لغت مغول قیان سیل تندی باشد که از بالای کوه
بنشیب زمین روان شود و تند و تیز و قوی باشد و چون قیان بهادر و شجاع و بغایت دلاور بوده این لفظ نام وی نهاده اند و
قیات جمع قیان است آنچه از این نسل باصل اقرب بوده اند ایشان را در قدیم قیات گفته اند و چون در میان آن کوه و بیشه آن گروه
انبوه شدند و فضا بر ایشان تنگ و دشوار گشته با یکدیگر کنگاج کرده اند که بحسن تدبیر و وجهی سهل از این دربند صعب و دره
تنگ چون بیرون آیند موضعی را در آن یافته اند که کان آهن بوده و همواره از آنجا آهن میگداختند باتفاق جمع شده اند و از بیشه هیمه بسیار
و انگشت بخروار گرد کرده و هفتاد سر گاو و اسب کشته و پوست درست از ایشان کشیده و دمهای آهنگران ساخته و هیمه و انگشت فراوان
در آن بن کمر نهاده و هفتاد دم بزرگ بیکبار می دمیده اند تا آن کمر گداخته گشته و آهن بی اندازه از آن
حاصل شده و راهی پدید آمده و ایشان بجمعیت کوچ کرده اند و از آن تنگنای بفراخنای صحرا آمده و می گویند که آن دمها را شعبهٔ اصلی که
بقیان منسوب اند می دمیده اند و بخصوص آن قوم که بنکوز معروف اند و قوم اوریانکت که از شعبهٔ ایشان اند هم دمیده اند و چند
قوم دیگر دعوی چنین کنند لکن این اقوام مذکور ایشان را تصدیق نمی دارند و شان هر قومی گفته شود و قوم قنقرات که چندین شعبه اند
و شرح آن بموضع خود بیاید و هم از این نکوز و قیان که در ارگنه قون پدید آمده اند پیش از دیگران از آن کنگاج و مشورت بیرون آمده اند
حالی آتش دانها و آتشها دیگر اقوام پای مزد کرده اند و آن اقوام اعتقاد دارند که درد پای قوم قنقرات که معروف است بدین سبب است
که موافقت دیگران نکرده و پیشتر بیرون آمده اند و پای آتشها و آتش دانها ایشان را در زیر پای آورده و از آن جهت از قوم قنقرات
دلاندک نمایند و جمعی مغولان را در این وقت اجاقها اند و ارگنه قون و ادیدوه تفتر ...
و مقصود ایشان از ذکر این آن بوده تا نام و ادای ذکر گفته باشند و چون دوبون بایان که شوهر الان قوا بود از نسل قیان بوده و
الان قوا از قوم قورلاس نسب چنگیز خان با ایشان می بوده حالی که تقریر رفت بیان سبب آنکه هم آهن گداختن و آهنگری را فراموش
نمی کنند و در آن شب که سر سال نو باشد رسم و عادت اسلاف چنگیز خان آن است که دم آهنگران و کوره و نیم ترتیب کنند و قدری آهن را
بتابند و بر سندان نهاده بمطرقه می زنند و دراز کنند و شکرانه گزارند و هر چند بموجبی که شرح داده شد در قدیم الزمان اقوام را قیات
می گفته اند لکن بعد از دوبون بایان چون اقوام و شعب و قبایل بسیار از ایشان پدید آمده هر قبیله بنامی و لقبی مخصوص گشته
اند و لقب قیات از ایشان مرتفع شده و بعد از آن فرزند ششم الان قوا که نام او قبل خان بوده شش پسر آورده و جوان ایشان
جمله بهادر و معظم و سرور و پادشاه زاده بودند بنا بر آن لقب ایشان قیات شده و از آن تاریخ بعضی فرزندان و نسل و ذراری قیات
می گفته اند و تخصیص فرزندان یک پسر او برتان بهادر نام که جد چنگیز خان بوده قیات گفته اند و این برتان بهادر
را پسری بزرگ بوده نام او منگکدو قیان و منگکدو یعنی کسی که بر او خال بسیار باشد و بر گردن خالی بزرگ داشته باشد و بهادر عظیم
بوده و فرزندان بسیار داشته و اکنون در ولایت دشت قبچاق اند از نسل او هم با دکان و خویشان او اند و چنگیز خان و برادران
و برادران او هر چند بموجب عبارات مذکور از قوم قیات اند لکن یسوکای بهادر که پدر چنگیز خان بوده فرزندان او را قیات برجقین

لقب شده و ایشان هم قیات اند و هم بورجقین و بورجقین در لغت ترک کسی باشد که چشم او اشهل باشد و در نسل ایشان شهرت

گرفته و ایشان بغایت شجاع و بهادر بوده اند چنانکه در مردانگی مثل ایشان زده اند و چون اقوام دیگر را با یکدیگر محاربه

افتاده با ایشان مسکن جسته اند و التجا نموده و پیشکش و هدایا مبذول می داشته و استمداد از قوت و شوکت ایشان کرده

و بمظاهرت و مناصرت ایشان خصمان قوی را مقهور و مخذول گردانیده. حالا اقوام مغول آنچه پیش ایشان مشهور است آنست که

شمرده می شود و اقوام بسیار بموجبی که مفصل خواهد آمد از ایشان پدید آمده اند و غرض از اطناب و تطویل در ذکر آن

اقوام اقوام نیرون و ذکر اقوام چنگیزخان آنکه تمامت ترک منشعب اند و از نسل آن دو کس مذکور که در ارکنه قون بقیه بوده اند

انجامیده تا آن نسل و توالد کرده و شعبها و قبایل از ایشان پدید آمده که آن زمره را مغول دَرلکین می گویند و از اعقاب و اخلاف

اسامی اقوام بسیار ظاهر شده و بعضی اقوام آنند که از نسل دوبون بایان و آلان قوا بدید آمده اند و باقسام بسیار منشعب

گشته چنانکه در قسم دوم و سوم شرح آن بیاید و پیش از این در زمان چنگیزخان و اوروغ نامدار او از این قوم نکوز و قیان

امرا بوده اند و این زمان در ممالک ایران چاوُرچی امیر هزار که پسرش قراو سونتای امیر هزاره از قوم نکوز بود و در هزاره کی پیش از این

در عهد اباقاخان چاوُرچی از قوم جلایر می دانست که از نسل بوقولی کوتاه بود از این قوم نکوز بسیار هستند لکن مشهور و منتشر

و شعبه ای از قوم نیرون هستند که ایشان را نکوز گویند و از کوندوچینه و اولیکن چینه در وجود آمده اند که ایشان هر دو پسران

چرقه لینکقوم اند که زن برادر خود خاتون تومبنه خان را خواسته بود و آن دو فرزند از او آورده نسل و اوروغ ایشان را چینه

و نکوز نیز گویند و کسانی که از آن اقوام و شعب ایشان را نیکو شناسند فرق و تمییز میان هر دو نکوز توانند و آن کوندوکی از فرزندان کندو چینه

و اولیکن چینه و دیگر اوروغ چرقه لینکقوم که از خواتین دیگر آمده اند جمله از آن اقوام تایجیوت اند و شرح آن در شعبه تایجیوت

بیاید و چون قوم نکوز و قیان بعد از استیصال قوم مغول تمام از ایشان هر دو منشعب گشته اند حال ایشان علی حده مبدأ

تاریخیست و محتاج ذکر آن مقدمات که مفصل معلوم نشده نیست و شرح و تفصیل نسل و شعب و ذریات که از ایشان پدید آمده

تا وقت آلان قوا و فرزندان او ظاهر شده و ایشان را مغول دَرلکین گویند هر یک علی حده باشطری از حکایات ایشان که

مناسب ذکر شعبه باشد ... در موضع خود خواهم گفت بعون تفصیل ان شاء الله تعالی

قوم اوریانکقت

این قوم از نسل قیان و نکوز مذکور منشعب شده اند و گروهی دیگر هستند که ایشان را اوریانکقت بیشه می گویند لیکن اینها از ایشان

جدا و ممتاز اند و آن قوم بیشه در حدود بورقوجین توکوم آنجا که قوم قوری و برغوت و تومات می نشینند نزدیک اند و قبایل

و شعب ایشان با مغول اصلی نیستند چنانکه در فصل ایشان یاد کرده شد و این اوریانکقت دعوی می کنند که در دیه ارکنه قون بوده اند و ...

همه معاون و متفق بوده اند و عادت ایشان چنانست که چون برق و صاعقه بسیار افتد آسمان و ابر و صاعقه را دشنام دهند

و بانگ بر آن زنند و اگر صاعقه بر چهارپای افتد بمیرد گوشت آن نخورند و از آن تحاشی و تجنب نمایند و زعم ایشان آنست که چون

چنین کنند صاعقه منقطع و ناچیز گردد و دیگر مغولان بخلاف این کنند به وقت صاعقه از خانه بیرون نیایند و هراسان بنشینند [حوال صاعقه]

و نقلست که در ولایت مغولستان برق بسیار می افتد و بیشتر آنست که صاعقه از جانور مانند اژدها پدید می آید

و در آن دیار مشاهده می کنند که از ابر بر زمین می افتد و دم را بر زمین می زند و بر خود می پیچد و از دهان او آتش می ریزد همانا

شاعر

شاعر از نظم این ابیات در وصف ابر و برق و رعد این معنی خواسته است **شعر**

نهنگی ناهمی ماند کردون را بیو سیاه و ❊ هوا زو دریا آتش جوم تیره دل غضبانش

بر زد همرا از دهان او بعالم یا شب بند ❊ یا بدان آتش و دود از دهان او کام و دندانش

و در این باب مغولان بسیار صادق القول مبالغت می کنند که بکرات این حال دیده ایم و چون در ولایت مغولستان سرما بافراط

می باشد خصوصا در ولایتی که آن را بورقوجین توکوم می گویند سرما و توالی صاعقه می افتد و مجموع نقل می کنند که اگر در تابستان قمیز

و شیر و ماست بر زمین ریزند خاصیت برق و صاعقه در چهارپای خاصه در اسب افتد و اگر شراب ریخته شود مؤثرتر باشد و البته

برق در چهارپای و خانه ایشان افتد بدان سبب تعظیم احتراز کنند و اگر کسی اوغ از پای بیرون کند و خواهد که در آفتاب خشک کند

همین قضیه مذکور واقع شود از آن جهت چون اوغ خشک کنند سرخرگاه بپوشانند و در خرگاه خشک کنند نزد ایشان این حالت

مجرب است و بدان ولایت مخصوص و چون در آن حدود صاعقه بسیار می افتد و ایشان را آفتی معظم است و فتح آن بر علتی از علل

نسبت کرده اند و نیز می گویند که بهر سببی از اسباب چنان بر ایشان ظاهر شده اند و تجربه کرده و در آن ممالک بسیار جبال

و شورلات بسیار است و تمامت آن اندازه و مشهور است که چنان که ایشان می گویند خصوصا در ولایتی که برجست اقتضای عادت

نزدیک است و آن ولایت را بر عزیمی گویند و بورقوجین توکوم نیز می خوانند و آنجا تمامت بیشتر می باشند و این قوم اوریانکقت

در عهد چنگیزخان امرای بسیار بوده اند و در آن وقت نیز هستند در عهد چنگیزخان از امرای بزرگ یکی جلمه اوهه بوده

و معنی اوهه عیار و دزد و در آن زمان بهادری چون او دیگری نبود و در آن عهد از جمله امرای کبار بوده و برادر

او ... امیر هزار بوده اند و هم در زمان چنگیزخان وفات کرده و او را دو پسر بوده یکی یسو بوقا تایشی نام و جای

پدر او داشته و از جمله امرای دست چپ بوده و دیگر یسون توقا طارقی و او قرابه می داشته و او امرای دست راست بوده و

مقدم قورچیان چنگیزخان بوده و جتای بوقا و آروق او کلی قورچی از جمله ملازمان او بوده و بواسطه نسبت او

معتبر و مشهور گشته و یسو بوقا کی او را تایشی می گفته اند و تایشی بزبان ختای یعنی استاد بزرگ باشد در زمان اوکتای

عظیم پیر شده و بکردون ترددی می کرد و آواز نرم داشته اوکتای قاان بدان سبب او را یسو بوقا تایشی می گفته و لقب او

شده و قراولچو پان که این زمان امیر هزاره است از برادرزادگان او است و یسونتای بهادر هم از این قوم بوده و از فرزندان او

تمور بوقا با ورچی و فرزندان تمور بوقا با سمیش و کوچک و قتلغ خواجه بوده و کوتان ایلچی الچیک و بایدان و کوکا ایلکای

اوهر قاسون امیر تومان و هر قوش را پسر بوده برادرزاده داشته آشیوته نام و از نسل جلمه اوهه ساربان امیر هزاره

و نارین احمد کاش از آن امیر هزاره بوده و پسران او حسن و آنچی و برادرزاده او طایدو و او دونک تمور پسر خواجه نویان نام از خویشان

او اند و اورقوتا از تومان سنه و قوتو و پسر او جنکتیمو هم از نسل ایشان اند و در عهد چنگیزخان از قوم اوریانکقت

بیشه امیر هزار بوده از امرای دست چپ نام او اوداچی و مهر او چنگیزخان فرزندان او با هزاره خود در قوروق بسوق بزرگ

چنگیزخان بموضعی که آن را بورقان قالدون گویند نگاه می دارند و بجز یکی نمی روند و تا غایت بر همان یوسون مقرر و ثابت اند

و از فرزندان چنگیزخان یوسون بزرگ تولوی خان و منگکوخان و فرزندان او قوبیلای قاآن و اریق بوقا

هم بدان موضع مذکور نهاده اند و سبب آنکه چنگیزخان وقتی بدان موضع رسید و درختی بغایت شاداب در آن صحرا بود

او را غضارت و نضارت آن درخت بغایت خوش آمد و ساعتی در زیر آن نزول کرد و او را ذوقی اندرون ظاهر شد بود در آن حالت

[margin: مطلع]

با امرا و نزدیکان گفت که می باید که جای آخرت ما اینجا باشد بعد از آنکه وفات کرد چون آن صحرا نیکو سبیل بوده بود غرق بزرگ
او در آن موضع بزرگ آن درخت ساختند و می گویند که هم در آن سال آن صحرا از بسیاری درخت که در آن رسته بیشه عظیم گشت چنانکه
قطعا آن درخت اول را باز نمی توان شناخت و هیچ آفریده نمی داند که کدام است و یسون بوقا و دیگر فرزندان در مواضع دیگر
و از اروغ داعی بواسطه آنکه اوتاکو بوغول اند از قدیم باز دختر نمی دهند و نمی ستانند و پسری دیگر داشته اوریانگقتای
نام در عهد منگو قاان لشکرکشی بزرگ بود و در آن وقت که برادر خود قوبیلای قاان را بجانب ولایت قراجانگ فرستاد
باده تومان لشکر مقدم آن لشکر اوریانگقتای بود حکم کرد تا قوبیلای قاان جمله لشکر و حکم اوریانگقتای باشد و آن ولایت
از تختگاه قاان بغایت دور بود چنانکه قریب یکساله راه بود و هوا آنجا عظیم عفن و بد و تمامت لشکر رنجور شده اند
و آن ولایت بغایت معمور بوده و لشکرهای ایشان وافر و ضرورت بود هر روز در هر جا جنگی کردن بدین دو سبب
از آن ده تومان لشکر یک تومان زیادت باز نیامده و آن اوریانگقتای عظیم معتبر بوده و کارهای بزرگ بسیار کرده و امیر
سوبادای بهادر که با جبه نویان بهم با ایران زمین آمده بود هم از اوریانگقت بوده و او را پسری بوده امیر هزاره از دست چپ
کوکچو نام و بعد از سوبادای جای پدر گرفته و فرزندان ایشان این زمان در بندگی قاان اند سوبادای بهادر را پسرزاده
بوده نام او آجو قاان او را با بایان بهم با امیری لشکر فتح بلاد ختای و ماچین که مغولان آنرا منکیاس می گویند فرستاده
و آن مملکت را در مدت هفت سال مسخر کرده و در عهد چنگیز خان از این قوم شخصی بوده ملازم جوچی قسار
برادر چنگیز خان نام او جاورچغا الاغان و او آنست که چنگیز خان او را با قالیود از قوم جوریات بهم آن
زمان که جوچی قسار با یلچی پیش اونگ خان فرستاده و او را غافل ساخته و بر سر او زده و آن حکایت مشروح در شعبه جوریات
آمده حکایات این قوم اوریانگقت و امراء ایشان بسیار است حالی این مقدار نبشته شد والسلام

قوم
قنقرات

این قوم هم از نسل آن دو شخص اند که در ارگنه قون رفته اند و جماعتی دیگر روایت نقل می کنند که این قوم قنقرات متولد از زرین
کنکاج بیرون آمده اند تا کنایه از کمال آنست که دیگر اقوام دشمنی آمده اند و مستعد مغول آنست که دو دهای قنقرات که بسیار
اتفاق می افتد بسبب آن حرکات که از تعدّی تمام باز کرده و دیگر مغولان بقدیم الایام از قنقرات بواسطه آنکه پیشتر
مرد آن آمده دلالنک نموده اند و با ایشان مخالفت کرده و نزد ایشان این معنی شهرتی دارد و از قوم قنقرات اقوام منشعب گشته اند
و هر یک علی حده نامی و لقبی یافته بدان سبب در فهرست نام هر یک جداگانه اثبات رفت و چون در اصل شعب این قوم اند شرح و
تفصیل احوال و اسامی آن اقوام هم در این شعبهٔ اصل یاد کرده می شود چنانچه منقول است بر وجهی که اهل القوم روایت می کنند
که نسب ایشان چنانست که از بستوی زرین سه پسر در وجود آمده اند و این سخن مانا رمز و اشارت باشد و مراد آن بود که شخصی که
آن پسران از او در وجود آمده اند ذاتی عاقل کامل بسیار آداب و فرهنگ بوده و او را بستوی زرین نسبت کرده اند خصوصا که این
عبارت نزد مغولان مستعمل است چه عادت دارند که پادشاه را دیدن نمی گویند یعنی روی زرین پادشاه دیدیم و در دو زرین
فهم کرد و در میان دیگر اقوام چنین اشارات و عبارات هست چه نزد جوهری شریف و محتاج الیه و عظیم صافی و پاک گشت
ظاهرا که این معنی خواسته باشند و الا از آن آدمی از بستوی زرین در وجود آمدن از حد عقل بغایت مستبعد است فی الجمله نام آن سه پسر

ونسبتی

ونسبتی که از هر یک از ایشان پدید آمده بدین تفصیل است

پسر | پسر | پسر

اول جورلوق مرکان جد اقوام ات | دوم قبای شیره و او را دو پسر بوده | سوم توسبوداو و دو پسر داشته است

که این زمان بقنقرات منسوب اند | الکینوت ، اولقونوت | قرانوت ، قونکلیوت

پسر
اول جورلوق مرکان

چون ذکر شعبه از اصل قوم قنقرات یاد کرده اند و هر یک علیحده اسمی و لقبی مخصوص یافته و بدان مشهور شده اند که متعاقب
ذکر آن خواهد آمد اسم قنقرات بر بعضی باقی و مقرر مانده و این زمان بدان اسم معروف و مشهور اند این جورلوق مرکان جد آن طایفه
است و معنی مرکان آنست که تیر راست اندازد و او با برادر خود قبای شیره بد بوده یعنی از او خشم گرفته و خواسته که او را بتیر زند
قبای شیره ترسیده و بر پشت اسب دو ترشده در زیر پهلوی اسب فرو برده و بدو نگاه می کرده تا تیر خواهد انداخت یا نه برادر پشت
روی او دیده و ترحم آورده و خشم فرو خورده و اندیشه کرده که برادر را چگونه کشم و چون تیر زدن که نام گرفته نیندازم و او را ادب
کنم و چنان حکم انداز بوده که گوش و حلقهٔ او را بتیر زده خاک بروی او ریخته از این سبب صفت او مرکان شده و در شعب قنقرات
حدود اونکوت است که بر مثال سد اسکندر میان ممالک ختای و ولایات مغول کشیده اند جایی که آنرا اتکوه خوانند و در آنجا نشسته اند
و امرا و خواتین در هر عهدی از نسل این قنقرات بسیار بوده اند که معلوم شدن تقریر می رود و در عهد چنگیز خان از جمله امراء
بزرگ از قوم قنقرات یکی ترکان امل بوده مقدم و کرد از ایشان و ایل چنگیز خان شدن و موافقت او نموده و چنگیز خان
دختری بوی می داده نام او ... و او گفته است دختر تو غوک و سکلیست باشد او را چگونه ستانم بدان سبب
بکشنده و او را یاسا رسانیده و یک گروه دیگر از قنقرات بوده اند سرور و مقدم ایشان دی نویان و او دو پسر داشته
الچی نویان و هوقو نویان و دختری نام او بورته فوجین چنگیز خان در اوایل جوانی او را می خواسته و بدین سابقه
بسیار می کرده الچی نویان چون با چنگیز خان دوستی داشته جهد کرده تا آن خواهر را بوی داده اند و بسال از الچی نویان
بزرگتر بوده و دی نویان برادری داشته داریتای نام و او را چهار پسر بوده قطا و بوبور و تاکوداو و جونقور و اغلب ایشان
و فرزندان ایشان دختر از اروغ چنگیز خان ستده اند و بدیشان داده و منصب ایشان آن بوده که بالای پسران
می نشسته اند و جمله امیران دست چپ بوده اند و در این وقت نیز در همه اولوس قاان و اولوس اوکتای و جغتای
و جوچی از فرزندان ایشان داماد بسیار هستند و سالجیتای کورکان که خلف او را الغان نویان گفته اند که کلیش آنجاه
دختر قوبوقو را خواسته بود داماد کورکان که از اولوس توقتا ایلچی آمده بود هم او از استخوان اند و در ایران زمین
اباتای نویان و فرزندان او مارود و او قتلغ تیمور و دیگر فرزندان ایشان هم از قوم قنقرات اند و بولغان خاتون
و کرمون خاتون هر دو از نسل اباتای اند بولغان خاتون دختر اباتای است و کرمون خاتون دختر قتلغ تیمور و در عهد
چنگیز خان امیری معتبر بوده که او را آلچو نویان می گفته اند و نام او فادکه کورکان بوده و پسری داشته شنککور کورکان نام
چنگیز خان جاده مرادر داد از دیگر اقوام قنقرات جدا کرده و بعضی قسمت کرده و دختر خود تومالون را که از الوغ خان
مهتر بوده بوی داده و او را بولایت ... فرستاده و تا این غایت فرزندان ایشان آنجا اند و بایو دای مر آن بدیشان تعلق

و از آنجا آمده است و بایوداث از اولقونوت است که شعبه‌ایست از قنقرات و شرح آن بیاید و امیری دیگر در
زمان چنگگزخان بوده نام او توقچار و او را الان تورقاقتو توقچار گفته‌اند سبب آنکه یک ترکان و کشتکش
او آغاز کرده بود و در آن ملک خطای بهادر امیر هزارهٔ قراوناس که در حدود باذغیس می‌نشست پسرزادهٔ او بود و لی
ملازم بزرگ چنگگزخان بوده و بوقتی که بلشکر ختای برنشسته او را با دو هزار سوار بقراولی بر پشت خود رها
کرده احتراز از اقوام مغول و کرایت و نایمان و غیرهم که ایشان را در تحت تصرف آورده بود که مبادا اگر دل دیگرگون کنند
و از پس درآیند و امیری بزرگ دیگر هم ملازم چنگگزخان بوده نام او اوقای نویان و در آنجا ملک که پیش تودای
خاتون است از فرزندان اوست و قولوی خاتون و مرتی خاتون که خاتون هولاکوخان بودند و سوسی کورکان
عم اذکان ملک مذکور بودند و چوریکه پسر طولوی خان را خاتونی بوده نام او بولغی پسرزادهٔ الچی نویان
بوده لیکن در شعبهٔ الچی نویان نیست و قوبیلای قاآن را خاتونی بوده نام او جابون خاتون دختر الچی نویان
بغایت پاکیزه و صاحب جمال و او را عظیم دوست داشته و از او چهار پسر و پنج دختر آورده حال که در شعبهٔ او عیناً می‌آید
و لقب آن خاتون بزبان ختای قوقو بوده یعنی خاتون بزرگ و چون نماند قوبیلای قاآن بجای او برادرزادهٔ
او را خواسته نام او نمبوی خاتون دختر نلجین کورکان و از او پسری داشته نام او آغرقجی و خاتون که جو پسر
اوکتای قاآن قتاقاش نام پسرزادهٔ الچی نویان بوده و شیرامون از آن خاتون آمده و الچی نویان بغیر از آن
پسری داشته نام او جیکو کورکان که دختر چنگگزخان توماُلون نام داشت هم از قنقرات بوده

پسر دوم قبای شیره

و او را دو پسر بوده نام یکی ایکیراس و از آن دیگری اولقنوت

ایکیراس

تمامت قوم ایکیراس از نسل و ذریت او اند و خاتون بزرگ چنگگزخان توقتای خاتون که از آن قوم بوده دختر
مولدای کورکان که او پسر بوتو کورکان بوده که دختر بزرگین چنگگزخان قوجین بیکی را داشت

اولقنوت

قوم اولقنوت جمله از استخوان وی اند طایجو کورکان که دختر کهتر چنگگزخان آلالتون نام داشته از این قوم بوده
و حکایات و مطولات در محل خود نوشته شد و او را دری بوده نام او جیجینبای دختر چنگگزخان شیرن نام را او
داشته و چون نماند خواهرش را چیچیکن نام بوی داده‌اند و خاتون بیسوکای بهادر مادر چنگگزخان اولون ایکه
از این قوم بوده و تایجو کورکان پسر اولاد کورکان که دختر کوچک چنگگزخان آلالتون را خواسته هم از این قوم بود
و او برادرزادهٔ اولون فوجین مادر چنگگزخان بوده

پسر سوم توسبوداو

و او را دو پسر بوده قرانوت و قونکلیوت و این قونکلیوت زن پدر را خواسته و از او پسری آورده نام او میسراولوک

داو نیز زن پدر را خواسته و پسری از او آورده قورلاس نام که تمامت اقوام قورلاس از نسل وی اند و زنی ختایی خواسته و از او
پسری آورده نام او انجیکین که قوم انجیکین جمله از استخوان او اند و شرح هر یک بتمامی مفصل خواهد آمد
و سه شعبه که سه قوم علیحده اند از این پسران توسبوداو بدین تفصیل است

قرانوت

این قرانوت پسر بزرگین توسبوداو بوده و تمامت قومی که ایشان را قرانوت می‌خوانند از نسل وی اند

قونکلیوت

این قونکلیوت پسری داشته میسراولوک نام و معنی اولوک کسی باشد که از خردی باک ندارد و کشته مرده را این
همین نام گویند و عادت او چنان بوده که چون بخفتی سه روز بیدار نشدی و بغایت باقوت بوده چنانکه می‌گویند که
ستون خیمه بدست او مانند تازیانه بودی و می‌گویند وقت بهار سدف برکنار او دور گرد کردی و در توبره نهادی
تا بریان کرده بخوردی یک نوبت قوچی را بتصرف می‌آورده و در راه در توبره خفته و سه روز بیدار نشده و مرغی که
آن را ابرو گویند چون او حرکت نکرده پنداشته که توده‌ایست بر پشت او خایه نهاده این میسراولوک زن پدر را خواسته
و از او پسری آورده نام او قورولاس که اقوام قورولاس تمامت از نسل او اند و هر چند اصل قورولاس آنست که از آلان
قوا بوده یعنی استخوان نیز زاده اند و با قنقرات و ایکیراس و ارکل اصل و نسب گشته و آقا و اینی بوده اند بهر وقت
با یکدیگر خصومت و جنگ می‌کرده اند و در وقت چنگگزخان در ابتدا بوده قوم قورولاس و ایکیراس با یکدیگر
ایشان بوتو کورکان بود دو اینده و تاختن کرده ایکیراس از ایشان گریخته پیش چنگگزخان رفته اند با جوینه
[illegible] و از آن قورولاس سه هزار لشکر پیش اوتچی نویان بوده اند و ما تو کورکان از آن قوم است بوتو کورکان
با مادر چنگگزخان بوده و چنگگزخان دختری که مهین فرزندان او بود بوی داده و قوجین بیکی نام و از
پسری آورده نام او دارکی کورکان و دختری دیگر هم از آن خویش جابون نام بیش دارکی کورکان داده و بوتو کورکان را
بزرگ بوده و در آن وقت که بکونیش قوم تایجوت بود و تمام مخالفت ایشان [illegible] خود بوتو فرستاده و اعلام کرده
[illegible] قوم قورولاس با چنگگزخان در جنگ تایجوت متفق بوده امیری از قوم قورولاس بوده نام او [illegible] کتای
و بوقتی که اقوام قنقرات سبب [illegible] ایشان را دو اینده و چنگگزخان از او باز خواسته کرده
[illegible] کردند و پیش جاموقه رفتند و اقوام ایکیراس و قورولاس و تاتار و [illegible] اتفاق کردند و جاموقه را
بگورخانی برگرفتند و قصد جنگ چنگگزخان کردند این [illegible] نام را پنهان فرستاد تا چنگگزخان را
اعلام کند و اسب خاصه بوی نداده اسبی [illegible] بالای کوش [illegible] برآمده بود داده و در راه بگوران [illegible]
قولان بهادر از قوم [illegible] رسیده و شخصی که نام او [illegible] بوده در پشت [illegible] می‌کرده او را دیده و شناخته و
[illegible] بوقت رسیده تا اندر بود و آمده و خبر کرده و چنگگزخان برنشسته و ایشان را شکسته
و میسراولوک زنی ختایی خواسته و حال آن زن چنان بوده که بر درازگوش نشسته و از ختای بیرون آمده بر عزم آنکه
شوهری کند و نام او داوقای بابوداتی بوده و داوقای بزبان ختای کل بوده و بابوداتی کسی که بر درازگوش نشسته باشد
و میسراولوک از او پسری آورده و نام او انجیکین نهاد سبب آنکه درازگوش را انجیکه گویند و آن زن بر درازگوش آمده بود

و تمامت قوم الچکس از نسل آن پسرند و ازان قوم امرا و خواتین بزرگ معروف و مشهور در هر عهدی بوده اند دران ملک غرقی نویان
و فرزندان او جاتیمور و امیر علی و تسو و اباجی اولیاتای اند از فرزندان تسو و قورو و نجی بهادر و سرتاق بهادر و بولوغان خاتون
که خاتون پادشاه اسلام خلد الله ملکه است دختر امیر تسو لست و امیر تسو از نسل قان بوکری اغول آقا آمده بود تا
ولایت مخصوص بقان است بدانند و پدران تسو خرنده و هرتی اند و سلمان و سونجی هم از الچکس است و اینچنین
شعبه و اقوام که ذکر رفت ازان بستو زرن در وجود آمده اند و به از یک قوم منشعب گشته و بموجب مذکور جمله عم زادگان همدیگرند
و بسبب نزدیکی لشکر هریک قومی علاحده شده اند و مقدم لشکری گشته و بعدد عظیم بسیار شده و قورو نجی بهادر و سرتاق بهادر
که ذکر ایشان رفت در عهد چنگیز خان برادران بوده اند و هنگام قتب بولوغان رسیده در هزاره جبری نویان
و با قوم منکقوت انده قوده گشته و بحکم یرلیغ چنگیز خان رفته اند و قوم ترقوت را دراورده و مقدم ترقوت را اصل
گفته اند دران وقت موکه خورده اند و در آمده و عهد کرده که ما منبراذد و اوروق یکدیگر باشیم و چنانکه مغولان دختران یکدیگر
بخواهند ما نخواهیم و هر یک ازینها که دختری از قومی دیگر بخواهند همچو برادر عروس و داماد ادب نگاه داریم و تا این زمان
شیوه نیکو نگاه میکنند و برالقی و کالتش و اریما و اریمان از نسل این قوم بوده اند والسلام

قوم اورناوت

اولاد اورناوت سه شعبه با اند می آید قونکقتان و ارلات و اورناوت کلکنوت و این اسامی در اصل نام سه برادر
بوده و از هر یک شعبه پدید آمده و اوروق ایشان بسیار شده و علاحده قومی گشته اند و بحسب نام آن شخص که اصل ایشان
بوده هر یک شعبه لقب و اسم یافته

پس
اول قونکقتان

معنی این لفظ بزرگ بینی باشد و او خان بوده ... از نسل او امرا بزرگ بوده اند در عهد چنگیز خان
منکلیک ایچکه از نسل او بوده و چون اونک خان حیلت کرده و چنگیز خان را بهانه الک دختر پسر او می دهند طلب داشته با او رای
بکوید در راه خانه منکلیک ایچکه فرو آمد و با او مشورت کرد او مانع شد و نکذاشت که برود و هر باره در احوال شدت و رخاء
دمساز چنگیز خان متفق بوده و چنگیز خان مادر خود اولون ایکه را بدو داده و بر بالای همه امرا در پهلوی چنگیز خان
می نشسته بدست راست و پسری داشته کوکچو نام که مغولان او را تب تنکری می گفته اند و عادت او آن بوده که از غیبیات
و احوال مستقبل خبر می کرده و می گفته که خدای با من سخن می گوید و بآسمان می روم و بهر وقت پیش چنگیز خان آمدی
و گفتی که خدا فرموده است که تو پادشاه عالم باشی و او را لقب چنگیز خان او داده و گفته بفرمان خدا نام تو چنین می باید
و بمغولی چینک مستحکم بود و چینگز جمع آنست و سبب آن بوده که پادشاهان بزرگ قراختای را دران زمان لقب کورخان
می بوده و معنی کور هم مستحکم است و تا در پادشاه بغایت بزرگ نبودی او را کورخان نگفتندی و بلفظ مغولی چنگیز همان
معنی دارد لکن مبالغت ... الجمع است و اطلاق این لفظ چنانست که مثلا در لغت فارسی شهنشاه و تب تنکری
معتاد شده بود که در قلب زمستان بموضع اونان کلوران که سرد ترین آن ولایات است برهنه در میان آب یخ نشستی

و از حرارت او آب یخ گداخته گشتی و از آب بخار انگیخته شدی و عوام و آحاد مغول گفته و مشهور کرده اند که او
بر اسپ خنگ بر آسمان می رفت این معنی مبالغه و دروغ عوام است لکن شیدی و تزویری داشته و با چنگیز خان سخن گستاخ
می گفته و چون بعضی ملایم طبع و مزاج چنگیز خان بوده او را خوش می آمد بعد از آن چون زیادت میکرد و خوض در هر باب
دیگر در بحث می نمود چنگیز خان بکمال عقل و کیاست دانسته که او مزور و ممخرقه است بفرمود تا برادرش جوچی قسار
قرار کرده روز موعد تا چون او بیاید در اثنای مشغول کلمه آغاز کند او را بگیرد و جوچی قسار بغایت دلاور و باقوت بوده تا
بحدی که آدمی را بدو دست می گرفت و پشت او را مانند چوب باریک می شکست فی الجمله چون تب تنکری در آمده و آغاز فضول
کرده او را دو سه پای زده و از اردو بیرون انداخته و کشته و پدرش بر جای خود نشسته بود و کلاه او برگرفته و قصود
نکرده که او را بکشند چون کشته خاموش مانده و برقرار معتبر و موقر بوده و هزاره از دست چپ داشته و او را پسر
دیگر بوده سه امرا بزرگ و معتبر و هر یک هزاره داشته یکی را نام تولون چربی و دیگری را سوکتو چربی و ایشان هر دو از
جمله امرا هزاره دست راست بوده اند و نام پسر دیگر سوتو ولو از امرا دست چپ بوده و از نسل ایشان درین ولایت
شوهر جکان خاتون است توبسن نام و ایشان که برسالت پیش قان رفته بودند و سودا جو ... و پسران
او ایکمز و طغلوق از آن قوم داورد ... اند و برکوت قورچی که در زمان اباقا خان بوده و در عهد چنگیز خان
امیری بوده است که او را باتکای قان داد با لشکر هم نام او دابر و ملازم چغتای بوده و امیری دیگر از آن
چنگیز خان بوده نام او بیسو ور قورچی ... چنگیز خان و تولی خان ملازم فرزندان تولوی خان
و سرقوقتنی بیکی بوده و از جمله امرا بزرگ و معتبر دیگر از اول جوانی چنگیز خان شحنه آن قوم بوده جرجی
ابوکان نام و حکایت او در تاریخ آمده و از خویشان او دران ملک ... و براذران ...
شحنه شیراز بود و از امرا قورچی که در زمان اباقا خان بودند نام ایشان اینکلو و برکوت و فرزندان ایشان از آن قوم

پس
دوم ارلات

معنی این لفظ آنست که ... و تمامت قوم ارلات از نسل این پسرانند و امرا بزرگ معتبر
از نسل او هر عهدی بوده اند در عهد چنگیز خان بوقورچی نویان ازان قوم بوده و درین ملک بکلامیش و اجان
و پسر او سارو که درین وقت هست از نسل او اند و امیری دیگر بزرگ هم دران عهد بوده بوغورچی نام نویان و احوال اجان
که از کودکی ملازمت چنگیز خان کرد و همه کرم ... بوده و ... داده و دهد دست راست بالای امرا می نشسته
وقتی که ... در وقت چنگیز خان در سن جوانی و کودکی بوده و بجنگ ... رفته و آنجا زخم تیر در دهان و گلوی
او آمده با او کشته و بی طاقت بوده بوغورچی نویان و بوراغول نویان با او هم بوده اند ... و برف عظیم
می باریده بوراغول نویان اسپ را بر دست کرده و دران حالت سنگ گرم کرده و آب بر او ریخته تا بخار ازان برخاسته و دها
او را بر آن بخار داشته تا خون مرده پاره پاره از گلوی او بیرون آمده و تنفسی فی الجمله بر او آسان گشته و چون برف سخت
می آمد بوغورچی نویان یا غلامی خود را بدو دست بالای سر چنگیز خان داشته تا برف بر او نبارد و تا بامداد چنان
ایستاده و برف تا بکمرگاه او نشسته و پای از جای نجنبانیده و بامداد او را برنشانده و با اردوها ... خود رسانیده

وذکر کارهای بزرگ کرده ممالک شرح آن بیاید. وچون چینگگیز خان را دقیق بنداشته و از لشکر و دیگر مقربان بجا مانده و یاغی
در تفحص و تفتیش حال او بوده تا بورقوچی نویان و بورغول نویان در کوهها و صحراها می‌گشتند و در طلب او کول و عظیم می‌بودند
و حزری حاصل نمی‌شد دام ماهی داشتند در رودخانه انداختند و ماهی بزرگ در افتاد و بورقوچی نویان بیرون می‌کشید
و از غایت گرسنگی و ضعف طاقت برکشیدن نداشت و بفریاد چینگگیز خان را گفت بورقوچی نویان ضعیف و مضطر شده
بود و بر ران او گوشت نمانده تا سفت خود بورغول را گفت … نا ران او را بر گوشت
کنیم بدین اندیشه عالی همت و قوت نفس دیگر باره کار چینگگیز خان و ایشان چنانکه در تاریخ آمده بالا گرفت
و عالم را مطیع و مسخر کرد و بورقوچی نویان و بورغول نویان و موقلی گویانگ که از شعبه جلایر نوکران قدیم چینگگیز خان بودند
همواره ملازم او و بوقتی که پادشاه شد تمامت امرا را یرلیغ داد و بورقوچی و بورغول را … تا حکم ات را
یرلیغ نمی‌نمایند و بودند که مرتبه شما از آن بیشتر است که شما را یرلیغ معین دهم و در زمان اوکتای قاآن تومان او را برادر زاده او
اوبورالای داشت و در زمان منگو خان پسر بورالای باجیق و در عهد قوبیلای قاآن پسر بورچی نویان آن تومان را
داشت و بعد از آن هم در زمان قوبیلای قاآن پسر بورالای جیرقامیش داشت و این بورقوچی بلای پسران بسیار داشته
و همه امرای بزرگ بوده اند و از آنجمله یکی اوز تمور باورچی امیر بزرگ و اتابک بوده و معروف و مشهور است و در این ملک
از نسل بورقوچی نویان بکلامیش و پسر او دوجان که یاد کرده شد و تولک که او را بلت اکمز با سوکا دلد کرکون کرده بودند را
رسانیدند و تورقوتوچرپی که امیر هزار دست چپ بود برادر بورقوچی نویان بود و در این وقت از نسل ایشان بابا تورقاقون
نام دیگر قاآن امیر بزرگ است و یاپاس بزبان ختای مقدم باشد و تورقاقون نام است چینگگیز خان
در حق بورقوچی نویان گفته که مرتبه او لنکاقان فروتر و از امرا درجه بالاتر است و بورقوچی نویان مغول گفته است که بوقتی که
کلانغ زبان غلط کنم … و بوقتی که ریغ کرد … غلط نکرد و بوقتی که خاک
زمین بر آسمان دود و بوقتی که خاک آسمان بزمین آید مرا او غلط نکردم بدان سبب بدین مرتبه رسیده ام که او را دوچی می‌گویند
و حال و قضیه او در اول با چینگگیز خان چنان بوده که در وقتی چینگگیز خان هنوز جوان بود و اتباع و لشکر او را
برکشته و ضعیف حال شده روزی از اقوام مغول دزدان آمده اند و اسبان او را دزدیده در حال واقف گشته و صبر
نتوانسته تا نوکران جمع شوند بر عقب تنها بر عقب دزدان روان شده بر سر راه ختنک سواری را دیده ایستاده و بورقوچی بوده
چون رسیده پرسیده که کیستی و موجب ایستادن چیست گفته است که منتظر ایستاده ام تا با تو سخن کنم چینگگیز خان
گفته که من تنها ام با من رفیق آیی جواب داده که برای آن ایستاده ام تا با تو هم باشم و در صحبت او روان شده چون بدزدان
رسیدند چینگگیز خان گفته که من منقلای باشم و تو چیکمه باش بورقوچی گفته که اسبان از آن تو اند بر من چه اعتماد
میکنی بگذار تا چون تو بدانی من بر دزدیم من منقلای بدادم و تو چیکمه باش تا توانم کرد و بضرورت معاونت نمایم
دزدان اسب بسیار گفت و شنید کرده اند و مبالغت نموده عاقبة الامر چینگگیز خان بحکم و بورقوچی منقلای شده و
دزدان را گریزانیده و اسبان را باز کرده چینگگیز خان از معنی او دیانت پسندیده داشته و وی را اعتماد تمام کرده است
و ملازم کردانیده معتبر داشته

سیم اورناوت کلکنوت

حت اکراد و کلکی بوده بدین اسم موسوم شده و تمامت شعب اقوام کلکوت از نسل وی اند و ایشان بسیار اند باداری و تشلق
از آن قوم اند و ایشان را کلکوت ترخان گویند چینگگیز خان ایشان را ترخان کرده و هر چند که از قوم کلکوت اند ترخان
اسم علم ایشان شده و از فرزندان ایشان بسیار هستند از فرزندان باداری ترخان خواجه ترخان و ساداق ترخان اند و از فرزندان
تشلق اوتاچی است امیر هزاره و این باداری و تشلق مقدم اوقجان یاکاچاران بوده اند که امیری بزرگ از آن اونک خان
بوده و سبب ترخان کردانیدن ایشان در تاریخ بداستان چینگگیز خان مشروح خواهد آمد و قوم تونجین یک شعبه
اند از کلکوت از جمله عمزادگان تونکتان قچاقتای که در خراسان می‌بود و معظم قربه از آن قوم بوده

قوم
هوشین

از امرای بزرگ آن قوم در عهد چینگگیز خان یکی بوروغول نویان بوده و در بندگی چینگگیز خان اول بوکاول بوده حتی
بوده و بعد از آن کرکتو شده و از آن پس امیر کزیک گشته و آنگاه امیر تومان و من بعد امیر بزرگ معتبر گشت با مرتبه دوم
بورچی نویان شده و کوچها بسیار داده و چینگگیز خان ایشان را عظیم عزیز و محترم داشته تا حدی که گفته است که در پیغ
باشد و شانیخا بورچی بمیرد و در رنج باشد و شانیخا بوروغول بمیرد و عاقبت آنکی بوروغول بوقت کرده مشروح در تاریخ
چینگگیز خان خواهد آمد و او در جنگ لشکر تومات که قومی از مغولان اند مقتول شد و امیر مهتر کرده بوده کشته شده
و در زمان اوکتای قاآن پسر او جوبوکور قوبیلا قائم مقام او بوده و بعد از او در زمان قوبیلای قاآن توغچی کورکان
بوده از او دوشی و دوراکورکان از حیان بوده که دختر توقتو کم برادر زاده هولاکو خان همراه هولاکو خان بود که شیرین نام
بخواهر کالمیش آقا وانه قولان خاتون زلوه بعد داده بودند و امیری دیگر بزرگ بوده نام او هوشیدای با ینقو چینگگیز خان
او را با لشکر یم بجی داده و دست راست لشکر با سوا اورخ داشته در آخر عرضه داشته که بر وضیعم
نمی‌توانم و آن قوم جورات بیلد کنمانی را که مادر او را خواسته بود آورده و با سخود کردانیده و بعد از آن قائم مقام او شده
و از زمان امرای بزرگ از نسل آباجی نجار هیچکار مشغول اند و در این ملک عرب تای کورکان است و فرزندان او بکلامیش
شنکوی اکور هستند و قوبیلای قاآن خاتونی داشته دختر بوروغول نویان او چغین نام و از وی پسر آورده نام او ایاجی

قوم
سولدوس

از آن قوم در حد امرا بسیار بوده اند لکن کسانی که مشهور و معتبر ترند و منشا چینگگیز خان منسوب و حکایات ایشان
روشن تر مقدم داریم و قضایا که منظور تر است بیشتر شرح دهیم. در زمانی که چینگگیز خان جوان بود و قوم تایجیوت با او
مخالفت داشتند و لشکر و اتباع از او برگشته و سفر پادشاهی اما قوتی نیافته و دفعی بر نشسته می‌رفته در راه
سنگی بدید که بزرگ کردید چنانکه گویی آنرا تحریک باشد و برابر او بوی آمد با خود اندیشید که این معنی غایت غریب و عجب است
ما را این راه نمی‌باید رفت و در رفتن ساعتی متردد شد اما بدان التفات نا کرده بر سوار دل روان گشت اتفاق چنان افتاد
که تغرتای قرلقوت پادشاه قوم تایجیوت که خصم او بود بوی رسیده و او را گرفت و در دو شاخه کرده نگاه می‌داشت و در آن زمان
عادت بوده که کرکتو نزدیک کشند بود با سرخ او و اجنان اکنکه از آن قوم بوده و می‌داشت از قوم

نام او معلوم نیست و در آن عهد اوچاور غانی ایلچی قاآن که با الکه نسای ایلچی هم آمده بود از نسل اوست فی الجمله
آن بزرگ پیوسته موی چینگگیزخان را شانه کردی و شرایط خدمت بجای آوردی و بهر وقت که گردن او بواسطهٔ دو شاخ
مجروح گشتی تعهد آن بجای آوردی و بغایت شفقت نمودی بعد از مدتی روزی چینگگیزخان فرصت یافت و با دو شاخ هم
بگریخت و در آن حدود [illegible] بزرگ بود در آنجا رفت و دو شاخ را با خود در آب فرو برد [illegible] بیرون [illegible] بود از قوم
تایجیوت جمعی عقب او برفتند و طلب او می کردند. سورغان شیره از قوم سولدوس که پدر چیلاوغان بهادر بود و او نیز یکی از
نوکران در میان آن قوم بود و خانهٔ او نیز در آن نزدیکی بود ناگاه نظر او بر بینی مبارک چینگگیزخان افتاد دریافت که اوست
نهانی اشارت کرد تا بیشتر در آب فرو برد و آن جماعت را گفت که شما در دیگر جوانب و اطراف طلب میکنید تا من اینجا احتیاط
محکم و ایشان را متفرق گردانید چون شب شد چینگگیزخان را از آب بیرون آورد و دو شاخه از گردن او برداشت و بخانه
برد و بالای گردونی در میان پشم بسیار پنهان کرد بعد از آن جماعت طلب کار از پی او با آن موضع یافته بودند گمان بردند که در خانهٔ
سورغان شیره باشد و در آنجا بسیار طلب و تجسس کردند تا حدی که [illegible] آن پشم [illegible] و از میان آن [illegible] چون
حق تعالی دولت او خواسته بود هیچ نوبت [illegible] مبارک او نرسید و او را نیافتند و برفتند بعد از آن سورغان شیره
او را مادیانی کورنگ داد و [illegible] گوشت و [illegible] کباب و [illegible] کمان [illegible] که در سفر بکار آید بعضی بداد و بعضی نه [illegible]
آتش زنه نیز نداد و او را روانه گردانید و بدان سبب [illegible] منت عظیم داشت لیکن بسبب آنکه بعضی از آن آلات و آتش زنه نداده
اندک تفسیری حوالت کند [illegible] باشد تا قضیه فاش نگردد [illegible]
و در آن مدت مادر و [illegible] قوم چینگگیزخان طمع از او منقطع گردانیده بودند پسر چهارم او تولوی خان طفل بود در آن
حدود [illegible] گفته است که [illegible] می آید [illegible] و مادرش او را [illegible] که از چه
[illegible] که این پسر [illegible] مردم او را [illegible] می دهند و [illegible] انکار [illegible] نمی کنند و برقرار می گفته تا آن روز
که چینگگیزخان خواست رسید تولوی خان گفته است که [illegible] می رسد بر مادیانی کورنگ نشسته و دو
توریقان [illegible] بسته [illegible] برقرار می گفته [illegible] میدهد و او مبالغت میکرد
میگفته که [illegible] می رسد بعد از ساعتی چینگگیزخان برسید بر مادیانی کورنگ سوار و دو توریقان بر [illegible] بسته
جماعت بوصول او بغایت شادمان گشتند و [illegible] تولوی خان عظیم تعجب نمودند و آن قصه
در خدمت چینگگیزخان باز راندند و صدقات و نذور بوفا رسانیدند و سورغان شیره چون دانسته که این معنی که او
چینگگیزخان را پنهان داشت [illegible] از قوم تایجیوت [illegible] لازم دانست با خانه و اتباع کوچ کرده و بنزدیک
چینگگیزخان آمده و چینگگیزخان او را و فرزندان و اشیاع او را بغایت نیکو داشتی و تعظیم و تکریم و اکرام تمام کردی
و چیلاوغان بهادر پسر سورغان شیره بغایت بهادر و مردانه بوده و یک نوبت در روز [illegible] ناگاه از اسب افتاده و یاغی بر او
دوانیده تا بکشد او بجسته و پیاده با نیزه بر او سوار آمده و قصد سوار کرده و گریزانیده و تا یک فرسنگ دوانیده
چینگگیزخان تعجب نموده و گفته کسی که از اسب بیفتد چگونه طاقت برخاستن و جنگ کردن داشته باشد و اگر نیز
بود ساده چگونه برابر سوار دود و [illegible] کرده **شعر** پیاده ندیدم که جنگ آورد سر سرکشان زیر چنگ آورد
مثل این بهادر ندیده ام و چون چینگگیزخان [illegible] تایجیوت جنگ کرد و مصافها داد عاقبة الامر در جنگ آخرین

چیلاوغان

جیلاوغان بهادر با تارغوتای قیرلتوق که پادشاه تایجیوت بود جنگ کرده و مصافها داده عاقبة الامر در جنگ آخرین چیلاوغان
بهادر [illegible] داشته نیزه را بر پهلوی قیرلتوق زده و خواسته که او را [illegible] از اسب بیندازد [illegible] نیزه او را [illegible] کرده
[illegible] بر زمین زده و قوت کرده تا [illegible] شکسته و [illegible] فرو رفته و از اسب افتاده و در آن حالت گفته که اندیشه من
آن بود که [illegible] شده است مثل [illegible] قاآن

شعر

[illegible]
و پسر چیلاوغان بهادر سودون نویان بوده که در زمان چینگگیزخان از امرای دست راست بوده و بغایت معتبر و محترم
شد و در زمان اوکتای قاآن حیات بود و ملازمت فرزندان تولوی خان [illegible] کرده و در عهد
قوبیلای قاآن [illegible] و حاکم [illegible] بوده
[illegible] او را [illegible] دهد و از جملهٔ خویشان او یکی امیر دست راست بوده [illegible] نام و هم از خویشان او امیری بزرگ بوده
باورچی منگوخان [illegible] بعد از آن [illegible] اریق بوکا [illegible] کرد قوبیلای قاآن [illegible]
رسانید و از پسران سودون نویان که با هولاکو خان بایران زمین آمدند [illegible] نویان بوده [illegible]
و امیر [illegible]
سوغنجاق [illegible] ختای [illegible]
[illegible] و از جملهٔ فرزندان سودون نویان
[illegible] قوبیلای قاآن بودند [illegible] ایلچی پیش هولاکو خان فرستاد [illegible]
محاسبه [illegible] قوبیلای قاآن داشت [illegible] او را اجازت
مراجعت دادند و در سال وفات هولاکو خان باز گشتند [illegible]

قوم ایلدورکین

از قوم شعبه [illegible] از قوم سولدوس [illegible] در زمان چینگگیزخان [illegible] با اونگ خان مصاف داده بود [illegible]
و جانب [illegible] رفته و ایلچی پیش اونگ خان فرستاده [illegible] از ایلخانان
قوم بوده و نام او [illegible] چیون [illegible] نام است [illegible] خراسان
امیر [illegible] چینگگیزخان [illegible]

قوم بایاوت

این قوم چند شعبه اند [illegible] دو شعبه معروفند یکی را جدای بایاوت گویند و دیگری را کهرین بایاوت [illegible]
[illegible]
کهرین بایاوت گویند و در اوایل جوانی چینگگیزخان که او را با قوم تایجیوت آغاز جنگ شده بود و لشکر جمع میکرد [illegible]

قوم بایاوت با او دشمنی کرده اند و از جمله سیزده کوران لشکر او یک کوران ایشان بوده و آن قوم را نام اونککو نهوده و این
بایاوت را آن داشته اند که اوروق دختر ایشان را عقد بسته اند و در زمان **چنگیز خان** امیری از ایشان آمد ... حب
بوده نام او بوقا کودکان دختر بود داده و او از بایاوت جدی بوده و سونکان کورکان که انجاست از نسل اوست و امیر فراکا
دیگر هم از دست بوده نام او الکو بغایت معتبر و چون ... کوجکور نویان از قوم سونیت بوکاول و باورچی بوده و برو ضعیف
شد بورلغ نویان بجای او بوکاول و باورچی شده و چون بورلغ نویان امیر تومان گشته و بکار لشکر مشغول بوده بجای
او اولجای ... بکاول و باورچی شده و اورا اولکو ... گفته اند ... بوکاول را ... گویند معنی ... کردن
و این اولکو از قوم کهرین بایاوت بوده و بر ... که شهر ... که مسکن التان خان بوده و او از ... و خزاین ... او آنجا
مانده محاصره داده بودند ... و ... نویان و این اولکو باورچی با ... ایشان بهم فرستاده تا خزاین بیاورند و التان خان
از خزانه خدمتی داده اند ... نویان نستده و اولکو باورچی ستده و **چنگیز خان** رسیده نپسندیده و اولکو را
اورا ... کرده چنانکه در تاریخ مسطور است و توقای یارغوچی و ... خویشان او از قوم جدی ایل بایاوت اند و ذکر ... او
و آبا و اجداد برین موجبست در زمان **چنگیز خان** سورغان نامی از کجی **چنگیز خان** بوده و چون مردی عاقل
کرم بوده ... خان بیکبار ... کرده و ... داده ... بزرگ و معتبر گردانیده و از جمله ... گشته در آن
زمان که **چنگیز خان** ... پادشاه ... بوده ... از اقوام ... پادشاهی داشته اند این سورغان که ...
کسانی که ایشان را ... بکی الاق ... از قوم ... و دیگر ... از قوم ... و جاموقه ساچان
از قوم جاجیرات ... بزرگی ... پادشاهی داشته اند لیکن عاقبت ... و پادشاهی با ... اقوام ... او
مقرر کرده ... استعداد و استحقاق ... آخر الامر چنان بوده که ... او گفته
و این سورغان پسری داشته ... نام ... پسران بوده اند ... توقای یارغوچی پسران او ... بوده ... پیش ... بودند
و پسران دیگر ... یارغوچی ... **قاآن** یارغوچی بوده و ... خویش ایشان بوده و
تودان یارغوچی ... **هولاکو خان** آمده بود و ... مغول هم زاده ایشانست و پسران او ...
و پسر ... و ... خاتون که خاتون **اباقا خان** بود از جمله ... برادرزادگان توقای
یارغوچی بوده اند و امیری بزرگ در عهد **چنگیز خان** بوده ... و بعد از **چنگیز خان** در خدمت
بوده و بعد از **تولی خان** در خدمت فرزندان او و ... ملازم بوده و **قوبیلای قاآن** خاتونی داشته
بایاوجین نام از این قوم بود و از او پسری آورد نام او ... و ... پسر **منگو قاآن** ... از این قوم ... بایاوت ... نام

قوم کینکیت

از این قوم امرا و مردم بسیار معلوم نشده اند لیکن در زمان **چنگیز خان** چون امرا و لشکر هم بر فرزندان بخش می کرد
چند امیر با چهار هزار لشکر بپسر بزرگتر خود **جوچی خان** داده از آن جمله یکی امیر نام او قونان نویان از این شعبه بوده و در
الوس قونچی که از فرزندان اورده است ... **جوچی** است ... نام که معروف و بزرگ امرای آن الوس بوده
از نسل اوست و این زمان فرزندان ... آنجا اند

قسم دوم

از فصل چهارم در ذکر اقوامی از اتراک که ایشان را مغول گویند
و ایشان قسمی از اقوام مغول اند از نسل الان قوا که بعد از ... بوجود آمده اند و الان قوا
از نسل قورلاس بوده که قورلاس شعبه ایست از مغول درلکین و الان قوا بزعم و تقریر ایشان
بی شوهر از نور آبستن شده و سه پسر ... آمده و کسانی که از نسل ایشانند ...
... ایشان را نیرون گویند ... اشارت ... طاهرت که از نور
در وجود آمده و این اقوام که از نسل الان قوا و این ... بر سه قسم اند

اول

آنهاند که از نسل الان قوا تا فشند تا بطن ششمین او قبل خان
و ایشان را جمله نیرون گویند بسبب مذکور و همچنین برادران
قبل خان را و فرزندان و اعقاب ایشان را تمامت اقوام نیرون گویند
و تفصیل شعب اقوام ایشان برین موجبست که مثبت می شود

قوم قتقین

این قوم از نیرون اند و از پسر بزرگین الان قوا منشعب گشته که نام او بوقون قتقی است و در زمان **چنگیز خان**
با او خصا ... نموده اند از آن سبب در ... بسیار باشند لیکن چندان معروف و مشهور نیستند و از ایشان معتبر ... عهد
چنگیز خان ... امیری بزرگ و مقدم بوده که با ... خان ... شده و دیگر امرای بزرگ که در هر عهد بوده
اند بدین تفصیل اند

قوم سالجیوت

این قوم از پسر میانین الان قوا منشعب گشته اند که نام او بوقتو سالجی بوده و امرا بسیار از نسل ایشانند لیکن سبب
آنکه در زمان **چنگیز خان** با او مخالفت بسیار کرده اند بسیاری از ایشان کشته شده اند و در آن عهد از این قوم امیری
بوده ... نام هر چند مقدم لشکر خود **چنگیز خان** ... اورا لشکر داده و بمهمات بزرگ فرستاده از آنجمله یکی

که از امرا بزرگ التان خان با لشکر بسیار از وی برگشته بودند و بسلطان جانب چینگگیز خان کرده و ملتمس نمود از لشکری نامزد و

تا بوقت قولتی آید با لشکر منکالا آوردند و بعد از آن شرح گویند لشکر بتوان بتوان خداوندی کرده آن لشکر ختای هم که ایل شده

بودند محاصرت کرده بستدند و مال و خزانی واموال التان خان که آنجا بودند جمعت آوردند و چند نوبت دیگر اورا بمهمات

بزرگ فرستاده و این سا یوقه اورا لکی نام بودی چاره کرده بود و خشم نقی سبب انکه او دکه بار خرج شده بود و هر آینه هرکه نیاز

کند مردم او را بکوید و بدین سبب اشکی قوتو قونویان جنگ کرده و میانشان بوحشت انجامیده بعد از آن آشتی کرده اند و قرار داده که

مر معهود آن لفظ نگویند شخصی دیگر با او گفته که اگر تام بر نگوی چیزی بتو دهم او بدان خود بر گفته قوتو قونویان از آن معنی واقف شده

و گفته با من آن عهد و ملازمت حضرت کردی و عهد کردی که مر معهود لفظ بر نگویم تو بجهت محقر چیزی بزبانی خود می گوئی و تحمل می نمود

و قوتو شمشیر کشیده و دوانده تا بروی زند بر سر او ن کوه آمده و بوی نرسیده و مردم در میان آمده انتقام نرسیده و در ولایت

ایران نیز از این قوم شیخ سونجی است و برادر او یالتو سونجی و بعضی چینگگیز خان ارفیدکو که بایشان ماده بود و شخص

از خوشان او که ملازم بود بیسرکای بهادر بودند از او برگشتند و بعد از آن چند قوم از مغول در آن کار با وی متفق شدند و جنگ داد

کردند آخر قوم ساجان که کاج کرده الچی که نام او بود پیش قوم قیتین و ساجیوت فرستاده و عادت ایشان دراز

عهد جا نمیبود که هر سخن مثل و معنی گویند چنانکه بزبان الچی فرستاده بودند ایشان فهم نمی کردند و در آن

فرو ماندند جوان در میان ایشان نام کتمان است که مغول از عقل آنست که اقوام بسیار مانند قنقرات و تابا ئود و کرکس

که با هم تعلق داشتند جمله با ما متفق و وحدت شدند مالکا آقا و اینجی و خونی کرده کم متفق کرده و وحدت شیم ایشان قوت

نکرده اند و در خطوت که مغولان از شکسته و خون می شستند اندکی بعین آورده و بر درون آب الچی زده اند و با ستخفاف و استهزا

تمام او را باز گردانیده بدان سبب عداوت و کینه زیادت شده و جنگ و فتنه میان ایشان دایم گشته و دیگر اقوام ما را داده

اند و جنگها کرده عاقبة الامر چینگگیز خان غالب آمده و از ایشان بی اندازه بقتل آورد و هر چند بسیار بودند اندکی باز

ماندند و آن بقیه چون خویش بودند جمله منقاد و بنده شدند و بعضی مطیع دیگر اقوام مغول گشته و آن قوم را از خویشان

چینگگیز خان هیچ مرتبت نمانده الا انکه چینگگیز خان فرموده که دختران ایشان را بخواهند و بعضی مردم و خویشی دارند تا آن

دیگر اقوام مغول ممتاز و جدا باشند

قوم

تایجیوت

از اقوام تایجیوت شعب و قبایل بسیار شده اند و اصل و نسب ایشان خانت که ... قایدو خان راسه پسر بوده نام

بزرگتر بای سنقور که شعبه ... چینگگیز خان از اوست و سیوم را نام جاوجین که دو قوم ارتکن و سجیوت از نسل

اوند و پسر میانه را نام چرقه لینکوم بوده و تمامت اقوام تایجیوت از او منشعب شده اند چرقه لینکوم اسم و لقب ختایی

است معنی لینکوم امیر بزرگ باشد و مغولان چون لنکوم معنی را نمی دانستند لینقو می گفتند و چرقه لینقو بعد از آنکه بای سنقور برادرش نمانده

خاتون او را که مادر تومنه خان بود بخانه بنده و از او دو پسر آورده نام یکی گندوچینه و آن دیگر اولکچین چینه و آن

خاتون که خود خواسته پسری داشته که قام مقام پدر بود و مشهور بود نام او ... که تومنه خان بوده

و پسر او که قایم مقام شد سیقای قان بود که نصده و قتل خان بوده و پسر جبقای قان قایم مقام او ... آن تایجی که

صد و دبرتان بهادر بود و از وقت آباء و اجداد جمله با همدیگر موافق بوده اند و معنی قوم تایجیوت تابع پادشاه ختای بوده

اند و جبقای قان را نا گاه بگرفتند و پیش التان خان ختای فرستادند تا او را بر دراز گوش چوبین دوخته هلاک کردانیدند از

فرزندان قتل خان قوتولا قان بکاقات آوبجگل ختای رفته و بسیار از ایشان کشته و بعد از آن تایجیوتکان بیسوکی بهادر

آن اقوام تایجیوت از فرزندان و برادران و دیگر نتکان بسیار که در وجود آمده بودند نام ایشان معلوم نه ... اکرایان جوچی پادشاه

و پیشوای قوم بوده اند جمله با یسوکی بهادر موافق و متفق و دوست بوده اند و در زمان چینگگیز خان بر جوچی در تابع او

آمده منافقت و منازعت آغاز نهادند لکن فرزندان گندوچینه و اولکچین چینه جانب چینگگیز خان گرفته اند

و در زمان او از فرزندان و فرزندزادگان جبقای قان و قتلان تایجی اغر مشهور بوده اند و معظم و پیشوای آن قوم بوده و با

چینگگیز خان مقاومت کرده و بدین تفصیل اند

تودا اداخان

از نسل جبقای قان بوده و در عهد یسوکای بهادر بوده است

و منافقتی و مخالفتی نموده و در آخر عهد در زمان چینگگیز خان

پسر او تقوتونای قرلتوق بوده و تقی قرلتوق بحل چون

باشد چون از ضعف داشته بدین نام موسوم شده با

یسوکی بهادر فتنه آغاز نهاده و با چینگگیز خان خصومت بهادر کرد

فرزند آن تایجی بوده و او را پسری بوده جوچی خان نام او

و از فرزند آن جوچی خان است که پسر قوتولا قان بوده و با چینگگیز خان

متفق و آتا با الان بوده ... سوده نویان ار ... در

و جیه ارستوت ... ایشان در

شعبه ایشان آمده از او که ... و عهد که چینگگیز خان آمده

قوریل بهادر

انکقو هوقوچو

از جمله برادرزادگان تارقوتای قرلتوق بوده و او نیز متفق و متابع او

او نیز هم از عم زادگان ایشانست

جدول شعبه و اسامی ایشان داخل جدول شعبه قایدو خان آمده و از آنجا مطالعه باید کرد تا کیفیت شعبه ایشان نیکو معلوم و مفهوم

گردد و اقوامی از نیرون و غیرهم که با تایجیوت متفق بوده اند از جماعه اند بعضی از قوم اورووت منکقوت مقدم ایشان

اورووت بورت و بعضی از قوم جوریات مقدم ایشان اولوک بهادر و طغای دالو و ماغوی یادا آماما و هورقت

جاموقه نیز مثل ... شده و باز برگشته و قوم الکراس و قوم نویاقین و قوم قورلاس و قوم دوربن و قوم ...

و قوم ساجیوت بعد از آن اقوام دیگر ایشان پیوسته اند و دیگر باره برگشته جوله و تاجیون که هم از امرا آن قو م

تایجیوت بوده اند و با جاموقه برادر اونک خان دوست و متفق و پیوسته و توقتا بیکی و اونک خان با چینگگیز خان

خالفت کرده موافقت و بوده و از این قوم جمعی او لو سی امرا قبایل هستند در این ولایت پیران کلنکا او داچی

ترکیس قبای سمنار هوراغای از این اقوام اند

قوم

هرتکان و سیجیوت

دو قوم اند و ایشان از نسل جنز ... و جود آمده اند که پسر کوچکتر قایدو خان بوده برادر کوچکتر بای سنقور و

چرقه لینقو چنانکه در شعبه تایجیوت شرح مشروح داده شد و نسل از دو شعبه و بعضی احوال ایشان بدین موجب است

شعبه

اول قوم ارتکان

از آن قوم در ولایت ایران زمین کسی که از اهل اعتبار باشد و معروف و مشهور بود نیست لکن در ولایت مغولستان از استخوان
ایشان بسیار هستند

شعبه

دوم قوم سیجیوت

بسیاری مردم بزرگ از این قوم بوده اند و هستند لیکن در این ملک کسی که معتبر و مشهور باشد حالی آنچنان معلوم نشد و در زمان
چنگز خان بوقتی که امرا و لشکر را بر شهزادگان قسمت می کرد مونککو نویان را از این قوم بجوجی خان داده
در عهد باتو لشکر را او دانسته و این زمان امیری بزرگ که پیش توقتای است نام او چرکس از نسل اوست

قوم چینس

ایشان نیز هم شعبهٔ از قوم تایجیوت بوده اند. لیکن در وقت جنگ چنگز خان و تایجیوت با چنگز خان متفق
بودند و این شعبه از دو پسر چرقه لینققوم اند چنانکه در شعبهٔ او شرح داده شد که زن برادر خود را بخواست و دو پسر از او
در وجود آورد یکی را نام گنز و چینه و دیگری را اولکچین کرد و چینس جمع چینه باشد و معنی این دو نام مذکور گرگ نر و گرگ ماده
باشد و کسانی که از شعبهٔ آن فرزندان باشند ایشان را چینس گویند و بعضی آن قوم را اولکچین گویند و قومی دیگر را اولکچین
مغول خاص هم گویند و این قوم شعبهٔ ای از ایشان اند که از ارکنه قون بیرون آمده اند و بعضی از دم ایشان آن کوه را
چنانکه در فصل سابق ذکر کرده شد و جاورچی امیر هزاره در این ملک از نسل ایشان بوده و در این ملک از این شعبهٔ چینس کسی
که معتبر باشد معلوم نشد

قوم نویاقین و اروت و منقوت

از ذریت قوم بینه خان که پسر دیگر را نام جاقسی بوده و از فرزندان او سه شعبه پدید آمدند یکی را قوم نویاقین گویند
و دیگر را قوم اوروت و سیم را قوم منقوت اقوام نویاقین و اوروت در زمان چنگز خان با قوم تایجیوت
یکی شدند و دشمنی و مخالفت بسیار با چنگز خان کرده اند و از آن اقوام این زمان در این ملک کسی نیست در عهد چنگز خان
مقدم قوم اوروت آنچه معلوم است اوروت بردوت بوده که مخالفت کرده اند و از امرا معتبر که بنده چنگز خان جیری
نویان بوده و تابع او در آن فصل بگوییم و از آن قوم نویاقین معلوم نیست و از قوم منقوت نیز اگر با قوم اوروت هم میل بجانب
تایجیوت کردند مگر قویلدار ساچان که با اتباع و اشیاع خود با چنگز خان موافقت نمود و کوچ بسیار داد چنانکه
شرح آن علیحده بیاید و چنگز خان او را انده می گفته دیگر از قوم منقوت در آن زمان همه برادر بوده اند و
عزم کرده تا بقوم تایجیوت پیوندند برادر کوچکتر ایشان که ملازم چنگز خان بود چند بندهٔ ام که از او جدا شوم
دشمنان او و مردم ایشان از او در تاب رفته اند و چنانکه گشته و برادر بزرگتر تیر کشید بر میان او زده و دیگر و آن
و تمامت نوکران او را اسیر کرده اند و کشته و زنان و فرزندان و خیل خانه و مواشی او را بجمله غارت کرده پسری کوچک
شیرخواره داشت از زنی که از آن قوم برخوت خواسته بود و آن قوم زنان جهد نمودند بوده اند خویشان آن زن آن کودک را بجمل

خود بوده اند و طعام او تصرف کردند تا او را شیر ملاک کند چون ایشان کودک را در میان پشم پنهان کرده بودند و طعام طلب او می کرده
تا غایت که پشم را بسیخ می زدند حق تعالی او را نگاه داشت و آسیبی بوی نرسید بعد از آن دیگران بر دندگان آن پسر را یافتند
دیگر باره بقصد او برخاستند و ایشان او را در زیر دیگی پنهان داشتند چون تقدیر الهی او را مقدر بود او را نیافتند بعد از آن
خدای تعالی چنگز خان را قوت داد تا قوم تایجیوت را و دیگر اقوام را متابع و مطیع ساخت ایشان بودند ضعیف حال
گردانید قوم برقوت آن بچه را که نگاه داشته بودند و جنکت نام کرده بنزد چنگز خان آوردند و بدو سپرد
و او ایشان را نواخت و دو امیری فرمود و آن کودک را داشتند اوکی نمود و چون بزرگ شد امیری بزرگ گشت و نام او جنکی نویان
شد و چون چنگز خان قوم تایجیوت را بکلی مقهور گردانید و قوم اوروت و منقوت از روی عجز و اضطرار ایل شدند
اکثر ایشان را بقتل فرمود و باقیان را تا بیت بنده جنکی نویان داد اگرچه خویش و برادر بحکم فرمان بنده او شدند و تا
این زمان لشکر اوروت و منقوت بر قرار بندهٔ اوروق جنکی نویان اند و از جمله امرای بزرگ جنکت داشت بوده و مراد
ملازمت بندگی چنگز خان نموده و در زمان اوکتای قاآن در حیات بوده و ملازم سرقوتنی بیکی و فرزندان
تولوی خان و بعد از آن در زمان قوبیلای قاآن پسرزادهٔ او منکقدای جلی اوی داشت و در این ولایت
از اوروق او منکقدای بوده و ملکشاه نویان امیر هزاره از قوم منقوت بود و برادرش سولقوتو قورچی امیر که بود
و امیر تومان او را نامزد شد و پسران سولقوتو حاجی و برادرش جلال الدین و پسران منکقدای ملکشاه نویان
که امیر بزرگ پادشاه اسلام است و غیر و ... که امیر هزاره است و ایشان را دو سه برادر دیگر بودند وفات یافتند
و بر تقدیر از جمله عمزادگان ایشانست و در عهد هولاکو خان قرادوسون نویان از قوم منقوت بوده امیری
بزرگ نام او تیکین و هولاکو خان او را از امیری تومان معزول کرد و هزاره تمرتاش را بجای او نصب فرمود و او
تا بعهد ارغون خان زنده بود و شیراق نام شحنه تبریز هم از این قوم بوده و حکایت قویلدار ساچان
خان بوده که در عموم اوقات با چنگز خان موافقت نمود و در کوچ بسیار داده و او را انده خوانده و در وقتی که اونگ
اونگ خان انکشت با جنگ می رفت و از آنجا بیرون آمد لشکر او چهار هزار و شش صد تن بودند و بلوک شدند و او
می آمدند از آن جمله دو هزار و سیصد نفر از قوم اوروت و منقوت بودند و دو هزار و سیصد نفر چنگز خان با دیگران
و از لشکر اوروت و منقوت هرچه اوروت بود مقدم ایشان کهتی نویان بود و هرچه منقوت قویلدار ساچان
و از جمله کوچها که او داده یکی آنست که در وقتی که چنگز خان با اونگ خان جنگ کلالجین الت مصاف می داد
اتباع او اندک بودند و از آن اونگ خان بسیار چنگز خان از امرا پرسیده که چگونه کنیم کهتی نویان مقدم قوم اوروت
متردد مانده تازیانه بر یال اسب می مالید و سخن نمی گفت قویلدار ساچان گفته است که پادشاه و انغا من نگاه کنید بدان
پشته که از پس پشت یاغیست و نام آن کوییدان است مرحوم انم اگر خدای تعالی راه دهد و از یاغی بگذرم توق خود
بر آن پشته بزنیم و سبب لشکر چون آن را ببینند میل بدان جانب کنند ما یاغی را بزنیم و اگر خدا راه ندهد یتیم فرزندان مرا
نگاه داشتن چنگز خان داند بر آن موجب برفتند و راه بر او گشاده شد و لشکر گاه را بزد و این حکایت مشروح
در تاریخ نوشته است و بعد از او پسرش مونککا قلجا جانی او را داشته و مولتو قطا که با حرمها خوتی نویان آمده بود
از نسل ایشان بود و از اوروق او در عهد قاآن بسیارند و در این ملک خلیفه و کرتی از فرزندان او بودند و نوه کی

بادغرچی که در عهد اباقاخان بوده و بعد از آن در جانب کشاق امیر بلاتم بود هم از نسل ایشانست و از قوم منکقوت امیری
بوده که با اونگ خان بهم گشته ملغای قولتای نام و ملغای کورن نیز گفته‌اند و معنی کورن ... گورانست و در میان مغول ... صفت
کرده‌اند بنابرآن بر چند وجه ... نام ... گشته نام عکس ... و از قوم اورنوت در دیوان چنگیزخان امیری معتبر کهتی نویان
بوده و برادری داشت امیری بزرگ بوجیر نام و از کهتی نویان حکایت بزرگ گشته و از امرای دست چپ بوده و از حکایات او یکی آنست که شبی در
اردو چنگیزخان کرک سلامت کرده چنگیزخان خوابی هولناک دیده بیدار شد و روشنایی خواسته و در اردو خاتونی بوده
ایبقا بیکی نام دختر جاکمبو و با آن خاتون گفته که من خفته بودم ... و ... ازین خوابی دیدم و خدای تعالی
فرموده که ... آمده ... کهتی نویان ... جواب داده که منم او را باندرون خانه و گفته که
این خاتون را بتو بخشیدم او را بستان کهتی این قضیه بغایت ترسیده است چنگیزخان او را تسلی داده و گفته که
راست میگیم و با خاتون گفته که ... نام ... جهت یادگار ... و اردو
و ایوارها و خیل و حشم و خزانه و کله و رمه تمامت آن خاتون داد و او را بکهتی نویان بخشید

قوم دوربان

این قوم نیز از نیرون‌اند و بقوم ... و از یک اصل منشعب گشته و در عهد چنگیزخان با اقوام یاغی یکی شده‌اند و مخالفت
بسیار با او کرده و از جملهٔ امرای ایشان که معتبر و مشهور بوده پولاد آقا است که در خدمت قوبیلای قاآن هم چینسانک بوده و هم اوروغ
و از ... رسالت بدین ملک آمده و امیری بزرگ و معتبر و مشهورست و ... نام ... چنگیزخان بوده و با او در خاتون
بزرگ او بورته اوجین تعلق داشته و از جملهٔ هزارهٔ خاص یکی ... بوده و از فرزندان ... قاآن اند و ...
قوبچی بزرگ ... بوده هم از این قوم بوده و ... قوبیلای قاآن را
از این قوم خاتونی بوده ... نام مادر ... بوکجی

قوم بارین

این قوم بارین نیز از نیرون‌اند و از اصل ایشان منشعب گشته و قوم سوقانوت نیز از قوم بارین منشعب گشته‌اند و در اصل
خانت که سه برادر بوده‌اند ... مذکور و از ایشان منشعب شده و از امرای معروف بزرگ از این قوم بارین در عهد
چنگیزخان امیری بوده نام او نایا قا نویان از جملهٔ امرای دست چپ ... بوده
یعنی ... و ... نام ... نایا ... و قوم بارین ...
آن باشد که ... و از نایا قا نویان ... حکایت ...
و در عهد اوکتای قاآن ... بوده و حکایت کرده که ... چنگیزخان ... آن خاتون ...
خورده و ... و احوال ... چنگیزخان را با ... مخالفت بود ... ابوکان
با اقوام ... نکاه داشته و از جمله ... و ... تیرلیوقت را
گرفته ... چنگیزخان آورده و پسران خویش نایا و الاق را ... و با ایشان ... ملازم

چنگیزخان

بملت انکل

چنگیزخان بوده و الاق نویان پسری داشت کوکچو نام او را در ...
یا سار بسا بوده و او را پسری بوده بایان نام ... بخدمت قوبیلای قاآن رسیده بود و در وقتی که هولاکوخان عزم
ایران زمین فرمود ... قوبیلای قاآن ... عبدالرحمن ... هولاکوخان
فرستاد بایان را طلب داشته بود ... و بایان در ... و عبدالرحمن ... محاسبات آنجا بازماند
و چون بایان بخدمت قاآن رسید او را نواخت فرمود ... لشکر داد ... و ...
لشکر مغول ... آنجا ... و پسران ...
... بوده و در زمان چنگیزخان هم از این قوم بارین امیری بود از امرای هزارهٔ دست راست نام او منککل ترکان
و او را ... امیر هزارهٔ دست راست توجی نویان نام

و قوم سوقانوت که از ایشان منشعب شده‌اند

حال ... که برادر ... داشته و در نظر او آمده بهنگام فرصتی
دست ... خاتون ... و ...
حمل ... بچه آورده و ... خاتون ترسیده ... و در میان کرکستان
انداخته ... در میان کرکستان ... و ...
... وقت وضع حمل ... آورده ... خاتون او را التفات
... بعد از ان فرزندان ... سوقنوت گویند چه
... نام ... قوم ... و ...
چنگیزخان از قوم بارین ... و ... بعنی کس
... و ...
از دست راست ... چنگیزخان بهم ... چنگیزخان ... فرموده
از قوم سوقنوت ... و در عهد
... و ... داند
زمان چنگیزخان دو برادر از این قوم بوده‌اند ... امیر هزارهٔ دست چپ نام ... و ... تورقجه
و از امرای قوم سوقنوت ... هولاکوخان ... در زمان
امیر ... بوده ... امیری بزرگ ... و ...
نویان ... و پسران ... و ...
و ... و پسران ... و سلیمان ... و ...
... است

قوم برولاس

قوبیلی نویان در عهد چینگگیز خان ازان قوم بوده و فرزندان او این زمان در بندگی قاآن اند و درین ملک سایغان طرقی
از نسل او بوده و او را با جمعی هم با لشکر بزرگ برابر تایانگ خان فرستاده در جنگ آخرین و دو امیر معتبر ازان قوم با الکو در هم بدین ملک
آمده بودند نام ایشان ... و کوبکچی بادور و کوجو بهادر بعقل و کفایت و فصاحت منسوب بوده

قوم هدرکین

در زمان چینگگیز خان مقدم ایشان موقود قوران بوده و معنی قوران درشت خوی است مانند سوهان و چون در دیگ
ان معنی نقل بوده این اسم بروی نهاده اند و هستراده قوم هدرکین او دانسته و از آرا درست راست بوده و درین مدت اگر آن لشکر
بیست قشلاق با توقای هم بوده چون توقای در زمان مخالفت اندیشیدند ایشان را غارت کردند و اکنون دران ملک
ازایشان بسیار نمانده و توکوزی که اغا بدو یزاده موقود قوران است

قوم جوریات

این قوم از نسل پسر هفتم تومنه خان دوباتان نام اند و ایشان را جاجیرات نیز گویند و در زمان چینگگیز خان بسیار مخالفت
و معاودت با او کرده اند و چند نوبت با پادشاهان یکی گشته و از جمله معاریف مقدمان آن قوم دران زمان جاموقه ساچان
بوده و او را ساچان بجهت آن گفته اند که بغایت عاقل و محیل بوده و چینگگیز خان او را اندا می گفته لیکن او همواره با وی مکر و غدر و حیله کرده
و سودای آن داشته که پادشاهی بدست فرو گیرد و توقتای بیکی پادشاه مرکیت بود او جاموقه را غارت کرد و خان و مان او بتمامت برد
و او منقطع شد و از قبیله متواری می گشت بعد ازان از سر عجز و اضطرار پیغام فرستاد که ایل و مطیع بشوم توقتای بیکی هم نا او کوچ دهیم
توقتای قبول کرد و امان داد و او بخدمت آمد و مدتی ملازمت نمود و چون بغایت مکار و محیل بود همواره بغدر و حرب هم ...
با او آن توقتای بیکی روزی دید که کنجشکی در بن علفی بچه کرده بود آنجا را نشان کرد و دیگر روز با جمعی او را هم آنجا رسید گفت این سال
انجا می گذشتیم و سامانه در میان علف آشیانه کرده بود ببینم تا بر قرار اصل آن آشیانه و بچه کرده یا نه نزدیک رفت و دید همانه از بن
علف برید و آشیانه با بچه هم انجا داشت ایشان آن حکایت از او باور داشتند و تعجب بازی می کردند که چه حازم و عاقل و زیرک است که
ازیاد آنچه بر سال اعلویرا که برگذر دفعه موضع آن از ذاد و غلط نمی کند و با ایشان از جهت پیش توقتای والرا و خود امر تیمور بیذاد کرده
بیاوری بعد ازین ...
و زمان ... اندیشید و با امرا ذکا که هنوز توقتای بتخانه بود دیگر کسان او غافل بودند و عادت نه که خان تنهای ...
روز باهی تو کرخود ... توقتای رفت و هیچ ازین بیش او نبود توقتا بغایت بترسید و اندیشه کرد که دعا ... خواهد
بکند جاموقه گفت که ... تو عظیم مقصر و حمایت محافظت تو نمایند و من تعمد احتراز آمدم تا ایشان را کاهلی
و محافظت می نمایند توقتای خود هراسان بود و معنی قضیه می دانست و او نیز عذر ... و شفقت نمود ...
دنبال ... مم ... بکاسه ... بود ... لیث که تمامت ... خان و مان او با وی
دیم ... نهرسد بادیه ... که دران ... انکا جاموقه عذر آن ... می خواست ... ما ...
ازان کوچه بود و حمله باز داد و دیگر باره ... و بعد ازانک بکرات و مرات از چینگگیز خان گریخته بود
و مخالفت کرده و پیش ضعفان اونک خان و تایانگ خان رفته که از بسیار اقوام سیار از هر نوع مغول جمع شده اند او را پادشاهی برگرفته

ولقب

ولقب گورخانی بروی نهاده و چون چینگگیز خان عزم جنگ ایشان کرده هر نوبت که برنشسته بر ایشان غالب آمده جاموقه
دیده است که در معاودت چینگگیز خان نبست نوکران که او را پادشاهی نشانده بودند هم را غارت کرده و دیگر با چینگگیز خان
پیوسته و چند کرت دیگر یاغی شده و میان چینگگیز خان و اونک خان فتنه و جنگ او انداخته و عاقبت کار او خان شده
کار می کرده هم نوکران او را بگرفتند و بدست لشکر چینگگیز خان باز دادند دران حالت که او را گرفته و بحضور الخان
او را می بردند گفته است که اندا من پس مرا اشارت کند و با سامیشی کار رهائی ... چون او را گرفته پیش چینگگیز خان
آوردند پرسید که چون جاموقه را بگرفتند وی گفت سخن او را بازگفتند چینگگیز خان دانست که اشارت بچیست و معنی آن سخن است
که نوکران چون با مخدوم ایشان غدر کرده و با من وفا خواهند کرد بااله خواهند کرد چینگگیز خان فرمود تا آن جماعت که خویشان
و عم زادگان و خودند و مسند دشت نفریبی نوکر که او را گرفته بودند حمله را در همه با یاسا رسانیدند و بعد دیگر ایل و مطیع شدند
و مقدم ایشان الاک بهادر بزرگ و معتبر گشت و کوچها بسندیده داد و جون جاموقه را اندامی گفته خواست که او را کشد برادر زاده
خود الجیدای نویان که او را دوست می داشت بخشید با نوکران بقاق ... و الجیدای بعد از چندی او را بقتل کرد و از جمله مشاهیر
ازین قوم هم در زمان چینگگیز خان قالیو دو داو اوکل بهادر و غاغوری و تابا داغاغا و طغایغ اکای بوده اند و چون مخالفت
بسیار کرده اند چینگگیز خان از ایشان بسیار کشته اندک مانده اند و این زمان در ایران نیز از ایشان تیمور بهادر و چرکی امیر هزار
برادر او و جاجیرتای قزان و در وقتی که اونک اولاد لایانک چینگگیز خان با قوم تایجیوت بود از خویشان جاموقه ساچان تغیبی
تکودر نام دقته بوده و با خانه جوجی ترمله را که از قوم جلایر بوده و بنده چینگگیز خان غارت کند جوجی ترمله او را تیر زده و کشته
کشته بدان سبب جاموقه با قوم جاجیرات هم اضافت تایجیوت و دیگر اقوام شدند و با چینگگیز خان جنگ آغاز کرده حالا که در تاریخ
مسطورست و هم در عهد چینگگیز خان امیری بزرگ بوده ازان قوم قوشاد ولی نام و برادری داشته جوسوق نام و در وقتی که چینگگیز خان
ولایت ختای بجوره گرفته است و خواسته که لشکری دران سرحد بنشانند تا محافظت ولایت و رعیت می کنند فرموده که ایشان
هر دو جاوه و در طایفه اند از هر ده نفر دو نفر بیرون کرده سه هزاره شده اند با ایشان داده و آن حدود ولایت را با ایشان سپرده و نام
قوشاول بیش ازان لغلق دیگر بوده چون مجموع آن لشکر که از دیها بیرون آورده بودند بوی دادند این نام که اولاد معنی شش است بر او نهاده اند
و در وقتی که چینگگیز خان بالجونه بود و از هر جا لشکری جمع کرده و جوجی خاسار پیش ازان از او جدا مانده بود و لشکر
اونک خان خان و مان بخیل و مواشی او را غارت کرده و او با معدودی چند گریخته و در راه برد و خورده و چینگگیز خان پیوسته
چینگگیز خان خواسته که اونک خان را غافل کند متعهد ازو زبان قسار پیغام فرستاده بزبان تغالیو خادر نام از قوم جوریات
و جاوروغا ایلاغان نام از قوم اوریانگقت که او را جاورچی نیز گفته اند و معنی این لفظ رخان باشد و او را امران رسیدند و گفته
که از زبان جوجی قسار بگوید که بسیار جهد کردم تا از عقب آقا خود چینگگیز خان بروم و بقربت و دیدم اما اثر و نشان و راه
نتوانستم برد و اکنون خانه در پیش است و بالین من کلوخ اگر سوگند خوری که دروغ ... و توقم و دغا نه ... پیش تو م
در آیم چون ایشان آن سخن با اونک خان رسانیدند شاد شد و اعتماد کرد و جهت عهد و سوگند بر خون و شاخ کاو کرده بود
ایلچی ایشان خود ایتورکان نام با ایشان هم فرستاده و چینگگیز خان چون ایشان را روانه کرده در حال بر عقب ایشان لشکر کشید
و شب و روز ناگه می آمده چون نصرت و ایلچی با ایتورکان بهم می آمدند از دور ترق چینگگیز خان را دیده اند و ترسیده که
مبادا که ایتورکان بقضیه فهم کند و بگریزد و خبر برد نام او از ایشان هر دو از اسب فرود آمده و گفته که در سم اسب من
سنگی ... در شکاف سم اسب

رفته و دست اسب بدست ایرکان داده تا نگاه دارند و او بکوه کسای اکند و خشم او بدان مشغول کردند لحظه منع ایشان
او را مشغول داشته چینگیز خان نزدیک رسیده و ایرکان را گرفته اند و بیش نماند که در اغروق مانده بود فرستاده و آن
مرد و ایلچی را به تلادوزی در پیش انداخته و ناگاه بر سر اونک خان رفته و لشکر ایشان را شکسته

قوم بودات

این قوم از فرزندان بادات کلکی که پسر پنجم تومبنه خان است منشعب گشته اند و در زمان چینگیز خان مقدم ایشان
اوریدای بوده و بوقتی که با ابحرت جنگ می کرد با او متفق بودند و از اصناف لشکر او شدند و از ایشان امرا بسیار بوده و هستند لیکن حال ایشان معلوم نشد

قوم دوقلات

ایشان از پسر هشتم از فرزندان تومبنه خان بوجاداد نام منشعب شده اند و در وقتی که چینگیز خان با قوم تایچیوت جنگ کرد
این قوم با چینگیز خان متفق بوده اند و از اصناف لشکر او شده لیکن در این عهد و این زمان از ایشان کسی که معتبر و مشهور باشد معلوم نشده

قوم بیسوت

این شعبه از پسر نهم تومبنه خان ختای نام که او کوچکترین همه برادران بود جدا شده اند و از ایشان امرا و بزرگان بسیار بوده اند
و در اوایل حال با چینگیز خان مخالفتها کرده و بعد از آن بعضی مطیع شده و کوچ داده و عادت مغول آنست که پسر کوچکتر را اوتچکین
می گویند یعنی که کدخدای خانه باشد و اوتش بر اطعام کارخانه است و بوقتی که اوردو چینگیز خان یاسال یاساق می کنند
و یاسال عبارت از راست کردن رسم و عادات ایشان است آخر بدان ترتیب تعلق دارد از این قوم طلب دارند و تا ماه از این قوم بوده
عادت ایشان است یاسامشی کنند و از مشاهیر این قوم دو نوکار چینگیز خان که جبه بود و حکایت او چنانست که در وقتی که این
قوم با چینگیز خان مخالفت می کردند او بر ایشان غالب آمد و ایشان مطیع او شدند و بعضی متواری شدند و او از آن جمله بود
در روزی چینگیز خان شکار می کرد جبه در میان آن که افتاد چینگیز خان او را بشناخت خواست تا با او جنگ کند نوکر بورچی
گفت من جنگ او دهم و از چینگیز خان اسب خواست چینگیز خان اسب سپید را با وی داد آن را بدو داد و بر رفت و جنگ
رفت تیری جبه انداخت خطا کرد جبه تیر انداخت و اسب او را زد بیفتاد و بمرد و جبه بگریخت بعد از مدتی چون قوت و مدد نماند
با منقلی شد چون مدتی بیامده بود چینگیز خان او را امیری ده داد و چون نیکو خدمت کرد امیر صده گردانید و بعد از آن
و جدها نمود هزاره شد و بعد از آن او را امیری تومان داد و مدتها ملازم بود و بلشکرها می رفت و کوچهای نیکو می داد
و چون کوشلوک پسر تایانک خان بعد از آنکه با چینگیز خان جنگ کرده بود بگریخت و پیش گورخان پادشاه قراختای رفت
بولایت ترکستان بماوراء آن لشکر و دختر او را بستد و دیگر بار بولایت نایمان آمد و لشکرها جمع کرده با گورخان عصیان اندیشید
و لشکر بر سر او برد و او را بگرفت و بکشت و بجای او بنشست و مدت هفت سال بر آن حکایت بگذشت چنانچه در تاریخ مشروح
و مذکورست چینگیز خان جبه را با لشکر فرستاده و کوشلوک را دوانیده و منهزم گردانیده تا حدود بدخشان رفته و آنجا او را کشته اند
چون آوازه مندرکا چینگیز خان رسیده جبه نصحت فرستاده است که مثل این فتح بزرگ مغرور نشود که کوشلوک را دوانیده جبه

بسبب غرور او نک خان و تایانک خان و کوشلوک خان ما ایشان را گرفتیم و چون جبه آن اسب قله را که تیر زده بود و کشته در آن
وقت که بخدمت ایلی شد زانو زد و گفت میدانم که گشتن اسب قله را که تیر زدم اگر چینگیز خان مراعات و عنایت
فرماید بسیار اسبان جهت شما بیابم بعد از آن چون از جنگ کوشلوک خان باز گردید از آن حدود دیگر از اسب قله هم
آورده و تکشمیشی کرده و در وقتی که چینگیز خان بولایت بلخ و طالقان بود او را با سوبتای و تغاچار بجهت سلطان محمد فرستاد با لشکر هم
بدان حدود فرستاده و در راه بهر کار برده و ایشان بروز آمده اند بعضی شهرها عراق عجم گرفته و کشش و غارت کرده و از آنجا
بولایت گرجستان و تفلیس رفته و گرجیان بسیار جمع شده اند و بجنگ آمده جبه سوبتای را با لشکر برابر ایشان فرستاده و خود
با پنج هزار با در نهان شده سوبتای بعمدا گریخته و گرجیان بر عقب او آمده اند جبه کمین گشاده و از کناره در آمده و جمله را کشته
و عادت ایشان چنانکه گرجیها خبر بوده و از آنجا بازگشته و دربند قبلیه بیرون رفته اهل دربند ایشان را خوش آورده اند و از آنجا
از آنجا گذشته اند بولایت اوروس رفته و در راه بهمه مواضع کشش و غارت کرده و با قبچاق قرار کرده بودند که در
مدت سه سال آن کار تمام کنند و بدو سال و نیم بکفایت رسید و از برادرزادگان جبه یکی بسیار در خدمت قولی خان
می بوده و او هفت فرزند داشته کمتر از او درس نام بوده در زمان هلاکوخان براه کربک قوچی نغا آمده و برادر از آنجا
بودند و چون اباقاخان بولایت خراسان نامزد کرد اوروس را امیری هزار کرد که نیز خود و از بزرگان درباره او سلطان و بلغاخان
پادشاه شد از خراسان مراجعت نمود اوروس را باز گردانید و بمحافظت سرحد هرات و بادغیس نهاد و لشکرها آن حدود و سیورغی
فرمود و آنجا می بود بعد از دو سال توپسین را بدان جانب فرستاد آنجا سوء اختلال بسیار نمود در ولایت و قوم نکودر را
قتل کرد و چون جبه در را بدر آورد و امیر بسیار در راه و جمله را بحکم اباقاخان بکشت و در آن وقت توتی خاتون از آن طرف
اوروس در آن قضیه بند نیکو کرد و جهد ها نمود و بهر مرد انه اطوس بیامد و شرایط نیکو خدمتی بتقدیم رسانید و بعد از جنگ
براق نماند و برادران او در عهد اباقاخان قراتری و اباجی بودند و قراتری در اردو در جنوب بنده است و از آن
اباجی زنگی امیر هزار و هندو بادرجی و از فرزندان جبه سنقو سرون امیر هزار بوده و اکنون پسر او قراست و ایوا ملانان
اولجای خاتون و زنگی و برادرش بهادر که بر سالت بمصر رفته بود و از این تمامی خویشان جبه این زمان در بند گی قان
بسیارند و فلان کا امیر بزرگ و حاکم بوده و نوقای که بزرگ ایشان بود و بابجو نوبان از بیسوت است با بجو از خویشان
جبه است منگکای قان او را با جرماغون بهم فرستاده بود و قراوه دانسته و بعد از او تومان دانسته و بابجو روم را ایل
گردانیده و بدان نیز مرد و مباهات نموده تا روم مسلم کرده و هلاکوخان او را طلب داشته و در کناه آورده یاسا رسانیده
و از ما را ایل نیه نیاوم بسته و آن تومان را بحکم ملنگخان پسر جرماغون سیرمون دانسته و پسر بابجو نوبان
اوکی بود و هزاره دانسته و پسر اوکی سولامیش که در روم بود خدا یسمکی او و اسبیرغامیشی زده و
بمرور از پادشاه اسلام
پنج هزار سوار داده آنجا امیر تومان گردانیده و دل دیگر کوفی کرد و با بیانجار و بوجوقور را بکشت و بدان گناه بیاسا رسید
و کیفیت آن حال مشروح خواهد آمد و در نوبت آخر که چینگیز خان با اونک خان مصاف می داد قبیلا را از قوم دولاب
و جبه را در مقدمه بفرستاد و در نوبت دوم جبه را با لشکر مملکت ختای بعد چنانکه آنرا توتکک می گویند فرستاد و محاصره
را کرده ناگاه باز گشت و بجای فرسنگ برده و نیامدند تا ایشان ایمن شدند آخر تنها یکدانت و باز گشت و تعجیل تمام جریده
رانده ناگاه بدر شهر رسیده و ایشان غافل و بعضی حیلی شهر را بستد و از این قوم دو امیر معتبر بوده اند دکاو و کوکو کور و قصه

ایشان جماعتی‌اند که وقتی که ایشان با قوم تایجیوت بوده‌اند پدر و اقوام ایشان را بکشتند مادر ایشان را بیدر خاتون نام
بر سر ایشان رسید و در افواه افتاده بود که چینگگیز خان چنین است و تمام از نیکوی می‌داند بدان سبب ایشان هر دو را برداشت و بندگی چینگگیز خان
آورد و از او سیورغامیشی یافته و کوکچو کور را امراء داده و بایدخاتون را خاتون کرد و فرمود که او همان ترخانی باشد و دکه را
اقتاجی فرمود و سبب آن دو ... از خاص و کوکچو کور افزود تا ماذی‌ها را بروند و بایدخاتون ترقی ... و پسر دکه دکی
بود و اکنون بحضرت ... پیش چیکیک و راست و امیر تومان و فرزندان بسیار داند و پسران کوکچو کور یکی بود بجز قورچی
بود امیر کرکی ... دیگری قبلای قورچی ... دانسته و پسرش چارتوتا ... تعلق می‌دارند و پسر او کوتوچی
از پیش منکقان کوفون کرده که بعد از تورست با لشکری اینجا آمد

قوم سوکان

ایشان نیز از جمله اقوام نیرون‌اند و در اوایل حال که چینگگیز خان با اقوام تایجیوت مصاف می‌داد و لشکرها جمع می‌کرد
این قوم چون از خویشان او بودند با وی متفق شدند و نام مقدم ایشان معلوم نیست

قوم قینگقیات

هم از جمله نیرون‌اند و هم در آن وقت که چینگگیز خان با اقوام تایجیوت آغاز جنگ و مصاف کرد این قوم بجهت خویشی
کرد اشتبه بخدمت او آمدند و اضافت لشکر او شدند و مقدم ایشان را نام ... باادر بوده و سایر احوال ایشان در هر جایی
خود یاد باید انشاء الله تعالی چون تفصیل شعب اقوام مغولان خاص و سایر اقوام مغول و جماعتی که بمغول مانند آمد
و احوال اقوام ختای و تنگقوت و اویغور و غیرهم سبب آنکه در زمان چینگگیز خان حکایت و تاریخ ایشان می‌آید که هم در
ابتدا پادشاهی تمامت آن اقوام را باسم حق تعالی در تحت امر خود آورده و جمله را بنده و لشکری گردانید یاد کردن ضرورت
بود و اقسام ایشان بر شمردن لازم آمد حضور ایشان نظر معلوم شدن صورت تحریر یافت تا معلوم گردد که چند قوم و چند شعبه اند
و هر یک بچه وجه منشعب گشته و طبیعت و عادات هر قوم چگونه بوده و یورت و مقام بکجا داشته‌اند و اکنون که از شرح
احوال ایشان فارغ شدیم ذکر تاریخ پادشاه جهان چینگگیز خان و فرزندان او و تخصیص پادشاه اسلام
سلطان محمود غازان خلد الله سلطانه که مقصود و مطلوب از وضع تالیف این کتاب مبارک آنست آغاز کنیم و شرح
و مفصل بگوییم که شعبه چینگگیز خان و هر یک از عم‌زادگان و خویشان او از کجا ابتدا کرده و پدید آمده‌اند و کیفیت
انشعاب آن شعب بچه وجه است والله تعالی هو المستعان و علیه الاعتماد و التکلان

باب دوم

از مجلد اول از کتاب جامع التواریخ در بیان داستانهای پادشاهان
اقوام مغول و اتراک و غیرهم و این باب مشتملست بر دو فصل

فصل اول

در داستانهای آبا و اجداد چینگگیز خان با تتمه حکایات احوال خویشان

ایشان

ایشان و آن ده داستانست و پیش از داستانها دیباچه در بیان کیفیت ظهور
ایشان گفته می‌شود آنگاه داستانها آورده که ... بر تو لا در قلم آید
ان شاء الله العزیز

دیباچه

و تقریر کیفیت احوال پدران چینگگیز خان و ظهور دولت ایشان که از کجا و کی بوده است

باید دانست که مجموع اقوام اتراک و اصناف مغولان که شرح داده شد هرگز پادشاهی قاهر که بر سر عموم اقوام حاکم
باشد نداشته‌اند و هر قومی را پادشاهی و امیری بوده و اکثر اوقات با یکدیگر جنگ و جدال و خلاف و نزاع داشته‌اند و یکدیگر را
غارت می‌کرده مانند اعراب که در این عهد ... اند و هر قبیله‌ای را علیحده امیری معین باشد و متابعت یکدیگر نکنند و امرای ختای
چون متصل بدین قوم و ولایات و دیه‌ها را ایشان بوده‌اند و بهر وقت از بعضی از این اقوام که ... بوده‌اند بیاد
بقتل می‌آوردند و ایشان نیز ولایت ختای را نهب و غارت می‌کرده و پادشاهان ختای بسبب آنکه همواره از امثال ایشان و مغول
اندیشناک بوده‌اند احتیاط و ضبط تمام کرده مانند سد اسکندر میان ولایت ختای و این اقوام سدی ساخته که بمغولی آنرا اوتکو
می‌گویند و ترکی بورقوقه و یک طرف آن با رودخانه قراموران است که رودخانه‌ای بغایت بزرگ و عظیم است ... و طرفی
دیگر بر حدود ولایت جورجه بدریا پیوسته و پادشاهان ختای قوم اونگوت را که لشکر ایشان ... مطیع بوده‌اند در
انکوه بدیشان سپرده و همواره آن قوم محافظت آن می‌کرده‌اند و در زمان چینگگیز خان الاقوش تکین نام که مقدم
ایشان بود با او یکی شد و دربندی که بجانب ختای در دست او بود تسلیم کرد چنانکه شمه‌ای گفته شد و فیما بعد مبسوط بموضع خود گفته شود
انشاء الله تعالی و این اقوام مذکور را علیحده تاریخ و حکایات بسیارست لکن ... و احوال ... ایشان
محقق بتفصیل معلوم نگشته و هر قومی از حکایات خویش بعضی دانند چه ایشان را تاریخی نبوده که الا آنجا اخبار احوال
قرون ماضیه و عهود سالفه کنند و کتابتی بکنه حقیقت آن رسند و از ... ایشان از زمانی که حق تعالی اظهار دولت
و پادشاهی آبا و اجداد چینگگیز خان فرموده و شعبه دوبون بایان و آلان قوا که انساب چینگگیز خان و خویشان
او با ایشان ... از تمامت شعب مغول ممتاز و مخصوص گردانیده ... تاریخی معین نیست تخمینا و تقریبا قریب چهار صد سال
باشد چه از نقل ... تاریخ ایشان که در خزانه موجود بود و ... و پیران ... معلوم می‌شود که در زمان
اوایل خلافت آل عباس و عهد پادشاهی سامانیان بوده و تا غایت ... که اقوامی که از آن نسل پدید آمده‌اند
اند ... باشد که همانا تعداد افراد ایشان ... باشد و ذکر آن در بطون دفاتر ثبت ... ایشان
با آنکه مفصل معلوم نیست ... و یاد کرده شد ... مستوفی‌ترین ... است
از جهان حکایات و تواریخ و ذکر نسب شعب چینگگیز خان و خویشان او از دوبون بایان و آلان قوا آغاز کنیم
و هر شعبه را مفرد شرح دهیم و صورت آن بر جدول نهاده ثبت گردانیم بعون الله تعالی و حسن توفیقه ان شاء الله العزیز

داستان

دوبون بایان و خاتون او آلان قوا و حکایاتی که تخصیص تعلق بتاریخ ایشان
دارد غیر از آنچه بهر جا آمده باشد و آن دو قسم است

قسم اول در شرح ابتدای احوال ایشان

مورخان اتراک که صادق القول‌اند چنین تقریر می‌کنند که تمامت اقوام مغول از نسل آن دو شخص‌اند که در ارکنه قون رفته بودند و از ایشان
که از آنجا بیرون آمدند امیری معتبر بوده مقدم و سرور بعضی اقوام بورته چینه نام که دوبون بایان که شوهر الان قوا بود و چند قوم
دیگر از نسل وی‌اند و خواتین و فرزندان بسیار داشته و از خاتون بزرگتر قوی مارال نام فرزندی آورده که از همه فرزندان او بزرگتر بوده
و بر تخت پادشاهی نشسته نام او بتاچی قاآن و او را پسری بوده تماج نام که قائم مقام پدر شده و از تماج پنج پسر خاسته مهین قیچو مرگان
نام که قائم مقام او گشته و چنان نقل می‌کنند که آن چهار پسر دیگر خواسته‌اند که از آن مقام و موضع خویش به دیگر ولایات آیند و آنجا
اندریا در میان بوده سرکه خشک بسیار جمع کرده‌اند و از آن مانند ستالی که آنجا کلک می‌خوانند بسته‌اند و بر آن نشسته و از
آب دریا گذشته و به ولایات دیگر در آمده و می‌گویند که اقوام دوربان از نسل ایشان‌اند چه دوربان چهار باشد و اضافت و نسبت
با ایشان چهارگانه است و از نسل پسری که جایگزین ایشان بوده قولون سقل نام یکی رنکی کاوی کوی گشته بوده و شخصی از قوم
بایاووت بایالیق نام پسر خود را آورده و بمقداری گوشت گاو به وی فروخته و او خویش آن شوهر الان قوا بوده آن پسر را
با الان قوا بخشیده و اکثر قوم بایاووت بنده اوروق چنگیز خان از نسل آن پسرند و قیچو مرگان را پسری بوده که قائم
مقام او شده قوچم بغرول نام و او را پسری داشته که بجای او نشسته نام او یکه نیدون و او را پسری بوده سم ساوجی نام که قائم
مقام پدر شده و او پسری داشت قالی قاچو نام که قائم مقام پدر گشت و از او دوبون بایان در وجود آمد و برادر ایشان از نسل
وکلوران و طوغلا بوده و آن سه ده خانه‌اند که از کوه برغاد و بر می‌خیزند

دوبون بایان ـــ قالی قاچو ـــ
ساوجی ـــ یکه نیدون ـــ
قوچم بغرول ـــ قیچو مرگان ـــ
ج ـــ تماجی قاآن ـــ بورته چینه

قسم دوم در صفت دوبون بایان و خاتون او الان قوا و قسمت و شعبه فرزندان ایشان

دوبون بایان مذکور خاتونی نجابت پاکیزه الان قوا نام از قوم قورولاس خواسته و از او دو پسر آورده نام یکی بلکونوت و از آن دیگر
بوکونوت و دو قوم مغول از نسل ایشان‌اند و بعضی ایشان را از قوم نیرون نهند بحسب آنکه مادر ایشان الان قوا بوده است
و بعضی از قوم درلکین سبب آنکه مطلقا قوم نیرون را از آن سه پسر می‌نهند که از الان قوا بعد از وفات شوهر در وجود آمدند
و در این باب اختلاف بسیار است لکن مشهورتر و بقیاس نزدیکتر از وجه دوم است و از شعبه این دو پسر مذکور غیر از یک شخص
که صغار نشان نمی‌دهند و معلوم نیست و در مغولستان تمیز نمی‌کنند اندک‌اند و دوبون بایان شوهر الان قوا در جوانی
وفات یافت و نام دو پسر دوبون بایان و الان قوا بر این موجب که در این ترتیبات که از دوبون بایان و الان قوا منشعب شده ذکر می‌رود

دوبون بایان — الان قوا	
فرزندان ایشان	
بلکونوت	بوکونوت

بعضی مردم اعتراف اند دو پسر را نیز از نیرون می‌نهند بحسب آنکه مادر ایشان
الان قوا بوده لیکن این قول مرجوح است

آغاز داستان الان قوا و فرزندان او که بعد از وفات شوهر در وجود آمدند

مقتضی حکمت ایزد تعالی و تقدس آنست که اظهار آثار قدرت خود را بر وقت در عالم کون و فساد امری غریب بدیع حادثه

گرداند و محل ظهور آن جمال شخصی شریف و جمالی باشد که محفوظ و از نعمت مرحمت ایزدی محظوظ تا آن معنی موجب
اعتبار اولوا الابصار گردد و عالمیان کمال قدرت او را معاینه مشاهده کنند و بر ادای شکر نعمت آن اعتنا نمایند و مداومت و ملازمت
نمایند و بیقین دانند که سلسله تکوین موجودات کلی و جزوی بارادت خالق است چون مشیت صانع کن فیکون منوط و مربوط است
هیچ خواست کرده هر آنچه خواهد کند یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید و تحقیق این معنی و مصداق این دعوی حدوث
حادثه غریب و وقوع قضیه عجیب الان قوا است که بزعم مغول و العهدة علی الراوی از نطفه بی آنکه او را بواسطه ازدواج
و رابطه امتزاج سه فرزند نرینه در وجود آمدند که قصه ایشان از غرایب عجایب و بدایع وقایع است و فرزندان ایشان
بحکم ذریة بعضها من بعض شعب بسیار و قبایل نامحدود گشته‌اند و تا انقراض عالم و انقطاع نسل بنی آدم ذکر
جمیل ایشان بواسطه وجود مبارک خلاصه آن خاندان و نقاوه آن دودمان پادشاه اسلام ناصر دین الله سلطان
محمود غازان خان خلد الله سلطانه و اعلی شانه باقی و پاینده خواهد ماند ان شاء الله العزیز

داستان الان قوا و سه فرزند او که بعد از وفات شوهرش در وجود آمدند بتقریر و زعم مغولان

و آن بر دو قسم است

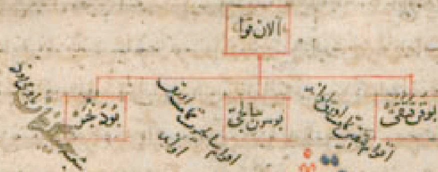
قسم اول در دیباجه احوال او و شعب فرزندان او

روایت ارباب حکایت چنان است که دوبون بایان شوهر الان قوا در جوانی نماند و چون مقدر بود که صاحب فر بوذنجار و خان پادشاه
صاحبقران تمام کامکار در عالم ظاهر شود که تمامت ممالک جهان در تحت فرمان آورد و رقبه جباران سرکش در ربقه ایلی و انقیاد
و نفس او صاحب قوی باشد که پادشاهی جهان و مسترای اصناف انسان تواند بود و بعد از او تمامت پادشاهان و فرمان‌دهان
روی زمین از نسل او باشند مانند صدفی که دُر یتیم در اندرون او بیالد پرورده شود و گوهر نماند که آن صدف که لایق است
غواصان بهر آن در طلب آن در در دریا غوص کنند و صدف بسیار بر می‌آرند و هر دو از بینه آنرا حاصل می‌کنند و هر چند
تمامت آن مرواریدها هر یک بجای بکار آید و از جمله جواهر باشد و بازارگانان آنرا در عقد نظم کشند و هر یک را از ان لایق
هر قومی و هر شخصی فروشند و بدان تجارت و معامله کنند لکن مطلوب کلی آن دُر یگانه بود بکمال قدرت خویش بطن پاک
الان قوا را صدف آن در گرانمایه یعنی چنگیز خان گردانید و حقیقت ذات او را در آنجا ابداع نمود و چون چهار فرزند و شعب اقوام
بسیار که از نسل الان قوا پیدا شدند و کثرت ایشان تا غایتی که اگر افراد ایشان را تعداد کنند از صد تومان زیادت باشند
و همه در آنجا منوع و روشن است و عادت مغول آنست که نسب آبا و اجداد را نگاه دارند و هر فرزند که در وجود آمد او را تعلیم
و تلقین نسب کنند چنانکه دیگران ازین ملت کنند و از این جهت هیچ کس از ایشان نباشد که قبیله و انساب خود نداند و بغیر از مغول
دیگر اقوام را این عادت نیست الا عرب را که نسبت خود نگاه می‌دارند بمنزلتی مرواریدها که در اول اصداف با دید آمده‌اند
غواصان فطرت ربانی آنرا بطفیل آن در نفیس مذکور از قعر بحر ابداع و ایجاد بر آورده و از خلاصه جمله چنگیز خان است
بخصوصیت خلاصه اوروق نامدار او شاهنشاه ناصر دین الله سلطان محمود غازان خان خلد الله ملکه
تقویت دین اسلام و تربیت اسلامیان کرده و هر اثری که در شریعت و طریقت برد و هموم فتوری یافته بود و کفار دارای شرک

در دفع تهمت و آن گوسفند بسیار را احیا کرد و تا عروس و رسم باطل را بنکال برداشت و مبانی مسلمانی را بر افراشت

ای بیایغ کنند بعضی ختن کسته شود تا چون بعد کتابت بخراسان آوردند

تا از آن مقدمات تقریری کند والعهدة علی الراوی که الان قوا بعد از وفات که بی شوهر مانده وقتی در خانه نخفته بوده از
روزن خرگاه نوری در آمد و بشکم او فرو رفت او از آن نوع متحیر شد و بترسید و آنرا با کس حکایت نگفت بعد از مدتی ادراک کرد که
حامله شده بود چون وقت وضع حمل نزدیک گشت برادران و خویشان شوهر او جمع شدند و گفتند چگونه شاید که زن بی شوهر بار
در نهفته شوهری باز نکند حامله شود الان قوا در جواب گفت چون بی شوهر بچه آورده ام هر آینه تصور شما که گمانی
و ظنی بر ظاهر احوال باشد لکن شبهت نیست که ان بعض الظن اثم و من چگونه فعلی ناپسندیده که موجب آن شده
کرده باشم بلکه هر شب در خواب چنان می بینم که شخصی اشقر اشهل نرم نرم نزدیک من می آید و آهسته آهسته باز می گردد بچشم
محسوس بی رونق از آن حال هر گاه که در حق من بد ظن باطل است و آن پسران که آورده ام از نوعی دیگر باشند چون بزرگ شوند عموم
خلایق را پادشاه و خان گردند آن زمان شما و سایر اقوام قراچو را معین و محقق شود که حال من چگونه بوده چون الان قوا
بدان موجب تقریر کرد و از هر گونه عفت و ستر و صفت او ایشان را مقرر گشته بود بدو تعلق نساختند و ملازم نشدند و دانستند
که او صدق و گمان او راست است و از الان قوا سه پسر در وجود آمدند نام مهتر ایشان بوقون قتقی که تمامت اقوام
قتقین از نسل وی اند و نام میانین بوسقین سالجی که تمامت اقوام سالجیوت است و نام کهین بودونجر قاآن که
خلاصه ثمره آن شجره بود و بسیاری از اقوام چنانکه بعد شرح و تفصیل شعب ایشان بیاید از نسل او پدید آمده اند و نسب
چنگگز خان با او می رسد و وضع الان قوا و سه پسر مذکور بر این صورت است که در مشجر ثبت می شود



او دو قبیله این سه فرزند را مطلقا نیرون گویند اشارت
بصلب پاک الان قوا و آن اقوام را اعتبار تمام نهاده اند

قسم دوم
در تقریر احوال شعب این سه فرزند الان قوا

بدانکه شعب و قبایل بسیار که از آن سه پسر پدید آمده اند جمله را نیرون گویند یعنی از صلب طاهر ظاهر شده اند اشارت
بصلب و بطن پاک الان قوا و آن اقوام را اعتبار تمام نهاده اند و از میان سایر قبایل چون در تند از صدف و ثمر از شجر و آنچه
غیر از نیرون باشند از اقوام مغول چنانکه مفصل در مقدمه یاد کرده شد همه را درلکین گویند و قوم بولکونوت و بوکونوت
هر چند هم از آن اصل در وجود آمده اند الحق نژاد ایشان چون بالا نبوده ایشان را نیز درلکین گویند و قومی از مغول که
درین وقت ایشانرا اونکو بوغول می گویند در عهد چنگگز خان از امرای ایشان طلاق زدند و معنی اونکو بوغول آنست
که ایشان بنده و بنده زاده آبا و اجداد چنگگز خان اند و بعضی آنکه در زمان چنگگز خان کوچ پسندیده
داده اند و حقوق ثابت کرده این بدین سبب ایشان را اونکو بوغول می گویند و آنان که راه اونکو بوغول ثابت دارند ذکر
هر یک بجای خود بیاید حالی در این موضع تقریر این مقدار ضروری بود تا معلوم گردد که معنی این اسم چیست و از شعبها آنچه بسیار

که جمله

که جمله نیرون اند هر چند با چنگگز خان خویشی داشته اند و امرا و خانان بزرگ از اوروق ایشان بوده لکن چون خان صاحب قران
پادشاه روی زمین چنگگز خان بود تمامت قبایل و اقوام مغول از خویش و بیگانه بنده و رهی او گشته اند و مخصوصا کسانی که
از خویشان و اعمام و اعمام زادگان که در وقت شدائد و هنگام حرب با دشمنان او یکی شده اند و با وی مصافها داشته ایشان بمرتبه
از دیگر خویشان بکم شدند و بسیار دست و کشتنی بندگان شده اند چنانکه شرح آن در موضع خود بیاید که هر یک از کدام وقت
و بچه سبب بنده گشته اند

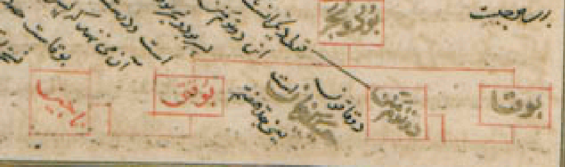
داستان بودونجر قاآن و ذکر خواتین و فرزندان او و کیفیت نسب ایشان
و آن بر دو قسم است

قسم اول
در دیباچه احوال و فرزندان او

بودونجر فرزند سیم الان قوا است و در روزگار خود مقدم و پادشاه بسیاری از اقوام مغول بوده و بغایت بهادر
و مبارز و دو پسر داشته نام مهتر بوقا و از آن کهتر بوقتای تجره چنگگز خان و بسیاری از دیگر اقوام نیرون
با او قاست و وطن ایشان بوده و بعد از نرخ جای و نسب او را دانسته و پسری داشته دوتوم منن نام و بوقتی
را پسری بوده نام او ناچین و از ناچین از اقوام مغول دختری خواسته و بر راه داماد ی آنجا تردد کردی و چون کس بعضی از اقوام
تایجیوت از نسل وی اند و همانا این خبر را اعتباری نیست چه در کتب تاریخ که در خزانه عامره موجود است و امرای بزرگ آنرا
نگاه داشته و آنرا التان دفتر می گویند چنان آمده که اقوام تایجیوت از نسل جرقه لینقوم اند که از جمله پسران
قایدو خان بوده نواده دوتوم منن و ذکر ناچین از این قدر زیادت نیامده که برادرزاده خویش قایدو خان را از دست
جلایر گریزانیده نگاه داشت و باتفاق او بیرون آمد و در حدود اونن و کلوران بهم نزدیک نشستند و در اماکنی که چون
اقوام تایجیوت بسیار بوده اند فرزندان ناچین نیز با ایشان یکی بوده باشند و در هم آمیخته و بدان اسم موسوم گشته خصوصا
چون عم زادگان ایشان بوده اند و از آن سبب از اشتباه افتاده و غالب الظن آنکه چنین بوده والله اعلم چه از نسل و ذکر گشت
رفته بوجی و اوروقا و هم از نیرون اند لکن معین و محقق معلوم نیست که از اقوام نیرون که ذکر ایشان آمده کدام شعبه از نسل وی اند

قسم دوم
در صفت بودونجر و شعب فرزندان او

بودونجر چنانکه یاد کرده شد دو پسر داشته بوقا و بوقتی و پسر بوقا دوتوم منن است که شعبه چنگگز خان با او
می رسد و ذکر او و داستان نسل متعاقب خواهد آمد و پسر بوقتی ناچین است که کیفیت شعب او بصحت معلوم نیست و وضع ایشان
بر این صورت است



داستان دوتوم منن بن بوقا بن بودونچر خان و خاتون او مونولون و شعبهٔ فرزندان او و آن بر دو قسم است

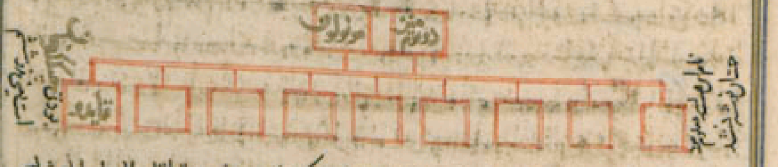
قسم اول در دیباجه و شرح حال ایشان

دوتوم منن جد هفتمین چینگگزخان بوده و مغولان جد هشتم را دوتاقون گویند و نه پسر داشته و چون
وفات یافت خاتون او مونولون نام که مادر آن پسران بود با نه پسر باز ماند و پسرانش هر طرفی از قوم خود جهت دامادی
می کردند و مونولون خاتون ثروتی تمام داشته و او را مقام و یورت در موضعی بوده که نوش ارکی و کوه سیاه خوانده اند
و هر چند روز فرمودی تا گلهها را کرد کنند و اسب و چهارپای را از بسیاری نتوانستندی شمرد لکن چون از سر کوهی که او نشستی
تا پایان کوه که رودخانهٔ بزرگ است چندان چهارپای بایستادی که زمین از سم ایشان پوشیده گشتی تمام جمع است و الا
فرمودی تا بطلب گله روند و در آن تاریخ از مغولان که نام ایشان جلایر است و اندر لیکن اندر شرح شعب و اصناف اقوام
ایشان داده شد چند قوم در حدود کلوران می نشسته اند و هفتاد کوران بوده اند و معنی کوران آنست که چون در صحرا
خانهای بسیار بدور حلقه فرو آیند آنرا کوران گویند و در آن عهد که هر خانداری بر این موجب فرو آمدی یک کوران گفته اند پس
معنی آن قوم هفتاد هزار خانه باشد و آن کلوران ولایت ختای نزدیک است و همواره ختاییان با ایشان و دیگر اقوام مغول جنگ و محاربه
بوده در آن وقت لشکری بسیار از ختای بتاخت و غارت ایشان آمده چون قوم جلایر آن لشکر را دیده اند و میان ایشان رودخانهٔ
کلوران حایل بوده و در آن حوالی هیچ جای گذر نداشته اعتماد بر آنکه ختاییان از آن رودخانه نتوانند گذشت بطریق استهزا
بکلاه و آستین افشاندن ایشان را می خوانده اند و اشارت می داشته که بیایند و ما را غارت کنند لشکر ختای چون بسیار
بوده اند هیمه و خاشاک بسیار جمع کرده اند و هم در شب ازان بندی ساخته و بسته و بر آن از آب گذشته و آن جدان قوم
جلایر را تمامت تا کودکی که در گهواره بود بقتل آورده و اسباب و اموال ایشان را غارت کرده و از جمله جلایر هفتاد کس
با عیال که در گوشهٔ بوده اند که پای ختای آنجا نرسید ... منهزم گشته اند و گریخته بار و بنه کوچ کرده می آمدند بحدود خانهٔ
مونولون خاتون دوتوم منن رسیدند و چون گرسنگی بر ایشان غالب بود ... که آنرا سودسون می خوانند و از آن
ماکول است از زمین بیرون می آوردند و می خوردند و موضعی را که پسران مونولون آنجا اسب تاختندی بدان واسطه سوراخ سوراخ
کردند و زمین هامون را ناهموار کرده اند مونولون گفت چرا این را ناهموار می کنید و جولانگاه پسران من است می آید ایشان
... سبب مونولون را بزدند و بکشتند و چون هر یک از فرزندان او با قومی پیوند کرده بودند و خویشان ایشان بسیار گشته
اندیشیدند که ایشان را بر این حال نگذارند سر راه ایشان بگرفتند و از ایشان هشت پسر را بکشتند پسر کوچکتر قایدو نام
با قوم کنبوت دامادی می کرد و عم او ناچین نیز پیش از این با هم دامادی پیش آن قوم رفته بود بوجی که در داستان پیشتر یاد
کرده شد و او را قضیهٔ جلایر و قصهٔ پسران برادر معلوم شد قایدو را در زیر دیگی بزرگ مانند خمی که مغولان نیز در آنجا
کنند پنهان کرد ایشان نگاه داشته بود و چون آن طایفهٔ جلایر از حرکت کرده اند دیگر اقوام جلایر که مانده بودند از ان فساد کس
باز خواست کرده اند و گفته که شما با کدام آیا دانید کلکاج کرده چنین جرات نموده اید و ایشان را از ان قصاص و انتقام جمله

اند و در بچهٔ ایشان بمنزلهٔ فرزند مونولون قایدو کشته و کودکی چند از ایشان را باسیری نگاه داشته و بندهٔ خاندان
ایشان شده و از آن تاریخ تا اکنون آن قوم جلایر را و نکوی غول اند و بمیراث چینگگزخان و اروغ او و سپس از آن بزرگ
از ایشان رسانیده اند چنانکه در شعب ایشان تقریر رفت و ناچین و قایدو هر دو کوچ کرده اند و از آن موضع بیرون آمده
و قایدو در موضع بورقوجین توکوم که یکی از حدود مغولستانست مقام ساخته و جهت آب از آن رودخانه و گذر کردن بر آن رودخانه
کندی کرده و نام آن گذر قایدو جاولوم نهاده و ناچین در دو رودخانهٔ اونن مقام کرده و فرزندان ناچین را علیحده
شعبهٔ نیست و معلوم نه چنانکه در داستان او حکایت آن ذکر کرده شد

قسم دوم در وضع دوتوم منن و خاتون او مونولون و شعبهٔ فرزندان ایشان

دوتوم منن را چنانکه تقریر رفت نه پسر بوده اند و هشت بقتل آمده و نام ایشان معلوم نشده یکی که بماند قایدو خان
بوده که نسب بزرگوار چینگگزخان باوی میرسد و وضع شعبهٔ ایشان بر این نمط است که مثبت می شود



مادر این پسران نه گانه مونولون خاتون نام بوده و مونولون ترغوئی نیز گفته اند یعنی فربه و دو قبیله اقوام جلایر او را با هشت پسر
بسبب که در تاریخ مذکور است بکشتند و قایدو که کوچکتر بود بواسطهٔ آنکه عم زادهٔ مذکور ناچین او را در دیگ نهان کرد
خلاص یافت و بعضی اقوام جلایر که بندهٔ ایشان شدند

آغاز داستان قایدو خان

بسیار کس از مردم امیدها بزرگ داشته باشند که حصول آن متعذر و متعسر باشد و ناگاه بیکبار امید منقطع و امید داد
منقطع کردد وای بسا نومیدان که حق تعالی ایشان را مراتب عالی و مقامات محمود کرامت کند و بسیار ادراک احوال و مبدا
و علت بلاها مکر ناگاه مبتلا کرداند و بعد از صعوبت شدت و قطع امید فتح و فرج ارزانی داد و که الفرج بعد الشدة
وان مع العسر یسرا و باندک زمانی پرورده و مشهور آن قوم کرداند و او را بمنصب بزرگ رساند و مراد حق تعالی
در این هر دو حال اظهار آن تواند بود که عالمیان بر کمال قدرت او اطلاع یابند و واقف شوند و اعتبار گیرند و بحکم
لا تیأسوا من روح الله از درگاه رحمت او نا امید نگردند و بصدق و اخلاص پیش آیند و مثال این معنی صورت
حال قایدو خان است که بعد از چندان شداید و مصایب حق تعالی او را بانواع عواطف و اصناف عنایت کرامت
مخصوص گردانید والله یؤید بنصره من یشاء ان فی ذلک لعبرة لاولی الابصار

داستان قایدو خان بن دوتوم منن و فرزندان او و آن بر دو قسم است

قسم اول در سابقهٔ احوال آباء و فرزندان او

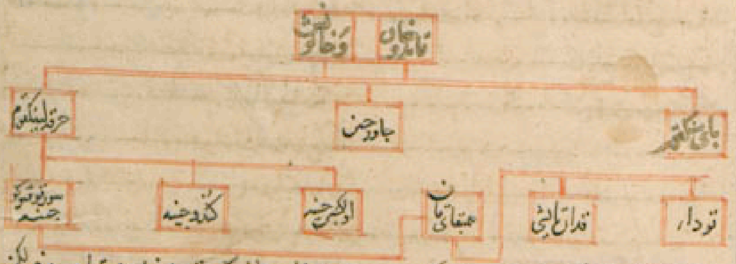
تایدوخان جد پنجم چنگکزخان بوده و بزبان مغولی جد پنجم را بودتی گویند چون برادران تایدوخان بوجوکی در
داستان سابق ذکر رفت بر دست جلایر کشته شدند و او با عم خود ناچین از آن حدود بیرون آمد و در موضعی که ذکر رفت از
مغولستان مقام ساختند و خواست حق تعالی چنان بود که گوهر وجود چنگکزخان بمرور ایام و امتداد شهور و اعوام
در اصداف اصلاب اسلاف او پرورده گردد و تایدوخان را که از انساب چنگکزخان بالوت سعادت و دولت
داد و امداد تقویت و معیشت ارزانی داشت تا او را خواتین و اتباع و گله و رمه بی‌اندازه پیدا شد و سه پسر مقبل دولت یار
از او در وجود آمد اولین را نام بای سنکقور که اب چنگکزخان منتهی باوست و میانه را چرقه لینکقوم و کهتر را جاوجین
که دو قوم ارتکان و سیجیوت از نسل وی اند و معنی لینکقوم بزبان ختایی امیر بزرگ است چون ایشان بولایت ختای
و سلطنت پادشاهان آنجا نزدیک بوده‌اند اصطلاحات و القاب اهل ختای میان ایشان متداول و مستعمل بوده و چون
عوام مغول را معنی لینکقوم معلوم نبوده چرقه لینقوم می‌گویند و او جد تمامت اقوام تایجیوت است بروایتی که در این
دفتر آمده و بصحت و اعتبار نزدیکتر است و تایجیوت قومی عظیم بسیار بوده‌اند و پادشاهان معتبر از ایشان بخاسته
و لشکرهای بسیار بیشمار داشته‌اند و هر قبیله‌ای را از ایشان علیحده امیری و سروری بوده و جمله با همدیگر موافق
و متفق و در هر عهدی از میان خود پادشاهی و خانی را نصب می‌کرده‌اند و متابعت او می‌نموده و معنی چنگکزخان
ابتدا که [illegible] اکثر اتباع و لشکر پدرش میل بتایجیوت کردند و پیش ایشان می‌رفتند و مدتی بسیار او را تایجیوت
جنگها و فتنها افتاد چنانکه شرح آن در داستان می‌آید و هر چند چنگکزخان طفل بوده و لشکر کم داشته چون
تقدیر ازلی و مقصود آفرینش از ایجاد و ابداع این همه قبایل و شعب اظهار دولت و دولت چنگکزخان بود هزار
ذو شوکت با کمال صاحب دولت کجا برابر تواند بود و اگر اقوام تایجیوت [illegible] در اوایل صحبت
و عنفوان نشو و نمای چنگکزخان غاشیهٔ خدمت او بر دوش گرفتندی اما چون عقل آدمی از ادراک کنه کمالات الهی
قاصر است معذور بوده‌اند و جانب [?] و جهد المقل [illegible] و از غایت غوایت راه هدایت بر ایشان بسته شده
و از باطل اندیشی بسیار مصاف با چنگکزخان داشته‌اند و مقاومت می‌کرده تا در [?] بیخ درخت دولت
چنگکزخان بآسمان کمال رسید و سایه‌دار و مثمر شد تمامت تایجیوت و پادشاهان ایشان را و سایر اقوام را که
با ایشان متفق و متحد بودند بقوت خدای بزرگ مقهور و مخذول کرد و جمله بر [?] مطاوعت در آمدند و بندگی
و رعیت او شدند از راه اکراه و اجبار و اضطرار چنانکه هر یک مشروح گفته شود و شعبه چرقه لینکقوم و جاوجین
هم در این داستان خواهیم گفت و آن مقدار از احوال ایشان که ضرورت شرح دادن تا علی الانفراد جهة هر یک داستانی
دیگر نباید گفت و صورت شعب ایشان نیز در این داستان اثبات کنیم و ذکر شعبهٔ چرقه لینکقوم چنان است که او
[illegible] داشته لکن پسر بزرگتر تا [?] مقام او بوده نام او سورقدوقو چینه [illegible] تومبنه خان و او را پسری بوده همقا[?]
قان نام که مدتی پادشاهی کرده است و [illegible] قبل خان بوده و حکایات او معروف و مشهور است و در وقتی
قوم تاتار او را گرفته‌اند و پیش التان خان ختای فرستاده و او از غایت کینی که با ایشان داشته او را

بردار نکوش

بر دار انکوش چوبین بیخ آهنین دوخته و پسر همقای قان قدان تایشی بود [illegible] برتان بهادر و پسر او تودا و این
تودا در عهد چنگکزخان بوده و یکی از مشهوران تایجیوت اوست لکن پادشاه ایشان در زمان چنگکزخان تارقوتای
قرلتوق بود پسر ادال خان و ایشان از عم‌زادگان تودا بوده‌اند و در آن زمان هم از عم‌زادگان او که مقدم تایجیوت بودند
قوریل بهادر و آجو و سوقوجو بوده‌اند و چرقه لینکقوم دیگر پسران داشته بوقتی که آقای او بای سنکقور وفات کرده زن او را
براه یکنستو[?] واو از او دو پسر آورده نام یکی گندو چینه و آن دیگر اولکجین چینه و بعضی دو قوم دیگر از نسل او شعب
گشته‌اند که از آن دو پسر پیدا شده و ایشان را قوم چینوس خوانند و چینوس جمع چینه است و معنی گندو چینه گرگ نر است
و از آن اولکجین چینه گرگ ماده و ایشان با چنگکزخان متفق بوده‌اند و قوم چینوس را نکوز نیز گویند و آن قوم غیر
از آن نکوز قدیمی‌اند و بجز اسم با ایشان هیچ مشارکت و نسبت ندارند و تا روزگار یسوکای بهادر که اقوام تایجیوت
متابع و موافق او و اجداد او بوده‌اند و چون او نماند عداوت و خصومت آغاز نهادند و قوم چینوس طرف چنگکزخان
گرفتند و جاوجین پسر سیم تایدوخان فرزندان داشته و از او شعب بسیار بخاسته و قوم ارتکان و سیجیوت از
نسل وی اند و آن قوم بوقت مخالفت تایجیوت و چنگکزخان با او متفق بوده‌اند و حکایات ایشان آنچه معلوم بود
در شعبه آن قوم یاد کرده شد و مجموع این اقوام از جمله نیرون اند

قسم دوم در وضع تایدوخان و خاتون او و شعب فرزندان ایشان

بوجهی که ذکر رفت تایدوخان سه پسر داشته بای سنکقور و چرقه لینکقوم و جاوجین و چون نسب بزرگوار
چنگکزخان با بای سنکقور می‌رسد در باب او داستانی علیحده متعاقب خواهیم گفت و وضع تایدوخان و خاتون او
و جدول شعب فرزندان سه گانه و فرزندزادگان او غیر از فرزندان بای سنکقور که جداگانه می‌آید بر این جمله است
که در جدول اثبات می‌یابد



در بعضی نسخ نام بای سنکقور و جاوجین [illegible] الاخان آورده‌اند که تومبنه خان پسر تایدو بوده لکن
در بعضی نسخ قدیمی چنین دیدیم که بای سنکقور و جاوجین هر دو پسران تایدو بوده‌اند و تومبنه خان پسر بای سنکقور و اصح
این است [?] بای سنکقور را انتخاب کردیم ۞ و اقوام هورتکان [?] از نسل جاوجین [?] اند و قوم
تکیان هم از این نسل اند و بعضی از فرزندان او یکی را نام هیسوقو و یکی را نام دورونتو بوده [illegible]
[illegible] از نسل ایشان آورده‌اند [illegible] ایشان و فرزندان ایشان [illegible] کرده‌اند و شرح و تفصیل ایشان

در شعبهٔ قوکمان درآمده و شعب قوکمان بسیارست و اکثر ایشان مخلص و هواخواه چینگگیزخان و فرزندان او بوده‌اند
و اما جرقه لینکقوم در بعضی نسخها چنان آورده اند که او از پسران تایدوخان است لکن ایلچی آن بی تهنه کا پسر تایدوخان بوده است بسبب
آنکه در شجرهٔ ایشان درآمده است که جرقه بیکانه بوده زن بای سنقور را بخواست و او را از او دو پسر در وجود آمد یکی را جینه
و یکی را تکجن جینه لاجرم ایشان را از نژاد بای سنقور بوده باشند چه اگر پسر جینه بودی بای سنقور را اورشدی زن بای سنقور جرقه
جرقه بودی و در رسم مغول نشایستی خواستن نزد همه ایلچی آن بی تهنه کا پسر تایدوخان است و تایجیوت از قوم او اند و از بعضی
بواسطهٔ آن مشتبه می شده که فرزندان و نسل او جمله تایجیوت اند اکنون انه معلوم نشد که تنها فرزندان جرقه را تایجیوت گویند
از خویشان و متعلقان ایشان هرکه با ایشان متفق شده است همه را تایجیوت گفته اند و از اقوام و فرزندان جاوجین جود کردهی نسان
و متعلقان اوشان با تایجیوت بوده است چون ایشان متقدم و پادشاه آن قوم بوده اند همه را تایجیوت گفته اند چنانک اکنون
هر قوم که با مغول آمیخته شده و طبیعت ایشان گرفته و با ایشان متفق شده است هرچند مغول نباشند اما همه را مغول می خوانند
و از فرزندان و فرزندزادگان جرقه لینکقوم پسر قیدوخان و اقوام تایجیوت امرا بسیار بوده اند بعضی پیش از زمان چینگگیزخان
و بعضی در زمان او و با همه کرنا ساز کاری کرده و از هر شعبه در هر حکایتی نام ایشان درآمده چنانک در تاریخ که نوشته ام بر موضع
می آید لکن چون مفصل شده تا هر یک بهر کجا بدان سبب میسر نشد که هریک را علی الترتیب شعبه بکشیم اکنون بر تفصیل نامهای آن
اسامی نوشته شد تا معلوم گردد که اکابر و مقدمان اقوام تایجیوت کدام بوده اند

اودور بایان	تاجیوت بیکی	قورلیه بهادر	جوجت
در زمان چینگگیزخان بوده است	با ادکی خان بهم بوده است و با چینگگیزخان مخالف بوده	در زمان چینگگیزخان بوده است	او با لشکری که داشت با چینگگیزخان بهم متفق بوده اند

دیگر	انکقو هقوجو	ادال خان	بغاجی
اقوام تایجیوت را امرا بسیار بوده اند اما آنچ معلوم شد و از نسخ مختلف نقل افتاد این جماعت بوده اند که ذکر کردیم	در زمان چینگگیزخان بوده است	پیش از زمان چینگگیزخان بوده است و او را پسری بوده تغقی قیریلتوق نام در زمان چینگگیزخان و با او مخاصمت و بنیاد فتنه آلجیه و مردی مدبر بوده و بعضی قیریلتوق حسد باشد و با چینگگیزخان خود هم خصومت بسیار می کرده	در زمان چینگگیزخان بوده است

و اما هیمقای خان دو پسر داشت یکی تدگن تایشی و قیدار و قیدار تایشی بجای او نشست چون تدگن تایشی را اقوام
تاتار گرفته پیش پادشاه ختای فرستادند او را هلاک کرد پادشاهی برادر او قیدار رسید و سبب آنکه عم زادگان او متفق نشده
پادشاه نتوانست شد و سبب مخالفت هرکرا تایجیوت را پادشاهی و سروری باد نیامد و بدان سبب برافتادند

داستان
بای سنقور بن تایدوخان و احوال او و شعب فرزندان و نسب ایشان

وآن بر دو قسم است

قسم اول
در دیباچه احوال او و فرزندان او

بای سنقور جد پنجم چینگگیزخان بود و مغول جد پنجم را بوده او کوکو گویند و توبنه قان پسر او است و هرآینه دیگر پسران
داشته باشد لکن ذکر ایشان نیامده و از آثار زمان کسی را معلوم نشده معروف و مشهور از فرزندان او تومبنه قان است

قسم دوم
در وضع بای سنقور و خاتون او و شعبهٔ فرزندش تومبنه قان

وآن برین وضع و سیاقت است که ثبت می شود

بای سنقور و خاتونش
↓
تومبنه خان

آغاز داستان تومبنه خان

چون لطف عنایت ربانی و نظر عاطفت یزدانی در حق یکی از بندگان مقدر بوده باشد که از کار او بسیار کرد و عطا
او بنسبت دیگران یکی بسیار شود و امداد آن هم بیم از کتم عدم بصحرای وجود و ظهور آید و سلسلهٔ عقود نظام آن
انتظام یابد مانند تخم توت و خشخاش دانه که هرچند در مقدار و شکل و وزن متساوی و متشابه اند لکن دانهٔ خشخاش
چون برویید شاخ ضعیف باشد و زیادت ارضی نیابد و تخم توت اصل درختی شود بعد صنعت از شاخ و ثمره او از تولد
کند و نهایت مراتب کمال نشو و نما و غایت فرط زینت زیب و بهار رسد و اصل آن قوی و ثابت و رات و راسخ باشد و شعب
و اغصان آن عالی و شاخ و ساها آن بسیار باشد و از آن هم ثمره که مراد و مطلوبست بدست آید و هم از برگ آن ابریشم گرت
نفیس از مطلوبات است حاصل شود بخلاف درخت که هرچند شاخ بسیار داشته باشد ثمر نبود و از آن زیادت
نامهٔ حاصل نگردد همچنین چون حق تعالی بنده را بعنایت خویش مخصوص کرداند بر صفحات احوال آثار آن اظهار
رساند و او را فرزندان مقبل شایستهٔ بایسته بخشد و چون آن عنایت بغایت نهایت باشد فرزندان او مستعد سروری
و مستحق مهتری باشند و میان ابنای ایام مقدم و پیشوای اقوام گردند و ذیل دولت او و دارای نامع بزرگواری شوند
بواسطهٔ اعقاب نام او در شرایط احقاب باقی و پاینده ماند چنانک صورت حال تومبنه قان
است که از او در نسل باز فرزندان و خانان صاحب دولت و پادشاهان هیبت کا هر یکی بسی سپه کامکاری و مرکز دایرهٔ
جهانداری بوده اند پدید آمده و ذکر ایشان بواسطهٔ وجود مبارک پادشاه اسلام سلطان محمود غازان خان
خلد سلطانه که مهر سپهر آن خاندان و شمع جمع آن دودمان است ابدالدهر باقی و مستدام خواهد ماند
ان شاء الله العزیز

داستان
تومبنه خان بن بای سنقور و آن بر دو قسم است
قسم اول
در مقدمه احوال او و فرزندان او و ذکر شعب و نسب ایشان

تومبنه خان جد چهارم چنگگیز خان بوده و بعضی جد چهارم را بوداتو گویند و نه پسر عاقل کافی بهادر داشته
و از هر یک شعبه و قومی معتبر و مشهور پیدا شده چنانکه این زمان هر یک از آن اقوام بیست و سی هزار خانه باشند
که عدد ایشان از نود و صد هزار آدمی بیش و آن معنی بر خلاف و گزاف حمل نباید کرد چه سبب آنکه عادت مغول
از قدیم باز آنست که اصل و نسب خود نگاه دارند و هر فرزند که در وجود آید چون ایشان را ملتی و دینی نیست که مرجوع دیگران
او را بدان ارشاد کند پدر و مادر او را ذکر قبیله و نسب تلقین کنند و آن قاعده ضابطه همواره نگاه داشته اند و از زمان
آن ضابطه معظم پیش ایشان معتبرست و نزد اعراب همین طریقه مسلوک معین و مقررست که هر یک از آن شعبه ها جداگانه کدام
اسم و لقب یافته و اکنون فرزندان و نوادگان ایشان بدان موسوم و منتسب اند و آن پسران نه گانه پنج را از یک مادر بوده
اند و چهار از مادری دیگر و اسامی ایشان و نوادگان هر شعبه ای بر این موجبست که مفصل می گردد

آنانکه پنج اند و از یک مادر در وجود آمده

پسر	پسر	پسر	پسر	پسر
اول جاقسو که قوم نویاقین و اقوام اورووت و منگقوت از نسل وی اند و او را پسری دیگر بوده که نام بقاعم بوده و بورون و پسر دیگر او جوجیه و پسر دیگر او مرکیتی و پسر او موکاکی که قنقد دران چنگگیز خان بوده است	دوم بارم شیره توقا که قوم بارین از نسل وی اند و او را یک پسر بوده اورودم نام و او پسری داشته نام او جاوجغر و پسر دیگر جاوجغر باجغر و دیگر شیلیق که اعو بوده و در اردو چنگگیز خان بوده است	سوم قاچولی که قوم برولاس از نسل وی اند و پسر مهین او ارقم بوده و پسر دیگر او توداون و پسر دیگر او جوجیه و پسر دیگر او بولوقان که قنقد دران چنگگیز خان بوده است	چهارم سم قاچیون که قوم هدرکین از نسل وی اند و پسر او ادار مرکان و پسر دیگر او نادوقون و پسر دیگر او بوراجو که از پسر قنقد دران چنگگیز خان بوده است	پنجم بارت کلکی که قوم بوداات از نسل وی اند و پسر مهین او کولکان مرکان و پسر دیگر او توتوقت و دیگر پسر او قوریلتای جرقیتای که قنقد دران چنگگیز خان بوده است

آنانکه چهار اند و از مادری دیگر آمده

پسر	پسر	پسر	پسر
ششم قبل خان که نسب چنگگیز خان بدو میرسد و چند شعبه دیگر از او منشعب شده و بجای خود ذکر هر یک خواهد آمد انشاء الله تعالی وحده	هفتم اودوربایان که قوم ادوربایان از نسل او پدید آمده اند	هشتم بوداجر دوقلن که قوم دوقلات از نسل وی اند	نهم ختای که قوم بیسوت از نسل وی اند و او را جیکیر بوده و بعضی او را جیکیر گویند که پیکر بست که در خانه بیرون مانده باشد یعنی خداوند آتش و قوم بسوت

و جمیع این پسران مذکور برادران و برادرزادگان بسیار بوده اند و اقوام بسیار شده تمامت بهادر و معتبر و بیشتر آنکه
بزرگ و تام مقام بوده اند نام ایشان نوشته شد و از آن دیگران معلوم نیست و نام فرزندزادگان بزرگ تومبنه خان که
هر یک تام مقام پدر خود گشته اند هم بنا بر آن نوشته آمد تا معلوم گردد که هر یک از ایشان تعصب بود که نام فرزند و نواده قبل خان
است تا اصل حمراد که فرزندان چنگگیز خان اند و تا بهم اسامی و نسب ایشان منفصل و مجمل بر جدول نهاده شد بر این هیأت

جاقسو	[illegible]	بارم شیره توقا	[illegible]	قاچولی	[illegible]	سم قاچیون	[illegible]	بارت کلکی	[illegible]	ادوربایان	[illegible]	بوداجر دوقلن	[illegible]	ختای	[illegible]
بورون	[illegible]	اورودم	[illegible]	ارقم بوله	[illegible]	ادار مرکان	[illegible]	کولکان مرکان	[illegible]						
جوجیه	[illegible]	جاوجغر	[illegible]	توداون	[illegible]	نادوقون	[illegible]	توتوقت	[illegible]						
مرکیتی	[illegible]	باجغر	[illegible]	جوجیه	[illegible]	مرقتو	[illegible]	قوریلتای	[illegible]						
موکاکی	[illegible]	شیلیق	[illegible]	بولوقان	[illegible]	بوراجو	[illegible]	جرقیتای	[illegible]						

و تمامت این شعب و اقوام مذکور بنده چنگگیز خان شده اند و این زمان نیز داعیه بندگی دارند و بعضی از ایشان
کوچهای پسندیده داده اند و بعضی از جمله مخالفان و دشمنان بوده کشته و عاقبة الامر سزای خود یافته و بیشتر اکثر وی
با دامادگان از جمله بندگان شده اند چنانکه در داستان چنگگیز خان مشروح بیاید و بعضی از حکایات ایشان
در هر شعبه یاد کرده شد از آنجا مطالعه باید کرد تا معلوم گردد

قسم دوم
در وضع تومبنه خان و خاتون او و شعب فرزندان او

تومبنه خان را بجهت آنکه در قسم سابق گفته آمد نه پسر بوده چنانکه ذکر رفت و از زمان شعب ایشان و فرزندان
ایشان بغیر فرزندان قبل خان که چون از اجداد چنگگیز خان است داستان او علیحده خواهد آمد کشیده میشود بر این صورت



داستان قبل خان بن تومبنه خان و آن بر دو قسم است

قسم اول در دیباچهٔ احوال او و فرزندان و شعب ایشان

قبل خان جد سوم چینگکز خان است و مغولان جد سوم را ابیچیک خوانند و از او قبایل و شعب بسیار متولد و منشعب گشته اند و فرزندان وی را دکان او را قیات خوانند و پسر مهین او اوکین برقاق بوده و معنی اوکین دختر است و از آن جهت که بغایت کمال خوب چهره و پاکیزه بوده چنانک خداوندان نظر در حسن منظر و شمایل او واله و حیران گشتندی و روی بزرگ کشاده بغایت کرد و بغنج نام داشته او را اوکین برقاق گفته اند و هم در جوانی نمانده و پسری داشته سورقاقتو یورکی نام و پسر او چینکگی بوده و تمامت قیات یورکین از نسل وی اند و حکایت مخالفت ایشان با چینگکز خان در موضع خویش خواهد آمد چون اقوام تاتار بنده و متابع پادشاه ختای التان خان بوده اند و بسبب اکل قبل خان ایلچیان را کشته بود میان ایشان عداوت راسخ گشته و نیز فرزندان قبل خان را بسببی که ذکر آن خواهد آمد با اقوام تاتار خصومت و محاربت افتاده از آن جهت پیوسته در کمین و انتهاز فرصت می بودند ناگاه فرصت یافتند و اوکین برقاق را بگرفتند و پیش التان خان فرستادند فرمود تا او را بمیخ آهنین بر دراز گوش چوبین دوختند تا هلاک شد و پسر دوم او بردام بهادر بوده که جد چینگکز خان بود و ذکر احوال و شعب فرزندان او در داستانی علیحده متعاقب خواهد آمد و پسر سوم قوتوقتو منکر که از نسل او اقوام بسیار بوده اند و پسری داشت نام او تایجو که بعضی قیات از نسل وی اند و پسر چهارم قدان بهادر که اقوام و امرا بسیار از نسل او بوده اند و حکایات ایشان بسیار است و پسر پنجم قوتوله قان و او با وجود برادران بعد از پدر پادشاهی کرده و حکایات او طول دارد و هرچند در مبادی حال با چینگکز خان متفق بوده بعد از آن با اونک خان یکی شده و آن حکایات در داستان چینگکز خان بموضع خویش بیاید و پسری بزرگ داشته که قائم مقام او شده نام او جوچی خان با هزارهٔ خود با چینگکز خان متفق بوده و با لشکر او منضم شده و پسری دیگر داشته نام او التان و در اول با چینگکز خان متفق بوده و بعد از آن بواسطهٔ آنکه در وقتی که چینگکز خان با قوم تاتار جنگ کرد قرار کرده بودند که بغنیمت مشغول نشوند او بسخن خویش وفا نکرد چینگکز خان غنیمت از او باز گرفت برنجید و پیش اونک خان رفت و عاقبة الامر هم بر دست لشکر چینگکز خان کشته شد و پسر ششم او تودان اوتچکین بود و صورت قبل خان و خاتون او و شعب فرزندان ایشان بر این جملت است که مثبت می شود



قسم دوم

قسم دوم در حکایات قبل خان و فرزندان او و جنگها و مصافها که ایشان کرده اند آن مقدار که متفرق تا غایت معلوم شده

اما آنچه از آن قبل خان

قضایا و حکایات قبل خان بسیار است و او پیش اقوام مغول ناموس و حساب تمام داشت و پادشاه و پیشوای اقوام و اتباع خود بوده و چون او و تمامت فرزندان بهادر و مبارز و بغایت دلیر و دلاور بوده اند آوازهٔ ایشان در ولایت ختای پیش التان خان و امرا او رسید و چون نظر او بزرگ و معتبر آمده خواسته که بوی وسیلتی جوید و از جانبین جادهٔ دوستی و یگانگی مسلوک باشد ایلچیان بالتماس آمدن او فرستاده و چون بحضرت التان خان آمد او را بتمکین و اکرام تمام کرد و طعامهای لذیذ گوناگون و شرابهای خوشگوار بی اندازه حاضر گردانیدند و چون اهل ختای بکر و غدر منسوب باشند و ضمان قبل خان در خفیه بحیلت قصد می کرده اند و بدانکه در ضیافت اهل آن دیار پیوسته در شراب زهر داده و کشته بودند دانستند تا داذر شرب داشتند قبل خان توهم و تخیل کرده که زهر در آش بوی دهند هر لحظه بهانهٔ آسایش بیرون می آمد و آنچه خورده بود قی می کرد و چون حاکم بود با هم اکل اختلاط کردند در آب می رفت و دامن کرده بود که آن مقدار زمان که سر در آب فرو برد سعیدی خورده بود دراز آب و نیکی که چون بر جهت عادت در میان آب می ایستاد و استفراغ تمام می کرد و باز پیش التان خان می رفت و بر قاعده آش و شراب بسیار می خورد ختاییان تعجب می نمودند و می گفتند که حق تعالی او را صاحب دولت و شوکت آفریده که قوت آن دارد که آش و شراب بسیار می خورد و هیچ ممتلی نمی شود و قی نمی کند بعد از آن روزی سرمست بود دست زنان و پای کوبان در پیش التان خان رفت و ریش او بگرفت و بادبی جسارت کرد چون امرا و ارکان التان خان آن حرکات و انبساط دیدند گفتند این چه استخفاف است که با پادشاه می کند و قصد قبل خان کردند او چون التان خان را خشمناک دید بتلطف پیش آمد و گفت گستاخی کردم و حرکات نموده اگر التان خان مرا در گناه می آرد و اگر زنده می گذارد داد داند اختیار او راست مرا رفت و کار چو حرکتی کردم کردم التان خان پادشاه متحمل بود و عاقل دانست که قبل خان را قبایل و ایل و الوسات اگر او را بعزم خود ... عداوت و کار ... و بنازعت و خصومت دراز کردد آن را بظرافت و بازی حمل کرد و خشم فرو خورد و فرمود تا از خزانه جواهر و جامه بیاوردند کم بالای او شد و تمامت جواهر بدو داد و او را باعزاز و اکرام باز گردانید امرا در خلوت با التان خان گفتند که او را اجازت انصراف دادن و کار او مهمل گذاشتن مصلحت نیست دنبال او ایلچی فرستاد تا باز گردد قبل خان گفت سخنی و کنکاجی که میان ما و ایشان بود تمام کردیم و باجازت بازگشتیم از طلب چه معنی دارند و اجابت نکرد و سخنها درشت گفت ایلچیان او را بکشتند نوبتی دیگر التان خان باز بطلب او ایلچی فرستاد قبل خان از خانه بیرون رفت و ختاییان با ایلچیان گفتند که او رفته است تا پسران و خویشان را بیاورد ایلچیان مراجعت نمودند در راه قبل خان را دیدند ... بتعجیل می رفت او را بشناختند و بگرفتند و می بردند در راه بخانهٔ انداخوت سالجیوتای رسیدند سالجیوتای چون قضیه معلوم کرد گفت همانا او را نیکی طلب نداشته باشند و قصد خواهند کرد ... داشت بدو داد و گفت هنگام فرصت تازیانه زن و بدوان که ایشان بقوت نرسند ایلچیان در شب پای او در رکاب می کشیدند روزی فرصت یافت و تازیانه بر اسب بادرواندن و بگریخت و ایشان در عقب سر زدند تا بخانه رسید ایلچیان بر عقب بیامدند و عروسی که از قوم قنقرات

خواسته بود تبتی نام خرکاسی تا آن را استعداد داشت آن را برای الحان زده و ایشان را از دو آمده و بعد از آن جمعی کی پسران
حاضر بودند با برادرسان بخشم گفته که شما را برای آن ستده ام و حقیر نخدم و چشم بحث آن میداوم کرده و حیرتی که خطرات
جمله با مرمحافت نمایید تا ار الحان را بکشم و اگر عذر آیید شما را بکشم چون خطایان قصد من کنند و زنده نخواهم ماند از اول کار
شما بساز مرحه گفته اند که مرگ با جمع خوش است جمله متفق شده اند و با او قصد الحان کرده و ایشان را کشته و از آن قضیه جان
بسلامت بیرون برده بعد از وقت قبل خان رنجور شد و بمرگ طبیعی نماند و جهان را بفرزندان گذاشت

و اما

حکایات پسران او

چنان است که جمله بهادر و مبارز و دلاور بوده اند چنانکه هیچ کدام روی از لشکر ها بر نگردانیده اند و هیچ یاغی را با
ایشان مجال و قوت برابری نبوده و حکایات بهادری ایشان بسیار است و هر شش پسر از کی بهادر بوده اند نام اوقتا قولقق
قوا یکی را باشد و قولقو نام است و از خاتون او قنقرات بوده و برادری داشته اند کهتر نام او سانی تکین و بواسطه او
قدان بهادر با تاتار جنگها بسیار کرده و آن قضیه چنان است که وقتی خان تکین رنجور شد و قامی از قوم تاتار چرقل نودی نام را
جهت معالجه او طلب داشتند و قام ملابیشی کرد و او نماند قام را چیزی بدادند و بخانه فرستادند بعد از آن آغا و انی سانی تکین
رفته اند و آن قام را کشته و پسران قبل خان را بسبب آنکه قوم اینی سانی تکین بودند گشته با اقوام تاتار جنگ و مقاتله کردن
و در موضعی که آن را برلن سکران گویند مصاف داده اند قدان بهادر و مرتو بهادر در تاتار بفرد اکل قوتانی بزرگ برسند
برابر بعد کرایستاده اند و با یکدیگر جنگ خواسته قدان بهادر نیزه برداشته و برابر مرتو آمده و سنان جان پرده بر بصر او
زده که شکافته و با اندام او و اسب رسیده و زخم کرده و در دو اسب را هر دو انداخته و مرتو بعد سالی آن زخم مبتلا بوده چون
صحت یافته بار دیگر در موضعی که نام آن یوله ایلکیت و کوله ایلکیت است ایشان هر دو دیگر با هم جنگ کرده اند و قدان بهادر نیزه را
خان بر پشت مرتو زده که از شکم گذشته و او را کشته و در آن مصاف عقب کرینه موسن ابوکاتای تکین که از جانب قدان بهادر
بوده اسب او را تیر بر کردن زده بود و مرد کشته ساده می آمده سوار نیزه دار بر آمدند روی با ایشان نهاده و بزخم شمشیر جمله را
گریزانیده و مظفر و منصور بیرون آمده و بعد از آن قضیه پسران قبل خان را با آن بهانه نها کرده اند و ذکر آن حکایات
و دیگر بهادریهای ایشان کرده اند متعاقب می آید و از جمله شش پسر قبل خان قوتوله قاان پادشاه شد و مدتی
خانی کرد و هر چند برادران او تمامت بهادر بودند او بقوت و شجاعت از ایشان زیادت بوده و شعرای مغول در مدح او
اشعار بسیار گفته اند و صفت شجاعت و بهادری او کرده و می گویند که آواز او چنان بلند بوده که صدا بانگ او از هفت پشته
می گذشته و بصدای که در کوه و کرانه ها مانده بوده و پنجهای او مشابه پنجه آخرس و آدمی را که از آن درشت تر و با قوت
نبودی به دو دست برگرفتی و بر مثال تیر چوب بدو نیم کردی و پشتش را بشکستی و چنان آورده اند که در شبهای زمستان
در کنار آتش نهادی و بر صنوبرهای از آتش افتادی و از آتش که می سوختی اصلا بر اندام او افتادی و سوختی و او بدان التفات نکردی
و چون بیدار شدی پنداشتی که شپش او را گزیده و اندام را بخارانیدی و باز بخواب شدی و خورش او هر نوبت گوسفندی از گله بزرگ بودی و ترکش
و چند ارغوت بزرگ قمیز و هنوز سیر نگشتی و سبب آنکه اقوام تاتار برادرش اوکین برقاق را و عم زاده پدرش همبقای قاان را که
پسر زاده جرقه لینکوم بود گرفته پیش التان خان فرستاده بودند و التان خان ایشان را بر دراز گوش چوبین دوخته هلاک گردانیده

لشکر

لشکر کشیدند بخطای رفت و با اقوام و لشکر التان خان مصاف داد و بعضی از ولایات او را غارت کرد و چنگیز خان
بر موجب عزیمت و لایت خطای شد و بجنگ التان خان بر نشست بحضرت باری تضرع کرد و گفت سبب آنکه پادشاهان خطای
همبقای قاان و اوکین برقاق و قدان بهادر را که آقا یان من بودند کشته اند و بر ایشان ظلم کرده مکافات ایشان می خواهم و ان
تو خدای بزرگ نصرت و قوت بخش تا تعلیم ... و بعد از آن بر نشسته و روان شده

حکایت

رفتن قوتوله قاان بجنگ التان خان پادشاه خطای بقصاص خون همبقای قاان و شکستن لشکر خطای و کرفتن اوبها آن بسیار و آمدن و دیدن قوم دوربان بکاه مراجعت و خلاص یافتن و رسیدن بخانه بوقتی که تعزیت او می خواستند داشت

همبقای قاان پسرزاده جرقه لینکوم پسر سورقاقتو کوچیه که در آن زمان پادشاه قوم تایچیوت بوده پیش اقوام تاتار رفته
تا از دختران ایشان یکی را جهت خویشتن اختیار کند و ایشان بعضی از آن حکومت دختران تاتار را بخواهند او را بالحقد و بکر گرفته اند
و چون تابع و مطیع التان خان بوده پیش او فرستاده التان خان فرموده تا بر چهار پای که داشته اند او را بر دراز گوش چوبین
دوزند تا بمیرد در حالتی که او را به استکاه می بردند بولیغی نام از اندوکران خود پیش التان خان فرستاده و پیغام داده که
مرا بدست دیگری گرفته اند و بتو آورده اند اینکه چنین خواری و زاری می کشی و قدان تایشی و قوتوله قاان
و تودا و پسران یسوکای بهادر سرور آقادای اقوام او و لوس مغول را دشمنی که در دل است دست می یابید مکافات و قصاص
خون من باز خواهید تا معلوم شود التان خان از سر بی التفاتی و استهزا گفته است که ترکان پیغام آورده ای برو و آن جماعت را
خبر کن و چون همبقای قاان را کشته بولیغی را اولاغ داده روانه کرد و او بتا خیر گشته و باقوام خود رسانید و در راه بقوم
دوربان رسید و او اولاغ خواست ندادند با ایشان گفت اگر فردا روز لشکرها ما شکوه کنان و آب روان آنجا که بیاید هر چه ما بتو آن
مبادا پشیمان گردید و گویند چرا سخن بولیغی قبول نکردیم بعد الالتفات نمودند و اولاغ خطایان بگذرانیدند و چون بسیار ایشان
در راه مکافات زیاده برفت و حال همبقای قاان که چگونه کشته شد با پسرش قدان تایشی و برادر تودا و قوتوله قاان
که پادشاه آن قوم بود و یسوکای بهادر که عم زاده پدر همبقای قاان بود بشرح تقریر کرد و شجره نسب این جماعت بر کر
بر این نمط است که مفصل می گردد

همبقای قاان | قدان تایشی | تودا | قوتوله قاان | یسوکای بهادر

ابن سورقاقتو کوچیه | ابن همبقای قاان | ابن همبقای قاان | ابن قبل خان بن تومنه | ابن برتان بهادر ابن قبل خان
خان بن قایدو خان | ابن تومنه خان بن قایدو خان
ابن جرقه لینکوم بن قایدو خان

چون آن خبر بدیشان رسید قدان تایشی و تودا و یسوکای بهادر باتفاق با اقوام و او لوس بسیار مغول کنکاج کردند و گفت
بمکافات و قصاص خون همبقای قاان بر نشستند و قوتوله قاان را خانی تمیز کردانیدند جمله لشکرها با یکدیگر ولایت و ملک
خطای رفتند و چون آنجا رسیدند جنگ کردند و لشکر التان خان را بشکستند و بسیاری از خطایان بکشتند و غارت کردند
و مادیانها و بی اندازه که گرفته بودند بر لشکر بخش کرده انصراف نمودند و قوتوله قاان جریده در راه قوشلامیشی کرده می آمد قوم دوربان

چون دار بر دیدند فرصت یافتند و لشکر کردند و در میانهٔ راه او را بزدند و لشکر و نوکران او پراکنده کشتند و او گریخته
می رفت تا بموضعی رسید که وحل عظیم بود اسب را در آن راند و فرو رفته در گل بماند او یک پای را بر زین نهاده جست بکنار
آب جست و ایغی که بر عقب می آمد بدان طرف رسیده و آواز داده که مرد منم لحظه ای از اسب جدا شد چه تواند کرد بلطف
و خوشدلی باز گرد او التفات نکرده و تیری چند با ییلن انداخته و دور کرد ایغی و باز بکنار آب آمده و سوی پشته ای سب
کرده و نیک بحث و مشقت از گل بیرون کشیده و بصحرا انداخته و در حال بر نشسته و روان شده و ایغی او را از جانب
آب مانده و پیش از آنکه قوتوله قاآن بخانه رسید لشکر و نوکران او که منهزم شده بودند بخانه رسیده اند و چون او را نیافته
اند ایشان را محقق شده که او را کشته باشند ییسوکای بهادر آش ترتیب کرده و پیش کسان جیغای خان قدان [illegible]
و تودار و خاتون قوتوله قاآن برده تا خبر واقعه بشنوانند و کاسه گیرند چون بشنوانید قدان [illegible] و تودار آواز بلند گریه
کردند خاتون قوتوله قاآن گفته که چون جماعتی میان در آمدند و بهم بر آمدند و پریشان بودند عجب داشتم تا ایشان را چه
حادثه افتاده و آن زمان که شنیدم باور نمی دارم

مرا همی نشود این سخن ز کس باور   مگر بخواب درم و این بخواب می بینم

چه قوتوله قاآن آنست که در حوالی گفته اند که آواز او مانند صدایست که بر آسمان رسد و پنجهٔ او مثل پنجهٔ خرس سه ساله
است همانا او نه آن کس است که اجل او بدست قوم دوران شد ان شاء الله بکاری مشغول شده باشد و ناگاه برسد
و قوتوله قاآن چون اسب را از گل بر کشید و می آمد با خود گفت چگونه آن مردان را برنج حسرت گیسه کنم و من از ایشان چیزی
ببرم و تهی دست بخانه روم بانگ کرد و در آن حدود گله های ایشان می گردید ایغری نیکو با کره فرس و گلهٔ مادیان در
پیش انداخته می تاخت و چون بهارگاه بود در آن حوالی خانهٔ بط بسیار یافت و چیزی نداشت که در آنجا کند او شمارا لذ
پای موزه نکرد و پر خانهٔ بط از تنگ اسب خود در آویخت و بر ایغری برهنه سوار شد و اسب خود را می کشید و مادیانان را می
راند تا بخانه رسید در آن حالت که ییسوکای بهادر آش بداده بود و به تعزیت مشغول می شدند چون ایشان را نظر بر وی
افتاد جمله شادمان و خندان گشتند و گریه ها کرده و تعزیت تهنیت مبدل گشت و خاتون او گفت نمی گفتم که او چنان
مردیست که هیچ کس او را نتواند کشت   سوار جهان بود دستان بنام   بیازی بر اندیشه اندر بدام

حکایت

کنکاج اقوام تاییجیوت بعد از سمبقای قاآن

چون سمبقای قاآن را اقوام تاتار بجهت [illegible] داده شد گرفته منگو [illegible] خان بردند و او را کشت بعد از وی خویشان
و فرزندان او و امرا تاییجیوت جمع شدند تا بجای وی کی را بپادشاهی نصب کنند مدتی در آن کنکاج بودند و هیچ کس رضا
نمی دادند عاقبة الامر در وقتی جمع شده بودند با تودور و بلکیتی که از جملهٔ عمزادگان ایشان بود و مقدم و بزرگ قوم گفتند
تودار ابی حمی کوی ولاتو مناسب این منصب کرا می دانی او گفت تارقوتای قریلتوق بگویند و او هم از عمزادگان ایشانست
پسر ادال خان او گفت مرغه گیم متوکن ساچان بگوید متوکن ساچان گفته است مرغه گیم مرغی که شکل بر دام نجهیم
تا با هم در دام افتیم پرستو سیاه بر سر درخت قراقه گفته بود و در دام سنقار مرغ را چو بد چه حد آن دام گر بجهیم
شما پادشاهان بجهان [illegible] بیکی بگوییم تا ما را چو مانند [illegible] دماغ [illegible] باشد [illegible]

اگر شمارا

اگر شما را کنکاج باهم یکی باشد و متفق باشید همه کارها و تمامت مهم برادر شما باشد و اگر اتفاق نکنید انواع تفرقه و خرابی
باد و در غارا رایابد و در آن معنی بسیار سخن بجمع و امثال و نصایح گفته و گریسته و آن بیان جمع بیرون رفته و در آن مجلس
پادشاهی ایشان بر کسی معین نشده و بعد از آن هرچند تتبع کرده معلوم نیست که بر چه مقرر گشت لیکن در تاریخ خان می آید که
چون ییسوکای بهادر در حوالی وفات یافت و اقوام تاییجیوت با چنگگیز خان مخالفت نمودند بیشتر از همه ترغوتای
قریلتوق پسر ادال خان مخالفت کرده و تودار و قوریل بهادر و آوچو و موتوجو و [illegible] حاکمهٔ ذکر ایشان خواهد آمد
بر آن قیاس که بیشتر ذکر یاد قوای قریلتوق آمده همانا او را انقدم و مشوای داده باشند و محقق آنست که بعد از وفات
قوتوله قاآن برادرزادهٔ او ییسوکای بهادر بن برتان بهادر که پدر چنگگیز خان بود پادشاهی کرده و مرجع حکایات
پسران قبل خان غیر برتان بهادر بسیارست در این تاریخ بر این مقدار اقتصار رفت و حکایات برتان بهادر و فرزندان
او در داستانی علی حده نوشته می آید و بالله التوفیق

داستان

برتان بهادر بن قبل خان و آن بر دو قسم است

قسم اول

در دیباچهٔ احوال او و فرزندان و شرح و تفصیل شعب ایشان

برتان بهادر جد چنگگیز خان بوده و مغولان جد را ابوگه گویند و خاتونی بزرگ داشته نام او سونیگل فوجین از قوم
[illegible] و از او چهار پسر داشته اولین مونکدو قیان نام و او را پسران بسیار بوده اند اما در ولی العهد و قائم مقام
ولی العهد و قائم مقام او جیکشوت بوده و در عهد چنگگیز خان لشکر و قوم و تبع مونکدو قیان او داشته و در وقت
جنگ چنگگیز خان با تاییجیوت با لشکر خود ملازم چنگگیز خان بوده و بعد از ایشان فرزندان کوکی نویان و موکتو
بهادر بوده اند و موکتو بهادر امیر هزاره و مقدم قوم مونکدو قیان بوده و بواسطهٔ توالد و تناسل در این وقت مقداری تومان
مغول زیادت از شعبهٔ ایشان هستند و اکثر آن قوم در دشت قپچاق پیش توقتاقا اند و امرا ایشان بسیار و معتبر
و در بندگی قاآن نیز بعضی هستند و اقوام قیات بسیارند لیکن اینها قیات علیحده اند و از شعب قیات بعضی که معلوم
بود مفرد ا   و بعضی حکایات که با ایشان منسوبست بموضع از تاریخ در ضمن حکایات خواهد
آمد از اینجا معلوم گردد   پسر دوم نکون تایشی بوده که قوم هوین از نسل وی اند و ایشان را هوین ادکان می خوانند
سبب آنکه در وقت چنگگیز خان [illegible] نکرده او [illegible] برگشتند و بر قوم تاییجیوت و بیشه زدند لقب ایشان قوم بیشه
شده و بسبیل استخفاف و تاییجیوت و چند قوم دیگر بهمین نام موسوم بوده اند و علت آنست که آن قوم را [illegible]
نزدیک بیشها بوده بقوم بیشه منسوب گشته اند و چون بیشها در ولایت دور از یکدیگر بوده قوم و قبیله و شعبهٔ ایشان بهم
تعلق نداشته و اگرچه همه را قوم بیشه گفته اند و بسبب موضع بیشه پیش ایشان معین بوده که هر یک کدام قوم اند و این
نکون تایشی پسران بسیار داشته بزرگتر که قائم مقام او شده قوچر نام بوده و از انباز نیابت دور و بار [illegible] و بدان صفت
معروف و مشهور گشته و تا بعضی در بحث انداخته که مغولان او را [illegible] پیش می کرده اند و مبالغت را می گفته که تیر قوچر
می گریزد حالک نا پدید می کرده و آن قوچر در وقتی که چنگگیز خان از مادر طفل باز مانده بود و اقوام [illegible] تاییجیوت

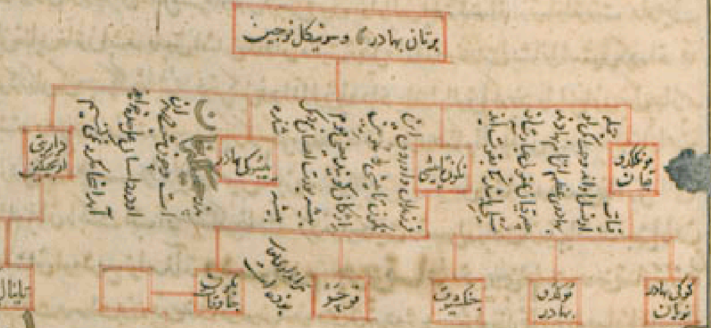
کرده با لشکر خود با چینگگیز خان متفق بوده و مدتها ملازمت نموده و کوچ پسندیده داده و چون چینگگیز خان
با قوم تاتار جنگ می‌کرد و شرط کرده که باتفاق بجنگ مشغول شویم و اولجای نگیریم و بعد از آن آنچ بیابیم بسویت قسمت کنیم تا کار جنگ
او ساخته نشود پسر قوتوله خان التان و پسر نکون قوچر و عم چینگگیز خان داریتی اوتچگین بقول وفا نکردند
و غنیمت گرفتند چینگگیز خان بفرمود تا از ایشان باز گرفتند بدان سبب دل گرانی کردند و چون چینگگیز خان را با اونگ
خان مخالفت و منازعت افتاد ایشان میل بطرف اونگ خان کردند و موجب علت گشتند و مدد و معاون دشمن و مهیج فتنه و جنگ
شدند و چون اونگ خان مقهور شد بگریختند و بنایمان رفتند و دیگر بار با چینگگیز خان جنگ کردند عاقبة الامر خدای تعالی
او را نصرت داد و قوچر و آلتان را باز کشت و بدین واسطه از قوم و فرزندان او کسانی که مانده اند اعتباری و اسمی ندارند
بعد از نسبت دیگر خویشان چینگگیز خان اندک اند و نکون تایشی را پسرزاده بود نام او اوکون و چاوقان چینگگیز خان
او را بچغتای داده و با او مقرر کرده و فرزندان و اقوام ایشان را اوروق چغتای هم می‌باشند و زیاده اعتباری
ندارند پسر سوم ییسوکای بهادر بود که پدر چینگگیز خان است و قیات بورجقین از نسل وی اند و معنی
بورجقین اشهل چشم باشد و اتفاقا فرزندانی که از ییسوکای بهادر و فرزندان او و اوروق او تا غایت در وجود آمده اند اکثر
اشهل چشم و زرد رنگ بوده اند و این معنی را بر آن حمل می‌کنند که الان قوا بوقت آنک حامله شد گفته است که نوری بمثال
شخصی شب برابر چشم من می‌آید و می‌رود بشکل زرد رنگ و اشهل چشم چون در هشتم بطن که ییسوکای بهادر است آن نشان
باز یافته اند و بقول ایشان علامت پادشاهی فرزندان الان قوا که گفته بود این معنی است آن صورت دلیل بوده بر صدق
قول او و قرب ظهور آن حال و چون حکایات شمه ییسوکای بهادر علی حده در داستانی خواهد آمد درین موضع ذکر آن
اطناب می‌بود **پسر چهارم داریتی اوتچگین** بود و چون با چینگگیز خان مخالفت و مخاصمت بسیار
کرده عاقبة الامر او و اوروق او در عداد بندگان آمده اند و هر چند در اول حال که اقوام و لشکر چینگگیز خان میل بجانب
تایجیوت کردند او با لشکر خود با وی متفق بوده بعد از چندگاه با قوم تایجیوت یکی شده و باز پیش چینگگیز خان آمده
و دیگر بار در غنیمت گرفتن بسیج که ذکر رفت دل گرانی کرده و پیش اونگ خان رفته و باز پیش نایمان شده و بعد از آن با قوم دوربان
یکی گشته و کرات با چینگگیز خان جنگ کرده و باز پیش او آمده و با التان و قوچر کشته گشته و از قوم او و اوروق او بسیاری
بقتل آمده اند و او را پسری بوده ولی العهد و قایم مقام نام او تایال سیه و چینگگیز خان او را با دویست نفر از
که تبع او بودند برادرزاده خود ایلچیدای نویان داده و در مرتبه بندگان او بودند و تا غایت اوروق او با اوروق ایلچیدای
نویان اند و از آن قوم داروق او بورتان با هولاکو خان آمده بود و هر چند داه آن نداشته اند که در صف پسران نشیند
هولاکو خان فرمود که چون شاهزادگان کمتر اند که در صف نشینند بورتان را اجازت است که در صف پسران نشیند
و از فرزندان او کروه امیر هزار بود که جای بورتان بدو حوالت رفت و از خویشان او بورالغی قیاق پسر کورچی و لیاق
ارغون خان بود و با امرای با ارغون خان غدر و مکر اندیشیده بیکی شد

قسم دوم در وضع برتان بهادر و خاتون او و جدول شعب فرزندان ایشان

برتان بهادر بموجبی که مفصل نوشته آمد چهار پسر داشته و صورت او و خاتونش سونیکل فوجین و شعب فرزندان

و فرزند

و فرزندزادگان او غیر فرزندان ییسوکای بهادر که پدر چینگگیز خان است در داستانی علی حده خواهد آمد
بر این جمله است که مثبت می‌شود



آغاز داستان ییسوکای بهادر

چون در ازل آزال ارادت ایزد متعال بوده باشد که صاحب دولتی معظم شوکت مستعد ممالک را بمیامن
کشورکشایی و دوانی ایوان فرمان‌روایی باشد بوقتی معین خلعت احداث و ایجاد پوشاند و او را در وجود آباد عالم کون
و فساد فرو انبساط بسیط بمسیر سروری نشاند دست قدرت ربانی بمشیت کلک یزدانی جوهر ذات او را
در اصداف اصلاب و ارحام آبا و امهات بر سبیل تدریج مرتبه بمرتبه و طورا بعد طور پرورش دهد تا بدرجه کمال نزدیک
گرداند و چون زمان ظهور آثار آن دولت و وقت وضوح اسرار آن سعادت برسد نخست انوار تباشیر آن صباح از
ارتفاع افق ابداع متلالی گردد و امداد مبادی حصول آن مطالب متتابع و متوالی شود بر مثال این حال ییسوکای بهادر
که ذات بی‌همال و صورت دُرّ دریای جهانبانی بود و مطلع کوکب دولتش مقدمه وصول و اکب سلطنت چینگگیز خان
و از اولاد و اوروق نامدار و احفاد و اعقاب بزرگوار ایشان علی الخصوص شهنشاه امام پادشاه اسلام ناصر دین
الله سلطان محمود غازان خان که اطناب قباب سلطنت تا بیش او تاد خلود مشدود و مستقر باد
و آثار و امداد نصرت و اقبال تا نهایت منتهی و نامعدود بحق النبی الامی و آله الکرام علیه و علیهم الصلوة والسلام

داستان ییسوکای بهادر بن برتان بهادر و آن بر دو قسم است

قسم اول در دیباچه احوال او و شرح و تفصیل شعب فرزندان او و بعضی حکایات ایشان

ییسوکای بهادر پدر چینگگیز خان است و مغولان پدر را ایچیکه گویند و او پادشاه بسیاری از اقوام مغول بود و آقا
و اینی او یعنی اعمام و عم‌زادگان جمله مطیع و متابع و باتفاق او را از میان خویش پادشاهی نصب کردند و بهادری و دلاوری

منسوب گشته بود و با دیگر اقوام مغول جنگ و مصاف بسیار کرده خصوصاً با قوم تاتار و امرا و لشکر ختای بجنس و در
اطراف آوازه و نام او منتشر و مشهور شده و نزد جمله مغول و ترک گشته و خواتین بسیار از هر قوم داشته و بزرگتر ایشان
مادر فرزندان او و پسران معتبر که اولون فوجین بوده و او اولون ایکه نیز گفته اند از قوم اولقونوت و فوجین
بزبان ختای خاتون باشد و چون ایشان بحدود آن ولایت نزدیک بوده اند مصطلحات ایشان را استعمال کرده اند و
ماجو کورکان که چینگیز خان دختر کهین خود التالون بدو داد برادر اولون ایکه بود و از آن خاتون بزرگ چهار پسر
داشته و هیچ دختر نداشته و پسری دیگر کوچکتر همه از خاتونی دیگر آورده نام او بلکوتی نویان لیکن اعتبار این
چهار پسر را بوده پسر اولین مهین و بهینه تموجین که چون پادشاه شد دستی بخاه و یک سال کی که
پادشاهی نمایان داشت لقب او چینگیز خان کردند و حکایات و قصص او زیادت از حد بیانست بعضی از آن
در داستان او مشروح خواهد آمد و پسر دوم جوچی قسار بود جوچی نام است و معنی قسار سبع چون
عظیم با قوت و صولت بوده بدین صفت موصوف شده و می گویند دوش و سینهٔ او چنان فراخ بوده و میان او چنان باریک
که چون بر پهلو خفتی سگی از زیر پهلوی او بیرون رفتی و قوت او چندان بوده که آدمی را بدو دست بگرفتی و بر مثال چوب
دوتا کردی تا پشتش شکستی و اکثر اوقات با برادر خود چینگیز خان متفق و یکدل بوده و هر چند بوقت جنگ اونگ
خان او را ابتلا بود و چند کرت دیگر حالات افتاده که تقصیری بدو حوالت می کنند لیکن در جنگ بزرگ چینگیز خان که
با تایانگ خان پادشاه نایمان کرده قسار دلاوری نموده قلب لشکر ماند و در آن مصاف جهدها کرده و جدها نموده و بدان سبب
چینگیز خان او را سیورغامیشی فرموده و از مجموع برادران و برادرزادگان او را و فرزندان او را برابر برادری و شهزادگی
مرتبه و جاه و منصب داده و تا این غایت عادت آنست که از اروق چینگیز خان از نبایر اعمام و عمزادگان تنها اروق
جوچی قسار را در صف شهزادگان نشانند و دیگران جمله در صف امرا نشینند و بعضی حکایات جوچی قسار و
فرزندان او در ضمن داستانها و تواریخ چینگیز خان بیاید و او را فرزندان بسیار بوده اند نقل می کنند که قریب چهل پسر
داشته لیکن معروف و مشهور سه پسر اند یکو و توقو و ییسونکه یکی در یرلیغ چینگیز خان نام یکو و
ییسونکه آمده و از آن توقو در نیامده و یکو کوتاه بوده و توقو او کوتاه تر و ییسونکه دراز بالا و سرخ چهره بوده و
روی دراز کشیده داشته و چون جوچی قسار نماند پسر مهترش یکو جای او بنشست و چون یکو نماند پسرش
هرقوتو جای او داشت و بعد از او عمش ییسونکه بنشست و در عهد منگو قاآن و قوبیلای قاآن
تمام مقام جوچی قسار ییسونکه بود و نام و آوازه او مشهور و در بسیار کارها آن بزرگ و مشهور بود احوال پادشاهست
در می آمده و او را احترام و تمکین بسیار کرده اند و بر قاعده تمامت لشکر و قوم پدر و آقا و اینی خود داشته و در وقتی که
میان قوبیلای قاآن و اریق بوکا مخالفت افتاد ییسونکه پیش قوبیلای قاآن بود و او را بعد از لشکر اوجاغ
در تاریخ قوبیلای قاآن مشروح خواهد آمد و می گویند در سن هفتاد و دو سالگی پیش قوبیلای قاآن بتوقلیان
آمده بود هنوز تاری موی او سپید نشده بود و بوقتی که چینگیز خان لشکر بر فرزندان بخش می کرد یکهزار و بفرزندان
جوچی قسار که بزرگ بودند چون یکو و توقو و ییسونکه داده و از لشکر سی صد و پانصد هزار داده و سرداران هر کس از آن
اوروق اوکی جای او بوده داشته آن لشکر نیز در میان ایشان و اهتمام او بوده و از آن زمان با سلطه توالد و تناسل بسیار شده اند

و در زمان منگو قاآن چندی از نوادگان بزرگ جوچی قسار در حیات بوده اند و او ایشان را معزز و محترم داشته و
یورت و مقام ییسونکه و اوروق جوچی قسار در اندرون مغولستان است از جانب شرق مایل بشمال بحدود ارگونه
و کوله ناور و قیلار نزدیک یورت جیبو پسر اوتچی نویان و نوادگان او طغاچار و پسر یکو را نام ایپاق
بوده و یکی دیگر را ارقوتو دیگر بعضی می دانسته اند و پسر توقو قرابوکان هم کسی نمی دانسته و پسر ییسونکه
امکان در زمان قوبیلای قاآن جای جوچی قسار و اولوس او داشته و پسر امکان سیکتور هم در عهد قوبیلای
قاآن تمام مقام پدر بوده و آخر الامر با پسرزادگان طغاچار که از اوروق اوتچی نویان بود هم اتفاق کرده با قوبیلای
قاآن عذر اندیشیدند و ایناق بیرون آمدند و قوبیلای قاآن ایشان را یاسا رسانید و لشکرشان
بخش کرد و شعبه ای از اوروق جوچی قسار بدین ملک آمده اند در عهد اباقا خان آنجا بودند و از آن زمان نیز
بعضی هستند و پسری دیگر از آن جوچی قسار بوده نام او ماقولدار و او را باندک سستی که در مزاج داشته منسوب
کرده اند و مادرش التان خاتون بوده از قوم قورلاس و این ماقولدار دو پسر داشته یکی جیرقدای نام و او را پسر نبوده

ترکل توقمای تودایا کوکتا سوتو قچاق

از خاتون زاده و پسر داشته — از خاتون آمده پسر داشته — از خاتون آمده است — از خاتون زاده و فرزند نداشته — از ختای زاده دو پسر داشته

بابا بوالنی بولاد

طایجیو مولادای

و پسر دیگر از آن ماقولدار بوکدکی نامزد و نام او معلوم نیست و جوچی قسار را پسری دیگر داشته قراالجو نام و حال او
آنست که بنده ای از آن جوچی قسار توقتای نام زنی پاکیزه صورت داشته نام او کوکجس جوچی قسار روزی او را
در صحرا دیده و جمال او در نظر وی آمده با او خفته و بعد از آن اندیشه کرده که چون بوی رسیده ممکن که حامله شده باشد
فرموده تا او را تنها نگاه داشته اند بعد از نه ماه پسری از وی در وجود آمده او را قراالجو نام نهاده و بخاتون خویش التان خاتون
داد و گفت ترا کی پسر است این فرزند ترا باشد التان خاتون او را پرورده و بزرگ کرده و از آن قراالجو هفت پسر در وجود آمده
اند و اسامی ایشان و نوادگان بدین تفصیل است

تیمور سالی موکلدو توقتوقو سالتوقا مونکدو قورتقه

او را پسر نبوده است — دو پسر داشته است — پسری داشته ارسلان نام — او را دو پسر بوده است — یک پسر داشته است — او را پسر نبوده است

بوکرتی قوروچی هولاکو خان قرجان جاورچی ادرکیمور

آمده یاغی شده

می گویند در وقتی که اوکتای قاآن پادشاه بود و جغتای آقای او با اولوس خویش می بود پیش اوکتای قاآن
فرستاد و عرضه داشت که کسانی که با ایشان عهد می بندیم و با ایشان آش و شراب می خوریم تمرد اگر قاآن غلامی
کند و از آن قوم خدمتکاری بفرستد حاکم باشد اوکتای قاآن فرمود تا خدمتکاری از اوروق جوچی قسار گسیل کنند از آن جمله
قراالجو را تعیین کردند التان خاتون که او را پرورده بود گفته است چگونه او را تنها بگذاریم با وی بهم آمده و پسرزاده خود

جرتوپان را که هنوز طفل بود با خود آورده و ملازم **جغتای** بوده اند و بوقت آنکه براق که پسرزاده **جغتای** بود بجنگ **اباقاخان** می آمد فرزندان الجو و جیرقتای بموجب مذکور با وی آمده اند و مصاف داده چون براق برگشت و لشکر او متفرق شدند در دیگر سال ایشان را مامق بکاج کردند که پیش ازین ایشان را **قاآن** فرستاده بود اکنون پیش **اباقا** بوده و اورا کوچ دهیم و جیرقتای بیشکسم تمامت بیامدند و بسو قورلوق بیندگی **اباقاخان** رسیدند و تکشمیشی کردند و بسیرغامیشی مخصوص گشتند کوکا را فرمود تا ملازم **ارغون** باشد و بعد از آن سوتو را نیز بملازمت او فرستاد و توسان را ابیحه فرمود با کراتی و هندو مرکردند و ترکل را ام ایاچی فرموده بود چون ملایمکاری تمام توانست نمود اورا معزول کرده ملازم خود گردانید و تقان را نصب کرد تیمور و سالی و مونکدو و قوتوق در تومان شیامون نویان در تمام بودند سالنقون و مونددر و قورتقه ملازم **اباقاخان** براه پسران می کردیدند **پسر سوم قاجیون** و او خواتین و پسران بسیار داشته لکن قایم مقام او الجیدای بوده و عظیم معتبر بوده **منکلی قاآن** و **منکو خان** و **قوبیلای قاآن** همواره او را عزیز و محترم داشته اند و در کارهای بزرگ با وی مشورت کرده و اولوس و یورت او بجانب شرقی براستقامت جهت شرقی است دراقصای مغولستان بحدود کیرلای تا ختا بیان از قبل اوزان تا در آن جرچ کشیده اند و بولایت جورجت نزدیک است و مواشی که بدانجا نزدیک افتاده یورت قدیمی قوم ایکراس و موضع قلا و الجیدای است و حدود رودخانه القوی است و تا غایت وقت فرزندان و لشکر او ملازم **قاآن** اند و در آن ممالک از اوروق ایشان کسی نیست و بوقت آنکه **چنگیزخان** لشکرها را بر پسران بخش می کرد سه هزار نفر با الجیدای نویان داده مقدم ایشان آشقاطای اوجقاش کوباکل اتسا و دای نام شعبه است و اوجقاش نام شخص و کوباکل لقب و از امیران قوم نایمان بوده و دیگر امرا از قوم اوریانکقت و تاتار بودند چه اکثر آن سه هزار لشکر نایمان و اوریانکقت و تاتار بوده اند و این زمان بواسطه تناسل و توالد بسیار شده اند و الجیدای پسران بسیار داشت و قایم مقام او جاقوله بوده و او نیز فرزندان بسیار داشته و قایم مقامش قلادر بوده و او را نیز فرزندان بسیار بوده اند و قایم مقام او قدآن و او نیز فرزندان داشته و قایم مقامش شینکلقر بوده و **قوبیلای قاآن** جهت امتحان فرموده تا شعبه الجیدای را شمرده اند و ششصد نفر برآمده و این پسر آخرین بوده که با اوروق اوتچی نویان شابا و دیگر شهزادگان یکی شده و با **قوبیلای قاآن** غدر اندیشیده و **قوبیلای قاآن** ایشان را بیاسا رسانید و لشکرشان را بخش کرد **پسر چهارم تموکه اوتچکین** تموکه نام است و اوتچکین یعنی خداوند آتش و یورت و پسر کوچکتر را اوتچکین گویند و او را اوتچی نویان اسم علم گشته و بدان شهرت دارد و خاتون بزرگ داشته نام او سندبقین از قوم اولقونوت و از جمله خویشان مادر **چنگیزخان** بوده بدان سبب او را عظیم معتبر و محترم داشته اند و اوتچی نویان عمارت دوست بوده و بهر موضع که رسیده سرای و کوشک و باغ بنیاد نهاده **چنگیزخان** او را از دیگر برادران دوست تر داشته و بالادست برادران مهتر می نشانده و تا این غایت فرزندان او بالای فرزندان آن دو برادر دیگر نشینند و بوقتی که **چنگیزخان** لشکر بر فرزندان بخش می کرد پنج هزار نفر بوی داده از آنجمله دو هزار از قوم اورنات از اقوام کلکرت بوده اند و یک هزار از قوم بیسوت و دو هزار از هر قوم مجتمع کرده و او را فرزند بسیار بوده اند و قایم مقامش طغاجار نویان بوده و او قورچ لشکر بسیار داشت و بتناسل و توالد آن پنج هزار نفر لشکری بسیار شده اند و منتشر گشته و ولایت و یورت او در شرقی شمالی بوده باقاصی مغولستان

بجانب

جانب اران بجانب هر قوم دیگر از مغول بوده اند و همواره در قوریلتای و کارهای بزرگ پیش **قوبیلای قاآن** در کنکاج بوده و عظیم معتبر و موقر و در زمانی که اریغ بوکا با **قوبیلای قاآن** مخالفت کرده بود **قوبیلای قاآن** او را با شای لشکر کرد اسیده بجنگ فرستاد و لشکر اریغ بوکا را بزد و بعد از آن بوسیله حکم یرلیغ **قوبیلای قاآن** بلشکرها و نشستی و زند بوجه احسن کرده و عمری تمام یافته و چون نامه او را فرزندان بسیار بودند و قایم مقام او جیرتای و او نیز فرزند بسیار داشته و قایم مقامش طغاجار بوده و او را نیز فرزندان بسیار بوده اند و با بسیاری لشکر که با وی متعلق بودند بکوچ دادن **قوبیلای قاآن** مشغول بوده و پسر بسیار داشت و از جمله نام تمام مقام او شد و او را نیز فرزندان بسیار بودند و تایار تمام مقام او گشت در زمان **قوبیلای قاآن** شد تا ایشان را بشمردند اوروق اوتچی نویان ششصد نفر بوده و این تایار مذکور در آخر عهد **قوبیلای قاآن** بوده و با شهزادگانی که ابن عم او بودند مانند سیکتور از اوروق جوچی قسار و شینکلقر از اوروق الجیدای نویان و ابوکان از اوروق کولکان و اوروق کدن پسر **اوکتای قاآن** و دیگر شهزادگان که پیش **قوبیلای قاآن** جمله یکزبان شدند و اندیشه کردند که با قایدو یکی شوند و با **قاآن** یاغی کردند چون ایشان بیرون آمدند **قاآن** لشکر کشید و ایشان را بگرفت و بعضی را بیاسا رسانید و لشکرها ایشان را تجش کرد و این زمان از اوروق ایشان کسی نمانده **پسر پنجم بیلکوتی نویان** از خاتونی دیگر زاده و او را در عداد دیگر برادران نمی آورده اند و همواره ملازم **چنگیزخان** بوده و در دوتی که **چنگیزخان** با قوم قیات یورکین مقدم ایشان ساچه بیکی و با جمع بطوی مشغول بودند در آن میانه با یکدیگر خصومت کردند در آن مخاصمت بیلکوتی نویان کرا بیر را بیاسا بیشی محکم کرد دوش او را بشمشیر بریده اند و آن حکایت در داستان **چنگیزخان** مشروح بیاید و او را فرزندان بسیار بوده اند و از آنجمله جاوتو قایم مقام او شده و او را از آن سبب جاوتو گفته اند که صد خاتون و صد پسر داشته و چنان بر شده که خاتونان و فرزندان خود را نمی شناخته و بوقتی که **قوبیلای قاآن** پسر خود نومغان را با دیگر شهزادگان بجنگ قایدو می فرستاد و آن شهزادگان کنکاج کرده قصد نومغان کردند و او را بگرفتند جاوتو در آن کنکاج بوده و با ایشان متفق چون مراجعت نمود امرای ناجاد نویان از اوروق الجیدی نویان بود **قاآن** پیغام فرستاد که جاوتو حرج کمکی کرده او را بیاسا رسانم یا نه **قاآن** فرموده که او را بر حق ثابت است او را مکشم و آن حق آن بوده که در وقت جنگ با **قاآن** جاوتو **قاآن** را مدد ها کرده بدان سبب او را نکشت اما لشکر از او باز گرفت و او را بسواحل جزر فرستاد و نگهبانان بر وی گماشت و جاوتو در آن وقت چاروق خایف بوشیدی و بر تنی و نخود و خوش بسبب گذرکردی تا آتش بخشی نگهبانان گفته اند که ما یاد او گفته سزای تو آنست چه در اول خدمت نیکو کردم و در آخر زبان آوردم و گنه کاردم و جان خود بخشیده اند و او را سرانجام عجب بود و بدان موجب زندگانی می کرد و **قوبیلای قاآن** جهت امتحان اوروق او را شمرده هشتصد نفر بوده اند و گفته چنانکه است که از نسل پسران جوچی قسار که چهل نفر بوده هشتصد نفر متولد شده اند و از پسران بیلکوتی نویان که صد بوده اند هم هشتصد نفر متولد شده و زیادت نیستند بعد از آن گفته است که اوروق جوچی قسار محتشم ترند اند و اوروق بیلکوتی نویان دونیش از آن سبب تو الد ایشان کمتر بوده و این زمان اوروق او در خدمت **قاآن** اند شرح و تفصیل شعب فرزندان مسوکای بهادر غیر **چنگیزخان** برادرم چنانکه ذکر رفت

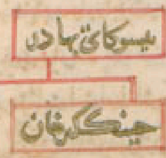
والسلام

جنگ و مصاف [illegible]

اگرچه جنگها و مصافها که یسوکای بهادر با اقوام تاتار بوده که در آن عهد مشهورترین اقوام اتراک بوده اند و لشکر از دیگران زیادت و از آن تاریخ که بواسطهٔ مردن سائین تکین برادر خاتون قبل خان و کشتن خویشان او جنگ میان قوم تاتار و اسلاف و فرزندان قبل خان و اقوام تاتار خصومت واقع شده چنانکه در داستان قبل خان ذکر رفت از جانبین قصد تمام کرده و همواره با یکدیگر جنگها کرده اند و مصافها داده عاقبة الامر یسوکای بهادر بر ایشان غالب آمده و ایشان را مقهور گردانیده و بعد از آن چنگیز خان تمامت آن قوم را و چندین اقوام دیگر در ربقهٔ بندگی و اسیری خویش آورده چنانچه امروز مشاهده می رود که تمامت اقوام اتراک بنده و لشکری اوروغ چنگیز خان اند و بتخصیص در وقت ولادت مبارک چنگیز خان یسوکای بهادر بجنگ تاتار بر نشسته بود و تموجین اوکه را و قوری بوقا را که پادشاه ایشان بودند کشته و اسباب و اموال ایشان غارت کرده چون مراجعت نمود چنگیز خان مبارک در وجود آمده بود آن قضیه را بفال داشته نام او تموجین نهاد و ذکر آن حال در داستان چنگیز خان مشروح خواهد آمد ان شاء الله العزیز

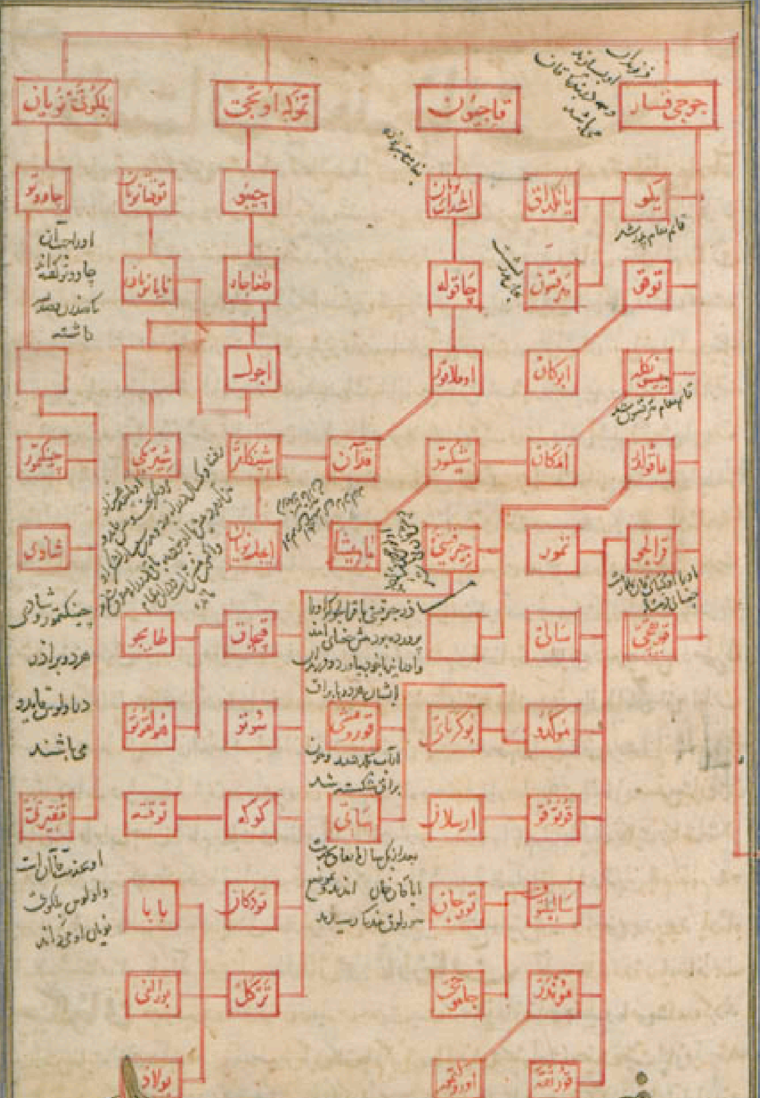
قسم دوم در صورت یسوکای بهادر و خاتون او و جدول شعب فرزندان ایشان

یسوکای بهادر را بوجهی که در قسم اول مفصل ذکر رفت پنج پسر بوده اند و ایشان را اوروغ و فرزندان بسیار و بغیر از چنگیز خان آنچه از ایشان مشهور و معتبر بوده اند نوشته شد و در این قسم وضع او و خاتونش اثبات کرده اسامی فرزندان و نوادگان مذکور بر جدول شعب خواهیم نهاد و از آن چنگیز خان که پادشاه جهان و جهانیان بوده در داستانی علیحده مشاهدت خواهد آمد والله تعالی ولی التوفیق



اول نام او تموجین بوده و سیزده ساله بوده که پدرش نماند و بیشتر خویشان و اتباع از وی برگشتند و مدت بیست و هفت سال بر ایشان حال بود و بعد از آن دولت او روی بزیادت نهاد و چون اونگ خان پادشاه کرایت را مقهور گردانید او را چینگکی خواندند یعنی پادشاه معظم و بعد از آن چون تایانگ خان پادشاه نایمان را بکشت و پادشاهی برو مقرر و مسلم گشت توق نه پایه سپید برپای کرد و لقب او چنگیز خان نهادند و واضع آن تب تنگری پسر منکلیک ایچکه بود و نامش کوکجو بوده و لقب تب تنگری

جوجی قسار



فصل دوم از باب دوم از مجلد اول از کتاب جامع التواریخ

در داستانهای چنگیز خان و اوروغ نامدار او و ذکر بعضی پادشاهان که در عهد شده اند و بعضی پادشاه او لوس متین یافته مجمل حکایات پادشاهان اقالیم عالم که معاصر ایشان بوده اند تا شهور سنه خمس و ستمائه هجرت

آغاز

داستان چینگیز خان

بر ضمیر منیر ارباب تدبیر و تفکر مخفی و مستور نماند که هر نوع در عالم کون و فساد از تخریب بقاع و بلاد و تعرض انواع عباد حادث و واقع شود و از انقلاب امور و تبدل احوال ظاهر و شایع گردد مقتضی فضل و عدل ربانی و متضمن عظایم و جسایم حکم یزدانی تواند بود و اجرا سنت الهی در ابداع مکونات نامتناهی بران جملت که چون بمرور دهور قوانین امور فتور پذیرد و بتعاقب و توالی ایام و لیالی حال دول و ممالک اختلال و اضطراب می‌یابد بهر قرنی صاحب قرانی عظیم شوکت مهیب صولت مخصوص بتایید آسمانی و مشرف بخلعت ناعمه ربانی جهت ازاحت آن خلل و ازالت آن زلل بر می‌خیزد و در تمهید ارکان آن بنیان و تشیید مبانی آن معانی سعی باقصی الغایه و جهد بابلغ النهایه نماید و عرصه ممالک را که عرضه مهالک گشته باشد از انجاس و ارجاس ارباب شر و اصحاب غدر و پاک گرداند و غبار فتنه و فساد مفسد و عیار بزخم شمشیر آبدار از روی روزگار بنشاند و خلاصه این ترک و مقصود از این تشبیب آنکه پیش از این چون در انجاء ممالک ایران خلل ظاهر شده بود و در اطراف جهان اصناف مرکشان بیرا گشته و بواسطه تنازع و تخالف روابط خوابط جهانداری انحلال یافت و اساس معیار امور سیاسی اختلال پذیرفت بمقتضی مشیت ازلی و موجب حکمت لم یزلی پادشاه جهان

چینگیز خان را که مبارز معرکه گیتی ستانی و چابک سوار میدان جهانبانی بود پای صولت در رکاب دولت نهاد و دست سطوت بر ارباب نخوت کشاد شرار آتش سنان آبدارش چون باد خاک از نهاد اشرار روزگار بر آورد و صدمات گرز قلعه گشای و ضربات شمشیر خون ریزش خان و مان اهل طغیان زیر و زبر کرد و چون قضا صمصام او با قضا و قدر مطابق بود بهر چه روی آورد مسخر رای او شد و بهر که اشارت کرد منقاد فرمان و منقاد او گشت و آنانکه طریقه مقاومت و عناد سپردند جان را بامان و مان را بامان سپردند و بمدار اندک روزگاری اندک بسیاری از ممالک در حوزه تصرف آورده بود رسم و قوانین یاساق و یوسون پادشاهی را مرتب و محقق گردانید و مراسم عدل گستری و رعیت پروری بتقدیم رسانید و استحکام قوام و دعایم مملکت را بمبانی و مستمی میسران مرطی فرمان داد و ابواب احسان و انعام بر طبقات اصناف انام بگشاد و چون در آن ایام مهام جهانگیری نکایات حرکات لشکر بلاد اسلامی سرایت کرده بود حکمت بالغه ایزدی چنان اقتضا کرد که آن الم را مرهم اسلام آن قوام باشد که بران الجم اقدام نموده بودند تا علیا ناز کمال قدرت ذوالجلالی و نفاذ امر لایزالی بر وضع دمیتین و مشرح و مبین شود و آن معنی بوجود پر جود پادشاه اسلام شهنشاه انام سایه آله ناصر دین الله **سلطان محمود غازان خان** خلد سلطانه که در دودمان خاندان

چینگیز خانی و مهر سپهر دودمان فرمان روایست صورت بست که خانخ دانی و عاصی و مطیع و عاصی مشاهده کردند بهدایت عنایت ازلی در آینه ضمیر مبارک منیرش که بی تکلف جام گیتی نمای عالم عرفان و محقق است حقیقت ایمان مرتسم شد و بر لوح سینه بی کینه‌اش که بی شایبه ریا مهبط فیض انوار کبریایست قاعده تمکن اسلام ثابت و مستحکم گشت و تمام اقوام او بنوذ و مغول را از در پرستان و بت پرستان راه در دایره دین اسلام آورد و نقابها و معابد را مشروع داد بکلی براندا خت و روی زمین از مشرکان و منافقان دین بپرداخت و تقویت ملت محمدی و تمشیت احکام شریعت احمدی و دفع ظلم ظلمه و مفسدان و قمع اهل عدوان و طغیان بر وجهی نمود که بعد از عهد نبوت و عصر هجرت در هیچ زمانی آرایش اسلام و آسایش انام چنانکه درین عهد و دولت روز افزون دست نموده کما که بسعادت ادراک این عهد همایون و روزگار میمون مستسعد شده ایم شکرانه این موهبت عظیم و مرحمت عمیم چگونه توانیم گزارد که آخر

معنی و مطلوب بدان نمی‌بود از ظهور رونق بازار مسلمانی و انقطاع اسباب مشقت و پریشانی جمله ما راحت داخله و اطمینان و استقامت امور اهل ایمان از کمال عاطفت و مرحمت شهنشاهی بر ما گشاده **و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء** والحمد لله علی ذلک حمداً کثیراً حق جل و علا امداد تایید و نصرت پادشاه اسلام شاه جهان پناه ناصر دین الله **سلطان محمود غازان خان** ابد الدهر متواصل و مترادف داراد و ایام دولتش را بسعادت ابد و دهر سرمد متصل انه ولی الاجابه

داستان
چینگیز خان بن یسوکای بهادر

وآن بر سه قسم است بدین تفصیل

قسم سوم	قسم دوم	قسم اول
سوم حکایات و حوادث که در زمان پادشاهی او واقع گشته و بیلیکها و سخنها و حکمتهای آمیز که گفته و فرموده و سیر و اخلاق پسندیده او از آنچه در دو قسم سابق داخل نگشته و بسبب آنکه از کتب و متفرق از هر کس و هر کتاب معلوم شد علی حده نوشته می‌شود	**دوم** در تاریخ و حکایات زمان پادشاهی او و صورت تخت و خواتین و شاهزادگان و امرا در حالت جلوس او بر سریر خانی و نسبت آن و ذکر مصافها که داده و فتحها که دست داده و صورت کرده و مقدار مدت پادشاهی او	**اول** در تقریر نسب او و شرح و تفصیل پسران و دختران و نوادگان او که تا غایت وقت منشعب گشته‌اند و ذکر خواتین و دامادان و صورت او در جدول شعب فرزندان

قسم

اول در تقریر نسب **چنگیز خان** و شرح و تفصیل خواتین و پسران و دختران و دامادان او و وضع جدول او و شعب فرزندان او و هر چند بدان او را تا الان قوا تاریخ و داستانها علی حده نوشته شد در آن داستان شجره او را تا الان قوا مشروح نوشته و انجه تر می‌باشد تا هر کس خواهد که بر فروع واقف شود مثل راکه داستانها دیگران مطالعه کند هم از آنجا فهم کند و نیز ذکر کنم مغولان هر یک از آبا و اجداد را باصطلاح خویش بکدام اسم می‌گویند و شجره **چنگیز خان** و القاب اجداد او بدین تفصیل است

پدر	پدر	جد	پدر
پنجم چنگیز خان تومبنه قاآن و بمغولی بودتو گویند	سوم چنگیز خان قبل خان و بمغولی ابینچیک گویند	چنگیز خان برتان بهادر و بمغولی ابوکه گویند	چنگیز خان یسوکای بهادر و بمغولی ایچکه گویند
پدر	**پدر**	**پدر**	**پدر**
هشتم چنگیز خان بوذنجر اصطلاح تا هشتم پدر است	هفتم چنگیز خان دوتوم منن و بمغولی دوتاقون گویند	ششم چنگیز خان قیدو خان و بمغولی بودوتقون گویند	پنجم چنگیز خان بای سنقور و بمغولی بوداوکور گویند

چنگیز خان

الان قوا

در روایتی دیگر چنان آورده اند
که الان قوا دعم می باشد چه
مغولان گویند بودنجر دو پسر داشت
یکی بوقا و دیگر ناچین و پسر
بوقا دوتوم منن بود و جهت
اختلاف روایات در داستانها
متقدم بروایتی گفته شد و
اینجا بروایتی دیگر ثبت گشت تا
هیچ کدام مهمل نباشد والله اعلم

از داستانها آنچه متقدم و حکایات سابق معلوم و مقرر شد که چنگیز خان خلاصه تمامت اقوام نیرون است که از الان قوا در وجود آمده اند و بعد از خروج او عالمیان مشاهده کردند که بانواع تاییدات آسمانی منصور و مظفر بوده و از غایت قوت و شوکت جمیع اقوام اتراک و مغول و دیگر اصناف را مسخر خویش گردانیده و در سلک بندگان آورده و او مانند دُرّ یتیم از میان جواهر از جمله آن طوایف بشرف ذات و نفاست صفات برآمده و ممالک اقالیم عالم را در حوزه تصرف و قبضه سلطنت آورده و اولاد بزرگوار او و اوروق نامدار او در شرق و هفت اقلیم مالک تاج و تخت جهانداری و والی مملکت بختیاری شده اند و عاقبه الامر دین اسلام بتقویت پادشاه جهان ناصر دین الله سلطان محمود غازان خان خلد الله سلطانه و اعلی شانه که علم علی بعد آن همه قبایل و عشایر بت خان ثابت ارکان و قوی بنیان گشته که سکان از دور و نزدیک و ترک و تاجیک معاینه مشاهده می کنند ان شاء الله امداد دولت این همایون تا ابد روز افزون باشد و هر چند در قسم دوم تاریخ احوال و حکایات چنگیز خان هر یک بوضوح مشروح و مفصل خواهد آمد اینجا نیز بسبیل دیباجه شمه بطریق اختصار ایراد می رود تا خوانندگان را علی الاجمال وقوفی حاصل آید و نیز ذکر خویش و نسب فرزندان او که خواهد آمد بفهم نزدیکتر باشد می گوییم و بالله التوفیق

چنگیز خان در سن طفولیت به سیزده سالگی از پدر باز ماند و اقوام بسیار که در زمان دولت پدرش یسوکای بهادر جمع شده بودند و مطیع او گشته چون چنگیز خان را طفل دیدند از وی برگشتند و چون مادرش اولون ایکه عظیم کافیه و عاقله بوده او را و خان و مان و اتباع و لشکر یسوکای بهادر باز مانده بودند محافظت و مراقبت می نموده و بکرات احوال چنگیز خان ضعف می پذیرفته و چند نوبت اقوام تایجوت بروی فرصت یافته اند و بند کرده و حق تعالی او را از آن ورطها خلاص داده و چون در ازل الآزال خواست خدای تعالی چنان بوده که او پادشاه عالم شود بتدریج تربیت می یافته تا بواسطه مقاسات زحمات و تحمل مشقات بر کارهای صعب مصابرت تواند نمود و چون بدولت پادشاهی و آسایش رسد قدر آن نعمت بزرگ داند و شرایط شکرگزاری بتقدیم رساند و چون بمراتب علیه رسد عالمیان را هر یک بجای خود تواند داشت و با وجود ضعف حال و کثرت مشقات و زحمات و شداید گوناگون عظیم بهادر و شجاع بوده

و بغایت

و بنات عاقل و هنرمند صاحب رای و فرهنگ بجهت کرم و انعام تمام آوازه او در اطراف منتشر شده بود و محبت او در طباع بادید آمده و اقوام بجانب او مایل می شده اند و رغبت می نموده تا قوی حال و با شوکت گشته و دوستان را مظفر و منصور و دشمنان را مخذول و مقهور گردانیده و بسبب آنکه خویشان و عم زادگان او و برادرانش بروی حسد می بردند علی الخصوص اقوام تایجوت که همسایه بودند و یورتها را ایشان بهم نزدیک و تدارک ایشان مهم تر بود از کسانی که بیگانه بودند و مسافت میان ایشان بعید پیشتر با ایشان در افتاده و بانواع زحمات کشید تا اکثر آن قوم را مقهور کرده و باقی ماندگان را در سلک بندگان آورده چنانکه مشروح خواهد آمد و بعد از آن بعضی خویشان و اقوام مغول که نسبت بوی نزدیکتر بودند مسخر و مطیع گردانیده و بعد از آن قومی از خویشان او با اونگ خان پادشاه کرایت که میان او و چنگیز خان دیرینه دوستی و پیوند فرزندی بود یکی شدند و با اتفاق قصد او می اندیشیدند و مقام و یورتها را ایشان بهم نزدیک و متصل بود ضرورت گشت تدارک آن جمع کردن بکرات مصافها دادند تا عاقبه الامر چنگیز خان غالب آمد و ایشان را جمله ناچیز و نیست گردانید بعد از آن اقوامی را از مغول که در حدود یورتهای او می نشستند و همسایه بودند اکثر دشمن و مخالف باشند تدارک کرد بعد از آن میان او و پادشاهان نایمان که بواسطه دشمنی که با پادشاه کرایت اونگ خان داشتند و دوستی چنگیز خان با وی چند نوبت چنگیز خان با ایشان جنگ کرده بود عداوت و مخاصمت تمام گشت و کینها در سینها مستحکم شده و در حوالی ولایتی که چنگیز خان نزدیک بود از نسل خانان و خالفان گشته بود و بسرحدهای نایمان بهم پیوسته و بعضی دشمنان چنگیز خان از خویشان او و اقوام مغول پیش ایشان رفته و بادی دشمنی و عداوت آغاز نهاده بدین اسباب لازم شد با ایشان محاربت کردن تا جمله را مقهور و مسخر گردانید بعد از آن پادشاه ختای التان خان که پادشاهی بغایت بزرگ و معتبر بوده و در همه اوقات اکثر اقوام مغول و ترک بواسطه آنکه در حدود ولایت ختای بوده اند مطاوعت و انقیاد ایشان نموده اند از چنگیز خان برهمان قاعده توقع مطاوعت و متابعت می داشت و نیز پادشاهان ختای پیش از این چنانکه در داستانها آنچه متقدم گفته شد آبا و اجداد و اعمام چنگیز خان چند کس را کشته بودند بدین سبب میان ایشان معادات و مناقشت بادید آمده و چون حق تعالی چنگیز خان را قوت و قدرت داد و لشکر بسیار بروی جمع شد بر خود واجب دانست بمکافات و انتقام کینه دیرینه قیام نمودن با سپاهی بسیار بجنگ التان خان رفت و اکثر ممالک ختای را مسخر کرد و پادشاهان و گردنکشان ایشان را مسلوب و مقهور گردانید و بقیه شمشیر جمله مطیع و فرمان بردار گشتند و بعد از پنج سال لشکری را در آن حدود گذاشت و با اردو خویش مراجعت کرد و بعد از آن مملکت تبت و تنکقوت که هم در حوالی ولایت او بود مسخر گردانید و در خاطر داشت که دیگر باره بجانب ختای رود تا آن ممالک را بیکبارگی مستخلص گرداند و ولایت قراجانک را نیز که با ختای متصل است و مغولستان نزدیک و هندوان و اهل قراجانک آنرا کنده رمی گویند و تاجیکان قندهار مسخر کند عزم آن بهم جزم داشت لیکن چون کوشلوک خان پسر پادشاه نایمان بوقتی که پدرش کشته شد گریخته بولایت ترکستان رفت و با بعضی اقوام مغول که دشمنان چنگیز خان بودند بر مملکت ترکستان که کورخان قراختای داشت مستولی گشته و کورخان نمانده آوازه آن حال بچنگیز خان رسید و عزمش از رفتن بجانب ختای و آن حدود فاتر شد و بدفع فتنه کوشلوک مشغول گشت جبه را با لشکر بفرستاد و او را نیز مقهور کرد و چون ترکستان که یکی از اطراف و عرصات کوشلوک شاه در سلطان

خوارزمشاه از دست گورخان بیرون آورده بود و کوشلوک بر بعضی از آن مسلط شده و خوارزمشاه بر بعضی چون لشکر چنگیز خان
کوشلوک را از میانه برداشتند سلطان خوارزمشاه تمامت ملک ترکستان تا اترار که سرحد است بدست فرو کرد چنگیز خان از آن
غیرت کرد و نیز جماعتی بازرگانان مسلمان که چنگیز خان ایشان را از راه اتفاق و دوستی پیش سلطان فرستاده بود خال
سلطان اینالجوق نام که او را غایرخان میگفتند بتامل و تمکین ایشان را در اترار بکشت بدان واسطه حمیت و غضب
بر چنگیز خان غالب شد که ولایت ختای و حرمت قراختای فراموش کرد و بر فور عازم دیار ترکستان و ایران زمین
شد و هر دو مملکت را باتفاق پسران و معاونت امرا بحد خود مسخر گردانید و بعد از او اوکتای قاآن ولایت ختای را
باتفاق برادر خویش تولی خان تمام بگرفت و ولایت کل و باشقرد و بولار و دشت قفچاق و اروس و چرکس و آس تا نهایت
شمال و از جانب جنوب تا حدود حبشه باتفاق برادرزادگان بستدند و ولایت سولنگقه مسخر کردند و در عهد
منگوقاآن برادرش قوبیلای قاآن آنچ از ختای مانده بود بگرفت و برادر ایشان هولاکو خان بغداد
و دیلم و قلاع ملاحده و شام و دیگر ولایات ایران زمین تا اقاصی روم یکبار بگرفت و قوبیلای قاآن در وقت پادشاهی
خود ولایت منزی را که ماچین و بعضی از هندوستان است و الی الغایة برقرار سال بسال در تزاید بود و اوروغ و فرزندان
چنگیز خان والیان که در حوالی ممالک ایشان است در تحت تصرف می آرند و هر روز کارهای معظم از آثار دولت
چنگیز خان و اوروغ او میسر گشته و می گردد و شرح و تفصیل آن حکایات هر یک در هر داستانی بجای خود
خواهد آمد اینجا بر سبیل دیباچه از مختصر ذکر رفت اکنون آغاز کنیم بشرح و تفصیل خواتین چنگیز خان و ذکر آنک
از هر خاتونی چند فرزند داشته و احوال هر یک در قلم آریم بعون الله تعالی و حسن توفیقه ان شاء الله العزیز

ذکر خواتین چنگیز خان و فرزندان او

چنگیز خان را قرب پانصد خاتون و سریت بوده و هر یکی را از قومی ستده بعضی را بطریق نکاح معهود خواسته
و اکثر آن بوده اند که چون ممالک و اقوام را مسخر و مقهور گردانید ایشان را بغارت بیاوردند لیکن آنانک خواتین بزرگ
بوده اند و در صدد اعتبار تمام آمده پنج بوده اند بدین تفصیل **خاتون اول بورته فوجین**
دختر دی نویان مقدم و پادشاه قوم قنقرات و معتبرتر و بزرگترین همه خواتین بوده و مادر چهار پسر بزرگتر که اهل اعتبار
بوده اند و پنج دختر بوده **پسر بزرگتر جوچی** بوده که تمامت پادشاهان و شهزادگان که در دشت قفچاق اند از نسل
وی اند و چنان تقریر میکنند که در وقتی که چنگیز خان با قوم مرکیت جنگ کرد و ایشان غالب آمدند بورته فوجین
بجوچی حامله بود قوم مرکیت او را بغارت بردند و بجهت آنک در آن وقت میان مرکیت و اونگ خان صلح بود او را پیش
اونگ خان فرستادند اونگ خان او را عزیز و محترم داشت و بنا بر دوستی قدیم که با پدر چنگیز خان داشته و او چنگیز خان
را فرزند میگفته بنظر عروسی بوی نگاه کرده و امرای او گفته اند چرا او را نمی ستانی جواب داده که عروس من است از مروت
دور باشد بنظر خیانت بوی نگاه کردن چون چنگیز خان از آن حال خبر یافت سبا را که جد سرتاق نویان بوده از قوم جلایر
بطلب اونگ خان فرستاد و آن خاتون را طلب داشت اونگ خان او را اعزاز و احترام کرده بوی سپرد چون روی بخدمت چنگیز خان
نهادند در راه جوچی بوجود آمد و بجهت آنک راه مخوف بود و مجال مقام و ترتیب گهواره نه سبا اندکی آرد خمیری نرم کرد و او را

دران

در آن پیچید و در دامن خود گرفته بآزرم بیاورد تا اعضای او درد نیابد و نام او بدان سبب جوچی کردند که ناگاه در وجود آمد
پسر دوم چغتای که از ابتدا ولایت ترکستان تا انتهای آب آمویه حکومت و الوس بوی بود و اولوس
او را الغو و مبارکشاه و براق میدانستند و اکنون دوا و پسر او قتلغ خواجه میدانند و تفصیل شعب فرزندان و
حکایات او هر یک بموضع خویش خواهد آمد **پسر سوم اوکتای قاآن** که بعد از چنگیز خان قاآن شد
و سیزده سال قاآنی کرد و کیوک خان پسر بزرگتر او بوده و قایدو و چند شهزاده که در این حدود می باشند از
نسل وی اند و حکایات ایشان بجای خود بیاید **پسر چهارم تولوی** که لقب او یکه نویان و الغ نویان
بوده و چنگیز خان او را نوکر میخوانده و اکثر اوقات ملازم پدر بودی و در جنگها با وی و تولوی بزبان مغولی آینه
باشد چون او وفات یافت تا این غایت آینه را نام غروق شده و نام آینه بترکی کوزکو است و این زمان مغولان نیز آینه را
کوزکو می گویند بسبب مذکور و منگوقاآن و قوبیلای قاآن و هولاکو خان و اریغ بوکه
فرزندان او بوده اند و اکنون از ذریت و فرزندزادگان ایشان تیمور قاآن و پادشاه اسلام غازان خان
خلد ملکه قاآن و پادشاه اند و دیگر شعب و ذریت از نسل پاک او قاآن و پادشاه هر اقلیم شده اند و داستان هر یک
علیحده خواهد آمد و این چهار پسر چنگیز خان همه عاقل و کافی و کامل و بهادر و مردانه و پسندیده بوده اند لشکر
و رعیت بوده اند و مملکت چنگیز خان را بمثابت چهار رکن داده و هر یک از ایشان را بپادشاهی نصب کرده و ایشان را چهار
کولوک میگفته و از آدمی و اسب و غیره آنک بر سر آید و بر دیگران راجح باشد و سابق آید او را کولوک گویند و حکایات این چهار پسر
و آنچ در داستان هر یک خواهیم نوشتن چنانک در این داستان چنگیز خان بیاید و از آنجا معلوم گردد و ذکر
امرا و لشکرها که ترتیب کرده بهر پسری داده هم در آن داستان در آن تفصیل او را مشروح خواهد آمد ان شاء الله العزیز
و اسامی پنج دختر که از آن خاتون بوده اند و ذکر آنکه هر یکی را بکدام شوهر داده بدین تفصیل است **دختر
بزرگتر فوجین بیکی** در ابتدا او را بجهت توسی بوقا پسر سنگون نواده اونگ خان میخواستند و آن وصلت با تمام
نرسید و بدان سبب دل ایشان در میان آمد و بعد از آن او را بپسر بوتو گورکان از قوم ایکیراس داده **دختر
دوم چیچکان** او را بپسر قوتوقه بیکی پادشاه قوم اویرات تورالچی گورکان داده **دختر سوم
الاقای بیکی** او را بپسر پادشاه اونکوت جنکوی داده **دختر چهارم تومالون** او را
بپسر پادشاه قنقرات داده نام او گورکان چغتو گورکان داماد باشد نام او هم گورکان بوده **دختر پنجم
التالون** و التالتان نیز میگفته اند او را بپسر تاجو گورکان از قوم اولقونوت نام او چاوور سیجان داده
و تاجو گورکان برادر مادر چنگیز خان بوده و چنگیز خان این دختر را عزیزتر از دیگر دختران داشته و احوال
و حکایات او بسیار است بعد از این نوشته شود و این پنج دختر و شوهران ایشان را قضایا و حکایات بسیار است و چون
شعب نسب هر یک در شعبی می آید و بعضی حکایات در داستان تواریخ چنگیز خان و داستانها اوکتای قاآن
و کیوک خان بیاید چون تکرار ساخته کند جمله معلوم و مفهوم گردد فرزندانی که از خاتون بزرگتر بورته فوجین در وجود
آمده اند این است که ذکر کرده شد **خاتون دوم قولان خاتون** دختر طایر اسون مقدم
قوم اوهاز مرکیت که بوقت جنگ با ایل شد و این دختر را بیاورد و بچنگیز خان داد و از او یک پسر داشته نام او

کولکان وان پسر را مرتبه چهار پسر بزرگ نهاده **وحکایت** کولکان و شعب فرزندان و حالات که او را چهار پسر بوده
پسر مهین را نام قوچه بوده چون پدرش وفات کرده است شش هزار مرد بدو داده اند وجای پدر بوی ارزانی
داشته وان قوچه پسری داشته اورودی نام او نیز جای ولشکر پدر داشته و ملازم **قوبیلای قاان**
بوده و پسری داشته نام او ابوکان دجای ولشکر پدر داشته لیکن در دوتوق اوروق تغاچار نویان نایا ودیگر
شهزادگان با **قوبیلای قاان** دل دگرگون کردند واندیشیدند که با نایا یکی شوند و **قوبیلای قاان** را معلوم
شد او را با دیگران بهم یاسا رسانید **خاتون سیم بیسوکات** از قوم تاتار و از او پسری
آورده نام او جاوور و در جوانی نمانده **خاتون چهارم کونجو خاتون** دختر آلتان خان پادشاه
ختای و مشهور است که خوب صورت نبوده لیکن بجهت آنکه پدرش پادشاهی بغایت بزرگ بود او را اعتبار و احترام میکرده
اند و **چنگگز خان** از وی هیچ فرزند نداشته و تا عهد **اریق بوکا** در حیوة بوده و بعد از آن نماند ودر اوردوی
این خاتون دختری اردوبک بوده که با ورچی او بود هقوتای نام و بغایت معتبر و مشهور شد **خاتون پنجم**
ییسولون خواهر بیسوکات مذکوره هم از قوم تاتار و غیر از این خواتین مذکوره **چنگگز خان** را خواتین
بوده اند که دراه بزرگ داشته لیکن درسلک و عداد این خواتین که بزرگترین نیامده اند از انجمله یکی **ابیقه خاتون**
دختر جاگمبو برادر اونک خان پادشاه کرایت و او را خواهری بوده بیکتوتمیش فوجین نام **چنگگز خان** او را
از برای **جوچی خان** خواسته بود و یک خواهر دیگر از برای **تولوی خان** سرقوقتنی بیکی نام که صدف
چهار در شاهوار مادر چهار پسر نامدار بوده مبارک قدم همایون اثر مسعود منظر وان ابیقه خاتون را جهة خود
خواسته بود ناگاه شبی خوابی دید و او را با میری که آن شب در کزیک بود بخشید نام او کهتی نویان از قوم
اورووت با تمامت خیل وحشم و خدم و تبع وایو و ملازمان و گله و رمه و دفینه و خزینه که داشت الا یک باورچی ودیگ
کاسه زرین که از ان طعام میخورد که آن هر دو جهت یادگار باز گرفت وباقی را تمامت با خاتون بهم بامیر مذکور بخشید
و آن حال در شعبه اورووت بشرح گفته شد **ودیگر گوربا سو خاتون** که در اول خاتون تایانگ خان
پادشاه نایمان بوده و بزرگترین خواتین او و او را بغایت دوست میداشته چون تایانگ خان کشته شد بعد از مدتی
او را پیش **چنگگز خان** آوردند و بر رسم و یوسون مغول او را در نکاح آورد **دیگر** **خاتون** دختر پادشاه
تنکقوت بوده
سونات خوات و او را بوی بخشید و بسیاری از خواتین پادشاهان و دختران امرا
خاتون **چنگگز خان** بوده اند لیکن در عداد خواتین بزرگ نیامده و **چنگگز خان** را از قمقی از قوم نایمان
پسری بوده جورچتای نام وان پسر پیشتر از همه پسران وفات کرده و نام مادرش معلوم نیست و پسری دیگر داشته
نام او اورچقان هم در کودکی نمانده و مادر او قمقی بوده از اقوام تاتار و نامش معلوم نشده است ذکر خواتین
معتبر **چنگگز خان** و فرزندان او و چون چهار پسر که معتبر بوده اند و ایشان را چهار کولوک می گفته یعنی چهار رکن
و هر یک از ایشان علیحده پادشاه شده در این جدول شعب فرزندان **چنگگز خان** که نهاده می شود از ایشان شعبه
فرزندان ایشان کشیده می آید چه در داستان هر یک شعب فرزندان او علیحده مفرد خواهد آمد واز ان کولکان چون داستان
مفرد نخواهیم نوشت هم اینجا شعبه او و فرزندانش کشیده می شود و دختران که چون مدار ایشان هر یک از قومی اند و دو

شعب

شعب آن اقوام که ذکر ایشان آمده اگر شعب ایشان کشیدن مناسب باشد در وضع **چنگگز خان**
در جدول شعب او بر این عبارت است که اثبات می یابد



چون این چهار پسر بزرگ و معتبر بوده اند و ایشان را چهار کولوک گفته اند یعنی چهار رکن چه هر یک از ایشان شعبه جداگانه خواهد آمد و سبب اوروق ایشان از اغاز شد تم و سخن مهرک پادشاه شده است اما اوروق **چنگگز خان** او را شعبه جداگانه خواهد آمدن

کارخانه ی یاد و بره ساخته اند بایت اوردوی منصوب

او را بپسر نکون بوتوکورگان از قوم ایکیراس داده بود

او را بتورالجی کورکان پسر تونقه بیکی پادشاه قوم اویرات داده بود

او را بجنکوی کورکان پسر پادشاه انکوت داده بود

او را بکورکان پسر پادشاه قنقرات داده بود ونامش هم کورکان بوده

او را بپسر تاجو کورکان از قوم اولقونوت داده **چنگگز خان** لقب او را جاووی ساچان نهاده بود و او را عظیم دوست میداشت

این دختر از قمه در وجود آمده و در وقت انکه پیش تر پادشاه نایمان بود که **چنگگز خان** آمده و ایل شد و او را فرزند بخواست ان دختر را نامزد او کرد چون پیش تر که داستانی بوده که حاکم بوده برای او شده تا زمان **اوکتای قاان** چون آن خاتون نماند **اوکتای قاان** او را بدو داده

قسم دوم در تاریخ و حکایات **چنگگز خان** از ابتداء ولادت او تا زمان خانی و پادشاهی و صورت تخت و خواتین و شهزادگان و امرا در حالت جلوس او بر سریر خانی و نشانه آرا او و ذکر مصافها که در هر وقت کرده و فتحها که دست داده و مقدار زمان پادشاهی او تا آخر عهد و ذکر وفات او

چون منهج این کتاب و وضع این تاریخ بر این نمط است که پیشتر شعب فرزندان هر قومی و پادشاهی تحریر کنیم انگاه در اصل تاریخ و حکایات شروع نماییم در قسم اول از این داستان عدد خواتین معتبر **چنگگز خان** و تفصیل پسران و دختران او ذکر رفت این زمان حکایات و تواریخ **چنگگز خان** از ابتداء زمان ولادت او آغاز کرده تا مدت حد سال اجمالا نوشته

می‌شود چه در اوایل حال حکایات او سال بسال متصل معلوم نبوده و بعد از آن آخر سال بسال در دفاتر و تواریخ منقول
آمده بر سبیل تفصیل نوشته می‌شود و هر چند مصنفان و مؤلفان تواریخ متقدم کتب انواع ساخته‌اند و حکایات
ازمنهٔ مختلف نامرتب پرداخته اما خوانندگان از آن فایدهٔ تمام نیافته و نیز تاریخ سال بسال که مرحوم ابن الاثیر نهاده
اگر چه سعی بسیار نموده لکن حکایت هر پادشاهی مضبوط نیست و کیفیت آن کما ینبغی بر ولا و ترتیب معلوم نمی‌شود و این
معنی نزد مطالعه کنان آن کتاب معروف است بنا بر این مقدمات مؤلف این تاریخ را اتفاق افتاد که هر چند سال معین که
تاریخ چینگگیزخان نوشته شود تواریخ دیگر پادشاهان اطراف که معاصر او بوده‌اند بر ولا آن تحریر پیوندد تا احوال
پادشاهانی که معاصر یکدیگر بوده‌اند علی العموم معلوم گردد ۵ و چون غرض از انشای این کتاب و جمع این حکایات تاریخ مبارک
غازانی است در تواریخ متقدم بعید العهد این ضابطه رعایت نرفت و نیز بتطویل می‌انجامید این قاعده مذکور از
ابتدای ولادت چینگگیزخان تا آخر عمر او و بعد از او تا این زمان هر چند سال را که مناسب و موافق بود تاریخ
چینگگیزخان و فرزندان او و احوالی که در تاریخ ایشان حادث شده نوشته می‌شود و تاریخ پادشاهان دیگر که
در آن عهد موجود بوده باشند اگر معلوم و محقق بود و بتبعیت لازم آید ذیل آن ساخته می‌آید تا این عهد همایون تاریخ
مبارک تا خوانندگان از احوال جمله باخبر باشند و آن ضابطه بر این نمط و ترتیب است که اثبات می‌یابد

تاریخ

چینگگیزخان از وقت ولادت او از ابتدای قاقا ییل که
سال خوک است موافق شهور سنهٔ تسع و اربعین و خمسمائه هجری
که در ماه ذی القعده واقع شده تا قاقا ییل که دیگر باره سال خوک است
مطابق شهور سنهٔ اثنی و ستین و خمسمائه که در ماه ربیع الآخر
واقع شده و در این مدت پدر او یسوکای بهادر در حیات بوده
و در سال آخر که سیزدهم سال است یسوکای بهادر وفات
یافته و چینگگیزخان از او سیزده ساله باز مانده

چون در زمان چینگگیزخان منجمان بطریق رصد احتیاط وقت نکرده‌اند و مورخان نیز روز و ماه اثبات نکرده
ساعت و روز ولادت او بتحقیق معلوم نیست اما پیش جمله شهزادگان و امرا و اعیان مغول معروف و مشهور است و بحد تواتر
رسیده که مدت عمر او هفتاد و دو سال بوده و در سال هفتاد و سوم وفات یافته و منجمان معتبر تاریخ وفات او نوشته‌اند
حضرت عظمت کمال پادشاهی او بوده و چنان آورده‌اند که در تنغوز ییل که سال خوک است در میانهٔ ماه پاییز پانزده
روز از ماه گذشته وفات یافته و هر چند هفتاد و سوم سال می‌باشد از سال ولادت او لکن چون اتفاق ولادت در میانهٔ
سال بوده و بر این تقدیر مدت عمر او هفتاد و دو سال تمام باشد و چون از عمر او تا چهل و یک سالگی بعضی طفولیت گذشته
و بعضی اضطراب حال و محنت احوال آن را سال بسال ضبط نکرده‌اند و تاریخ این چهل و یک سال را بطریق اجمال نوشته که
بعد از آن تا آخر عمر او مفصلا سال بسال آورده اما بر همان موجب خواهیم نوشت چون این قاعده تمهید یافت این زمان تاریخ
سیزده سالهٔ چینگگیزخان از ابتدای ولادت تا وفات پدرش بموجبی که تقدیم یافت ذکر کنیم و آن چنان بوده که

دروقتی

در وقتی که پدر او یسوکای بهادر در اوج عظمت و ذروهٔ اقبال و دولت بود و بر تمامت اقوام که پدران و اعمام او تعلق داشتند
حاکم و سرور و ایشان او را پیشوا و سرور خود ساخته متابعت و مطاوعت می‌نمودند دیگر اقوام از تاتار و غیرهم بموجبی که در شعبهٔ
تاتار گفته شد با او مخالفت و دشمنی می‌ورزیدند و میان ایشان محاربت بسیار افتاده در سال قاقا ییل مذکور یسوکای بهادر
بجنگ تاتار برنشست و خاتونش اولون ایکه بچینگگیزخان آبستن بود و پادشاهان تاتار تموجین اوکه و قوری بوقا
بودند یسوکای بهادر با ایشان مصاف داد و ایشان را مخذول و مقهور گردانید و مظفر و منصور بازگشت و خان و مال و گله
و رمهٔ ایشان را غارت کرد و بموضعی که آن را دلیون بولداق گویند نزول نموده و بعد از آن هم در آن سال مذکور قاقا ییل
چینگگیزخان بطالع مسعود در وجود آمد و مقدار کعبی خون منجمد چون جگر پاره‌ای فسرده در کف دست راست داشت آثار
جهانگیری و جهانداری بر صحیفهٔ جبین او پیدا و انوار بختیاری و کامکاری از جبههٔ او هویدا و چون یسوکای بهادر را بر آن فتح
تاتار و قهر پادشاه ایشان تموجین اوکه ترتیب العهد دست داده بود و بدان ظفر یافته آن معنی را بفال گرفته فرزند ارجمند را
نام تموجین کرد بنام پادشاه تاتار که ذکر او رفت و یسوکای بهادر در زمان خود مقدم و سرور اقوام نیرون و آقا و اینی خویش
بوده و میان او و پادشاهان و امرای اقوام دیگر که اکثر ایشان را بواسطهٔ مخالطات با مغول و مناسبت صورت و لغت جمله مغول
می‌خوانند و در زمان قدیم هر قوم را از ایشان اسمی و لقبی دیگر بوده و صنفی از مغول منفرد عداوت و مخاصمت تمام بوده است
خصوصا اقوام تاتار و یسوکای بهادر با اکثر آن اقوام مصاف داده و جنگها کرده و بعضی را در تحت فرمان آورده و از نهایت
سطوت او اکثر دوست و دشمن محافظت جانب خود را مطیع او شده‌اند و حال و کار او عظیم منتظم و با رونق بوده و بعد از آن
چینگگیزخان خدای بزرگ را آورده چنانکه در داستان او گفته شد و در این مدت سیزده سال برقرار در پادشاهی
اقوام خود متمکن بوده و به چند نوبت لشکر برنشسته بقصد دفع اقوام اتراک اعدا که در اطراف و حوالی او مقیم بوده‌اند و در اکثر
مصافها فتح و ظفر او را بوده اما جماعت خویشان بموجب الاقارب کالعقارب بسبب بغض و عداوتی که در طبیعت
ایشان مرکوز و مضمر بوده حسد بردندی و چون قوت و قدرت مقاومت نداشتند تخم کینه و عداوت در اندرون می‌کاشتند تا
آخر عمر او و چون یسوکای بهادر هم در سن جوانی وفات یافت اقوام تایجیوت که از جملهٔ اعمام و ارکان خویشان
پدر او بوده‌اند بموجبی که در شعب ذات اجداد چینگگیزخان مبین ذکر کرده شد قوی حال تر بوده‌اند و تبع و لشکر
زیادت داشته و مقدمان ایشان پادشاهان معتبر و اگر چه در زمان یسوکای بهادر متابع و دوست و مطیع بوده‌اند
در آخر دولت او وقت وفات مخالفت و معادات ظاهر کرده‌اند و چینگگیزخان در وقت وفات پدر سیزده ساله
بوده و برادران او همه کوچک بوده‌اند و مادر ایشان اولون ایکه از قوم اولقنوت عظیم با عقل و کفایت بوده و بسبب
وفات یسوکای بهادر روزگار بر ایشان پریشان شده و شرح و تفصیل احوال ایشان در این مدت معلوم نه چون تاریخ
چینگگیزخان از ابتدای ولادت او که در قاقا ییل بوده موافق شهور سنهٔ تسع و اربعین و خمسمائه که اول آن در ماه ذی القعده
واقع شده و او در آن سال سیزده ساله بوده بر سبیل اجمال و اختصار نوشته شد اکنون تاریخ سلاطین و دیگر
پادشاهان اقالیم که در این سیزده سال معاصر چینگگیزخان بوده‌اند بر عقب این می‌نویسیم و بعد از آن دیگر باره
تاریخ چینگگیزخان بعد از این سیزده سال آغاز کنیم و می‌نویسیم بعون الله و حسن توفیقه

تاریخ

پادشاهان و خاقانان ختای و چین و کرائت و نایمان و منغول
و اویغور و ترکستان و کرل و باشغرد و قبچاق و اروس و چرکس
و آس و ماوراء النهر و خلفا و سلاطین ایران و روم و شام و مصر
و غیرهم که از ابتدای قاقای ییل که در ذی القعده سنه تسع و
اربعین و خمسمائه هجری واقع شده است تا انتهای قاقای ییل دیگر
که در ربیع الاول سنه احدی و ستین و خمسمائه هجری واقع شد که
مدت سیزده سال تمام باشد معاصر چینگگیزخان بوده اند
آنچه معلوم است و نوادر حوادث که در مدت مذکور افتاده

تاریخ

پادشاهان ختای و قراختای و جورجه که در این مدت مذکور بوده اند

کسانی که در این عهد پادشاهی آن ولایات می کردند نه از نسل پادشاهان قدیم آن ممالک بوده اند در شهور سنه تسع و ثمانین و مائتین هلالی هجری پادشاه ختای و قراختای و جورجه و تنگقوت که آن را چین و ماچین و ننگیاس می گویند شخصی بوده از نسل پادشاهان قدیم نام او لینگ تایزو و در عهد او یکی از امرا بر او خروج کرده نام او چوجی اباکی و آن ملک ختای و قراختای و جورجه بدست فرو گرفته و بعد از آنکه دو بطن او بسیار پادشاه جورجه خروج کرده و آن مملکت را از دست قراختای بیرون آورده و ایشان را براندخته در تاریخ سنه بضع عشر و اربعمائه و در سنه اثنی و عشرین و خمسمائه از پادشاه جورجه مذکور بتمامی ملک ختای مستولی شده و کاورون نام پادشاه اصل ختای از دست او پناه با مملکت ماچین داده و تا آخر وقت او و فرزندان او بر ملک ماچین قناعت کرده آنجا مانده اند و آن پادشاه که بر ولایت ختای و جورجه مستولی شده نام خود دای لیو کرده یعنی پادشاه عالم و بدین اصطلاح چون چینگگیزخان ممالک را از طرف اهل ختای نام او دای ون کردند یعنی پادشاه بزرگ که فرمان او بعالم محیط شده باشد و تاریخ و حکایات پادشاهان ختای و ماچین از قدیم الایام تا بدین غایت در کتب ایشان آمده مفصل سال بسال و پادشاه بپادشاه مشروح ذیل این تاریخ مبارک غازانی ساخته ایم چون خوانندگان خواهند که بر جملگی آن تواریخ واقف شوند از آنجا مطالعه کنند حالی اینجا اسامی پادشاهانی که در آن ممالک در مدت سیزده سال مذکور معاصر چینگگیزخان بوده اند و از نسل پادشاه جورجه که ذکر او رفته و لفظ التان خان بر سبیل لقب بر ایشان اطلاق کرده اند و هر یک را بزبان ختای اسمی و لقبی مخصوص بوده نوشته می شود بدین تفصیل

هیزون — چهارده سال — پنج سال
لیانک تایشزو — دوازده سال — هشت سال

تاریخ

پادشاهان ماچین که ختاییان ایشان را منزی می گویند و ختاییان ننگیاس گویند در مدت مذکور معاصر چینگگیزخان بوده اند

از

از پادشاهان از نسل پادشاهان اصلی آن ممالک اند که بر مجموع ولایات ختای و قراختای و جورجه و ماچین از قدیم باز پادشاه بوده اند و بموجبی که یاد کرده شد در شهور سنه خولجی اباکی از ممالک ختای و قراختای و جورجه تغلب و استیلا بدست فرو گرفت و بعد از خروج پادشاه جورجه مذکور کاورون که از آن پادشاهان بود از ختای بماچین رفت و چون تاریخ ایشان مبسوط در ذیل می آید اطناب نمی رود و نام آن پادشاه که در این مدت سیزده سال بوده و مدت پادشاهی او این است که نوشته می شود

نم سون کاوزون
چهل سال بیست و پنج سال که گذشته بود
و دو سال که مانده سیزده سال

تاریخ

پادشاهان ترکستان و ماوراء النهر که در این مدت مذکور بوده اند

بوقتی که پادشاه جورجه بر پادشاه قراختای خروج کرد و بموجبی که شرح داده شد او را نیست گردانید امیری معتبر از آن قراختای نام او نوشی طایغو از آنجا بگریخت و بولایت قرغز و اویغور و ترکستان بیرون آمد و مردی عاقل و بغایت کافی بود و حشم بسیاری را از آن حدود بر خود جمع کرد و تمامت ولایت ترکستان را بدست فرو گرفت و لقب او کورخان شد یعنی پادشاه معظم و آن حال در شهور سنه اثنی و عشرین و خمسمائه بوده و بعد از آنکه کورخان مذکور نماند پسری هشت ساله از آن او را بجای پدر بنشاندند و بحسن کورخان خواندند و عمری دراز یافت مدت نود و دو سال ترکی که نود و پنج سال هجری هلالی می باشد و در سنه عشر و ستمائه تقریبا وفات او بوده و در سال ولادت چینگگیزخان این کورخان سی و چهار ساله بوده باشد و قریب بیست و پنج سال از پادشاهی او گذشته و در این سیزده سال مذکور معاصر در ترکستان او بوده والله اعلم

تاریخ

خلفا و سلاطین و ملوک و اتابکان ایران زمین و روم و شام و مصر و غیرهم که در این مدت مذکور معاصر چینگگیزخان بوده اند

تاریخ

خلفا

در بغداد بوقت ولادت چینگگیزخان مقتفی از عباسیان خلیفه بوده و تا شهور سنه ست و خمسین و خمسمائه در حیات بود و در سال مذکور وفات یافت و پسر او را مستنجد بجای او بخلافت بنشاندند و

در مصر در سال ولادت چینگگیزخان خلیفه اسماعیلیان ظافر بود و در محرم آن سال او را بکشتند و پسرش فایز را بجای او بخلافت بنشاندند و در سال وفات مقتفی که سنه ست و خمسین و خمسمائه بود درگذشت و ابن عم او را عاضد بخلافت بنشاندند

تاریخ
سلاطین

درخراسان سلطان سنجر بن ملکشاه سلجوقی متغلب او سلطنت بود و بود سال عمر از ولادت
چنگیزخان اقوام او غز او را در شکارگاه ربوده بودند و محبوس گردانیده و در سال ولادت او خلاص یافت به ماه
رمضان و بقلعهٔ ترمذ گریخت و علی بک سر اقوام قارلوق که دشمن سلطان بوده بنامه و تار[لوق] مطیع سلطان شدند و سلطان
بمرض قولنج مبتلا شد و باسهال مودی گشت و وفات یافت در ربیع الاول سنه اثنی و خمسین و خمسمایه و غزان در شهر نشابور
افتادند و قتل و نهب و اسر و غارت کردند **ودرخوارزم** اتسز بن محمد بن ملکا تکین که یکی از ارکان دولت سنجر بود
متصدی امر سلطنت شده بود و بعضی از ممالک ترکستان و دشت قبچاق نیز بدست فرو گرفته و در سنه احدی و خمسین
و خمسمایه بمرض فالج وفات یافت و عمر او شصت و یک سال بوده و بعد از او پسرش ایل ارسلان بخوارزمشاهی سلطنت
نشست **ودرعراق عجم** سلطان محمد بن محمود بن محمد بن ملکشاه سلجوقی در دار الملک اصفهان بر تخت سلطنت بود
و در ان سالها از اطراف لشکر کرد و بغداد را چهار ماه در آنجا بین محاصره کرده و در داشت آن حال شنید که برادر
او ملکشاه و اتابک ایلدگز بسر خود که شوهر مادر ارسلان بن طغرل بود با ارسلان مذکور همدان را محاصره کرده اند بدان سبب
المرض غضب و کینه برادر بازگشت تا دفع ایشان کند و لشکرها از او متفرق شدند و چون بهمدان رسید عازم بلاد ایلدگز گشت
و بعلت سل وفات یافت و در حالت نزع فرمود تا از آن لشکر برنشستند و تمامت اموال و اسباب از جواهر و نقود و هر آنچ
در خزانه پادشاهان باشد از نفایس و غلامان خوب پیکر و کنیزکان خورشید منظر را بوی عرضه کردند و از منظری بانها نظر
کرد و بگریست و گفت این همه امرا و لشکریان و اتباع و اشیاع و خدم و حشم و اقمشه و امتعه و جواهر و آلات و انواع نفایس
مالی که ذره رنج و الم مرا کم نمی توانند کرد و یک لحظه بر عمر من نمی توانند افزود بدبخت کسا که در جمع اسباب دنیوی سعی نماید
و جملهٔ آن اموال حاضران بخشید و پسری طفل داشت گفت دانم که لشکر مطیع او نشوند او را با آقسنقر احمدیلی که والی
مراغه بود سپرد تا او را بولایت خود برد و بپرورد و چون وفات یافت امرا مخالفت کردند بعضی بملکشاه برادرش
مایل شدند و بعضی بسلیمانشاه که عم ایشان بود و چون سلیمانشاه باصفهان رسید اتابک کله فارس و شمله ترکمان
والی خوزستان و جمعی امرای دیگر با وی بودند و پسر قاضی صدر الدین خجندی اصفهان را بوی سپرد و سلیمانشاه لشکرها را
که در حدود همدان بودند طلب داشت مطاوعت ننمودند و در سنه خمس و خمسین سلیمانشاه بهمدان رفت و لشکریان
جمع شدند و او را بگرفتند و در ربیع الآخر سنه ست و خمسین و خمسمایه او را خفه کردند و ارسلان بن طغرل که پسر زن
اتابک ایلدگز بود در همدان بپادشاهی نشاندند **ودرروم** سلطان مسعود بن قلج ارسلان پادشاه بود
و در سنه ثمان و خمسین و خمسمایه در شهر قونیه وفات یافت و بجای او پسرش قلج ارسلان را بسلطنت بنشاندند **و**
درکرمان ابو الفوارس محمد بن ارسلانشاه بن کرمانشاه بن قاورد بن جغربیک بن داود بن میکائیل
سلجوقی پادشاه بود و در سنه احدی و خمسین و خمسمایه وفات یافت و پسرش طغرلشاه بجای او بپادشاهی نشست
ودرغزنه سلطان خسروشاه بن بهرامشاه بن سبکتکین بود و در شهور سنه ست و خمسین و خمسمایه وفات
یافت و پسرش ملکشاه بجای او نشست **ودرغور** سلطان علاء الدین حسین بن الحسین بود و هم در سال

مقتول

مذکور نماند و پسرش سیف الدین محمد بجای او بنشاندند و در سنه ثمان و خمسین بدست اغزان کشته شد
و سلطان غیاث الدین و سلطان شهاب الدین غور که هر دو برادر بودند پسران ملک سام برادرزاده ملک حسین مذکور
در ملک غور و غزنه سلطان شدند

تاریخ
ملوک و اتابکان

درسیستان ملک نصر بن خلف بود و در سنه ثمان و خمسین و خمسمایه وفات یافت و عمر او از صد سال
گذشته بود و بعد از او پسرش نشست **ودرمازندران** شاه رستم بن علی شهریار بن قارن بود و در سنه
ثمان و خمسین و خمسمایه نماند و پسرش علاء الدین حسن بجای او بنشست **ودرعراق** اتابک ایلدگز بود
ودرآذربیجان آقسنقر احمدیلی **ودرشام** اتابک نور الدین پسر عماد الدین زنگی آقسنقر دمشق
بگرفت و قلعهٔ شیزر که نزدیک حماه آب عاصی است و سکک بستد **ودردیاربکر** اتابک قطب الدین
مودود و علاء الدین زنگی آقسنقر که پدر اتابکان موصل است جزیره بگرفت **ودرمغرب** عبد المومن
ملک بود و در سنه ست و خمسین و خمسمایه پسر خود محمد را ولی العهد کرد و ایشان دویست بیعت او بستند و دیگر فرزندان را
هر یک ولایتی داد و تمامت ولایت اندلس را مسخر کرد و مملکت ملثمین که بالای دویست سال پادشاه بودند منقرض
شد و در سنه اربع و خمسین و خمسمایه شهر مهدیه را از فرنگ باز گرفت و در سنه ثمان و خمسین وفات یافت و پسرش محمد
بجای او بنشست **ودرفارس** اتابک دکلا از سلغریان پادشاه بود و مردی بغایت کامل و عادل

تاریخ
نوادر حوادث که دران مدت مذکور بهر طرفی از ممالک واقع شده

در سنه ثلاث و خمسین و خمسمایه شهر بغداد غرق شد چنانکه اکثر محلات خراب گشت چون قراح الظفر و مختاره و مقتدیه
و درب المعاد و ریان و خرابه ابن جرده و قراح القاضی و بعضی از قطعه و بعضی از باب الازج و بعضی
مامونیه و قراح ابو نجم و قراح ابن رزین و بعضی ظفریه و بادوریا ببغداد و در جانب غربی مقبرهٔ امام احمد بن
حنبل رحمه الله و دیگر مقابر غرق شدند چنانکه مردگان بروی آب افتادند و در شعبان سنه سبع و خمسین و خمسمایه
سی هزار مرد از کرجیان بشهر دوین آمدند از اعمال آذربیجان و زیادت از ده هزار مرد را بکشتند و اسیر بسیار ببردند
و جامع شهر را بسوختند چون اتابک شمس الدین ایلدگز خبر بشنید لشکر بسیار جمع کرد و بعد شاه ارمن پسر سکمان قطبی
والی خلاط و پسر آقسنقر صاحب مراغه بانتقام ایشان روان شدند پنجاه هزار سوار و در صفر سنه ثمان و خمسین
بکرجستان رسیدند و یکماه تمام مصاف دادند در آخر لشکر اسلام ظفر یافت و کشش بسیار کردند و غنیمت فراوان
آوردند و هم در صفر مذکور میان قضاة اصفهان بواسطهٔ تعصب مذهب جنگ افتاد و هشت روز مصاف بود
و از جانبین خلقی بقتل آمدند و خانها خراب کردند و ملاحده قزوین را محاصره کردند ٥ ٥ ٥
چون تاریخ پادشاهان ممالک که از ابتدا تا انتهای ... در ذی القعده سنه تسع و اربعین و خمسمایه واقع شده تا انتهای

تا ماهای ییل دیگر که مطابق ربیع الآخر سنه اثنین و خمسین و خمسمائه بوده مدت سیزده سال معاصر چنگگز خان بوده‌اند
و حوادث عجب که در آن مدت مذکور افتاده نوشته شد دیگرباره تاریخ چنگگز خان بعد از آن سیزده سال
آغاز کنیم و هم بر قاعدهٔ مذکور بنویسیم ان شاء الله العزیز

تاریخ

چنگگز خان بعد از آن سیزده سالگی که از پدر باز مانده
بود از ابتدای قولقنه ییل که سال موش است و در ربیع الاول
سنه ثلاث و ستین و خمسمائه واقع شده تا انتهای پارس ییل که
سال یوز است و در صفر سنه تسعین و خمسمائه واقع شده که آن
مدت بیست و هفت سال باشد و در سال آخر چنگگز خان
چهل ساله بوده و چون احوال او در آن مدت مذکور سال بسال مفصل
معلوم نیست بجملا نوشته می‌شود و در آن مدت او را با اقوام
تایجوت مصافها و حربها افتاده و چند نوبت او را گرفته‌اند
و بند کرده و بیاری باری تعالی خلاص یافته و مضطرب حال
بوده و عاقبة الامر بعد از بیست و هفت سال مذکور حق تعالی
او را قوت و نصرت داده و کار او روی بارتفاع و ازدیاد نهاده

چون چنگگز خان در سن کودکی سیزده ساله از پدر باز ماند بواسطه آنک در زمان حیوة پدرش اقوام تایجوت که عمزادگان
خویشان ایشان بودند برو حسد می‌بردند و در خفیه کینه می‌ورزیدند در آن وقت اظهار کینه دیرینه کردند و تارغوتای
قیریلتوق پسر ادال خان نبیرهٔ قبل خان و قریل بهادر ابن عم او که هر دو پادشاه و حاکم اقوام تایجوت بودند
از سر حسدی که از زمان پیسوکای بهادر باز در اندرون داشتند طریقهٔ عناد و تجبر پیش گرفتند وجهت آنک تایجوت
معظم‌ترین شعب بودند بتدریج بجای رسید که دیگر خویشان و لشکرها که متابعت پیسوکای بهادر می‌نمودند روی از
فرزندان او بگردانیده میل بتایجوت کردند و بر ایشان جمع می‌شدند تا آن اقوام را قوتی و شوکتی تمام بادید آمد و بعضی
از ایشان بقوم هوین ایرگان مخصوص گشتند یعنی قوم بیشه چه یورت ایشان در بیشه بوده و در آن زمان یورت
پیسوکای بهادر و فرزندان او در حدود اونان و کلوران بوده و چون اکثر اتباع پیسوکای بهادر کوچ می‌کردند و
بتایجوت می‌پیوستند تودان قهورچی نیز که آقا [illegible] بود آغاز کوچ کرد چنگگز خان که او را در آن وقت تموجین
می‌گفتند بنفس خود پیش او رفت و بتواضع و تملق ابرام کرد که نرود او نشنید و بمغولی مثلی گفت که معنی آن آنست که
عزم جزم کردم و اختیار نمانده و مجال توقف نماند و برنشست و روان شد و مادر چنگگز خان اوالون ایکه
بنفس خود برنشست و توق برافراشت و لشکرها را برنشاند و از عقب گریختگان برفت تا ایشان را باز گرداند چون
بهمدیگر رسیدند از جانبین صف برکشیدند و جنگ کردند و آخر الامر بعضی از آن اقوام و الوس خود باز گردانید و در آن جنگ
چرقه ایبوگان را که پیر بود و از جمله امراء بزرگ تیری بر قفا زدند و مجروح شد و چون از جنگ باز آمد چنگگز خان

پرسیدن

۶۴

پرسیدن او رفت و صورت حال می‌پرسید چرقه گفت بعد از پدر نیکوی تو اقوام و لشکرها مخالفت نمودند و از تو
روی برتافتند خواستم که مانع ایشان شوم قضاء آسمانی بخون سر کمین کرده بود و ناگاه مرا زخم زدند چنگگز خان چون
زخم او را بدید و آن حالات بدان حال بروی مشاهده کرد بگریست و چون بیرون آمد چرقه نماند و در
عهد هولاکو خان و اباقا خان امرا الستوتو و توکوت و ایتلکو از نسل او بوده‌اند

حکایت

آغاز مخالفت جاموقه ساچان و پیوستن او بقوم تایجوت
و اتفاق کردن تایجوت و قوم ایکراس و غیرهم بقصد
انگیختن او و ترتیب کردن سیزده کوران لشکر و شکستن یاغی

هم در آن تاریخ جاموقه ساچان را که از شعبهٔ بیرون و مقدم و امیر قوم جاجیرات بود خویشی بوده تکودچر نام و با جمعی
نفر سوار بموضعی که آنرا اولاگای بولاق گویند در حدود ساری کهر که یورت چنگگز خان بود مقدار پنجاه خانه
جوچی ترمله از قوم جلایر که بندگان او بواسطه آنک طایفهٔ جلایر موتوکن را [illegible] دیگران او را کشته
بودند اسیر و بندهٔ اجداد چنگگز خان شدند و از نسل وی امراء بسیار بوده‌اند از آن جمله ایلکای نویان در آن
حوالی بوده این تکودچر آنجا رفته تا چارپایان او را ببرد جوچی ترمله آگاه گشته و رمه را گریزانیده و خویشتن
در میان اسبان [illegible] پنهان ساخته و چون تکودچر در آمده جوچی ترمله او را تیر زده و کشته و بدان سبب
جاموقه ساچان با چنگگز خان خصومت بنیاد نهاده و فتنه انگیزی آغاز کرده و با قوم و لشکر خود اضافت
اقوام تایجوت شده و بعضی از اقوام و شعب دیگر با ایشان متفق شده بودند از آن جمله یکی قوم ایکراس که شعبه‌ای اند
از قنقرات و یکی قوم قورلاس و ایشان از [illegible] شده‌اند و دیگر قوم اوروت و نویاقین که [illegible]
اند این جماعت باستظهار یکدیگر باتفاق بقصد چنگگز خان برخاستند و متفقا با او خصومت و نزاع کردند
و چنگگز خان از دست ایشان فرو ماند و بجائی رسید که همه اتباع او از او برگشتند و یک نوبت چنگگز خان
بدست ایشان افتاد و سورقان شیره از قوم سولدوس او را خلاص داد چنانک شرح آن آمده و در چند سال از این نوع
حکایات اتفاق افتاده و دیگر بار حق تعالی بنصرت و تائید چنگگز خان را قوی حال گردانید و اقوام او را [illegible]
نالیدن و آخر الامر قوم تایجوت و دیگر اقوام که متفق شده بودند با سی هزار سوار روان شدند تا بر سر چنگگز خان
روند و او از مکر و غدر ایشان غافل از اتفاق جسته شخصی از قوم ایکراس نکون نام پیش اقوام تایجوت بوده و بسبب
آنک پسر او بوقون نام ملازم چنگگز خان بود میل بجانب او داشته و آن اقوام در موضعی بودند که نام آن کولولوق
است و بعد از آن بوبقی از بوده پیش چنگگز خان شد و آن مکر مذکور بدو باز نمود و دو شخص از قوم برولاس موقلقه
و توقتان که بهم آنجا رفته باز گشته می‌آمدند خدمت و مکر و عزم ایشان را بچنگگز خان پیغام داده و
چنگگز خان بموضع طالان بلجوس بود ایشان بسر دره که میان دو پشته است که آنرا الاوت توراوت
گویند پنهان یافتند و چنگگز خان را از خروج دشمنان اعلام دادند چنگگز خان در آن حال
وقت یافت در حال بترتیب لشکر مشغول گشت و اقوام و قبایل که دوستدار و هوا خواه او بودند همه را خبر کرد چون

جمع شدند شمار ایشان بتومان و هزاره و صده و دهه معین کردانید تمامت سیزده کوران بودند و معنی کوران
حلقه است و در قدیم الایام چون قومی بموضعی فرود می آمدند برمثال حلقه و بزرگ ایشان چون نقطه در میان دایره می بود
آنرا کوران گفته اند و این زمان نیز بوقتی که لشکر یاغی نزدیک باشد بدین هیأت فرود می آیند تا بیگانه و یاغی در میان
نیاید و تفصیل آن سیزده کوران بدین موجب است

اول
مادر چینگگیزخان اولون ایکه و اقوام و اتباع از خویشان وی و اوقلانان [?] اوردوی وی و خدم و کسانی که بوی مخصوص و منسوب بودند علی الانفراد

دوم
چینگگیزخان و فرزندان و نوکران و کسانی از امیران و امیرزادگان و کزیکتانان که بخصوصیت بوی تعلق می داشتند

سوم
بولتای بهادر از نسل سم قاچولی آقا قلجای [?] از قوم ... کرشته از کراییت اند با قوم هدرکین که مقدم ایشان مونکدو قیان [?] بوده از نیرون و بوکدای که در خراسان بوده نسل او بوده و قوم قورلاس از دیگر مقدم ایشان بادورقه

چهارم
پسران سوقتو نویان کورتنکی و برادرش قوریلدای و ایشان از قوم نیرون و قیات اند با قوم بیدارت که هم از نیرون اند

پنجم و ششم
پسران سوتوقوتو یورکی ستجه بیکی و عمزادگانش طایچو و اقوام جلایر سرقوتو [?] یعنی خال پسر اند [?] و قیات یورکین از نسل ... اوبود

هفتم
پسران اوتوچوقو و ادرتکین از جمله اقوام قیات و کسانی که بایشان منسوب و مخصوص باشند

هشتم
فرزندان مونککدو قیان جنکشوت و برادران که عمزاده چینگگیزخان اند و قوم بایاوت از دیگر لکن مقدم ایشان انکوز

نهم
داریتای اوتچگین عم چینگگیزخان و فرزندانش و اوبرکورتاییتی و دالوان خویشان ایشان و قوم دوقلات از نیرون و اقوام نکوز و قرغان و سقایت و تیجیرات [?]

دهم
جوچی خان پسر قتله خان که عمزاده چینگگیزخان بود و اتباع و اشیاع او

یازدهم
التان که هم پسر قتله قان بوده است

دوازدهم
داریتی بهادر از قوم تینکیات که از نیرون اند و قوم سوکان هم از اقوام نیرون

سیزدهم
کندوچینه و اولکچین چینه از فرزندان جرقه لینکقوم و ایشان را نکوز گویند لیکن نه نکوز اولین اند چه ایشان نیرون اند حاکم و شبعه [?] تایجیوت متصل آمده

این سیزده کوران لشکر بموجبی که مفصل نوشته شد هم بدین ترتیب برمثال دایره ها فرود آمده اند بدین موجب سیزده
کوران لشکر از جانب چینگگیزخان جمع آمدند و لشکر تایجیوت کوچ کرده از پشته های آلاوت توراوت که نام
موضعی گذشته بموضع طالان بالجوس آمدند و مقابل چینگگیزخان ایستاده آنجا بهم مصاف دادند و حق تعالی چینگگیزخان را
نصرت داد و بدان سیزده کوران سی هزار سوار را بشکست و از تاب آفتاب دولت چینگگیزخانی دشمنان

بولقان

چون ذره در فضای هوا متفرق شدند و قوم اورووت و نویاقوت که مقدم ایشان اوروت و نویاقوت بودند
درآمدند و ایل شدند و در آن موضع بکنار رودخانه بیشه ئی عظیم بود چینگگیزخان آنجا فرود آمد و فرمود تا هفتاد
دیگ بر آتش نهادند و جماعتی دشمنان را که گرفته بود تمامت را در آنجا بجوشانیدند و از آن خصم در آن وقت
قوم جوریات ایل شدند و در آمدند و خانها بانزدیک یورت چینگگیزخان آوردند و دیگر باره بعضی از ایشان یاغی
شدند و اقوام تایجیوت که عظیم بسیار و با قوت و شوکت و عدت و آلت بودند در آن جنگ متفرق گشتند و هر یک
بگوشه ئی افتادند

حکایت

ایل شدن الوک بهادر و تغای طالو با اقوام جوریات
که متعلق ایشان بوده اند و با تماق بپیش چینگگیزخان
آمدن و بعضی خود تا رسیدن دیگربار یاغی شدن

و آن حال چنان بوده که خانهای ایشان بیورت چینگگیزخان نزدیک بوده روزی باتفاق شکار برنشستند و در دشتی
که آنرا اویل جلمن گویند و میان جرگه ایشان بیکدیگر رسید ایشان بر جرگه کرده اوردوی چینگگیزخان یعنی بکی کاه
بهم پیوستند و جرگه را بهم آوردند و شکار بغایت نیکو کردند و گفتند با چینگگیزخان بهم امشب شبیم و مجموع
ایشان چهار صد نفر بوده چون دیگ و علوفه نداشتند دویست نفر بخانها رفته اند و دویست نفر آنجا با چینگگیزخان
بهم خفته چینگگیزخان فرمود تا مایحتاج ایشان از دیگ و علوفه بدادند و روز دیگر شکار کردند و شکاری زیادت
انحصه بایشان داده و بغرایی بسیار کرده چون از یکدیگر جدا شده بخانها خود می رفته اند از چینگگیزخان
شکر فراوان کرده اند و گفته که قوم تایجیوت ما را رها کردند و متفرق شدند و بجانب ما التفات نمی کنند و چینگگیزخان
بی سابقه ئی و موجبی آن همه اکرام و انعام در حق ما کرد پادشاه بنده پرور لشکردار اوست و بدین راه بر این نمط شکر
چینگگیزخان مشغول بودند و حکایت بهمه اقوام انداختند و چون بخانها رسیدند از سرداران قوم الوک بهادر با
با ما قوتی بدآنته از شکر ایشان گله کرده که چینگگیزخان را کوچ دهیم و مطیع و منقاد او باشیم
ما قوتی بدآنته رضا نداده و گفته قوم تایجیوت با ما چه بد کرده اند ایشان نیز هم آقا و اینی اند چگونه باشد
که از ایشان برگردیم و بجای پیش چینگگیزخان رویم چون قبول نکرد الوک بهادر با طغای طالو و با قوم
جوریات که متعلق و متصل ایشان بودند پیش چینگگیزخان آمد و گفت مانند زنان بی شوهر و گله بی خداوند
و رمه بی شبان آمده ایم پسران کلانتران بزرگ از ما را می کشند ما باتفاق دوستداری تو شمشیر زنیم و دشمنان
ترا کشش کنیم چینگگیزخان در جواب الوک بهادر گفت ما مانند خفته بودیم که موی کاکل ما کشیده مرا بیدار کردی
و نشسته بودیم از زیر مر کشنده برداشتی ... بجای آریم و ایشان را بنواخت و استمالت
بسیار فرمود بعد از آن چون تمکین تمام یافتند دیگر باره آن امرای جوریات سخن خود یاغی شدند
و در میان راه و ولایات می رفتند تا عاقبت ... از قبجاق نام که از قوم مرکیت بوده تغای طالو را
بکشت آنگاه قوم جوریات را هیچ قوت و قدرت نماند و پراکنده شدند و بعد از آن بزرگ قوم جوریات

جامونه ساجان بود که بعقل وکفایت وبکرمزی منسوب بوده وعظیم محال چینککزخان اورا اندمی کفته وهرچند راه اندمی داشت وظاهر دعوی دوستی ومخالصت میکرده در خفیه دشمنی میورزیده ودر خاطر داشته معارضه ومقابله کند ومنصب بدست فروکیرد ودر زمان قوت قوم جوریات وبعد از ایراکدکی ایشان همواره بر

چینککزخان حسد میبرده وبظاهر دعوی دوستی میکرده ودر خفیه دشمنی وبجرات با یاغیان ودشمنان او متفق شده وآن حکایات هر یک بجای خود خواهد آمد وبعد از تفرقه اقوام مذکور اتفاق کرده کفته اند که اورا با بجوت مارات را نحت میدهند ومعذب میدارند وان پادشاه زاده تموجین جامه کی پوشیده بازی کند ومی دهد واسب کی برنشسته فروصت آمده میدهد نکی ولایت دار ولشکر پرور باشد واولوس را نیکو بپای دارد اوست وبعد از اندیشه وکنکاج تمامت بندکی چینککزخان آمده اند وباختیار ایل شده ودر سایه دولت او آسوده

حکایت

آمدن جیلاوقان بهادر پسر سورقان شیره از قوم سولدوس وجبه از قوم بیسوت ببندکی چینککزخان پیش از آمدن اقوام تایجیوت

پیش از آمدن اقوام تایجیوت جیلاوقان بهادر پسر سورقان شیره از قوم سولدوس وجبه از قوم بیسوت که شعبه از تایجیوت اند وهر دو نوکر ... تعلق داشته وان خواص او بوده وان نوکر پسر تقان تاییچی بوده که مقدم شعبه از تایجیوت بود. ایشان هر دو از وی برکشته اند وبندکی چینککزخان آمده وسبب برکشتن جیلاوقان بهادر از قوم تایجیوت وآمدن آن بوده که در وقتی که میان چینککزخان وتایجیوت عداوت ومناقشت بود یک نوبت ناکاه فرصت یافته اند وچینککزخان را کرفته وجیلاوقان بهادر بحسن تدبیر اورا خلاص داده چنانکه در شعبه سولدوس شرح آن کفته آمد وسبب برکشتن جبه از تایجیوت وآمدن آن بوده که قوم تایجیوت ضعیف شده بودند وجبه تنها بسیار در کوهها وبیشها کشته چون دید که از ان فایده ای نیست از روی عجز واضطرار بندکی چینککزخان آمده وایل شده وان حکایت بشرح در شعبه بیسوت کفته شد از مطالعه آن بکلی معلوم کردد

حکایت

آمدن شیرکتو ابوکان از قوم بارین با پسران خود نایا والاق بخدمت چینککزخان

چون اقوام تایجیوت اکثر روی ببندکی چینککزخان می نهادند امیری بزرک بود از قوم بارین نام او شیرکتو ابوکان کابایان که اورا از انجا بحضرت قوبیلای قاآن فرستادند از نسل او بودند امیر مذکور با پسر خود نایا والاق ... برکرفته وآمده ودر عهد چینککزخان وبعد از وی تا زمان اوکتای قاآن ومنککوقاآن نایا در حیات بوده وصد وبیست سال عمر یافته ودر زمان پادشاهی منککوقاآن حکایت میکرده که در وقتی که چینککزخان در وجود آمد از کوشت طوی او خورده ام وان حکایت در شعبه قوم بارین آمده فی الجمله این شیرکتو ابوکان که مرد بپسر خود آورده هقوجو بهادر را از قوم وتارقوتای قیریلتوق را که مقدم قوم تایجیوت بود اسیر ودستکیر کرده بر عضی کت

نام آن است آورده ومدتی انجا بکه بودند وچون ایشان را آزاد کرده رها کردند دیکر باره کریخته اند وهم دران مدت جوچی جاودر قده سرور قوم دولانکقیت که شعبه ای از نیرون اند برشتی که نام آن طورقاوت سینکوت است ایل شده بندکی چینککزخان آمدند

حکایت

طوی کردن چینککزخان ومادر او اوالون ایکه وفرزندان واوروق اوکین برقاق عم زادکان چینککزخان سچه بیکی وطایچو مقدم قیات یورکین ومادران ایشان واقتادن خصومت میان ایشان دران طوی وغالب آمدن چینککزخان بر ایشان وقایم شدن خصومت بدان سبب

روزی مادر چینککزخان اوالون ایکه وچینککزخان وبرادران او جوچی قسار وادجکین نویان با سچه بیکی وطایچو که مقدم شعبه یورکین اند از قوم قیات در بیشه انون در میان بیشه جمع شده ومادران واوروق ایشان قمیز ترتیب کرده طوی کردند باورچیان جهت مادر چینککزخان اوالون ایکه وجهت سچه بیکی وجهت مادر بزرک سچه بیکی یعنی زن پدر او که از مادر او بزرکتر بوده باشد قوریجین خاتون یک شکم چوبین بزرک قمیز نهاده اند وجهت مادر کوچک سچه بیکی یعنی زن پدر او که کوچکتر از دیکران بوده باشد نوحیجا نام باشلامیشی کرده یک شکم قمیز بنهاده شد قوریجین خاتون چون دید که شکم قمیز در ... باشلامیشی کرده جهت نوحیجا نهادند واورا شریک دیکران کرده بغایت برنجید وغیرت آورد وبدان سبب سیوچر باورچی را که مقدم باورچیان چینککزخان بود بزد سیوچی باواز بلند بکریست وکفت جهت انک یوکن تایچی ویسوکای بهادر نمانده اند مرا چنین بزدند چینککزخان ومادران ... با تحمل کردند ودران باب هیچ سخن نکفتند ودران طوی کسانی که بر ... چینککزخان وایل سچه بیکی ومادران ایشان بیکوتی نویان برادر چینککزخان یاسامیشی میکرده واسب چیلاودو ازان چینککزخان بدست داشته شخصی از قوم قتقین قتقی تانی نام جلبوری دزدیده واو نوکر بوری بوده از امرای تایجیوت وان بوری با سچه بیکی متفق بوده وآن شخص قتقی را حمایت کرده بدان سبب میان او وبیلکوتای نویان مقالت افتاد وبجایی رسید که بوری شمشیر بر دوش بیلکوتی زد چنانک کوشت دوش او بریده شد بدان واسطه نوکران چینککزخان غلبه کرده اند بیلکوتی نویان کفته که مرا این زخم باکی نیست مکافات آن بجهت من با یکدیکر جنک ... نباشد کت ببیر با همدیکر بنشینید ومبالغت تمام مانع خصومت میشد لیکن چون دیدند که اورا زخم کردند وسیوچر باورچی را زده بودند با همدیکر بر آمدند وبشاخهای درخت همدیکر را میزدند ونوکران چینککزخان غالب آمدند وقوریجین خاتون وقوریجی خاتون هر دو را بکرفتند ونکاه داشتند وبدان واسطه سچه بیکی با تمامت اقوام یورکین که اتباع او بودند از چینککزخان جدا شد وبعد از ان بقرار اول با یکدیکر ساختند آن هر دو خاتون را با پیش ایشان فرستادند وایلچیان جانبین جهت صلح در آمد شد بودند که خبر رسید که امیری بزرک از امرای التان خان ختای جیناکل نام با حربکی ... بقصد موجین ... از امرای تاتار ... و ... چینککزخان جهت ... معاونت او

بجنگ اقوام تاتار برنشست

حکایت

خبر یافتن چنگزخان که موجین سولتو از قوم تاتار و اتباع او از چنگزخان یاغی شده‌اند و از ایشان استعانت خواسته‌اند و برنشستن چنگزخان بقصد ایشان و گرفتن او ایشان را و تعظیم کردن خطای چنگزخان را

چنگزخان را اعلام کردند که قوم تاتار بسبب آنکه فرمان التان خان نمی‌برند و مطاوعت او نمی‌نمایند و چون با لشکر او طاقت مقاومت ندارند از سر عجز و اضطرار با زن و بچه و گله و رمه و خیل و حشم کوچ کرده بهزیمت می‌آیند و قوم تاتار قوی‌حال و بسیار لشکر بوده‌اند و از قدیم الایام با پدران و اعمام چنگزخان با ایشان عداوت بوده چنانکه شرح هر یک بجای خود بیاید چون چنگزخان خبر یافت در حال لشکری را که نزدیک بودند جمع گردانید و از موضع اونن بقصد ایشان برنشست و پیغام بقوم کرائیت فرستاد تا ایشان نیز برنشستند و شش روز انتظار کردند و نرسیدند چنگزخان با لشکری که نزدیک او بود روان شد و موجین سولتو را در موضع آنرا اولجا کوینه بازداشت و لشکر او را بزد و او را بگرفت و بکشت و تمامت گله و رمه و اموال ایشان بستد و در آن غارت بودکا که از نقره و طاقها از زربافته یافته‌اند و بسبب آنکه در آن زمان میان مغول چنین آن تجملات کمتر بوده آن قضیه را معظم دانسته‌اند و شهرت پذیرفته و چون آن صیت او و عالیم حال التان خان و امرا او بود چنگزخان که مذکور را خوش آمده و بسیار مدح چنگزخان کرده و لقب او جاوت قوری نهاده که بزبان ختائی امیر معظم باشد و باز گشته و پیش التان خان رفته و هم در آن زمان چنانکه مذکور شد پادشاه کرائیت را که طغرل نام بوده لقب اونک خان کرد یعنی پادشاه یک ملک

حکایت

عزم چنگزخان بر آنکه قوم یورکین را که در جنگ تاتار از او تخلف نموده بودند از او و جاکی از تاتاران یافته بودند بهره دهند و یاغی گری بعضی از ایشان در آن حال و رفتن بر سر ایشان و اکثر را بکشتن

چون چنگزخان را فتح تاتار دست داد و لشکر و اتباع او برغنیمت شدند خواست که قوم یورکین را استمالت کند و از آن غنیمت آورده چیزی بایشان بخشد و عزم کرد تا مثل ایشان بودند در راه بعضی از قوم یورکین را جامه یاغیان عنف شده دو کس را از لشکریان چنگزخان بکشتند و پنجاه کس را اسب بستدند و جامه بکندند چون آن خبر بگوش چنگزخان رسید گفت دوش برادرم بیلکتی نویان ایشان بشمشیر زدند و چون حق کیسم صلح می‌کنند و ایشان بیاغیگری تعنت می‌شوند مرتع بضرورت تدارک آن خواهم کرد و بنابرین خشم برنشست و از راه بیابان بر سر ایشان رفت و در موضع دولان بولداق ایشان را بزد و بسیاری بکشت و غارت کرد و پنجه یکی دو تا بحو مدد و باز و بچه و نفری چند معدود بگریختند و از میانه بیرون رفتند

حکایت

متواری شدن جاقمبو برادر اونک خان از اونک خان و رو جمع شدن یک قوم از کرائیت که ایشان را تونکقایت گویند و جنگ کردن چنگزخان با آن قوم و مسخر گردانیدن او ایشان را

چنگزخان بعد از آنکه کار قوم یورکین ساخته بود بعزم رزم جاقمبو برادر اونک خان پادشاه کرائیت که از برادر خویش برگشته بود برنشست و او را بزد و بشکست و قوم تونکقایت که شعبه‌ای اند از قوم کرائیت و ایشان همواره از جمله بندگان و لشکریان پادشاه کرائیت بوده‌اند و امیر ایلچی تغاول نام که در این ملک بود و فرزندان او از استخوان ایشانند و بسیار از امرای دیگر که در شعب کرائیت یاد کرده شد متفق با کرده بودند بعد از آن تمامت بندگی چنگزخان آمدند و چون چنگزخان با اونک خان دوستی بود جاقمبو و آن قوم تونکقایت را دیگر باره با پیش وی فرستاد و بعد از آن مدتی جاقمبو با اونک خان متفق بود تا بوقتی که دیگر باره مخالفت کرد و بجانب تایانگ خان پادشاه نایمان مایل شد چنانکه شرح آن خواهد آمد

چون تاریخ و حکایات چنگزخان در این مدت بیست و هفت سال مجملا گفته شد اکنون تاریخ پادشاهان ختای و قراختای و چین و ماچین و خلفا و سلاطین و ملوک ایران زمین که در این مدت مذکور معاصر چنگزخان بوده‌اند آغاز کنیم و مفصل گفته باز بسر تاریخ چنگزخان آییم بعون الله تعالی

تاریخ

پادشاهان ختای و قراختای و چین و ترکستان و خلفا و سلاطین و ملوک ایران زمین از ابتدای قولقنه ییل که سال موش باشد و در ماه ربیع الاول سنه ثلاث و ستین و خمسمائه هجری واقع شده تا غایت آخر بارس ییل که سال یوز باشد و در صفر سنه تسعین و خمسمائه واقع شده که مدت بیست و هفت سال باشد و چنگزخان در سال آخر چهل ساله بوده و ایشان در این مدت مذکور معاصر او بوده و نوادر حوادث که در زمان مذکور حادث شده علی سبیل الشرح والتفصیل گفته آید ان شاء الله العزیز

تاریخ

پادشاهان ختای و قراختای و جورجه که در این مدت مذکور بوده‌اند

لیانگ تایزو	شیزون
دوازده سال بعد هشت سال ماضیه	بیست و نه سال
چهار سال	بیست و نه سال

تاریخ

پادشاهان ماچین که در مدت مذکور بوده اند

تم سون کاوزون — ستاوزون — کوانسک زون

جلوسها لعبدی هشت سال یاسخی — مدتش بالتمام — چهار سال

دو سال — بیست و دو سال — سه سال

تاریخ

پادشاهان ترکستان و ماوراء النهر که در مدت مذکور بوده اند

هم کورخان مذکور بود در ترکستان

تاریخ

خلفا و سلاطین و ملوک و اتابکان ایران زمین و روم و شام و مصر و غیره که در این مدت مذکور بوده اند

تاریخ

خلفا

در بغداد در اوایل این تاریخ مذکور خلیفه المستنجد بالله بود و در سنه ست و ستین و خمسمایه وفات یافت و مستضی بخلافت بنشست و در سنه خمس و سبعین و خمسمایه وفات یافت و الناصر لدین الله بخلافت بنشست

و در مصر عاضد خلیفه اسماعیلیان بود و در عاشورا محرم سنه خمس و ستین و خمسمایه وفات یافت و صلاح الدین یوسف برادرزاده اسد الدین شیرکوه که بجای عم در مصر حاکم شده بود چنانچه شرح آن خواهد آمد در اول جمعه که بعد از وفات عاضد بود خطبه بنام خلیفه بنی العباس که در بغداد بود کرد و خلافت اسماعیلیان که در مصر بودند منقطع شد و مجموع آن خلفا در مغرب و مصر چهارده نفر بودند و مدت خلافت ایشان دویست و هفتاد و دو سال بود

تاریخ

سلاطین

در سلطنت خوارزمشاهیان

در خوارزم ایل ارسلان بن اتسز بر سر سلطنت بود و در نوزدهم رجب سنه سبع و ستین و خمسمایه وفات یافت و مدت مملکت او قریب هفده سال بود و پسر کهتر او سلطانشاه که ولی العهد بود بجای پدر بنشست و مدبر ملک مادر او ملکه ترکان بود و برادر مهتر او تکش در جند بود رسولی را بطلب او فرستادند ابا نمود قصد او لشکر تعبیه کردند تکش خبر یافت و پیش کورخان بترکستان رفت و او را بخزاین و اموال خوارزم وعده داد و قرار کرد که بعد از استخلاص هر سال مالی معین بفرستد کورخان داماد خویش فرمای را با لشکری انبوه با تکش همراه فرستاد چون نزدیک خوارزم رسیدند سلطانشاه و مادر به ملک مؤید پادشاه خراسان پناهیدند و تکش روز دوشنبه بیست و دوم ربیع الآخر سنه ثمان و ستین و خمسمایه در خوارزم بر تخت نشست و امیر فرمای را باتحاف و تحف بسیار باکرام تمام بازگردانیدند و والده سلطانشاه و ملک مؤید را از غایت حرص و امید

ودو خیار رهد بها فرستاد و عرصه ملک خوارزم را بر او عرضه می کرد او نیز آن هوس لشکری جمع کرد و باستمداد سلطانشاه و مادر عازم خوارزم شد چون بشهر سوبرنی رسیدند که این زمان آب سه دارد تکش آنجا نزول کرده بود و لشکر ایشان فوج فوج از بیابان بیرون آمده آنجا می توانستند رسید ملک مؤید به دو مقدمه بود تکش بر آن فوج زد و اکثر را بکشت و ملک مؤید را اسیر پیش او آوردند فرمود تا او را بر در بارگاه بدو نیم کردند در روز عرفه سنه ثمان و ستین و خمسمایه و سلطانشاه و مادر به دهستان گریختند تکش بر عقب ایشان برفت و آن ملک بستد و ملکه ترکان را بکشت و سلطانشاه گریخته به نشابور آمد پیش طغانشاه پسر ملک مؤید که بجای پدر نشسته بود و چندی آنجا بوده بسلاطین غور پیوست و ایشان او را عزیز داشتند و سلطان تکش در خوارزم تمکن یافت و هر سال از کورخان که متواتر می آمدند بعنف مواخذه قناعت نا کرده التماسات و تحکمات نامعتبر می کرد و شرایط ادب را مرعی نمی داشتند بفرمود کسی از ایشان او کورخان مادامه ظاهر شد سلطانشاه آن معنی را سبب فرصت خود دانسته روی بکورخان نهاد و سلطان غیاث الدین غوری او را باسباب و عدت روانه کردانید و چون پیش کورخان رسید باز فرمای را با لشکری مصحوب او بفرستاد سلطان تکش چیحون را در ممر ایشان انداخت و در شهر ترتیب جنگ مشغول شد فرمای چون میل اهل خوارزم بسلطانشاه ندید مراجعت نمود سلطانشاه فوجی لشکر از او بستد و ناگاه در سرخس بر سر ملک دینار از امرای او غوز دوانید و ملک دینار خود را در خندق انداخت و او را بمویی بر قلعه کشیدند و سلطانشاه بمرو رفت و ساکن گشت و امرای قراختای را باز گردانید و تاختن بسرخس می برد تا اکثر او غوز متفرق شدند و ملک دینار در قلعه ماند دینار تا سرو در بن حصن بماند و ایلچی نزد طغانشاه مهتر او غوز فرستاد و بعوض سرخس بسطام التماس کرد امیر عمر فیروزکوهی را بفرستاد تا دینار قلعه سرخس بوی سپرد و بسطام رفت و چون سلطان تکش بر عزیمت عراق بجاجرم رسید ملک دینار بطغانشاه پیوست طغانشاه قراقوش را از غلامان نزد سرخس فرستاد و امیر عمر را بازخواند و سلطانشاه با سه هزار سوار قصد سرخس کرد طغانشاه با ده هزار سوار از نیشابور متوجه آنجا شد و در ماه ذی الحجه سنه ست و سبعین و خمسمایه مصاف دادند و سلطانشاه غالب آمد و غنایم بی اندازه یافت و از ممالک خراسان سرخس و طوس و آن حدود مستولی شد و متواتر بر سر طغانشاه تاختن می برد تا لشکر طغانشاه درماندند و اعیان امرای او بسلطانشاه متصل شدند و از عجز بسلطان تکش و سلطان غور ملتجی شد و استمداد نمود و یکبار بنفس خود با هراة برفت و فایده ای نداد تا در این اثنا در شب دوشنبه دوازدهم محرم سنه احدی و ثمانین و خمسمایه نماند و پسرش سنجرشاه را بر تخت نشاندند و منکلی بک اتابک او استیلا یافت و دست بمطالبه و مصادره برگشاد و بسبب جور او اکثر امرای طغانشاهی بسلطانشاه پیوستند و ملک دینار از بیم سلطانشاه بکرمان رفت و از آل او غوز که در هر گوشه مانده بودند بدو پیوستند و در اوایل شهور سنه اثنی و ثمانین و خمسمایه سلطان تکش از خوارزم بخراسان آمد سلطانشاه در آن فرصت بخوارزم رفت و او را راه ندادند و تکش بدر مرو نزول کرد سلطانشاه مراجعت نموده بدان سبب از آمویه با شاه مرد کرد تعجیل یافت و شب بر میان لشکر تکش زد و در شهر رفت تکش بازگردید و در ربیع الاول سنه اثنی و ثمانین و خمسمایه بظاهر شهر نشابور نزول کرد و دو ماه سنجرشاه و منکلی بک را حصار داد و بصلح بازگشت و صاحب غزل شهاب الدین و سیف الدین مرد دانشمند خراسان الادب و آل الدین محمد بغدادی کاتب را با تمام مصالحت و تقریر مواضعت پیش منکلی بک فرستاده بود چون چشم سلطان غایب شدند منکلی بک ایشان را گرفته پیش سلطانشاه فرستاد و ناگاه موافقت میان برادران مجرى بوده سلطانشاه دیگر باره بنشابور آمد و حصار داد و چون اهل شهر غالب بودند عزیمت سبزوار کرد و مجانیق نهاد و اهل سبزوار

اورا اغتشاش کرد و ازان کینه در استخلاص جد تمام نمود مردم شهر مضطر شدند و شیخ احمد بدلی که از ابدال بود متوسل شد و سلطانشاه
اورا اعزاز کرد و بشفاعت او از سر جریمهٔ ایشان درگذشت و وقار و قول او در سبزوار رفت و ساعتی مقام کرده متوجه مرو شد
و سلطان تکش در آدینه چهاردهم محرم سنه ثلث و ثمانین و خمسمایه بظاهر شادیاخ فرود آمد و مجانیق نصب کرد منکلیک مضطر شد
و سادات و ایمه را شفیع ساخت سلطان او را امان داد و بران جمله سوگند یاد کرد منکلیک پیش آمد و سلطان روز سه شنبه هفتم
ربیع الاول سال مذکور در شهر رفت و بساط عدل بگسترد و هر کل بر سر منکلیک گماشت تا هرچه بناحق گرفته بود باز داد و بجون
قاضی برهان الدین … بود او را باقتصاص فرمود و نیشابور بخوارزمشاه را مسلم گشت و پسر مهتر ناصرالدین ملکشاه را بمقام
آنجا بگذاشت و در رجب سال مذکور بخوارزم مراجعت نمود و سلطانشاه باز بدر نیشابور آمد و حصار داد و از انجا برج حمل کرده
و بیشتر باره خراب شد و ملکشاه متواتر مخبران با اعلام حال مشغول بدو می فرستاد و سلطان تکش لشکر بزرگ بیامد و ازان …
متعلق … تا بر … که عکسان سلطانشاه را از وصول سلطان آگاه کرد او مجانیق را بسوخت و باز گردید سلطان تکش بنیشابور
آمد و خرابیها را عمارت فرمود و آن زمستان در مازندران بود و تمامت امرای خراسان بخدمت او پیوستند و اعزاز و نوازش یافتند
و بهار بمرغزار رادکان آمد و بزرگان میان او و برادرش سلطانشاه صلح کردند و سلطان ولایت جام و باخرز و زیر پل بسلطانشاه
ارزانی داشت و او نیز ارکان دولت او را که منکلیک گرفته فرستاده بود تشریف داده باز گردانید و سلطان تکش روز سه شنبه
هجدهم جمادی الاولی سنه خمس و ثمانین و خمسمایه در رادکان بر تخت سلطنت نشست و آوازه او در اطراف منتشر شد و ممالک را
بصلات و عطایا مخصوص گردانید و در پاییز آن سال بخوارزم معاودت نمود و میان سلطان … و سلطانشاه
وحشتی … بود و هر نوبت دیگر با برادرش تکش بی محاربه کرده بودند … و هر دو جنگ کردند و سلطانشاه منهزم شد
انجا بین صلاح در مصالحه دیدند و ظاهرا معاهده کردند و بواسطه آنکه سلطانشاه برادرش تحکمات می نمود و هر حرکت که
موجب نقض عهد باشد ازو صادر شد سلطان از خوارزم در شهور سنه ست و ثمانین و خمسمایه بقصد او حرکت کرد و قلعهٔ سرخس را
که در دست کسان سلطانشاه بود بعد … بستد و خراب کرد و تابستان برادکان آمد دیگر باره بزرگان میان برادران مصالحه کردند
و موافقت ظاهر گشت و در شهور سنه ثمان و ثمانین و خمسمایه قتلغ اینانج پسر اتابک جهان پهلوان محمد بن ایلدگز بسبب آنکه مادرش
قیتیبه خاتون سلطان طغرل بن ارسلانشاه بن طغرل بن محمد بن ملکشاه سلجوقی را زهر داده و کنیزکی او را آگاه گردانید سلطان
گفت تو بخود بخور و سلطان قتلغ اینانج را محبوس گردانید بعد از خلاص رسولان پیش سلطان تکش فرستاد و او را بمملکت
عراق … و استمداد نمود تا قصد سلطان طغرل کند سلطان بخود روان شد بعزم عراق قتلغ اینانج نادم گشت و بحصن
بقلعه … سلطان بری رسید و بیک دو روز قلعهٔ طبرک را بستد و لشکر او غنایم فراوان یافتند و آن تابستان در حدود ری
بود و از عفونت هوا بسیاری از لشکر او هلاک شدند و سلطان طغرل چون بر وحشت میان سلطان تکش و اینانج واقف شد
تحف و هدایا فرستاد و از جانبین شرح مصافاة مصفی گشت و سلطان تکش امیر تمغاج را از امرای … با لشکری در ری
بگماشت و مراجعت نمود در راه میان رسید که سلطانشاه خوارزم را محاصره کرده باستعجال تمام متوجه خوارزم گشت چون
بدهستان رسید خبر آن رسید که سلطانشاه معاودت نمود سلطان بخوارزم رفت و زمستان بعیش مشغول شد و بهار
بقصد برادر عزم خراسان کرد چون بابیورد رسید بزرگان خواستند که میان ایشان صلحی کنند میسر نشد در انجا کوتوال
قلعهٔ سرخس … نام اصحاب قلعه را مقید گردانید و باستحضار سلطان سرخس بابیورد فرستاد و سلطان بتعجیل آنجا رفت

و کوتوال

و کوتوال قلعه خزانه و ذخایر تسلیم کرد و سلطانشاه ازان غصه بعد از دو روز شب چهارشنبه سلخ رمضان سنه تسع و ثمانین و خمسمایه
نماند و سلطان بمالک و خزاین سلطانشاهی مسلط گشت و با سرخس پسر خویش قطب الدین محمد … را بخوارزم فرستاد و نیابت
بوی داد و مرو را بپسر مهتر ناصرالدین ملکشاه که پیشتر والی نیشابور بود و دستور و سرداران ممالک تفویض کرد گردانید و در آن
روز ماجرا رسیده بود که سلطان طغرل نکث عهد کرده و تمغاج را از ری اخراج نموده و قلعهٔ طبرک را باز ستده سلطان بعزم
انتقام در اوایل شهور سنه تسعین و خمسمایه قاصد عراق شد قتلغ اینانج با امرای عراق تا سمنان استقبال کرد سلطان او را با
لشکر عراق در مقدمه باز گردانید و سلطان طغرل بر سه فرسنگی ری لشکرگاه … ساخته فرود آمده بود و رایت مقاومت بر
افراخته چون اینانج نزدیک رسید او نیز برنشست و گرزی گران که او را بود و بدان مباهات کردی بر دست کرده مست در پیش لشکر
می راند و این ابیات شاهنامه می خواند **شعر** چو زان لشکر گشن برخاست گرد رخ نامداران ما گشت زرد
من آن گرز یکزخم برداشتم سپه را همانجای بگذاشتم خروشی خروشیدم از پشت زین که چون آسیا شد بریشان زمین
و شیر مردانه بگرد کارزار و حمله خود را بینداخت و از سر مستی گرزی بر زانوی اسب خود زد و بیفتاد در ان حالت قتلغ اینانج
بر سر او رسید و خواست تا او را بشناخت زخمی زد سلطان جهت تعریف دامن خود … برداشت اینانج گفت مطلوب تویی …
و یک ضرب او را بکشت و جثه او را بر شتری بار کرده پیش سلطان تکش آوردند تکش حمد و شکر گزارد و سر او را که با امر خلیفه سر
خلاف داشت به بغداد فرستاد و تن او را در روز پنجشنبه بیست و نهم ربیع الاول سنه تسعین و خمسمایه در بازار ری بردار کرد
… سلطان طغرل … نظام الملک مسعود وزیر بود و او را گفت آن همه آوازه طغرل که …
لشکر پادشاه اسلام نداشت آن نمیم برو گفت **شعر** … … …
و سلطان تکش از ری متوجه همدان شد و اکثر قلاع عراق را مستخلص کرد و نام خلیفه … سلطان بعضی از عراق
دیوان … داد چون سلطان اجابت … خلیفه وزیر خود مؤیدالدین ابن القصاب را با عهد سلطنت و خلع و تشریفات
بجانب سلطان روانه داشت چون با سدآباد رسید اکراد و اعراب زیادت از ده هزار مرد بروی جمع شده بودند از اهل عقل
سلطان پیغام داد که از دیوان … تشریف و عهد سلطنت … وزیر … پیغام آمده قضاء
حق … که سلطان با عددی اندک بتواضع بسیار بخدمت استقبال آید و پیش عنان وزیر پیاده برود
سلطان ازان … تصور کرد و لشکر را باستقبال فرستاد تا ایشان را بزدند و وزیر بگریخت و آب … او را …
بریخت و لشکر بر عقب ایشان تا دینور برفت و سلطان بهمدان آمد و عمال را بتحصیل اموال ممالک عراق فرستاد و اصفهان را
بقتلغ اینانج ارزانی داشت و او را امیر الامرای عراق گردانید و ری را بپسر خویش یونس خان داد و میانجوق … اتابکی او
لشکر نصب کرد و کار … مراجعت نمود در راه شنید که برادرش ملکشاه بسبب عفونت هوا … او را طلب …
چون بطوس رسید … نیشابور … سلطان محمد در خراسان … او را
ملازم خویش گردانید **و در عراق عجم** سلطان ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاه سلجوقی بود و اتابک
ایلدگز و چون نماند پسرش سلطان طغرل بنشست و اتابک جهان پهلوان پسر ایلدگز و چون او نماند قزل ارسلان خواست که
اتابک شود و میسر نشد و مآل حال سلطان در تاریخ سلطان تکش خوارزمشاه در فصل سابق گفته شد **و در**
روم سلطان عزالدین قلج ارسلان بن مسعود بن قلج ارسلان متولی ملک و سلطنت قونیه و سیواس و اقصرا بود و میان

او و ذوالنون بن دانشمند صاحب ملطیه خصومت افتاد و قلج ارسلان بر ولایت او مستولی شد و او گریخته پیش اتابک نور الدین
حلب رفت نور الدین بمدد او لشکر کشید و سیواس و قلعهٔ مرعش و بسیاری مواضع از توابع آن بستد قلج ارسلان فرستاد و شفاعت
کرد نور الدین مسموع نداشت ناگاه خبر رسید که فرنگان خروج کرده اند نور الدین بصلح راضی شد و لشکری پیش ذوالنون بگذاشت
تا ملازم او باشند و تا هنگام وفات نور الدین سیواس در تصرف او بماند بعد از آن قلج ارسلان باز با تصرف کرد

ودر کرمان طغرلشاه بن محمد ابی الفوارس پادشاه بود و هم در اواخر شهور سنه ثلاث و ستین و خمسمائه
چهار پسر داشت ارسلانشاه و ترکانشاه و تورانشاه و بهرامشاه و بواسطهٔ دخول اغزان خذلان بحدود امور کرمان منقرض
گشت و قتل و نهب و غارت می رفت تا زمانی که ملک دینار از امرای اغز که داماد طغرلشاه بن محمد بود و والی نیشابور بود بکرمان
آمد و در رجب سنه ثلاث و ثمانین و خمسمائه شهر بردسیر که دار الملک کرمانست او را مسلم گشت امور مملکت را ترتیب کردانید

ودر غور و غزنه سلطان غیاث الدین و سلطان شهاب الدین بودند و در سنه تسعین و خمسمائه
میان سلطان شهاب الدین غور و پادشاه هندوستان مصاف افتاد و هندوان بشکستند و پادشاه ایشان کشته شد و
آورده اند که با آن پادشاه هفتصد پیل جنگی بود و هزار هزار مرد

تاریخ

ملوک و اتابکان

در مازندران شاه علاء الدین حسن بن رستم بن علی شهریار بود **ودر عراق و آذربایجان**
اتابک ایلدگز بود و در سنه ثلاث و ستین و خمسمائه آقسنقر صاحب مراغه از دار الخلافه التماس کرد تا خطبهٔ سلطنت بنام
پسر سلطان محمد شاه بن محمود سلجوقی که در ترتیب او بود کنند این خبر در همدان باتابک ایلدگز رسید که اتابک ارسلان بن محمود و طغرل
محمد بن ملکشاه بود و حاکم مطلق در جمیع ممالک او ایلدگز [illegible] بغیر خود جهان پهلوان محمد با لشکری بجنگ آقسنقر فرستاد
و مصاف دادند آقسنقر بشکست و بقلعهٔ روئین دز رفت که تعلق مراغه است جهان پهلوان آن را محاصره کرد و عاقبت صلح کردند
و جهان پهلوان بهمدان مراجعت نمود و این حال در سنه ثلاث و ستین و خمسمائه بود و در سنه سبع و ستین اتابک ایلدگز در همدان
وفات یافت و پسرش جهان پهلوان محمد اتابک شد و عظمتی و شوکتی تمام داشت چنانکه چون سلطان طغرل بن ارسلان بسلطنت
بنشست اسم او بسلطانی بمجرد خطبه و سکه بود و حاکم مطلق اتابک جهان پهلوان و چون آقسنقر مراغه نماند و پسرش فلک الدین
بجای او بنشست بجهت آنکه تبریز را با تصرف گرفته بودند جهان پهلوان لشکر کشید و فلک الدین را در روئین دز محاصره کرد و برادر خویش
قزل ارسلان را بمحاصرهٔ تبریز فرستاد و لشکر مراغه دو کس از آن را دیگر گرفتند و پیش بردند قاضی صدر الدین ایشان را تشریف پوشانید
پیش جهان پهلوان فرستاد و او را بعنایات خویش امیدوار کرد بران صلح کردند که تبریز با ایشان دادند و مراغه را بفلک الدین مقرر داشتند
جهان پهلوان قزل ارسلان را در تبریز بنشاند و بعراق مراجعت کرد و چون وفات یافت قزل ارسلان بعراق آمد و می خواست که
بر قاعدهٔ برادر اتابک مطلق باشد سلطان طغرل بزرگ شده بود و مستقل گشته او را التفات نکرد بدان سبب میان ایشان
محاربه افتاد و قزل ارسلان بشکست و اکثر لشکر او پیش سلطان آمدند و او مدتی منکوب بود بعد از آن قوت یافت و لشکری
گرد کرد و سلطان را بگرفت و مقید کردانید و بقلعه فرستاد خویش نوبت زد و دعوی سلطنت کرد و در شعبان سنه سبع و ثمانین
و خمسمائه شبی در همدان بخانهٔ خویش خفته بود شخصی او را بکشت و معلوم نشد که کشنده کی بود مردم حمل بران کردند که داران نزدیکی

تعصب مذهب حنفی و کان از اصحاب امام اعظم شافعی مطلبی رضی الله عنه در بازار اصفهان بر دار کرده بود و کفی الله
المؤمنین القتال **ودر موصل و دیار بکر** اتابک قطب الدین مودود بن زنگی بن
آقسنقر حاکم موصل و بعضی دیار بکر بود برادر اتابک نور الدین محمود در شام و در سنه خمس و ستین و خمسمائه وفات یافت
و پسر کهترش سیف الدین غازی بجای او بنشست و در سنه احدی و سبعین میان او و صلاح الدین والی مصر مصاف افتاد
و سیف الدین بگریخت و در صفر سنه ست و سبعین نماند و برادرش عز الدین مسعود را بجای او امیر کردند و در شعبان سنه
تسع و ثمانین و خمسمائه وفات یافت و مجیر الدین قرا ارسلان بن داود بن سقمان بن ارتق صاحب حصن کیفا و اکثر بلاد
دیار بکر بود و چون نماند پسرش نور الدین محمد را بجای او بنشاندند و در سنه احدی و ثمانین وفات یافت و پسرش قطب الدین
سقمان بجای او بنشاندند **ودر شام** اتابک نور الدین بود و در سنه سبع و ستین و خمسمائه در شام هم
کبوتر پرانیدن بجهت اخبار بر طریقهٔ بغداد نهاد و هنوز معهود است و در شوال سنه تسع و ستین بعد از آنکه بعلت آنکه
صلاح الدین صاحب مصر سر از حکم او بر تافته بود عزم مصر را جزم کرده بود رنجور شد و در یازدهم ماه مذکور وفات یافت و پسرش اسمعیل
یازده ساله بود او را بجای پدر بنشاندند و ملک صالح خواندند چون او نماند پسر عمش سیف الدین غازی بن قطب الدین مودود
صاحب موصل ملکی که او داشت بدست فرو گرفت **ودر مصر** اسد الدین شیرکوه بن شادی بن مروان
کرد که پیشتر عامل تکریت بود ملک و حاکم شد بسبب آنکه چون عاضد خلیفهٔ اسمعیلیان ضعیف شده بود شاور که وزیر
او بود روی استیلا می جست عاضد پیش اتابک نور الدین بشام فرستاد و مدد خواست تا دفع وزیر کند نور الدین شیرکوه را
با دو هزار مرد بفرستاد و وزیر [illegible] چون او برسید بر مملکت مستولی شد و از فرنگ مدد خواست شیرکوه از نیل گذشته بجانب
غربی فرو آمد و از جانبین مصاف دادند لشکر مصر و فرنگ منهزم شدند و بساحل پناهیدند شیرکوه اسکندریه را بستد و برادر
زادهٔ خویش صلاح الدین یوسف را آنجا بگذاشت و با صعید الاعلی آمد و بستد و فرنگان بر مصر و قاهره استیلا یافتند کامل
شجاع پسر شاور وزیر بشام باتابک نور الدین فرستاد و دعوی دوستی کرد و متقبل شد که هر سال مالی بنام او بفرستد نور الدین
رضا داد و در سنه اربع و ستین شیرکوه مصر را بگرفت و شاور وزیر را بکشت و دو ماه و نیم وزیر و حاکم بود و در بیست و دوم
جمادی الآخرهٔ ماه مذکور وفات یافت و صلاح الدین یوسف بجای او که عمش بود حاکم دیار مصر شد و برادر مهتر خود شمس الدین
تورانشاه را ببلاد نوبه فرستاد تا بستد و غنیمت بسیار آورد و باز بفرستاد تا دیار یمن بگرفت و در جمعه دوم محرم سنه
خمس و ستین چون عاضد نمانده بود خطبه بنام خلفاء بغداد کرد و هم در آن سال میان او و نور الدین بواسطهٔ ملک مصر وحشت افتاد
و در سنه احدی و سبعین و خمسمائه میان او و سیف الدین غازی صاحب موصل و بعضی دیار بکر مصاف تمام شد و سیف الدین بگریخت
و صلاح الدین را با اتابک ملک صالح پسر نور الدین صلح داشت چون منبج و آن حدود بگرفت و حصار حلب را که ملک صالح در آنجا
بود محاصره کرد و چون کار دشوار بود بصلح مراجعت نمود و در سنه احدی و ثمانین [illegible] بستد و قصد موصل کرد
میسر نشد و بعد از آن آخر عمر کار با فرنگ کرد و ولایات بسیار از فرنگ و دیار بکر و غیر آن بستد و پسران و برادران و خویشان
او هر یک در ملکی از آن ممالک انتقال او حاکم بودند و در سنه تسع و ثمانین و خمسمائه در شهر دمشق وفات یافت و پسرش ملک
نور الدین علی ولی العهد کردانیده بود در دمشق بجای او بنشست و او را ملک افضل خوانند بعضی از باقی ولاة بلاد شام بوی عداوت
نمودند و برادرش عزیز عثمان نام که او را ملک العزیز می گفتند در مصر بود اتفاق جست و در سنه تسعین بیامد و دمشق را محاصره کرد

ملک افضل از عم خود ملک عادل مدد خواست او و ملک ظاهر غازی صاحب حلب و ناصر الدین محمد پسر تقی الدین صاحب حماه و اسد الدین
شیرکوه نبیره شیرکوه بزرگ صاحب حمص و لشکری تمام از موصل و دیار بکر بمدد ملک افضل آمدند ملک عزیز چون دید کار او ضعیف
شد بصلح رضا داد و بران مقرر کردند که بیت المقدس و اعمال فلسطین […] مصر از آن ملک عزیز باشد و دمشق و طبریه و اعمال
غور از آن افضل و جبله و لاذقیه و سواحل از آن ملک ظاهر و اقطاعی که در اول ملک عادل در مصر داشت برقرار باشد و هر یک از این
ملوک با ولایت خود رفتند **و در مغرب** یوسف بن عبد المؤمن ملک بود و ولایت […] از اعمال افریقیه
بگرفت **و در فارس** اول اتابک تکله بود و در […] نماند و اتابک سعد […] زنگی بجای او
بنشست و […] **و در سیستان**

تاریخ

سعا

نوادر حوادث که در مدت مذکور افتاد

در سنه خمس و ستین و خمسمایه در بلاد شام و دیار بکر و غیر آن زلزله عظیم شد چنانکه بیشتر شهرهای آن ولایت را خراب کرد
چون تاریخ خواتین و خلفا و سلاطین و ملوک که از ابتداء قولقنه ییل که سال موش است واقع در ربیع الاول سنه […] و خمسمایه
تا آخر […] ییل […] واقع در صفر سنه تسعین و خمسمایه که مدت […] سال باشد معاصر **چنگگیز خان** بوده اند
نوشته شد دیگرباره تاریخ **چنگگیز خان** بعد از این مدت مذکور آغاز کنیم و بنویسیم بعون الله تعالی و حسن توفیقه

تاریخ

چنگگیز خان از ابتدا توولی ییل که سال خرگوش باشد واقع
در ربیع الاول سنه احدی و تسعین و خمسمایه هجری تا اول تونکقوز ییل
که سال خوک باشد واقع در جمادی الآخره سنه تسع و تسعین که مدت آن
نه سال باشد و **چنگگیز خان** دران سال آخر چهل و نه ساله
بوده و در این مدت نه سال میان او و اونگ خان دوستی بوده و جنگ
پادشاه مرکیت توقتا و بویروق خان برادر پادشاه نایمان و جنگ
اقوام تاییجوت و قوزلاس و ایکیراس و دربان و تاتار و قوم قنقیت
و سالجیوت مشغول بوده تا ایشان را قهر کرده و بعد از آن اونگ خان
پادشاه کرایت را و تایانگ خان پادشاه نایمان را نیست کرده
و لقب **چنگگیز خانی** بر او مقرر شد

حکایت

اوایل دوستی چنگگیز خان با اونگ خان

و آن چنان بوده که میان ییسوگای بهادر پدر **چنگگیز خان** و اونگ خان از قدیم العهد بسبب قرب جوار دوستی و اتحادی
تمام بوده و در شدائد حوادث ییسوگای بهادر اونگ خان را مددها کرده و او را […] خلاص داده و یکدیگر را انده می گفته اند و
چنگگیز خان نیز بحکم […] برقاعده طریق محبت مسلوک می داشته و او را پدر می خوانده و اونگ خان پادشاه

قوم کرایت

معنای طغرل

قوم کرایت و تونکقایت و دیگر اقوام که داخل کرایت بوده اند بوده و ایشان قومی و لشکری بسیار و پادشاهان قدیم نامدار بوده اند
و با اقوام مغول مشابهتی داشته در رسوم و عادات و لهجه و لغت بهم نزدیک و اونگ خان را در ابتدا نام طغرل بوده و طغرل بزبان
ترکی […] است و نام مرغی که می خواهند هرچند کس او را ندیده لیکن نام او در میان مردم معروف و مشهور باشد چون عنقای
مغرب و تقدیر می کنند که مرغیست بر مثال چرغ و شنقار و چنگال او سخت و مانند پولاد و یک حمله دویست و سیصد مرغ را می
زند و می کشد و می گویند سبب آن نادیده آن را اعتبار می کنیم که صیادان و صحرانشینان بکرات مشاهده کرده اند که جماعات
دیگر بیضع از انواع مرغان صد و دویست و سیصد […] و بال شکسته و پاها شکسته از هوا بزمین می افتند بران
قیاس و استدلال با آنکه کشنده ایشان مرغی باشد باصلابت و او را […] باشد و آن را […] نام کرده اند پیش
مغولان و ترکان معروف و مشهور است و از آن […] می خوانند معنی نام طغرل که او را در اصل بوده اینست بعد از آن چنانکه
شرح داده شد […] التان خان ختای […] او را اونگ خان کرده است یعنی پادشاه یک ناحیه و نام جد او
مرغوز بوده و مرغوز دو پسر داشته مهتر را نام قورجاقوز بویروق خان و معنی بویروق فرمودن است و پادشاه نایمان
تایانگ خان برادری بوده بویروق خان نام که […] تاریخ نایمان خواهد آمد […] کرده
و دیگر پسر مرغوز را نام کورخان بوده و پادشاه قراختای را که در ترکستان و ماوراء النهر بود کورخان می گفته اند یعنی
خان بزرگ معظم و قورجاقوز بویروق چند پسر داشته یکی طغرل که لقب او اونگ خان شد و دیگر ارکه قرا
و سیم جاگمبو و در اول نام او کرایی بوده و ایشان چند برادر دیگر داشته اند لیکن […] طغرل بوده
و کرایی را در ایام کودکی قوم تنگقوت گرفته بوده اند و مدتی پیش ایشان مانده و محتشم و معتبر گشته و از آن روی که عاقل و کافی
بوده لقب او جاگمبو کرده اند معنی جا ولایت است و از آن کمبو امیر معظم یعنی امیر معظم ولایت و او اگرچه در ابتدا با برادر
خود اونگ خان موافق بوده عاقبة الامر که […] برگشته […] مشروح بیاید و آن ارکه قرا […]
[…] پادشاهی در سر بوده و با اونگ خان […] و اونگ خان در اول دیگر برادران را که با ارکه قرا متفق بوده کشته
و آنگاه قصد او کرده […] و در وقتی که اونگ خان با **چنگگیز خان** دوست و متفق بود جاگمبو […]
چنگگیز خان […] و **چنگگیز خان** دختران جاگمبو را یکی جهت خود خواسته ابیقه بیکی نام
که او را […] نویان داد و یکی دیگر را بیکتمیش فوجین نام جهت پسر مهین جوچی خواسته و یکی دیگر
سرقوقتنی بیکی نام را جهت **تولی خان** خواسته و او را دختری دیگر بوده و به پسر پادشاه تنگقوت داده بود
و عظیم صاحب جمال و پاکیزه بوده و در وقتی که **چنگگیز خان** تنگقوت را بستد و پادشاه ایشان را بکشت
آن دختر را […] نام طلب داشت و نیافت و اونگ خان را دو پسر بوده مهتر سنگون که بزبان ختای خداوندزاده باشد
و کهتر ایقو نام که دختر او توقوز خاتون بوده که **چنگگیز خان** او را از جهت **تولی خان** خواسته بود
و بعد از **تولی خان** براه میراث **هلاکو خان** […] و سبب دوستی اونگ خان با ییسوگای
بهادر و پدر […] آن بوده که اونگ خان بعد از وفات پدرش بویروق خان بسبب […] در ملک چند برادر
و برادرزاده خود را بکشت بدین تفصیل […] برادران […] برادرزادگان
تایمور تایشی […] بوقاتیمور

ونغان واسطه عم او گورخان با او جنگ کرده و اونگ خان شکسته و منهزم برگشته التجا و پناه با یسوکای بهادر داده پیشکای
بهادر مدد و نصرت او را لشکر بر نشسته و گورخان را رانده و تا جانب تنگقوت دوانیده و گریزانیده و ملک را او باز گرفته باونگ خان
سپرده چون حق حقوق بودی با یشکر دانیده اند شده بعد از آن برادر کهتر اونگ خان ارکه قرا چون دید که اونگ خان
آقا واینی او را کشت و متوکل گشت منهزم شده و گریخته بولایت نایمان پیش ینانج خان رفت اینانج خان بوی بخشود و بمدد ایرنی
او را مدد داد و لشکر فرستاد و قوم و لشکر کرایت از اونگ خان باز گرفت و او را بگریزانید و در آن زمان یسوکای بهادر وفات
یافته بود اونگ خان بر سه ولایت گذشته بپادشاه ترکستان گورخان قراختای پناه برد و در آن ولایت نیز در شهرها آواره و متفرق
بولغاق شده بود و ادبار سرگردان مانده و از ضعف کار او بجائی رسیده بود که پنج بز بر نداشته و بشیر آن قناعت می کرده و دو
سر شتر با بقیه معاش از ان حاصل می کرد بعد از آنکه مدتی چنان ضعف حال گردیده بود آوازه ظهور قوت و شوکت
چنگگیز خان شنید و با بر دوستی که با پدرش یسوکای بهادر داشت در قوینیل که سال گوسفند باشد موافق شهور سنه
اثنی و تسعین و خمسمائه بهارگاه بموضعی که آنرا گوسگول ناور گویند آمد نزدیک بیوت چنگگیز خان جای که آنجا با
یسوکای بهادر یکی بوده بود و دو نوکر خود طغای و شراکی را یاد الی کلوران پیش چنگگیز خان فرستاد و از آمدن
خود خبر داد چنگگیز خان برنشست و باستقبال او روان شد چون بهم رسیدند اونگ خان زحمت گرسنه و لاغر شده بود
دل چنگگیز خان بر او بخشود بجهت او از مغول توجیه بیرون کرد و او را در میان کوچ و اردوهای خود فرود آورد و
مراعات می کرد و آن زمستان هر دو باتفاق در موضعی بوده که نام آن قراون قبچال است یعنی دره سیاه
فرود آمدند و بحکم آنکه با یسوکای بهادر انده بوده با چنگگیز خان پدر و فرزند شدند و طوی کردند و بعد از کوچاج
آغاز کرده بهارگاه بقصد بقیه قوم یورکین بر نشستند که پیش از آن چنگگیز خان ایشان را زده بود و غارت کرده
و بعضی از ایشان باز مانده و در موضعی بودند که آنرا تالا دوبین ایماتره گویند و بر سر ایشان رفتند و چند جنگی و با بجو
هر دو را بموضع تلانینچی کرده برگشتند

حکایت

برنشستن چنگگیز خان بقصد توقتا مقدم قوم مرکیت و زدن او ایشان را و بخشیدن او غنایم جمله باونگ خان

در موغای ییل که سال مار باشد موافق سنه ثلاث و تسعین و خمسمائه چنگگیز خان بقصد توقتا امیر قوم مرکیت
برنشست و قوم مرکیت برخلاف مغول طائفه بودند لشکری چالاک معظم بودند و در موضع قرامون مورا پیش در پیش
کلوران نزدیک آب سلنگه بجائی که آنرا مونچه گویند مصاف کرده اوذ او دوت مرکیت را که شعبه از ایشان اند زده
و قتل و غارت کرده و هر چه در آن جنگ گرفته تمامت باونگ خان و نوکران او داده و بعد از آن در ییل که سال اسب
باشد موافق شهور سنه اربع و تسعین و خمسمائه دیگر باره اونگ خان قوی حال و صاحب تبع و لشکر گشت بی کنگاج چنگگیز خان
بجنگ مرکیت برنشست و بموضع بوکرا کهره ایشان را زده و پسر توقتا تقوز بیکی را بکشت و دو دختر توقتا قوتوقتای
و چیلاون را بغارت آورده و دو برادر توقتا قودو و چیلاون را با ایل و چشم در آورده و از آن غنایم هیچ چنگگیز خان
نداده و توقتا بجانب گریخته بموضعی که آنرا بورقوجین گویند رفته و آن موضع زیر آب سلنگه است بشرقی مغولستان

و قومی که از مغولان که ایشان را بورقوت می گویند جهت آنکه بدین بورقوجین می نشسته اند این اسم را بر ایشان اطلاق
کردند و تا غایت بدان اسم موسوم اند

حکایت

برنشستن چنگگیز خان و اونگ خان باتفاق و رفتن بجنگ بویروق خان برادر تایانک خان پادشاه نایمان

در قونین ییل سال گوسفند موافق شهور سنه خمس و تسعین و خمسمائه چنگگیز خان باتفاق اونگ خان بقصد بویروق خان
نایمان برنشستند و هر چند پادشاه نایمان در آن زمان تایانک خان بود برادر مهتر بویروق خان لکن بویروق خان مطابق
برادر نمی بود و بانفراد لشکری و ولایتی داشت و با جمیع بنات بنعوده اند و اکثر پادشاهان نایمان را لقب کوشلوک خان
یا بویروق خان بوده و معنی کوشلوک عظیم و باقوت و فرمان ده بود باشد و معتقد نایمان چنان است که کوشلوک بر
دیو و پری نادر بوده تا غایتی که شیر ایشان می دوشیده و تقرب می کرده و بدیگر حیوانات وحوش همچنین بعد از آن امرا نایمان
گفته اند که این معنی بزه باشد و مانع شده اند بدان سبب ترک دوشیدن شیر ایشان کرده و نام تایانک در اول تایانگ بوده
پادشاهان ختای او را تایانک لقب کرده اند یعنی پسر خان و مصطلح ایشان خانی مرتبه میانه است و چون مغولان لفظ ختای
فهم نکرده اند و لهجه متفاوت بوده بکثرت استعمال تایانک گفته اند و مشهور شده و نام پدر ایشان اینانج بلکه
بوگو خان بوده معنی اینانج بادو داشتن است و بلگه اسمی بزرگ و بوگو خان نام پادشاهی بزرگ بوده که اویغوران معتقد
وی اند و پسر تایانک خان که قائم مقام او شد کوشلوک خان بود که در سر حکایات ایشان مشروح خواهد آمد فی الجمله چنگگیز خان
و اونگ خان بر عزم جنگ بویروق خان و قومی از آن او در موضع قیزیل باش نزدیک الکتای بوده اند آن قوم را بگرفتند
و غارت کردند و بویروق خان منهزم گشته بولایت کم کمجیوت از توابع ولایت قرقیز رفته بود و امیری از آن او ییدی توقلوق
نام بجنداولی بیرون آمده و معنی ییدی توقلوق بزبان ترک شخصی باشد که هفت علم دارد قراولان چنگگیز خان چون
ایشان را دیده اند دوانیده اند و ایشان گریخته روی بکوه نهاده اند و چون نزدیک رسیده امیر ایشان ییدی توقلوق را تنگ اسب
گسسته و با زین بهم با سر افتاده او را گرفته اند و پیش چنگگیز خان آورده و در آن بعد از آن زمستان امیری از امرای
بویروق خان نشسته بوده نام او کوکسه سابراق و معنی کوکسه شخصی باشد که بواسطه بیماری در سینه آواز او درشت شده
باشد و سبراق نام صنفیست که اوران شخص را می خوانند چنگگیز خان و اونگ خان با آن امیر در موضعی ولایت نایمان
که نام آن بایتراک بلجیره است یک نوبت مصاف داده و بسبب آنکه آن موضع را بایتراک بلجیره می خوانند آنست
که در عهد قدیم جهت پادشاه نایمان دختری از پادشاه اویغور خواسته بودند نام او بای براق و بدان موضع بهم رسیده اند
و طوی عروسی کرده و بلجیره یعنی صحرا اعلی از آن هر دو نام را ترکیب کرده علم آن موضع ساخته اند و مغولان صحرا را اسم اینکو
نام کرده اند و بای براق را بایتراق می گویند

حکایت

برنشستن چنگگیز خان باتفاق اونگ خان بجنگ کوکسه سابراق امیر لشکر بویروق خان و گریختن اونگ خان از شب و بی چنگگیز خان

حکایت ورسیدن کوکسو سبراق برادران اونک خان
وگله ورمه اورا جمله غارت کردن وبردن

چنگیز خان واونک خان جمع شدند اندر موضع مذکور تا با کوکسو سبراق جنگ کنند چون کار نوبت مصاف داده اند دیگر باره انجا بنزیال یاسامیشی لشکر کرده اند تا بر نیم زند شب در آمده و بقرار آنکه بامداد جنگ کنند لشکرها بر گرفته اونک خان بجای لشکر خود آتشها افروخته و شبانه بموضعی که آنرا بلنکو کسو گویند گذشته ورفته چون روز شد جاموقه ساچان که امیری بزرگ بود از نیرون از قوم جاجیرات وبا چنگیز خان آمده بود دو هواره بنفاق وبداندیشی منسوب تردد اونک خان را شناخته و پیش وی دوانیده و گفته خان خان دیدی که آقا واینی من چنگیز خان بمانده است که از ایا ایلاق [illegible] چنگیز خان خویش زاست مرغ که زمستان داند در مواه و گفته لم که جنکلی قوم بدین غلط استهزاء ونفاق کرده اوبچیر تیت گورین بهادر چون این سخن شنیده گفته است لایق نیست میان دوستان وآقا واینی چنین سخنان نفاق انگیز گفتن واو امیری بزرگ ازان اونک خان بوده واو بچیرکی [illegible] سخن است که دران ولایت می باشد و دزنان بجای کلغوتره [illegible] گورین بهادر در اصل [illegible] بوده اما [illegible] نسبت کرده باز نام خوانده اند وهمکی بین چنگیز خان را عادت بوده کالاز [illegible] ساخته و بر سبلت [illegible] اند وچون اونک خان ازان محل جدا شد بولایت [illegible] دران حالت بهادر توقتا که پادشاه مرکیت بود قودو وچیلاون که پیشتر گفته شد که اونک خان ایشان را باز داده بود هر دو بواسطه غیبت اونک خان باز یاغی شده بلشکر وملک خود پیوستند و چنگیز خان چون آن حرکت مذموم از اونک خان مشاهده کرد گفت اونک خان خواست تا مرا در میان بلا وآتش اندازد وخود باز گردد بدان سبب چنگیز خان [illegible] مراجعت نمود و بموضعی آمد که نام آن سار اکهر است واونک خان بموضعی رسید نام آن [illegible] تولا وبرادر دانش نیلقه سنکون وجاقا کمبو [illegible] با خیل وحشم خود در عقب می آمدند تا بموضعی که آنرا نام ایبیقه [illegible] است و در آنجا [illegible] نیست و بیشه بسیار کوکسو سبراق با لشکر هم در عقب آمده دران موضع ناگاه بر سر ایشان رسیده وتمامت خان ومان و گله ورمه ایشان بغارت برده واز انجا بر جدا وجرکن اونک خان وایل وخیل وحشم [illegible] که در سرحد [illegible] آنانرا تمامت مانده وباز گشته و نیلقه سنکون وجاقا کمبو مرد [illegible] بسختی جسته اند و پیش اونک خان آمده اونک خان دنبال لشکر خود سنکون داده و در عقب ایلچی فرستاده وایلچی پیش چنگیز خان دوانیده وحال اعلام کرده والتماس مدد خواسته

حکایت

مدد خواستن اونک خان از چنگیز خان بدفع لشکر نایمان
کشیده ورمه او رانده بودند وفرستادن چنگیز خان چهار
امیر بزرگ را تا مالها باز ستدند و باونک خان تسلیم کردند

اونک خان باز چون درماند ایلچی بحضرت چنگیز خان دوانید که قوم نایمان لشکر وقوم مرا غارت کرده اند از فرزند خود چهار کولک یعنی [illegible] بهادر که از آن چنگیز خان بوده اند باشند که لشکر ومال وملک مرا باز گیرند بدان سبب چنگیز خان بورچو نویان وموقلی کوی انک وبورغول نویان وچیلاوغان بهادر را با چریک هم بمدد اونک خان فرستاده تا رسیدن ایشان لشکر نایمان سنکون را شکسته بودند ودو امیر بزرگ ازان اونک خان تیکین قورت

وایرکان

وایرکان یدقو را کشته وران اسب سنکون را زخم کرده حال نزدیک بوده که سنکون بگیرند واو را بگیرند امرا چهارگانه رسیده اند وایشان شکسته [illegible] آمده بورجی نویان بهئت آمدن عرضه داشته بود که اسب چابکی ندارم واز جمله اسبان خاصه چنگیز خان یکی که نام چیکی بوره بوده [illegible] اوصفتی آمده خواسته چنگیز خان آن اسب را بوی داده و گفته که هر وقت که خواهی که نیکو برود تازیانه بر یال او مال دران حال که اسب سنکون را مجروح دیده ونزدیک بود که او را بگیرند وبورچو بادی [illegible] تا او را خلاص دهد اسب خود را بسنکون داده وخویشتن را بر اسب چیکی بوره نشسته وهر چند که تازیانه زده نمی دوید وسنکون او را گذاشته و رفته ناگاه او را سخن چنگیز خان یاد آمده و تازیانه بر یال مالیده چون برق دویده تا بسنکون ولشکر رسیده و باتفاق نوکران را باز داشته اند ولشکرها یاسامیشی کرده بر یاغی زده اند و کرا ولشکر وقوم ومال وچهارپای اونک خان را باز گرفته و با ایشان داده وبا علامت مظفر ومنصور بخدمت چنگیز خان آمده اونک خان ازان یاوری عظیم شادمان شده وشکرها گفته وفراوان منت داشته و گفته مشرح حال نوبتی دیگر [illegible] شدن گرسنه وبرهنه پیش فرزند خود چنگیز خان رفتم مرا نگاه داشت کرد وشکم سیر گردانید وبرهنگان را پوشانید این حق بسیار را چه عذر خواهم وچه شکر گویم [illegible] بعد ازان می گویند بعضی اونک خان بورجی نویان را طلبیده داشت تا در حق او بخشش کند واو در یکی بوده وکیش چنگیز خان بسته عرضه داشت که مرا اونک خان طلب داشته ونیز بورو کیش مرا ذکر ده ومدکری داد وبرفت اونک خان او را جامه پوشانید وده منقور زرین بخشید ومنقور در اصل مصطلح ایشان است وکاسه را گویند بزرگ را [illegible] گفته اند انجیلیه بزرگست ودر وقت چون ما حقیقت آن اصطلاح معلوم نداریم منقور کاسه آنچه کوچک را می گویم بورجی آن کاسه را برگرفته وپیش چنگیز خان آمده وزانو زده وآنرا نموده وعرضه داشته که مرا [illegible] چرا عرضه داشته که بدان سبب که کیش ترا بگذاشتم [illegible] حال پیش اونک خان رفتم اگر درین نوبت [illegible] تقصیری افتادی ایلچی را قصد کردی مرا آینه گناه بزرگ بودی چنگیز خان این سخن او را پسندیده داشت واو را بسیار نامیشی کرده فرمود که این کاسه ایشان ترا ازان تست وبعد ازان [illegible] در آن زمستان آوازه رسید که توقتای پادشاه مرکیت که جانب بورقوچین کرکیسته بود دیگر باره بیرون می آید چنگیز خان با جوجی قسار مشورت کرده ودانسته که آنرا اصلی نیست و بدان خبر التفات نکرد

حکایت

قوریلتای چنگیز خان با اونک خان بموضع سالری کهر
وبرنشستن ایشان بجنگ قوم تایجیوت

بعد ازان بهارگاه جین بیل که سال یوز باشد موافق شهور سنه [illegible] وتسعین وخمسمائه در سرحد موضعی که آنرا سالری کهر خوانند چنگیز خان واونک خان بیکدیگر رسیدند وجمعیت ساخته قوریلتای کردند وبعد از قوریلتای باتفاق حزم قصد قوم تایجیوت برنشستند ودران زمان پیشوای وبزرگ تایجیوت آنکو قوماقوجو وقوریل وقودودار بوده اند وامرا دیگر که از برادران خویشان ایشان فروتر بوده اند چون تارقوتای قیریلتوق وامثال او تارقوتای نام است وقیریلتوق یعنی حریص وتوقتای بیکی پادشاه قوم مرکیت بوده وجانب بورقوچین کرکیسته در آن وقت برادران خود قودو وچاوون را بکمک [illegible] تایجیوت فرستاده تا مدد رسانیده باشند وبمجموع آن جماعت در موضع اولان که صحرا [illegible]

جمع بودند چینگگیز خان و اونگ‌خان بر سر ایشان رفتند و مصاف دادند و اقوام تایجیوت منهزم شده روی بگریز نهادند و لشکر
چینگگیز خان بر عقب تارقوتای قیریلتوق و قودودار دوانیده رفتند تا موضعی که آنرا اولنگوت تورا(?) می‌گویند و هر دو
آنجا کشته و انکقوها قوجو و برادران قوریل و قودو و اودوجای(?) باتفاق گریخته بجو قوچین(?) در آمده اند و قودو بولایت
قوم نایمان رفته و معنی انکقوها قوجو بسیار خشم است و می‌گویند ابتدای فتنه و خصومت میان چینگگیز خان
و تایجیوت او آغاز نهاده بود

حکایت

اتفاق قوم قتقین و سالجیوت و سوگند خوردن ایشان و مصاف دادن با چینگگیز خان و اونگ‌خان و شکسته شدن ایشان و گریختن

بعد از آن قوم قتقین و سالجیوت چون پیشتر با چینگگیز خان بنیاد عداوت نهاده بودند و بعد ... (?) چینگگیز خان
باتفاق جاموقه ساچان ایلچی پیش ایشان فرستاده تا با هم یکی شوند و عادت مغول در قدیم الایام چنان بوده که اکثر سخنها را
بمثل و سجع مصنوع و عبارات مغلق فرستادندی و بر زبان آن ایلچی هم بر آن نمط پیغام داده بود چون ایلچی بدان عبارات
سخن رسانید ایشان فهم نکردند جوانی زیرک حاضر بود و دریافت با ایشان گفت معنی این سخن آنست که چینگگیز خان
پیغام داده که اقوام مغول که از ما بیگانه اند جمله با ما دوست و متفق گشتند پس شما که از ما نزدیک و خویشانید هم دوست و متفق
باشیم و چون تاملی کنیم ایشان از غایت حسد و بغض اندرونی قبول نکردند و ایلچی را حرمت نداشته شکنبهٔ گوسفندی گرم
در دهان آن کرده مانند سقطوری تخته اند از دیگ بر می‌آورده اند و بر روی او می‌زده و دشنام می‌داده باستخفاف باز
گردانیده بدان سبب عداوت و خصومت تمام گشت و پیش از آن چند کرت جنگ کرده بودند و با قوم تایجیوت متفق شدند
خاصه با فرزندان تلآن(?) تایچی که شعبه‌ای از تایجیوت اند تودا و قوریل و تارقوتای قیریلتوق و در معاونت
ایشان مبالغت می‌کرده و معادات و مخاصمت با چینگگیز خان می‌کوشیده در آن وقت چون لشکر اقوام تایجیوت
بموجبی که ذکر رفت کشته گشته اند و بعضی گریخته این قوم قتقین و سالجیوت جمع شده اند و اقوام دوربان و تاتار و
قنقرات با ایشان اتفاق کرده و با همدیگر سوگندی که میان مغولان از آن بزرگتر سوگند نیست خورده و آن سوگند
چنانست که اسب نر و گاو نر و قوچ و سگ نر را باتفاق بشمشیر بزنند و گویند ای خدای و ای آسمان و ای زمین
بشنوید که ما چنین سوگند می‌خوریم و اینها اصول و فحل از حیوانات اند اگر ما سخن خود نپاییم و عهد بشکنیم همچنین شویم
که این حیوانات بر این نهج سوگند خوردند که متفق شوند که با چینگگیز خان و اونگ‌خان جنگ کنند در حالت
غیبت و روانه شدن ایشان دئی ساچان از قوم قنقرات که پدر اولوس(?) بوده در خفیه بخدمت چینگگیز خان
پیغام داده که دشمنان چنین عهد و پیمان کرده اند و باتفاق روی بجانب شما نهاد چون چینگگیز خان واقف شد
با اونگ‌خان هم از موضع قوتون ناور که نزدیک اوسون(?) است بعضی بدفع آن اقوام برنشستند و در موضعی که آنرا بویر ناور می
گویند با ایشان هم رسیده برابر افتادند و از جانبین صفها راست کرده جنگی بغایت سخت کردند و عاقبة الامر چینگگیز خان
غالب آمد و یاغیان را بشکستند

حکایت

مخالفت

مخالفت جاگمبو برادر خویش اونگ‌خان و کنکاج کردن با بعضی امرای او و رفتن پیش پادشاه نایمان

بعد از آن زمستان آن سال اونگ‌خان از جانب گلوران پیشتر کوچ کرده براه قوبه قیا می‌آمده و دیگران هم بر عقبش کوچ کرده
بهم که می‌آمدند برادرش جاگمبو با امرای او التون آشوق و ایل قوتوری و ایل قونکقور و تولبوری(?) کهته(?) فرستاده که این
آقای ما ملول طبع است و در یک مقام سکون ندارد و از بغض ما آقا و اینی تلف کرد و صغار ساخت که بولایت قرا ختای
در آمدند بدین عادت و خوی الوس را نگاه ندارد که یاساید ما با او چگونه کنیم التون آشوق این سخن را پنهان نداشته و با اونگ‌خان
ایغاق کرده اونگ‌خان فرموده تا ایل قوتوری و ایل قونکقور را گرفته اند و بند کرده و با نهم بخانهٔ خود در آورده و بند ایشان
گشوده و ایل قونکقور گفته که ما چون بولایت تنگقوت رفته می‌آمدیم همه گرسنه بودیم همانا در آنجا سخن گفته بوده اند و عهد
کرده که خلاف آن نتوان کرد من هم تو چنین ندیدیم و خیو بر روی او انداخته و بموافقت او امرا که حاضر بودند تمامت خیو بر روی
او انداختند در آن حال التون آشوق عرضه داشت که من این کنکاج در آمدم لکن قصد پادشاه خود روا نداشتم و ترک
خدمت او از مروت ندانستم بعد از آن جاگمبو بدان سبب باتفاق چهار امیر بزرگ اونگ‌خان ایل قوتوری و ایل قونکقور
و نارین طغرل و الین تایشی میل بجانب پادشاه نایمان کردند که در آن وقت با اونگ‌خان بودند و روانه شدند و جاگمبو از راه پیش
پادشاه نایمان ایلچی فرستاد و پیغام داد که التون آشوق ما را پیش برادرم اونگ‌خان ایغاق کرد و مرا از او چون جنگ کردند
دربدر گردانید بدان سبب دل از او برگرفته بخدمت تو می‌آییم برای سلامت انکا باتفاق پیش تایانگ‌خان پادشاه نایمان
رفتند و اونگ‌خان از ایشان جدا مانده در موضع قوبه قیا زمستان کرد و چینگگیز خان در حدود ولایت ختای در موضعی
که نام آنجا کاچارت(?) زمستان کرد

حکایت

بر نشستن چینگگیز خان بجنگ آلاق اودور از امرای مرکیت و بعضی امرای تایجیوت و تاتار که با او بودند و شکستن ایشان

بعد از آن چینگگیز خان بر عزم جنگ بعضی امرای مرکیت و تایجیوت و تاتار نام ایشان آلاق اودور از مرکیت و قیرقان
تایشی از تایجیوت و چاقور و کلبکی(?) از تاتار که همه مقدمان اقوام و سروران بودند و بکجاج(?) آمده بر نشست
و آلاق اودور مذکور در آن عصر بر سر آمده اقران و نامداران و سروران بوده و از جد و جاهی که در سر هوس سروری و سلطنت
پادشاهی داشتند با قوم بایاووت بزرگی و صاحب نظر در آن عهد بوده و گفته که ... بیگی از قوم قیات بورگین(?)
پادشاهی دارد لکن کار را وقتیست و جماعتیه(?) ساچان که مواد و مردم را در هم می‌اندازد و انواع حیل و منافقی می‌کند تا کار بر او
میل نبود او را نیز هم میسر نشود و جوچی یعنی جوچی قسار برادر چینگگیز خان نیز همچنین هوس دارد و بقوت
و قدرت و هنر و تیر انداختن خود مستظهر است لکن او را دوام دست ندهد و آلاق اودور از قوم مرکیت که سودای سروری
دارد و شوکت و عظمتی پیدا کرده او را نیز هم متمشی نشود این تموجین یعنی چینگگیز خان شکل و شیوه و
استعداد آن دارد که سروری و پادشاهی کند و هر آینه بمقام پادشاهی برسد و این سخن را بایا الغوی(?) بطریق سجع و مصنوع
گفته و عاقبة الامر همچنان شد که او گفته بود چینگگیز خان پادشاه شد و تمامت آن اقوام را بغیر از ولادت(?) خود بگرفت

حاکم هرکه موضع خود خواهد آید اغلجون ذکر الاق اودود کرده شد از حکایت ایراد رفت و باز بر سر آن آییم چون چنگگز خان
بجنگ این جماعت برنشسته روان شد در موضع قالا آن نوز کش بایشان رسیده جنگ کرده و ایشان را شکسته و مقهور کردانیده و غارت
کرده و طایفه گریخته اند و دیگر باره بموضعی جمع شده و چوجی قسار در آن حال از چنگگز خان جدا مانده و جبه پیش او
بوده قوم قنقرات میل کرده اند و خواسته که پیش چنگگز خان آیند و ایل شوند جبه چوجی قسار را بهیچ و تحریض کرده
تا قنقرات را دوانیده و ایشان از عزم آمدن پشیمان شده اند و اعتماد نکرده بدان واسطه چنگگز خان از چوجی قسار
رنجیده و او را بازخواست کرده

حکایت

رفتن قوم قنقرات پیش جاموقه ساچان از قوم جاجرات و باتفاق قوم ایکراس و قتقین و غیرهم او را بگورخانی نشاندن و عزم جنگ چنگگز کردن و آگاه شدن او و ایشان را مقهور کردن

بعد از آن در ییلان ییل که سال مار باشد واقع در جمادی الاول سنه سبع و تسعین و خمسمائه چون قنقرات را تاخته بودند و سرکردان
شده پیش جاموقه ساچان رفته اند و با قوم ایکراس و قورلاس و دوربان و تاتار و قتقین و سالجیوت باتفاق کنکاج
کرده بموضع ... خانه که مجمعیت ساخته جاموقه را بگورخانی برگرفتند یعنی کورخان پادشاه سلاطین و ملوک باشد و چون
او گورخان شد اندیشه کرده اند که بجنگ چنگگز خان روند. شنیده ام که کنکاج ایشان را شخصی قوریدای نام شنیده و بخانه
هم داماد خود مرکتای نام از قوم قورلاس آمده بود بمی خاسته و آن حال با وی گفته مرکتای با آن قوریدای گفته که ترا می باید رفتن
و این سخن بچنگگز خان رسانیدن و اسپی خنگ از آن خود که بالای کوشاو کُکه برآمده بود بقوریدای داده تا برنشیند و برود و
قوریدای گفته که اگر امن نوعی اسپ سپید خنگ بود که بران اعتماد تمام است آنرا نداده و قوریدای باسب مذکور برنشسته
روان شده در راه بکورانی رسیده یعنی لشکری بهم حلقه فرو آمده و خداوند آن کوران قولان بهادر بوده از قوم ...
قوم بیشه و همانا از اقوام تایجیوت بوده و در حالی که آنجا رسیده شب بوده و شخصی ... نام از قوم قورلاس در آن
کوران با دیگران ... بوده او را گرفته اند و شناخته چون ... جانب چنگگز خان مایل بوده او را
مدد کرده و ... قالیون ... داده و روانه کردانیده و گفته ...
و اگر ... قوریدای از آنجا روان شده در راه طایفه ... جاموقه
می بردند بدو رسیده اند قصد کرده تا او را بگیرند ... از ایشان خلاص شده چون بخدمت چنگگز خان
رسید و آن حال عرضه داشت چنگگز خان برنشسته بجنگ ایشان رفت و بموضعی که نام آن ییدی قورقان است با جاموقه
مصاف داد و او را بشکست و قوم قنقرات هم آنجا بایلی در آمدند بعد از آن در توقای ییل که سال ... باشد واقع در جمادی
الاول سنه ثمان و تسعین و خمسمائه چنگگز خان در موضعی که نام آن اولقوی سیلیجیوت
است بعزم جنگ آلچی تاتار و چغان تاتار برنشست و یاساق فرموده که هیچ کس بولجای گرفتن مشغول نشود و بعد از آن
کار جنگ ... کنند انکاه او جه بکوید و تمامت براستی با همدیگر بخش کنند جمله بر این متفق کشتند التان پسر ...
... و قوچر پسر ... تان و دارتای اوتچگین عم چنگگز خان بسخن خود نارسیده پیش از اتمام کار ...

رفتن

کرمن مشغول شدند چنگگز خان آنرا شنیده قوبیلای و جبه را فرستاده و آنچه از ایشان گرفته بدان سبب خاطر
ایشان رنجیده و دل دیگرگون کرده و بخفیه میل بجانب اونک خان کرده اند و در آخر ایشان نیز جزو علت شده اند تا میان
چنگگز خان و اونک خان بغبار آورده و با او هم با چنگگز خان مصاف داده اند و عاقبت الامر جمله کشته

حکایت

اتفاق بویروق خان برادر پادشاه نایمان و توقتا بیکی پادشاه مرکیت و دیگر اقوام تاتار و قتقین و غیرهم و برنشستن بلشکر بزرگ بجنگ چنگگز خان و هلاک شدن ایشان ببرف و دمه

بعد از آن هم در سال مذکور پاییزگاه برادر پادشاه نایمان بویروق خان و پادشاه مرکیت توقتا بیکی و اقوام دوربان و تاتار
و قتقین و سالجیوت مقدم ایشان اقو بهادر و پادشاه قوم اویرات قوتوقه بیکی که از جماعت آن بودند که با
چنگگز خان و اونک خان جنگ کرده بودند و گریخته و پناه با بویروق خان مذکور داده و با او متفق گشته تمامت باتفاق
لشکری بزرگ برنشانده اند و روی بجنگ چنگگز خان و اونک خان آورده و چنگگز خان و اونک خان قراولی
خود را بموضعی که نام آن کوئن چکن و چیقورقای است گذاشته بودند یکی از قراولان از موضع مذکور باز گشته و خبر
کرده که لشکر نایمان میرسند چنگگز خان و اونک خان از موضع اولقوی سیلیجیت کوچ کرده بجانب التکوه
می رفته اند و آن موضع بیوت تا بحدود قرا آقا بوده است بحدود قرا اون چیدون و این التکی مانند سترها که
در حدود ولایت ختای ساخته اند و سنکون پسر اونک خان در کناره بوده پشته رسیده که چون فرو آید با تکوه رسد خبر
نارسیده بویروق خان گفته که ایشان قوم منزل اند بیکبارگی ... و طایفه ای از لشکریان و از اقوام مغول که با وی بوده
هاقوچو بهادر را از قوم قتقین و برادر توقتا بیکی قودو از قوم مرکیت را بمنقلای فرستاده بودند آن منقلای بسنکون
رسیدند و آغاز مصاف کردند و جنگ ناکرده بازگشتند سنکون نیز روانه شد و با تکوه در آمده و ایشان جدامیشی
کرده بودند تا برف و دمه برآید و معنی جدامیشی آنست که افسونی برمیخوانند و سنگها از انواع در آب می نهند و
از اندک بسیار می باشد آن برف و دمه با ایشان باز گشت و خواستند که باز گردند و از آن پشتها بیرون آیند در موضعی که
آنرا کوئیتان گویند فرو ماندند و مشهور است که در آن موضع بویروق خان نایمان و اقوام مغول مذکور را که با او متفق
شده بودند دست و پای از شدت سرما باطل شد و دمه و تاریکی تا غایتی بوده که بسیاری مردم و چهارپای از کوهها و پشتها
غلطیده اند و هلاک شده و چنگگز خان و اونک خان بکنار آرال یعنی جزیره مقام کرده بودند و در آن وقت
جاموقه نیز با جماعتی که او را بگورخانی برگرفته بودند با بویروق خان بهم آمده بود چون حال ایشان چنان شد دیگر باره میل
بجانب چنگگز خان کرد و خانه آن اقوام که او را بپادشاهی برگرفته بودند غارت کرده بخدمت چنگگز خان
آمد و چنگگز خان و اونک خان از آن تکوه گذشته در زمستانگاهی که نام آن ابجیه کوتکرت زمستان کردند
و در قدیم آن موضع زمستانگاه قوم قنقرات بوده و در وقتی که میان قبلای قاآن و اریق بوکه جنگ بود
در آن موضع مصاف دادند و زمین آن چول است بی آب و مقیمان آنجا ببرف قناعت کنند و در آن زمستان چنگگز خان
خواهر سنکون را جاور بیکی جهت پسر مهین خود جوچی خان ... و اونک خان دختر چنگگز خان قوجین بیکی

جهت پسر سنکون توتش بوقا خواسته و آن کار متمشی نشد و بهم نرسید و بدان واسطه میان ایشان اندک دلماندگی بود

حکایت

رفتن جاموقه پیش سنکون پسر اونک خان و او را بر مخالفت چنگیز خان داشتن و اتفاق ایشان و دیگر اقوام و جنگ کردن چنگیز خان با ایشان در موضع قلالجین الت

چون جاموقه در اصل حاسد و بدخواه چنگیز خان بوده و بغایت محیل و بدفعل در آن فرصت پیش سنکون رفته و گفته که
آقا من چنگیز خان را با تایانک خان که دشمن شماست زبان یکیست و متواتر ایلچی پیش او می فرستد و بهم کم این معنی در
دل سنکون کاشت و او را ساده دلی آنرا محقق دانسته با او قرار کرد که چون چنگیز خان برنشیند لشکرها ما از جوانب
درآییم و او را بزنیم و چون هم چنگیز خان دارتای اوتچگین عم زادگان او التان پسر قوتوله قاان و قوچر پسر
نکون تایشی چنانچ یاد کرده شد بواسطه آنک بر خلاف مقرر در جنگ تاتار بغنیمت او جه گرفته بودند و چنگیز خان
از ایشان باز گرفت از او رنجیده بودند ایشان نیز با آن سخن یکی شدند و تغای قولاقی از قوم منکقوت و موقور قوران
مقدم قوم هدرکین از نیرون با آن جماعت جمله متفق گشته که چنگیز خان را بزنند در آن حال سنکون چند از
پنهان موضع که آنرا الت می گویند کوچ کرده می آمده و امیری را از آن خود سایقان تودا ارن نام با ایلچی پیش پدر فرستاده چنان
ساخته که چنگیز خان و لشکر او با سنکون و لشکر بهم آمیخته نزدیک آمده اند و فرصت آن قصد می جسته و با جاموقه
کنگاج می کرده و جاموقه سنکون را اغوا می کرده و با چنگیز خان بر انداخته بوده و بر زبان ایلچی بدو پیغام داده که این
مرد که دعوی دوستی و هواداری تو می کند بسر اولوق ایکه یعنی چنگیز خان غدر اندیشه کرده و ما اندیشه
داریم که پیش دستی کنیم و او را بزنیم اونک خان از این جرات عظیم مستبعد و ناپسندیده داشته و گفته که جاموقه مردی هرزه گوی
بی اعتبار ناحفاظ است سخن او مسموع نشاید داشت و در آن میانه چند روز گذشته و چنگیز خان از ایشان جدا شده
و دورتر فرو می آمده تا دیگر باره بهارگاه سال الجوک موافق شهور سنه تسع و تسعین و خمسمائه سنکون پیش پدر ایلچی
فرستاده و مبالغه تمام گفته که مردم عاقل و هوشیار و حشم ما سخن راست می گویند چون سخن ایشان را نمی کنید چگونه مسموع ندارند
چون اونک خان این مبالغت شنید گفته ما نیز آدمی شده ایم و بکرات ما را با آل و سر و پای بردی و دستگیری کرده چگونه
قصد او توان اندیشید علوم خدا بکل شما را منع می کنم نمی شنوید بوقت پیری کهم استخوانهای مرا مجال قرار کرد اکنون
نمی شنوید چون این کار نمی توانید ان شاء الله چه امیشی کنید آن سخن بگفت و بغایت اندوهگن گشت بعد از آن
علف موسوم چنگیز خان آغاجی بوده ما را نپسندانیده خاکی او را معلوم نشد که با ایجیت و اندیشه
کردند که پیشتر از آن ابود خرما را با چادو و سیکی جهت پسر خود جوجی می خواسته و ما ندادیم این زمان بفرستیم و بگوییم که
ما خرم دهیم باید و طوی کند و بوتوچر بدین صفت تا بخوریم چون بیاید او را بگیریم و بدین مهم بوقتای قنجات نام را
بفرستادند و بوکاول را در اصل بزبان تایانی و بعضی بوالتی تیسیات می گفته اند و معنی آن قجات می گویند
چون پیغام چنگیز خان رسید با ده نوکر بهم روانه شد و در راه بخانه منکلیک ایچگه از قوم قونکقتان که پدر
تب تنکری بوده فرو آمده و آنجا خفته با مداد با منکلیک ایچگه کنکاج کرده جواب داد که چاروا ما از بهار لاغر اند ایشان را

نیز کم و یکی را بفرستیم تا طوی کند و بوتوچر خورده چنگیز خان ایلچی را باز گردانید و با خانه خود آمد سنکون
اونک خان و سنکون اندیشه کرده که چنگیز خان برنشیند و او از آن معنی غافل امیری بزرگ از آن اونک خان
یکه چاقوان نام با خانه رفته و با خاتون خود الاق ییتدون نام گفته اگر حکایتی واقع شده کیست داعیه ام
چنگیز خان کسانرا بسیار اکرام و نیکوئی در حق ایشان آورد خاتونش جواب گفته که سخنان پراکنده است که تو می گویی
مبادا کسی بشنود و استوار دارد کله بانی از آن چاقوان از کله آمده بود و شیر آورده قیشلیق نام از بیرون ایستاده
آن سخن بشنید با نوکر خود بادای گفته شنیدی که چه می گویند و پسر چاقوان که نام او نارین کوکن بوده بیرون
ایستاده تیر را بسوهان می زده آن سخن میان ایشان و مادرش بر دنت بشنید و گفت ای زبان بریدگان این چه سخن است
که شما می گویید و اظهار اسرار می کنید ایکان دریافته و با قیشلیق گفته دانستم که چه حال است و برفور هر دو رفته اند
و چنگیز خان را اعلام کرده و جماعت ترخانها که اکنون معتبر اند خواهر بی ترخان دوتوقار ترقان و ساداق
ترخان از نسل این قیشلیق و بادای اند و از آن وقت تا اکنون ایشان و قوم و قبیله ایشان بسبب ترخان و امرا
بزرگ شده اند بعد از آن چون چنگیز خان بکمان آن سخن بانم کرد خویشتن در موضعی که نام آن ارال است
با ایستاد و خانها را بجانب پشتها اسیلو قلجیت کوچ فرمود و جلمه را بقراولی بموضع مااو تمود و در پیش گوی
فرستاد و اونک خان در پیش کوه مااو تمود و بموضعی که چوب بید سرخ رسته و مغولان آنرا سولان بورقات
گویند می آمده دو نوکر از آن الجیتای نویان نام یکی تایچو و از آن دیگر چیکتای ایدو اسپان بگله برده بودند
یاغی را دیده دوان باز گردیدند و چنگیز خان را بموضع قلالجین بوده خانها خبر کردند چنگیز خان
در حال برنشست و چون آفتاب یک نیزه بالا برآمده بود لشکر از هر دو جانب برابر یکدیگر صف کشیدند چنگیز خان
با وجود لشکر اندک بود و از آن اونک خان بسیار با امرا کنکاج کرده که چگونه کنیم و از امرا که در آن وقت در خدمت او بودند
یکی کهتی نویان بوده از قوم اوروت و دیگر قویولدار ساچان از قوم منکقوت که خویش کلمه گیرانند و در وقتی
که اقوام اوروت و منکقوت دل دیگر گون کرده از چنگیز خان برگشتند و بقوم تایجیوت پیوست ایشان
هر دو مخالفت نکردند و ملازمت نموده کوچ دادند چون چنگیز خان مشورت کرد کهتی نویان تازیانه بر یال
اسب می مالید و متفکر و متردد مانده و جوابی معین نمی توانسته قویولدار ساچان انده چنگیز خان
بوده گفته خان انده من بر دشمن حمله برم و بر آن پشته که در پس پشت یاغی است و نام آن کویتان است قوتوق خود در پیش فرو برم
و مردی نمایم اگر بمیرم دو سه فرزند دارم ایشانرا پروردن و تربیت کردن چنگیز خان داند و
هم از نسل منکقوت گفته است این سخن حاجت متوکل و ابرایشان روانیم تا حق تعالی چگونه نصیب داده فی الجمله
قویولدار بدان موجب که گفته بود دوانید و باری تعالی او را یاری و دوام داده تا از یاغی گذشته و توق خود را بر آن
پشته کویتان بزمین فرو برده چنگیز خان و دیگر امرا باتفاق حمله برده اند و پیشتر از همه قوم جیرقین را از
اقوام کرایت که بهترین لشکر اونک خان بودند بهزیمت دوانیدند و بعد از آن قوم تونکقایت را که هم از کرایت اند شکسته
و بعد از آن قوری شیلمون تایشی را که امیری بزرگ از امرا اونک خان بود شکسته اند و نزدیک بوده که تورقاقان و گیکتا
اونک خان را بکشند سنکون حمله آورده و تیر بروی او زده اند و بدان سبب شورت لشکر کرایت کم شده و متوقف

کشته اند والا ایشان خلل کلی بوده است و آن جنگ میان اقوام مغول معروف و مشهور است و هنوز حکایات باز گویند که جنگ
قلاالجین الت و آن نزدیک حدود ولایت ختای است و بسبب کثرت ایشان چنگکزخان نتوانست ایستادن و چون
مراجعت نمود اکثر لشکر از وی جدا شدند و او بجانب بالجونه رفت و آن موضعی بوده که در آنجا چند چشمه آب اندک بوده و جهت
ایشان و چهارپایان کفاف نه بدان سبب آب از گل می فشرده اند و می خورده و بعد از آن از آنجا بیرون آمده و بمواضعی که ذکر آن
می آید رفته و جماعتی که در آن وقت با چنگکزخان هم در بالجونه بوده اند اندک بوده و ایشان را بالجونتو گویند یعنی
در آن مقام با او بوده اند و از او جدا نشده و حقوق ثابت دارند و از دیگران ممتاز باشند و چون از آنجا بیرون آمده باز بعضی
از لشکر و اقوام بر او جمع شدند انشاء الله گفته شود

حکایت

پیغام فرستادن چنگکزخان بترکه امل امیر قوم قنقرات و ایل شدن او با تمامت اتباع و اشیاع

بعد از آن چون چنگکزخان از جنگ قلاالجین الت بازگشته می آمد بموضع رودخانه ئی که آن را اوونقوران
می گویند بحدود کلتکای قدا که رودخانه ئی و کری بزرگست آنجا که مقام قوم نقاچارست جمع شدند و شمار لشکر باز
دیدند چهار هزار و ششصد نفر بودند و از آنجا کوچ کرده بجانب رودخانه قلا بدو قسم شدند دو هزار و سیصد نفر
با چنگکزخان بهم از یک جانب رودخانه مذکور و دو هزار و سیصد نفر دیگر با قوم اوروت و منقوت از جانب دیگر
روان شدند و در سر نشیب رودخانه می رفتند در راه بحدود خانه ترکه امل که از امرا و مقدمان قوم قنقرات بود
رسیدند پیش او ایلچی فرستادند در آن باب که پیش از این انده قودا بوده ایم و ایشان راه خالی دارند اگر ایل شوند ما نیز ایل
و دوست باشیم و اگر خصومت کنند ما نیز خصومت کنیم چون ایشان در جواب سخن خوش گفتند و ایل شدند متوجه شد چنگکزخان
در آن کوچ بنزدیک نادری جویی آب که آنرا تونکه ناوور و تونه قورقان گویند فرود آمد و مقام کرد و از زحمت راه لشکر
واسایش فرمود

حکایت

ایلچی فرستادن چنگکزخان پیش اونک خان و یاد دادن حقوقی که بروی ثابت کرده بود

بعد از آن چنگکزخان شخصی را که نام او ارقی جیون بود از قوم الجوزکین بایلچی گری پیش اونک خان نامزد کرد
و پیغام داد که در این وقت در تونکه ناوور و قورونه قورتوقان نزول آمدیم و علفهای آن نیکوست و اختکان ما قوت گرفتند
اکنون ای خان پدر من پیش از این وقت اکه تو کورخان ترا گفت که جای آقا من بویروق خان را بمن نگذاشتی و برادران
مرا تایتمور تایشی و بوقا تیمور هر دو را نیست کردی و بدین سبب ترا بدوانید و بموضع تنکلی که نام آن قرا اون قبچال است
تا در آورد و محاصرت کرد از آنجا با صد نفر مرد بیرون آمدی و که ترا بیرون آورد الا پدر من که با تو بهم چریک برنشست و یکی
از قوم تایجوت شخصی اودور قونان نام و دیگر بوتاچی نام مرد و چند نفر مرد با تو بهم رفته بودند و از آنجا رفته بموضعی که
که نام آن قرا بوقاست گذشته و بمواضعی که نام آن گذشته و بمواضع قولانان قولانخوتن گذکرده و سرابا

قبچال

قبچال گذشته و بجانبی که نام آن کوسا اور ناور است رفته و آنجا عم تو کورخان را طلب داشته و کورخان بموضعی که نام آن
قوربان تلاسوت است بوده او را از آنجا دوانیده و بهزیمت کرده و معلوم نیست با بیست نفر مرد بجسته باینی ختای که در ولا
قاشین رفته و من بعد هرگز بیرون نیامد و پیدا نشد بدین سبب ملک از کورخان باز گرفته و بتو دادی و بدان
واسطه با پدر من انده شدی و بسبب آن که ترا خان پدر من گویم اینست اکنون از حقوق اول حقی که بر تو دارم اینست
دیگر ای خان پدر من آخر از آن تو در زیر ابر پنهان و پوشیده گشته و آنجا که آفتاب فرو رود از تو کم شده در
میان ولایت جاوقوت جابه کمبو انده را به آواز هاردرست بلند بانگ داشتم و بکلاه برداشتن اشارت کرده و دستی کردم
یعنی بدست آواز کردم و بدان معنی جابه کمبو انده را بیاوردم و چون او را بیاوردم بکافات دشمنی مرد دیگر نشست و دیگر باره
جابه کمبو انده را شیبه قوم مرکیت بدوانیدند از زندان بیرون اورا خلاص دادم کنی که جابه کمبو انده را از میان ولایت جاوقوت
یعنی ولایت ختای بیرون آوردم و از دست مرکیت خلاص دهم چگونه او را کشتند دیگر جهت تو آتای خود را بکشتم و اینی را هلاک کردم
اگر گویند ایشان که بستند نجیه بیکی که آقای من بود و تایچو قوریت که اینی من بودند ایشان اند یک حق دیگر از آن من اینست دیگر
ای خان پدر من مانند آفتاب از زیر ابر آشکارا شده پیش من آمدی و مانند آتش آهسته آهسته بیرون آمده پیش من آمدی گرسنگی تو
تا نیم روز نگذاشتم همه را سیر کردم و برهنگی تو تا یکماه نگذاشتم همه را پوشانیدم و اگر گویند این سخن کدام است بگوی آمدنت که
بموضع پشته قاسلیق یعنی جای با چوب بیشه کی بوده در پس آن موضعی که نام آن موریچه تون تول است مصادف دادم
و قوم مرکیت را غارت کردم و گله و رمه و خرگاه و اوردوها و جامهای نیکوی ایشان همه بستدم و بتو دادم آخر تو را که هم گرسنه
گرسنگی تو نگذاشتم که نیم روز فوت شود و برهنگی تو نگذاشتم که از یکماه بگذرد اینست حقوق نوبت سوم دیگر مر تو
بعد از آن در تدفیق قوم مرکیت بصحرای بوقوره کهر بودند ایلچی ایم جاسوس و تفحص حال پیش توقتای بیکی فرستادیم چون فرصت بود
جنگ مر توقف نکردند و مرا نپاییدی پیشتر از من بجهانیدی و آغا خاتونان توقتای بیکی و برادر او قوتوقتای خاتون و
چلون خاتون را بگرفتی و برادر توقتا قوتو و پسر او چیلاون هر دو را آوردی و تمامت اولوس و اقوام اودویت مرکیت
بگرفتی و هیچ بمن ندادی و بعد از آن در وقتی که جنگ نایمان بر نشسته بودیم که بموضع بایدارات بلچیر عابل ایشان صف کشیدیم
رفوده و چیلاون هر دو را تو دادی آورده بودی و ایل توقتای دیگر باره با لشکر بهمان گریخته و آنجا یکا کوکسو سبراق
نایمان پیش کرده با لشکر نایمان بهم در رسید و اولوس ترا غارت کرد در آن حال بورچی و موقلی و بوروقول و چیلاون هر چهار را
فرستادم و اولوس ترا باز گرفته بتو سپردم چهارم حقوق من اینست دیگر از آنجا بموضع رودخانه ئی آنجا که
نولان بلتا قوت است در دیگر کوهی که نام آن جوزقال قوناث است بهم رسیدیم و آنجا عهد کردیم که چون ماری پیش دارد و
دندان دار میان ما پیش و دندان در آورد تا ما بزبان و دهان و دندان سخن نگوییم از یکدیگر جدا نشویم یعنی چنانکه بزبان ما سخن
بغرض یا غرض گویند ما با هم نشنویم و آن را بحث و تحقیق نکنیم استوار نداریم و خاطر خود متغیر نکنیم و از هم جدا نشویم مگر بسخن
اکنون سخنی که میان ما بغرض گفته اند بهم نرسیده و بحث و تحقیق نکرده از من جدا شدی و اشتر داشتی و بنیاد بران نهادی که
دیگر ای خان پدر من بعد از آن که چون قوش مانند سنقور پرنده شدم و بر بنا ناوور را گذشتم و کلنکان
که پا پلهای ایشان کبود و خاکستر رنگ بود جهت تو بگرفتم اگر تو گویی آن کدام است قوم دورپان و تاتار اند و دیگر باره
کوکسو سنقور شدم و از کولن ناوور بگذشتم و پای پای کبود کلنکان کبود جهت تو گرفتم و دادم اگر گوید ایشان که بستند اقوام

قنقیتن و سالجیوت و قونقرات اند و اکنون هم ایشان انکه را بعد ایشان می ترسانی حقوق من بر تو دیگری است دیگر
ای خان پدر تو بر من حق ثابت کردی و از تو بی چه فایده رسید مرا از همه حقوق بزرگ دانم و همین فایده بتو رسانید ای خان
پدر مرا چرا می ترسانی چرا بفراغت و آسایش نمی نشینی چرا نمی گذاری که این عروسان و پسران تو خواب خوش کنند من هرگز نگفتم
که از تخت تو کم است زیادت می خواهم یا بدست نیکو تر می خواهم چون یک کردون را از دو دایره یکی بشکند کوچ نتوان کردن و اگر پارهٔ
کردون شکسته کردد و کردون از آن تنها باشد بایکند و رها کند دزد ببندد و اگر باز کند در کردون بگذارد لاغر شود و بمیرد و اگر
از دو دایرهٔ کردون یکی بشکند و کاو خواهد که بکشد نتواند کشیدن و چون بر بالا رود نکند بکشد کردن کاو ریش شود و امان سبب
ای قرابت و برادر بچه و مانند آن دو دایرهٔ کردون یکی دایرهٔ کردون تو من بودم پیغامی که چنگکزخان باونکخان
داده بود این بود پیغام چنگکزخان که بجاموقه و بالتان و قوچر داده اینست که شما هر دو اندیشه کرده بودید که مرا کشته
بروی خاک تیره انداخته بگذارید یا در زیر خاک پنهان کنید مثل این از مرتبهٔ اول با فرزندان برتان بهادر وصیت و تابعی
نرفتم که مقام ما اونان بودن چگونه بی خداوند باشد چند سعی بسیار کردم و گفتم شما پادشاه و خان شوید شما قبول نکردید
مضطر شدم ترا که قوچر گفتم که تو پسر نکون تایشی ای از میان ما تو خان شو قبول نکردی و ترا که التان گفتم که تو پسر قوتله
قاانی و او پادشاهی کرده اکنون تو نیز پادشاه شو هم قبول نکردی و چون شما مبالغت کردید مرا گفتید تو خان شو من بسخن شما خان شدم
و گفتم مقام و مسکن آبا و اجداد را مندرس نگذارم در راه و رسم ایشان را ضایع و باطل نگردانم اندیشیدم که چون مرا پادشاه
و ولایت بسیار بیش و لشکر شوم تعهد متعلقان واجب شد که [illegible] بسیار [illegible] بچه مردم می بستم و بشما میدادم
و شکار صحرایی راحت شما [illegible] جرکه کردم و شکار کوهی را بجانب شما می راندم شما التان و قوچر هر دو بر سر سه رود خانه
کنجی نگذارید تا دیگران فرود آیند انگاه چنگکزخان فرمود که طغریل را بگویید که ای برادر طغریل تو بنده درگاه آبا و اجداد منی و ترا از آن معنی
ترا اینی گفته ام که تونکته تودل را که جد پدر تو بود جرقه لینکقوم و تومبنه قاان برده و بمیراث آورده اند و پسر تونکته بوقا
[illegible] و پسر کوکجو قرسا [illegible] تونکته و پدر تو طغریل الوس که خواهی ستدن اگر الوس من بستانی
التان و قوچر [illegible] دیگرانرا بکاسه [illegible] ای طغریل چند قاانی خوردن اکنون
التان و قوچر شما هر دو با پدر نیکوی من [illegible] کرده بگردید [illegible] گویند که این کاری که ساخته می شد بواسطهٔ
جاموقه قودی بوده خان [illegible] تقصیر شما را یاد آورند [illegible] دلالت [illegible] است از چون من
کسی [illegible] بعد از این
چنگکزخان کفت ای خان پدر من ایلچیان بفرست [illegible]
از هر دو یکی را بفرست و [illegible] ایشان هم بفرست
و سنکون [illegible] ایلچی بفرستند [illegible]
و قلیجون [illegible] ایلچیان بفرستند [illegible]
و التان و قوچر هر دو ایلچیان بفرستند چون آن ایلچیان آیند اگر راه [illegible] طلبید و اوند
واکر راه پس بودم [illegible] بیرون رفته بسه [illegible] طلبید باشند
چون ایلچیان رسیدند و [illegible] اونکخان کفت [illegible] اما جواب [illegible]

سنکون داند

حکایت

جواب دادن سنکون ایلچیان چنگکزخان را که جنگ خواهم کرد تا معلوم شود که بیرون آید خان باشد

سنکون کفت او را کی اندر می کفت توقتوا بوه می کفت و بنده را که خان پدر می کفت [illegible] ایرکان می کفت
و کی ایلچی می فرستاد جنگ خواهیم کرد اگر او بیرون آید الوس از آن او باشد و اگر ما بیرون آییم الوس او از آن ما
باشد این سخن کفت و امرا بزرک خود را بیلکه بیکی و [illegible] مرد و [illegible] بلشکر [illegible] تو بار [illegible]
و طبل بزنید و اخته در آورید تا بر نشینیم و بقصد چنگکزخان روانه شویم

حکایت

ایل شدن [illegible] قوم قونقرات و پیوستن بعزم چنگکزخان در آن موضع که آب بالجونه می خورده است و جمع آمدن دیگر امرا و اقوام بوی و مطیع وی گشتن

چون چنگکزخان ایلچی پیش اونکخان فرستاده بود [illegible] قوم قونقرات بودند جمله را ایل کرده
بالجونه رفت و از قوم ایکیراس [illegible] قوم [illegible] بودند و [illegible] ایشان [illegible] در آن موضع
[illegible] و باهم آنجا می بودند و آب بالجونه می خوردند و در آن وقت [illegible] از چنگکزخان جدا بوده و بموضع
[illegible] زن و فرزند او را لشکر اونکخان غارت کرده و او گریخته می آمد و خان [illegible] کرده [illegible]
[illegible] می خورده و [illegible] در مقام بالجونه چنگکزخان رسید و از اونکخان [illegible]
[illegible] با چنگکزخان در موضع [illegible] کرده بود بموضع [illegible] آمده بود و [illegible]
[illegible] چنگکزخان بوده و [illegible] پسر [illegible] چنگکزخان بوده و [illegible]
[illegible] چنگکزخان بوده و [illegible] از قوم [illegible] و قوم [illegible]
و طغریل از [illegible] و [illegible] اند از قوم [illegible]
قوم [illegible] تمامت باهم [illegible] شدند و کنکاج کردند که [illegible] بر اونکخان بیم و ما [illegible] پادشاه شیم و با اونکخان
و چنگکزخان [illegible] نتایم و از کنکاج ایشان با اونکخان رسیده بود و بقصد ایشان بر نشسته
و ایشان را غارت کرده بدان سبب [illegible] و قوم [illegible] از اقوام [illegible] و قوم [illegible]
کرایت و قوم [illegible] ایل و مطیع چنگکزخان شدند و بوی پیوستند و التان [illegible] و قوچر بیکی و [illegible]
پیش اونکخان نایمان رفتند

حکایت

برنشستن چنگکزخان از رود خانه اونان بعزم جنگ اونکخان و شکستن اونکخان و کشته شدن وی [illegible]

بردست قوری سوبلجی از امرای تایانک خان و کشته شدن سنکون بردست قلیج قرا نام از امرای اقوام قلیج و بر تخت نشستن چینگگز خان

چینگگز خان تابستان سال لوکل مذکور موافق شهور سنه تسع و تسعین و خمسمایه آب بالجونه می خورده و از آنجا از آن حال
از آنجا بیرون آمده و بر سر بوقوخانه اونان اتباع و اشیاع را جمع کرده بعزم رزم اونک خان برنشسته و قالیوداو را از قوم
جوریات و جاقور خان از قوم اوریانکقت که هر دو نوکر و متعلق جوجی قسار منسوب و معروف بودند بایلچی از زبان
جوجی قسار پیش اونک خان فرستاده و تعلیم کرده تا بگویند که ما را جوجی قسار فرستاده و می گوید که از برادر آقا خود سیر گشته
و چشم او را که تواند دیدن و هرچند خواستم که طریقی و مخرجی باشد راه بیرون نتوانستم برد که بنزدیک تو آیم شنیدم که زن و فرزند من
پیش خان پدر من است و مدتیست تا خانه من از خاشاک و ملغلعست و بالین من از کلوخ و سنگ و تنها یافته و دونسی می خواهم که اعتماد
بخان پدر کرده ام و از ایلچیانرا بضمیمه پیش خان پدر فرستادم و قوم و لشکر و زن و فرزند خود خواستم چون ایلچیان خان رسانند
رسم ایل و مطیع شوم و بدل راست درآیم اونک خان چون آن ایلچیان بجوجی قسار منسوب و معروف بودند و او در بنه ایشان را
بعینی می شناخت هیچ کار نبرد که چینگگز خان ایشان را بصفت فرستاده باشد و سخن تعلیم کرده و بجهت آنکه در آن وقت
حال چینگگز خان مضطرب شده بود و جوجی قسار سرگشته می گشته قطعا تصور کرد که آن سخن محض صدق
و اخلاص است و آن سخن را پسندیده داشت و ایلچیان را اعزاز کرده بازگردانید و ایتورکان نام را از نوکران خود با ایشان
همراه کرد و از برای سوگند قدری خون در شاخی که جهت سوگند نگاه می دارند کرده بدست ایشان بفرستاد چه عادت
مغولان است که با همدیگر سوگند خون می خورند ایشان هر سه باتفاق روانه شدند در راه می آمدند چینگگز خان از آن
جانب با لشکر بهم بعزم قصد اونک خان می آمد ناگاه چشم قالیوداو بر توق چینگگز خان افتاد اندیشه کرد که
مبادا که ایتورکان نبیند و گریزد و اسب او نیکو بوده در حال فرو آمده و دست اسب بگرفته بهانه آنکه سنگی در سم
او رفته و می لنگد و ایتورکان را فرو آورده و گفته دست اسب را نگاه دار تا سم آنرا پاک کنم ایتورکان دست اسب بر
دست گرفته و او بکره کشایی پاک می کرده تا ایتورکان بدان مشغول شد و ناگاه چینگگز خان با لشکر رسید
و ایتورکان را پیش فرستاد و او را پیش جوجی قسار فرستاد تا در آن حال بواسطه آنکه خان و مان او برده بودند پیاده باز مانده بود
چینگگز خان آن دو ایلچی را بقلاوزی در پیش انداخت و شب و روز ایلغار کرده می راند تا بموضعی که نام آن
ججیر اوندر است باونک خان رسید و مصاف داده و اونک خان را بشکست و لشکر کرایت تمام بستد و اونک خان
و پسرش سنکون منهزم گشته با معدودی چند بیرون شتند و اونک خان در راه می گفته که از کسی که نمی بایست جدا شدم
جدا گشته ام و از کسی که دور می بایست بود نزدیک شدم این همه دوری و بلا و غصه و عذاب و آوارگی و بیچارگی
از دست شخصی بعنی آماسیده روی کشیدم و باین سخن اشارت بپسر خود سنکون کرده که او در آن روی عارض بدان صفت بوده و از غایت
رنجیدگی ذکر او باین عبارت کرده و نام او نبرده و در آن هزیمت و گریختن براه تا بموضعی که آنرا
می گویند رسیده و دو امیر از آن تایانک خان پادشاه نایمان نام یکی قوری سوبجو و از آن دیگر تاتیک شال که در آن حدود
قراول بوده اند او را آنجا گرفته و کشته و سر او را پیش پادشاه خویش تایانک خان بردند تایانک خان آن حرکت را پسندیده نداشته

وگفته

و گفته چنین پادشاه پیر بزرگ را چرا کشتید زنده می بایست آوردن و فرمود تا آن سر او را در نقره گرفته و از آن مدتی جهت
احترام و اظهار عظمت بر تخت خویش می نهاده چنانچه در شعبه کرایت و از آن نایمان شرح آن داده شد و سنکون
پسر اونک خان در آن حال که پدرش را گرفته اند و می کشته گریخته است و بیرون جسته و بر دیهی که نام آن ایشیق بالغسون
است و بر سر حد چول حدود ولایت مغولستان افتاده گذر کرده و بولایت بوری تبت یعنی ولایت تبت در رفته و بعضی
از آن ولایات را غارت کرده و مدتی آنجا مقیم شده و خرابیها می کرده اقوام و اهل تبت جمعیت کرده اند و او را در موضعی
چنین تا بگیرند از آنجا بیرون جسته و از دست آن اقوام نیز گریخته و بهزیمت می رفته در حدود ولایت ختن و کاشغر بموضعی که
نام آن کوسا توچار کاشمیه و امیری از امرای اقوام قلیج قلیج قرا نام که امیر و حاکم آن موضع بوده او را گرفته است و کشته
و حکم آنکه آن امیر سر آن زن و بچه سنکون را که گرفته بود بخدمت چینگگز خان فرستاده و ایل و مطیع او شده این
بود عاقبت کار و حال اقوام کرایت و سپری شدن دولت آن خاندان والله اعلم بالصواب

حکایت

جلوس چینگگز خان بر سریر خانی بعد از آنکه اکثر اقوام را که پادشاهی مستقر بودند مقهور گردانیده بود و کسانی پادشاهی بروی مقرر شده

چینگگز خان چون لشکر اونک خان را بزد و او را با پسر شکسته بهزیمت کرد و اقوام کرایت او را مسخر گشتند و آن
مملکت و اولوس در تحت تصرف آمد در زمستان آن سال که تاکیقو ییل بود واقع در شهور سنه تسع و تسعین و خمسمایه
هجری در موضعی که نام آن تماین کهر است شکار کرد و مظفر و منصور از آن جنگ بازگشته خوشدل و کامران بخانه های
خود وا رسید و همایون و مبارک فرو آمد و چون او را چنین فتح بزرگ دست داده بود و کار پادشاهی برو مقرر گشته و از اطراف
اقوام بایلی درآمده جمعیتی عظیم ساخت و شکرانه آن نعمت بزرگ را یاسای نیکو و محکم نهاده بمبارکی بر تخت خانی نشست
چون تاریخ چینگگز خان از ابتداء توقای ییل که سال خرگوش باشد واقع در ربیع الاول سنه احدی و تسعین و خمسمایه هجری
تا آخر طولقو ییل که سال خوک باشد واقع در جمادی الآخره سنه تسع و تسعین و خمسمایه که مدت نه سال باشد مفصلا نوشته شد
این زمان تاریخ خواقین و خلفا و سلاطین و ملوک و اتابکان که در این سالهای مذکور معاصر چینگگز خان بوده اند مجملا
بنویسیم و دیگر باره تاریخ چینگگز خان که بعد از این مدت بوده آغاز کنیم بعون الله تعالی و حسن توفیقه

تاریخ

خواقین ختای و ماچین و قراختای و ترکستان و ماوراءالنهر
و خلفا و سلاطین و ملوک و اتابکان ایران زمین و شام و مصر و
مغرب که از ابتداء توقای ییل که سال خرگوش باشد واقع در ربیع
الاول سنه احدی و تسعین و خمسمایه هجری تا آخر طولقو ییل
که سال خوک باشد واقع در جمادی الآخره سنه تسع و تسعین و خمسمایه
که مدت نه سال باشد معاصر چینگگز خان بوده اند و نوادر

حوادث که درین مدت مذکور واقع شده در ممالک بر سبیل اجمال

تاریخ

پادشاهان ختای که درین مدت مذکور بوده اند

چنزون	مینزون	شیزون
نوزده سال	مدة بالتمام	بیست و شش سال بعد بیست و سه سال ماضی
دو سال	یک سال	شش سال

تاریخ

پادشاهان ماچین که درین مدت مذکور بوده اند

ننک زن	کوانک زون
سی و دو سال	چهار سال بعد سه سال ماضی
هشت سال / هشت	یک سال

تاریخ

پادشاهان قراختای و ترکستان و ماوراء النهر که درین مدت مذکور بوده اند

همه کورخان مذکور بوده

تاریخ

خلفا و سلاطین و ملوک و اتابکان ایران زمین و شام و مصر و روم که درین مدت مذکور بوده اند

تاریخ

خلفا

در بغداد خلیفهٔ آل عباس درین مدت مذکور الناصر لدین الله بود و وزیر خود مؤید الدین ابن القصاب را بعد از فتح خوزستان بگرفتن بلاد عراق عجم فرستاد چون بحلوان رسید قتلغ اینانج پسر جهان پهلوان پیش او آمد و وزیر او را احترام کرد و باتفاق عازم همدان شدند و لشکر خوارزمشاه آنجا بود مقدم ایشان میاجوق چون وزیر با لشکر رسید ایشان تا ری مراجعت نمودند و همدان وزیر را مسلم شد و با قتلغ اینانج بر عقب خوارزمیان برفتند ایشان تا جرجان منهزم شدند و لشکر خلیفه از دامغان و بسطام باز گشتند و ری را بگرفتند و بسبب آنکه ولایات لشکر خوارزم خالی شد قتلغ اینانج و امرای عراق عزم مخالفت وزیر کرد و در ری رفتند و آغاز عصیان نهاد و وزیر ری را جدا کرد قتلغ اینانج عزم آبه کرد شحنهٔ وزیر او را راه نداد از آنجا با لشکری عازم کرج شد وزیر بر عقب او برفت و مصاف داد و قتلغ اینانج بشکست و هزیمت کرد وزیر با همدان آمد و در اول شوال سنه وفات یافت خوارزمشاه

متعاقب

متعاقب برسید و او را از کوه برآورد و بسوخت و سرش بخوارزم فرستاد باسم آنکه او را در جنگ کشته

تاریخ

سلاطین

در خوارزم و بعضی عراق و خراسان سلطان تکش خوارزمشاه متولی امور سلطنت بود و در اوایل مدت مذکور بجنگ غایر بوکوخان او بغور برنشست و چون مصاف دادند سلطان تکش منهزم با خوارزم آمد و در ربیع الآخر سنه ثلاث و تسعین و خمسمائه پسرش ملکشاه که ولیعهد بود وفات یافت تکش بعد از جزع بسیار پسر بزرگ او را هندوخان با خوارزم خواند و بجای او قطب الدین محمد را ولیعهد کرد میان ایشان دشمنی غایتی بود که چون سلطان شد هندوخان بگریخت و پناه بپادشاهان غور داد از جمله قطب الدین بکفایت امور خراسان تمام می‌نمود و در سنه اربع و تسعین و خمسمائه تکش او را بجنگ غایر بوکوخان فرستاد و چون مصاف دادند بوکوخان بگریخت و قطب الدین محمد او را با امرا هم دستگیر کرده پیش پدر آورد خوارزمشاه او را خون بخشید و بامارت منصوب گردانید و در ربیع الاول این سال شنید که میاجوق که از قبل او در عراق است بسبب بعد مسافت اندیشهٔ عصیان دارد بقصد او عزم ری کرد میاجوق چون خبر شنید ری بگریخت و لشکر سلطان بر عقب او می‌رفتند تا بر حد مازندران بقلعه‌ای پناه داد آنرا محاصره کردند و عاقبة الامر او را گرفته پیش خوارزمشاه آوردند بشفاعت جمعی بزرگان او را بجان امان داد و فرمود که مکافات عصیان را باقی عمر بمحبس از ثغور گذراند و سلطان اصفهان بستد و به پسر خود تاج الدین علیشاه داد و از آنجا بمحاصرهٔ قلعهٔ الموت رفت و صدر الدین محمد وزان رئیس شافعیان ری در آن قلعه کشته شد و وزیر نظام الدین مسعود بن علی را کارد زدند و در جمادی الآخره سنه ست و تسعین و خمسمائه تکش قطب الدین محمد را فرمود تا قصد قهستان کند برفت و قلعهٔ ترشیز را چهار ماه محاصره داد و سلطان از خوارزم بعزم ملاحده می‌آمد چون نزدیک شهرستانه بمنزل چاه عرب رسید بمرض خناق وفات کرد در نوزدهم رمضان سنه ست و تسعین و خمسمائه در حال ملحدان باعلام واقعه پیش پسرش قطب الدین محمد فرستادند او بتعجیل صلح کرد و با شهرستانه آمد و بعد از مراسم تعزیت او را بسلطنت بنشاندند و لقبش علاء الدین و نام سنجر کردند و سر سال تاریخ و حکایات او داخل تاریخ سلاطین غور متعاقب

در غزنین و بعضی خراسان و هند و سند سلطان غیاث الدین و سلطان شهاب الدین بر تخت بودند سلطان غیاث الدین چون شنید که خوارزمشاه تکش سه روز نوبت تعزیت داشت و هندوخان بن ملکشاه بن خوارزمشاه از عم خود سلطان علاء الدین محمد خائف بود بسلطان غیاث الدین التجا کرد و از او استعانت خواست غیاث الدین او را بنصرت وعده داد و سلطان علاء الدین چغر ترک را بامارت مرو فرستاده بود سلطان غیاث الدین محمد بن حرب که والی طالقان بود پیش چغر فرستاد و تهدید و وعید پیغام کرد که خطبه و سکه بنام ما کن او جواب گفت که امان مرا از غیاث الدین بستان تا بطاعت او در آیم و غیاث الدین بسبب آنکه دانست که خوارزمشاه را قوتی و قدرتی نمانده طمع در ملک خراسان کرد و برادر شهاب الدین را از هند طلب داشت تا باتفاق خراسان را بگیرند تا رسیدن او غیاث الدین نیز و مرو ستده بود و در جمادی الاولی سنه سبع و تسعین و خمسمائه هر دو برادر با لشکرها بعزم استخلاص بلاد خراسان روان شدند چغر بوعده وفا کرد و شهر مرو با ایشان سپرد و ایشان بهندوخان بن ملکشاه دادند و از آنجا بجانب ... رفتند

بستدند و بلبرزکی که ابن عم ایشان بود سپردند و نسا و باورد با قطاع باو دادند و طوس بستدند و نیشابور مر علیشاه
خوارزمشاه فرستادند که ولایت با انکلی دعلیشاه با لشکر خوارزم که آنجا بودند بر مخالفت اتفاق نمودند و بارو استوار
کردند و بترتیب جنگ مشغول شدند سلطان غیاث الدین عزم خود با پسرش محمود در نشست و جنگ در پیوستند سلطان
غیاث الدین بباره اشارت کرد خندق با بارو برابر شد و غوریان آنرا بر کرامات حمل کردند تکبیر آغاز کردند خوارزمیان
بترسیدند و پناه با مسجد جامع دادند نیشابوریان ایشانرا از شهر بیرون کردند و غوریان ایشانرا بغارتیدند و علیشاه را
دستگیر کرده ساذه پیش غیاث الدین آوردند دایه اش حاضر بود با غیاث الدین گفت با شما دکان خنکی کند غیاث الدین گفت
نه بلکه خنکی کند و دست علیشاه بگرفت و او را پهلوی خود بر تخت بنشاند و نیشابور را به پسر عم و داماد خود ضیاء الدین محمد علی
سپرد و علیشاه را بر اولاد شهاب الدین و خود با هراة رفت و شهاب الدین قصد قهستان کرد و به قلعه بنات تسلیم نمود حاکم
قهستان بغیاث الدین پیغام فرستاد که چون میان ما میثاق و عهدی مؤکد هست چرا برادرت ولایت ما ویران می کند سلطان
غیاث الدین پیش برادر فرستاد که چرا ولایت دوستان مرا تعرض میرسانی از انجا کوچ کن شهاب الدین بانحوذ رسول گفت اشارت
غیاث الدین بتقدیم رسانم شهاب الدین گفت شاید رسول شمشیر بکشید و طناب سراپرده و بارگاه ببرید شهاب الدین
بناء اکراه کوچ کرد و از آن خشم بعزیز مقام ناکرده بجانب هند رفت و در شهور سنه ثمان و تسعین و خمسمایه سلطان علاء الدین
محمد خوارزمشاه بیاید و ولایات خراسان که سلاطین غور از دست کسان او بیرون آورده بودند بازستد و آن حال بودند تا
بعد از انکه سلطان شهاب الدین بهند رفت سلطان علاء الدین سلطان غیاث الدین معاینه فرستاد مشتمل بر انکه امید
آن بود که توهم را قائم مقام پدر باشی و بدفع قراختائی مدد رسانی تا ولایت ما را از ایشان بازگیری چون آن نکردی کم از آنکه بولایت
من تعرض نرسانی متوقع که ولایت من باز گذاری والا معده مصاف معین فرمائی و حاصل الامر آن بود که خوارزمشاه بعد
از انکه بعضی بسیار بعضی از خراسان باز گرفت و هراة را محاصره کرد سلطان شهاب الدین چون خبر محاصره هراة شنید بقصد خوارزم
با خراسان آمد سلطان محمد پیشتر از او بخوارزم رفت و آبها در راه انداخت شهاب الدین بعد از انکه آن آبها نا چیز شد بخوارزم
رفت و مصاف عظیم کردند عاقبت شهاب الدین غالب آمد و خوارزمیان را بشکست در اثناء آن حال در جمادی الاولی سنه
تسع و تسعین و خمسمایه سلطان غیاث الدین ابو الفتح محمد بن سام غوری وفات یافت و از او پسری ماند محمود نام و آن خبر بطوس
برادرش شهاب الدین رسید و بهراة رفت و تعزیت داشت و سلطان خوارزمشاه بقراختائی که بر ماوراء النهر مستولی
بودند التجا کرد و استعانت نمود و از ایشان لشکری بسیار بقصد غوریان بیامدند مقدم ایشان تاینکو طراز و سلطان
عثمان از سمرقند لوازم اسباب که سلطان سمرقند بود با ایشان هم سلطان شهاب الدین چون دانست که از جنگ فایده ای نخواهد بود
و در شب آنشهر را بگریخت و بازگشت سلطان محمد بعقب ایشان روان شد چون بحدود هزار اسب رسید غوریان مقاومت
کردند مصاف دادند و عاقبت منهزم شدند و شهاب الدین با معدودی چند بجست و چهار پیل را بدست خود بکشت و در خیابان
از او بستدند چون غوریان بانخود رسیدند لشکر قراختائی با ایشان رسید و جنگ کردند و از جانبین لشکر بسیار هلاک
شدند سلطان غور با مردی صد در حصار اندخود تحصن کرد لشکر قراختائی دیوار را نقب می کردند و عاقبت بر آن مصالحت
کردند که یک پیل دیگر با ایشان دادند و برفتند و شهاب الدین از آن ورطه خلاص یافت و با نه کس بطالقان رسید و والی آنجا
حسین خرمیل خیمه و نزل فرستاد و او عزم غزنین کرد و حسین خرمیل را با خود ببرد و چون آوازه شکست غوریان نامزد شد

تاج الدین

تاج الدین یلدوز که بندهٔ قدیم شهاب الدین بود قصد کرد تا قلعه غزنین بگیرد کوتوال امداد او نداد و بسبب اراجیف اقوام
ترک و دیگر مفسدان برای بسیار کردند چون سلطان شهاب الدین بغزنین رسید فرمود که اولیدوز را بکشند امرا شفاعت کردند تا
او را بخشید و امکنه ابر ملتان شد و نا سلطان را بکشت و ولایت با تصرف گرفت و گفت سلطان را کشته اند و از ن
سلطان بهم سلطان بهاء الدین بهند رفت و او را بحیله نوکران بگرفت و بکشت و بازخر سلطنت رفت **و در روم**
سلطان سلیمان بن قلج ارسلان بود و در رمضان سنه سبع و تسعین و خمسمایه شهر ملطیه را از برادر خود معز الدین قیصرشاه
بستد بعد از آن چند روز محاصره و از آنجا با ارزن الروم رفت و پسر محمد سالتوق که از ملوک قدیم آنجا بود باستقبال بیرون آمد
تا صلح کند سلطان او را بگرفت و در بند کشید و ارزن الروم را بزخم شمشیر بستد و دولت آن قوم منقضی شد

تاریخ

ملوک و اتابکان

و در عراق **در مازندران**

پسر جهان پهلوان که قتلغ اینانج بود در اوایل این مدت مذکور ملک و مقدم لشکر بود و چون ان امرا و بندگان جهان پهلوان
جمع شدند و کوکجه نام را پیشوای خود ساختند و ری و نواحی را بستدند و قصد اصفهان کردند خبر وصول لشکر خلیفه شنیدند
بسیف الدین طغرل که مقدم آن لشکر بود رسول فرستادند و اظهار بندگی خلیفه کردند و چون طغرل بهمدان رسید کوکجه
استقبال کرد و در صحبت ایشان باصفهان آمد و با تصرف گرفت و رسول را با بغداد فرستاد و التماس حکومت ری و اصفهان
و قم و کاشان و آوه و ساوه کرد تا مزدقان برانکه آن ولایات از دیوان خزانه باشد و او حاکم و متصرف ملتمس او را مبذول داشتند و
منشور و تشریف فرستادند و با تمکین و تمکن رکاب او بود و لشکرش بسیار گشت **و در اذربجان**
و در دیار بکر ملک عادل که برادر صلاح الدین یوسف بود از کرک بدمشق پیش برادرزاده خود ملک افضل
آمد و بمحافظت دیار بکر منصوب شد و تمامی حکایات او و اولاد او ذکر ولایت دیار بکر در ضمن تاریخ شام و مصر مسافت خواهد آمد
بواسطه آنکه متداخل است اگر جداگانه هر یک نوشته شود تکرار بسیار لازم آید و نیز مفهوم نباشد **و در شام**
و مصر بموجب که پیش از این تقدیم رفت میان ابناء صلاح الدین یوسف مصالحه کرده بود بر آنکه ملک العزیز
و اعمال فلسطین از دیار شام مضاف با مصر ملک العزیز عثمان را باشد و دمشق و طبریه و اعمال غور و دمشق ملک افضل را
و حلب و لاذقیه و سواحل از آن ملک افضل و اقطاع ملک عادل که عم ایشان بود در مصر برقرار باشد بعد از ... ملک عزیز
نقض عهد کرد و از مصر لشکر به شام کشید تا دمشق را از برادر باز گیرد و مصر افضل را باشد و دمشق عادل را بر این قرار لشکر
کشیدند و بمصر رفتند و لشکری از اکراد با ایشان بود عادل در خفیه پیغام پیش عزیز فرستاد تا لشکر جمع می کند و ثبات
می نماید و افضل را نصیحت می کرد که دگر میل بمصر تعجیل مصلحت نیست چه دشمن در پای است یعنی فرنگ و تهوین می انداخت تا عاقبت
میان ایشان صلح دادند بر آنکه قدس و مجموع فلسطین و طبریه و اردن مضاف باشد با آنچه افضل را دادند و عادل در مصر پیش عزیز
مقیم شد و اقطاع او برقرار باشد و افضل با دمشق آمد و عادل در صحبت عزیز بمصر رفت و در رجب سنه ثلاث و تسعین و خمسمایه
ملک عادل و ملک عزیز با لشکر بهم از مصر بشام آمدند و دمشق را محاصره کردند و امرای افضل در باب راه کرد اندند و ملک از
دست او بیرون کردند و او را بقلعه صرخد فرستادند و مصر عزیز را باشد و دمشق عادل را افضل از صرخد بر شد پیش

ناصر خلیفه ببغداد فرستاد ودرین دو بیت بوی استمالت نمود

شعر

مولای ان ابابکر وصاحبه عثمان قد غصبا بالسیف حق علی
فانظر الی الحظ هذا الاسم کیف لقی من الاواخر ما لاقی من الاول

ودر بیستم محرم سنه خمس وتسعین وخمسمائه ملک عزیز بن عثمان ملک مصر وفات یافت امرا جمع شدند وافضل را بخواندند
نجم ربیع الاول بحدود مصر رسید برادران وامرا واعیان مصر استقبال کردند وبرادرش ملک المؤید مسعود و فخر الدین
چرکس هر دو ترتیب مهمانی کرده بودند او بخانه برادر حاضر شد فخر الدین چرکس امیری بزرگ بود بدان سبب بدگمان شد وبگریخت
وبیت المقدس رفت وآنجا را بگرفت وبندگان ناصری که با افضل بودند بروی جمع شدند چون قراجه وزردکش وسراسنقر و
میمون قیصری صاحب نابلس وایشان جمعیتی تمام ساختند بملک عادل فرستادند که بیا تا ترا مدد کنیم ومصر بگیریم و او
بمحاصرهٔ ماردین مشغول بود [illegible] ومصر خود [illegible] نشد وافضل [illegible] ربیع الاول مذکور بقاهره
در آمد وشنید که چرکس گریخته است وقومی از امرای ناصری با او متفق شده بعضی را از ناصریان که در مصر بودند مانند شقیر
وایبک افطس والبکی که همه شجاع ومبارز بودند تمامت بگرفت ومحبوس گردانید وافضل در مصر متمکن شد ومدبر ملک سیف الدین
یازکج بود وپادشاهان دیار شام بافضل فرستادند واو را بگرفتن دمشق دعوت کردند افضل تهاون می نمود وتخلف
میکرد خبر بعادل رسید پسر خود کامل را بمحاصرهٔ ماردین بگذاشت وبتعجیل بدمشق آمد وبندگان ناصری را از بیت المقدس طلب داشت
وبعضی آمدن کردند ومسموع شد که کامل [illegible] رسید وعادل را پشت بایشان گرم شد افضل چون دید که کاری میسر نخواهد شد
با مصر رفت وبرادرش ظاهر را بحلب وشیرکوه که هم از اشیاع او بود بحمص ودر سنه ست وتسعین وخمسمائه ملک عادل بقصد مصر لشکر
کرد وافضل با لشکری اندک بیرون آمد ومصاف داد وشکسته شد وبا قلعهٔ صرخد رفت دنیا فانی [illegible]
بانقراض کرد وملک عادل در مصر متمکن شد وخطبه وسکه از نام ملک منصور با نام خود کرد وافضل [illegible] دمشق
آمد وبرادر خود ملک ظاهر صاحب حلب میسر نشد باز هر دو برادر با ملک عادل صلح کردند بران قرار که منبج وافامیه
وکفرطاب وناحیتی دو از معره مضاف با حلب از آن ظاهر باشد وسمیساط وسروج ورأس العین وجملین از آن افضل
ودرین سال [illegible] ارسلانشاه صاحب موصل لشکرها جمع کرد ودیگر [illegible] حران ورها رفت که تعلق بعادل داشت وقطب الدین
محمد صاحب سنجار ونصیبین وصاحب ماردین با او بودند چون بحران رسید هوا گرم شده بود وبسیاری لشکر رنجوری [illegible]
شدند و[illegible] ملک عادل بحران بود کس فرستاد وطلب صلح کرد نور الدین ارسلانشاه نیز چون شنیده بود که میان ملک عادل
وملک ظاهر وافضل صلح رفته است مصالحت با نکرد وهر کس با مقام خود رفتند ودر محرم سنه سبع وتسعین ملک عادل
پسر خود ملک اشرف موسی را با لشکری بحصار ماردین فرستاد وبعد ازآنکه اورا کاری میسر نشد ملک ظاهر صاحب حلب
پیغام بعم خود فرستاد ودر باب مصالحه توسط کرد ملک عادل اجابت نمود بشرط آنکه صاحب ماردین صد وپنجاه هزار
دینار امیری بفرستد وخطبه وسکه بنام او کند ودرین سال ملک ظاهر قلعهٔ نجم از دست برادر خود افضل بستد و
ملک عادل ولایت سروج وجملین ورأس العین از او بازگرفت وبا او سمیساط تنها بماند

ودر مغرب

یعقوب بن یوسف بن عبد المؤمن ملک بود ومیان او وفرنگان جنگها رفت ودر ربیع الآخر سنه خمس وتسعین وخمسمائه
در مدینهٔ سلا وفات یافت وپسرش محمد بجای او بنشست واهل شهر مهدیه که بر پدرش عاصی بودند مطیع او شدند و مملکت

براو مقرر گشت

ودر فارس ودر کرمان

ملک دینار بود از امرای غز ودر ذی القعده سنه احدی وتسعین وخمسمائه کرمان [illegible]
سال مدت مذکور بود بعضی [illegible] وفات یافت وپسرش علاء الدین فرخشاه که پیشتر حاکم بم بود بحکم ولی العهد
بنشست ومقدم غزان سیف الدین الب ارسلان بود از خدمت او برفت وفرخشاه در رجب سنه اثنی وتسعین
نماند وغزان خرابی بسیار کردند وبعد از آن شحنهٔ طبس ایلیت نام با کرکه بیامد ودر کرمان خطبه بنام خوارزمشاه کرد
وبعد از آن بابک تخره زوزنی ملک شد ونایب خویش خواجه رضی الدین را بحضرت فرستاد وبعد از آن حسام الدین عمر خوارزمی
بحکومت آمد وچون خوارزمشاه نماند غزان [illegible] آمدند وحسام الدین [illegible] بنشست ودر او [illegible]
او را از شهر بیرون کردند ومبارز ایک برادر بنوع غزان آمدند والب ارسلان مقدم ایشان بهزیمت بفارس رفت وچون
ملوک ایک جهت حضرت فارس ولایت خود [illegible] الب ارسلان باز آمد وبا نظام الدین از ایک بیامد وحاکم شد
وبعد از آن عجمشاه پسر ملک دینار که پیش از آن بخراسان رفته بود باز آمد وبعضی [illegible] وشهریان نظام الدین ایک را گرفته
بودند بدیشان سپردند وعجمشاه ملک شد واز فارس لشکری بیامد ونظام الدین را طلب داشتند او را بایشان سپردند

ودر سیستان

تاریخ

نوادر وعجایب حوادث که در مدت مذکور واقع شد

چون تاریخ خوانین وخلفا وسلاطین وملوک واتابکان اطراف ممالک از شرق تا غرب که در مدت نه سال از ابتدا
تولی ییل که سال خرگوش باشد واقع در ربیع الاول سنه احدی وتسعین وخمسمائه تا آخر طونقوز ییل که سال خوک باشد موافق
جمادی الآخره سنه تسع وتسعین ودر آن سال آخرین چنگیزخان چهل ونه ساله بوده معاصر چنگیزخان
بوده اند مجملا نوشته شد دیگرباره تاریخ چنگیزخان که بعد از آن بوده آغاز کنیم وشرح دهیم بعون الله تعالی

تاریخ

چنگیزخان از ابتدا قولقنه ییل که سال موش باشد موافق ماه
جمادی الآخره سنه ستمائه تا غایت [illegible] ییل که سال اسب بوده موافق
ماه شعبان سنه ست وستمائه که مدت هفت سال باشد ودر آن
سال آخرین چنگیزخان پنجاه وشش ساله بوده ودر این مدت
مذکور [illegible] کرده است واو را [illegible] نه پایه
سفید برپای کرده ولقب چنگیزخانی بر او مقرر شده و
[illegible] بجنگ [illegible] رفته وبجنگ توقتا پادشاه مرکیت

وکوشلوک پسر تایانک خان مشغول بوده و پادشاه اونگوت را بایلی طلب داشته

حکایت

خبر کردن پادشاه اونگوت چینگگیز خان را از عزیمت تایانک خان

در بهار قولقنه ییل که سال موش باشد واقع در جمادی الآخر سنه ستمائه هجری تایانک خان پادشاه نایمان ایلچی یوحنان نام را پیش پادشاه قوم اونگوت الاقوش تکین قوری فرستاد و گفته که می‌شنوم که درین حدود پادشاهی دیگر پدید آمده و مراد او چینگگیز خان بوده بر آسمان یقین می‌دانم که آفتاب و ماه دو اند لیکن در زمین چگونه دو پادشاه در ملکی باشند تو دست راست من باش و مرا مدد ده تا کیش او بستانیم یعنی منصب او الاقوش یکی را از خواص خویش پیش چینگگیز خان فرستاده توربیداش نام و آن حال اعلام کرده و بدین وسیلت با حضرت او چه ایل شده و آن حکایت مشروح گفته شود ان شاء الله

حکایت

برنشستن چینگگیز خان بجنگ تایانک خان و کشته شدن تایانک خان

هر چند چینگگیز خان را عزیمت تایانک خان معلوم بود چون شنید از سخن توربیداش ایلچی بر قضیه مذکور وقوف یافت هم در بهار سال موش مذکور بموضع تمکه ییدین تولکولجوت قوریلتای ساخت امرا باتفاق گفتند اسبان ما لاغرند فربه کنیم و پاییز برنشینیم اوتچکین نوین عم چینگگیز خان گفت ای نوکران لاغری اسب را چه بهانه کنم چون چنین سخن شنیدیم بلشکر برنشینیم چگونه شاید تا تایانک خان ما را بستاند یا ما او را بستانیم و گویند درین موضع تایانک را شنیده ما نام نیکو ورزیم و اگر ما او را بستانیم یا او ما را بستاند خدای بزرگ داند البته برنشینیم بعد از آن بیلگوتی برادر چینگگیز خان گفته است با چینگگیز خان که اگر قوم نایمان کیش تو بستانند استخوان‌های ما هم بکجا بخسبد ایشان بواسطه آنکه اولوس بزرگ و گله و رمه بسیار دارند تسلط می‌نمایند با اولوس بزرگ و گله و رمه بسیار ایشان را چه توانند کرد ما اگر پیش دستی کنیم کیش او را بستانیم چه دشوار است چینگگیز خان سخن ایشان را پسندیده است و در پانزدهم ماه بزم یونت تایانک خان برنشست بموضع کالتاکان [illegible] قلاه است و چون مدتی دران حرب بودند و اتفاق جنگ نیفتاد دیگر باره در آن سال موش پاییزگاه تمامت جمع شدند و پیشتر قبیلی چربی را جهت تاختن بمنقلای بیرون فرستادند و تایانک خان در حدود [illegible] بود [illegible] باز آمده و توقتا پادشاه مرکیت و آلین تایشی از امرای کرایت که گریخته آنجا رفته بود و قوم اویرات مقدم ایشان قوتوقه بیکی و جاموقه از قوم جاجیرات و اقوام دوربان و تاتار و قتقین و سالجیوت تمامت پیش تایانک خان جمع شده بودند و اتفاق [illegible] انداخته از لشکر چینگگیز خان گریخته بود و در میان لشکر نایمان رفته ایشان چون اسب را لاغر دیدند تایانک خان را گفته که اسبان مغول لاغرند جنگ کرده آهسته آهسته باز پس می‌نشینیم تا ایشان از پی ما می‌آیند و اسبان ایشان ضعیف‌تر گردند و اوران ما براق شوند بعد از آن بایستیم و جنگ کنیم قوری سوباجو

نام

نام که امیری از امرای بزرگ تایانک خان بود در جواب آن سخن گفته است که پدرت اینانج قاآن پس پشت خود و کفل اسب خود هیچ مردی ننموده بود تو در ساعت ترسیدی [illegible] کوربا سو خاتون را می‌بایست آوردن یعنی خاتون که او را دوست می‌داشته آن امیر این سخن گفت و از سر خشم و غضب روانه شد بدان واسطه تایانک خان ناچار بجنگ بایستاد چینگگیز خان جورچی [illegible] قول برادران یعنی قلب لشکر [illegible] را یاساق می‌کرده جاموقه [illegible] اند و یاسامیشی چینگگیز خان [illegible] آورده [illegible] دانستید که [illegible] یاسامیشی اند چینگگیز خان ذکر کرده است قوم نایمان پوست باچه گاو [illegible] ایشان [illegible] رسند این سخن تمام کرد و از ایشان برگشته جدا شد و بیرون رفت و انصاف بگرفت و دران روز جنگی عظیم کردند و نزدیک شب لشکر تایانک خان شکسته و منهزم گشتند و از آن جنگ در نتافتند و تایانک را زخم بسیار رسیده [illegible] بغایت مجروح شده بود و پناه بالکری شده [illegible] امیر دیگر با او هم بودند [illegible] نموده تا برخیزد و بجنگ بایستد از سختی زخم [illegible] حرکت نداشته بعد از آن قوری سوباجو با دیگر امرا و نوکران گفته که [illegible] تمامی سخن [illegible] غیرت کنیم تا برخیزد و گفت تا تایانک خان [illegible] جنگ کنیم این سخن شنید و هیچ غیرت نکرد و برنخاست دیگر بار گفت ای تایانک خان خاتونان [illegible] کوربا سو [illegible] تمامت [illegible] ترتیب [illegible] منتظر [illegible] حرکت نتوانست کرد قوری سوباجو با نوکران گفت که اگر او را اندک طاقتی بودی حرکت کردی و جواب دادی اکنون [illegible] بنشینیم [illegible] و جنگ کنیم تا او مرگ ما ببیند و از آن کوه بزیر آمدند و جنگ سخت می‌کردند تا کشته شدند و چندانکه چینگگیز خان خواست که ایشان را زنده بدست آرد تن در ندادند تا کشته شدند و چینگگیز خان از آن سخن تعجب نمود و آن ثبات و وفاداری را عظیم پسندیده داشت و گفت هر که را چنین نوکران باشند چه غم خورد و چون شبانگاه بود که لشکر تایانک خان شکسته شد لشکر چینگگیز خان بر عقب ایشان می‌رفتند و منهزمان از غایت ترس و بیم در کوه‌ها می‌افتادند و از کوه‌ها می‌شدند و کوهی صعب که نام آن ناقو قون است در شب بسیاری از لشکر نایمان بلغزیدند و غلطیده فرو افتادند و می‌مردند و این حکایت در میان اقوام مغول بغایت معروف و مشهور است و دران جنگ اقوام دوربان و تاتار و قتقین و سالجیوت تمامت ایل شدند و پیش چینگگیز خان آمدند و قوم مرکیت [illegible] و بگریختند و کوشلوک پسر تایانک خان بگریخت و هزیمت کرده پیش برادر بیوروق خان رفت

حکایت

برنشستن چینگگیز خان بجنگ قوم مرکیت و مقهور و مسخر شدن ایشان

بعد از آن در زمستان همین سال موش واقع سنه ستمائه هجری چینگگیز خان بعزم جانب توقتا بیکی که پادشاه مرکیت بود و اقوام بسیار از ایشان که با تایانک خان متفق بوده بودند و بعد از شکست او گریخته برفتند و در راه بیشتر بقومی از مرکیت رسیدند که ایشان را اووآز مرکیت [illegible] و مقدم و بزرگ ایشان دایر اوسون نام بر سر آن [illegible] فرو آمده بود گفتند آرزوی جنگ نداریم دایر اوسون دختر خود قولان خاتون را برگرفت و بحضرت

چینگکزخان آمده و مواجا میشی کرد و عرضه داشتند که ایشانرا امانغ و چارپایی نیست که بولایت چینگکزخان

بجنگ برنشیند چینگکزخان فرمود تا ایشانرا برهنه عاجز کردند و شحنه بر سر ایشان گماشته در آغرق تنها بگذاشتند

چون چینگکزخان روانه شد ایشان دیگرباره یاغی شدند و آغرق تنها را غارت کردند جمعی که آنجا در آغرق مانده بودند

تمامت جمع شدند و جنگ کردند و هر آنچه ایشان برده بودند باز گرفتند و آن قوم گریخته برفتند و چینگکزخان بزرگی

که رفته بود قوم اودوییوت مرکیت را در قلعهٔ چینه که آنرا دایقال قورغان گویند و یک قوم که ایشانرا موقان گویند

و قومی دیگر که ایشانرا قوداتلین گویند و قومی دیگر که ایشانرا جرون گویند تمامت را بگرفت و بازگشت و توقتا با

پسران خود و پیش بویروق خان که بخت که برادر تایانک خان بود و علیحده ملکی و لشکری داشت و قوم او از مرکیت

که مقدم ایشان دایر اوسون بود و دیگرباره یاغی شده بودند در حدود دو خانه سلنکه بقلعهٔ قورو قچیال در آمدند آنجا

مقام ساخت چینگکزخان بورغول نویان را و چیمبای برادر چیلاوقان بهادر با مردم با لشکر دست راست

بدفع ایشان قوسامیشی کرده بفرستاد تا آنجا رفتند و آن قوم را که پناه با قلعه داده بودند تمامت بگرفتند

حکایت

برنشستن چینگکزخان بقصد ولایت تاشین که آنرا تنکقوت می گویند و مسخر گردانیدن قلاع و بلاد ایشان

چون هوگر ییل که سال کاو باشد واقع در جمادی الآخر سنه احدی و ستمائه هجری عبارکی در آمدن چینگکزخان ترتیب

لشکرها فرمود بقصد ولایت تاشین که آنرا تنکقوت می گویند بلشکر برنشستند و چون در آن ولایت رفتند پیشتر بقلعهٔ

رسیدند که آنرا لیکی می گفتند و جایی بغایت محکم است آنرا در حصار گرفتند و باندک زمانی بستدند و با رو و بنیاد حصار

آنرا جمله خراب گردانیدند و از آنجا بشهری رفتند که نام آن کلنکلو بی است و شهری بغایت معظم بوده آنرا نیز بستدند و

غارت کردند و بعضی دیگر از ولایات و تنکقوت را بگرفتند و تاراج کردند و چارپایی را که در آن حدود دیدند تمامت براندند

و با غنایم بسیار و شتران و چارپایان بسیار مراجعت نمودند و بنزد چینگکزخان آمدند

حکایت

قوریلتای بزرگ چینگکزخان که در آن توق نه پایه نصب فرمود و لقب چینگکزخانی بر او مقرر گشت و عزیمت او بجنگ بویروق خان پادشاه یک نیمه از قوم نایمان و گرفتن او بویروق خان مذکور را

چون مبارکی دونغیز ییل که سال یوز باشد موافق ماه رجب سنه اثنی و ستمائه هجری در آمد هم در اوایل فصل

بهار چینگکزخان فرمود تا توق نه پایه سپید بر پای کردند و جمعیتی با عظمت قوریلتای بزرگ ساخت و در آن

قوریلتای لقب چینگکزخانی بروی مقرر کردند و بمبارکی بر تخت نشست و مقرر این لقب کوکچو پسر منکلیک

ایچکا از قوم قونکقتان بود و او را تب تنکری می گفته اند و معنی چینگ قوی و سخت باشد و چینگکز جمع آنست مانند

گورخان که لقب پادشاهان بزرگ قراختای بوده یعنی پادشاه قوی و معظم و چون آن جمعیت و قوریلتای تمام شد بعزم

قصد

قصد بویروق خان برنشستند و او در حدود اولغ طاق بموضعی که آنرا سوجا او گویند قوشلامیشی می کرد و

بی خبر بود و چینگکزخان و لشکر چون قضاء مبرم بسر او در رفتند و او را هلاک کردند و مال و خزانه و زن و بچه و گله و رمه

او را بستدند و برادرزادهٔ او کوشلوک خان بو قوع پیوستن تایانک خان را کشته بودند گریخته بود و پیش عم خود بویروق

خان آمده و توقتا بیکی پادشاه مرکیت نیز چنانکه پیش از آن گفته شد هم پیش او آمده بود ایشان هر دو بناحیه بموضعی که

نام آن اردیش است بردند بسر حد ولایت نایمان و عاقبت کار و حال ایشان بعد گفته شود ان شاء الله العزیز

حکایت

فتح ولایت تنکقوت که مغولان آنرا قاشین می گفته اند

در سال لخر کوش موافق رجب سنه ثلاث و ستمائه هجری بایرکاه چون ولایت تنکقوت عصیان ورزیده بودند

مال نمی دادند و التفات نمی کرد چینگکزخان دیگرباره بجنگ آنجا برنشست و در آن زمان تمامت آن ولایت

را مسخر گردانید و مظفر و منصور مراجعت نمود

حکایت

ایل شدن امراء ولایت قرقیز

هم در سال لخر کوش مذکور چینگکزخان دو ایلچی را نام یکی آلتان و از آن دیگر بوقره پیش امرا و حکام قرقیز فرستاده

بود و اول بولایت رسیدند که نام آن ... است و امیر آنجا را ... گفته اند و بعد از آن بولایت دیگر

که نام آن یدیجا فرونات و امیر آنجا را اورونش اینال خوانده اند آن هر دو امیر الحال مذکور را احترام تمام کردند

و دو ایلچی را از آن خود نام یکی الیک تیمور و از آن دیگر اتیقراق با ایشان بهم فرستاده با سنقور سپید باز گردانیدند

و ایل و منقاد چینگکزخان شدند

حکایت

گرفتن پادشاه مرکیت توقتا بیکی که بکرات جنگها ذکر رفت جنگها کرده بود و فتنها انگیخته و در آن وقت کشته می شود

در سال اژدها موافق رجب سنه اربع و ستمائه چون چینگکزخان از فتح بلاد تنکقوت و قرقیز باز گردید

و اکثر آن ولایات ایل شده بودند زمستان آنجا بخودی خود آمد و تابستان آنجا تمام کرد و زمستان را بعزم توقتا بیکی

و کوشلوک که هر دو از جنگ بویروق خان گریخته بودند و بولایت اردیش در آمده بمبارکی برنشست و در راه قرا والان

و مشعل اران لشکر ناکاه بر سر قوم اویرات که مقدم ایشان قوتوقه بیکی بود رسیدند و آن قوم چون طاقت و قدرت

جنگ و مقاومت نداشتند ایل شدند و در آمدند و لشکر چینگکزخان را قلاوزی کردند و ناکاه بر سر

توقتا بیکی پادشاه مرکیت و کوشلوک خان پسر تایانک خان بودند تا ایشان هر دو را فرو گرفتند و فرمان شد که گله و رمه

ایشان را بکلی غارت کردند و توقتا در جنگ کشته شد و کوشلوک با معدودی چند بیرون رفت و پناه با ولایت قراختای

گورخان برد و مدتی آنجا بود و گورخان او را استمالت داد و فرزند خواند و بعد از مدتی دختر خود را بوی داد و عاقبت کار

فیما بعد بجای خود گفته شود ان شاء الله تعالی

حکایت

ایل شدن قوم ایغور و سیورغامیشی فرمودن چینگگیز خان در حق ایدی قوت پادشاه ایشان

در بهار گاو موغای ییل که سال گاو باشد موافق شهور سنه خمس و ستمایه هجری ایدی قوت پادشاه ایغور چون آوازه عظمت
و صلابت و داد و دهش چینگگیز خان شنیده بود در آن زمان ایغوران از قبل گورخان بودند و امیری بزرگ از آن
او شوکم نام بر سر ایشان بود ایدی قوت میل بجانب چینگگیز خان کرد و شوکم شحنه را بکشت و عازم بود که
ایلچیان بخدمت چینگگیز خان فرستد آوازه آن حال بگوش چینگگیز خان رسیده بود و دو ایلچی پیش ایدی قوت
فرستاده نام یکی آلپ اوتوک و از آن دیگری دربای چون برسیدند ایدی قوت بوصول ایشان عظیم شادمان شد و ایشان را
معظم و معزز داشت و بانواع دلداری کرد و در صحبت ایشان دو ایلچی از خود نام ایشان بوکوش ایش ایغوچی و آلتین تیمور
تورتوق بمدد چینگگیز خان روانه گردانید و بر زبان ایشان عرضه داشت که از آینده و رونده شوکت و عظمت و
مهابت و صلابت پادشاه جهانگیر جاندار شنیده ام و با پادشاه قراختای گورخان بهم یولناق شدم خواستم که احوال ستم
و احوال گورخان و دیگر هر چه دانم بکلی و جزوی عرضه دارم و بدل و جان کوچ دهم در میان این اندیشه بیشتر ایلچیان
چینگگیز خان رسیدند چنان پنداشتم که آسمان از ابرها پاک شده و آفتاب روشن از زیر آن بیرون آمده و یخها که
بر روی رودخانه فسرده بوده شکسته و آب روشن پاک پدید آمده بلکه در درون عظیم شادمان شدم و بعد از این ولایت ایغور را
همه در پیش کنم و بنده و پسر چینگگیز خان شوم بدین موجب ایلچیان عرضه داشته و چون پیش از این گفته شد که
توقتا بیکی در جنگ بتیر افتاده بوده و کشته شده برادر او قودو و پسران او چیلاون و ماجار و قولتوقان مرگان هیچ
تمام از بیکو و بدان سبب که او حصر بوده او را مرگان کشته اند جمله ایشان چهار از جنگ خلاص یافته بودند و خواستند
که گذشته توقتا را برگیرند چون فرصت نبوده سر او را بتعجیل برگرفته اند و از اردیش گریخته بولایت ایغور در آمده و
ایلچی که نام او ابوکان بوده پیش ایدی قوت فرستاده ایدی قوت آن ایلچی را کشته و بدان سبب در رودخانه که
آن را جم موران گویند مصاف داده اند و شکسته گشته و ایشان چهار گانه با کوشلوک هم از آنجا دور شدند و بدیگر
سرحدها که ذکر آن بیاید در آمدند و ایدی قوت چون میدانست که ایشان دشمن چینگگیز خان اند بدان سبب
ایشان را تمکن نکرده بود و مصاف داده گریزانیده و باعلام آن حال چهار نوکر خود را نامهای ایشان ارسلان اوکا
و چادوق اوکا و بولاد تیکین و اینال تیاشو تیکین بمدد چینگگیز خان فرستاده بوده و آن معنی پسندیده
افتاده بنا بر آن مقدمه بیشتر چون آن دو ایلچی مذکور با ایلچیان چینگگیز خان بهم برسیدند و آن سخنان عرض رسانید
چینگگیز خان سیورغامیشی کرده یرلیغ فرمود که اگر ایدی قوت بحقیقت در دل دارد که کوچ دهد از آنچ داشته
باشد در خزانه نقد و موجود بود بنفس خود برگیرد و بیارد و پیش هم دیگر باره آلپ اوتوک و دربای را باز فرستاده
چون آنجا رسیدند ایدی قوت در خزانه باز کرد و از نقد و جنسی که موجود بود آنچ لایق و مناسب دانست برگرفت و روی بخدمت
چینگگیز خان نهاد و چینگگیز خان چون نوبت دوم ایلچی پیش ایدی قوت میفرستاد تابستان مورین ییل بوده که

سال اسب باشد موافق شهور سنه ست و ستمایه و آن تابستان در اوردوی خویش مقام کرد و ایدی قوت درکارسازی
بود و هنوز نارسیده با بند در آمد و چینگگیز خان بجنگ تانگقوت که آن را قاشین گویند برنشسته بود و بشهری که
آن را اریقی می گویند رسیده و ملک تانگقوت را ایل ایلمیش فرموده و پادشاه تنگقوت دختر بوی داده و مظفر و منصور
باز گشته چون بجایگاه باز آمد ایدی قوت رسیده بود و پادشاه قرلوق ارسلان خان هم به ایلی در آمده بود بهار گاه
قوین ییل که سال گوسفند باشد موافق شهور سنه سبع و ستمایه بود بدین سبب تمام حکایت ایدی قوت متداخل آن
ارسلان خان فیما بعد خواهد آمد ان شاء الله تعالی ... چون تاریخ چینگگیز خان از ابتدای قولقنه ییل که
سال موش باشد واقع در جمادی الآخره سنه ستمایه هجری تا آخر مورین ییل که سال اسب است واقع در شعبان سنه ست و ستمایه
که مدت هفت سال باشد و چینگگیز خان در آن حال آخر پنجاه و شش ساله بوده مفصلا نوشته شد این زمان
تاریخ خواقین و خلفا و سلاطین و ملوک و اتابکان که در اطراف ممالک از مشرق تا مغرب در این مدت هفت سال
معاصر چینگگیز خان بوده اند آغاز کنیم و مجملا بنویسیم و بعد از آن دیگرباره سر تاریخ چینگگیز خان
که بعد از این مدت بوده ایم و مشروع بنویسیم ان شاء الله تعالی وحده

تاریخ

خواقین ختای و ماچین و جورچه و قراختای و ترکستان و ما وراء
النهر و خلفا و سلاطین و ملوک و اتابکان ایران زمین و شام و
مصر و مغرب و روم و غیرهم که در این مدت هفت سال از ابتدا
قولقنه ییل که سال موش باشد واقع در جمادی الآخره سنه ستمایه هجری
تا آخر مورین ییل که سال اسب است واقع در شعبان سنه ست و ستمایه
معاصر چینگگیز خان بوده اند و نوادر حوادث که در این مدت مذکور
واقع شده است بر سبیل اجمال

تاریخ

پادشاهان ختای که در مدت مذکور بوده اند

چیزون

نوزده سال بعد دو سال از ماضی و ده سال

باقی هفت سال

تاریخ

پادشاهان ماچین که در مدت مذکور بوده اند

نینگزون

سی و دو سال بعد هشت سال ماضی و هفت سال

باقی هفت سال

تاریخ
پادشاهان ترکستان وماوراء النهر که درین مدت مذکور بوده اند

کورخان مذکور بوده

تاریخ
خلفا وسلاطین وملوک واتابکان که درمدت مذکور بوده اند

تاریخ
خلفا در بغداد

خلیفه آل عباس الناصر لدین الله بود

تاریخ
سلاطین درخوارزم وبعضی خراسان وعراق

سلطان علاء الدین محمد خوارزمشاه بود وجهت
اکل بواسطه وفات پدرش ومخالفت برادرزاده اش هندوخان سلاطین غورچنانچه درقسم سابق گفته شد قصد او می کردند
بیشتر بلاد خراسان را از پسر ونواب او باز گرفتند ومیان ایشان جنگها رفت احوال او بار ضعف پذیرفته بود درین حالها
چون احوال سلاطین غور روی بر اختلاج آورد وسلطان شهاب الدین نماند چنانچه ذکر آن بشرح خواهد آمد کار سلطان محمد بالا گرفت
وقوی حال گشت وعزم استخلاص خراسان کرد علاء الدین حسین خرمیل که والی هراه بود پیشتر از امرای دیگر بمتابعت او مبادرت
ومسابقت نمود ویش او سنام داد تا بیشتر بهراة آمد وسلطان از قراختای خایف بود تا بایشان پیش دستی نماید ونواحی آن
حدودرا بدست فروگرفت درابتدا عزیمت آن جدود کرد وچون بهراة رسید عز الدین حسین خرمیل باستقبال بیرون آمد وشهر تسلیم
کرد وامرا غیاث الدین محمود پسر سلطان غیاث الدین غور دم خلاف می زدند لشکر سلطان برایشان دوانیدند وایشانرا
پراکنده گردانیدند وچون سلطان به بلخ رسید والیان قلاع بخدمت آمدند وکلید حصون وخزاین تسلیم کردند ودیگر باره
خراسان ور اسم شد ودران مدت او را فتح مازندران دست داد وکرمان مسخر گشت واز غزا قراختای کامیاب مراجعت کرد
ودر شهور سنه ست وستمایه ملک ماوراء النهر تمام او را مسلم شد ودختر خود را بسلطان عثمان سمرقند داد ودر

روم سلطان رکن الدین سلیمان بن قلیج ارسلان بود وبرادرزاده او صاحب انقره متفق بقلعه متحصن شده بود ۴
ودهر چند سلطان رکن الدین آنرا حصار می داد استخلاص میسر نمی شد عاقبة الامر او را گفت برادر که عوض آن قلعه
برادرزاده دهد وآن موضع را معین کردانید او قلعه تسلیم کرد وبدان موضع معتبر روانه شد رکن الدین جمعی را بر عقب
وی بفرستاد تا او را با تمامت برادران وپسران بکشتند بشومی آن غدر ونقض عهد رکن الدین همان روز بقولنج گرفتار
شد وهفتم روز مرده بود وپسر او را قلیج ارسلان نام بجای او بنشاندند ودر رجب سنه اثنی وستمایه غیاث الدین کیخسرو بن

قلیج ارسلان سلطنت از برادرزاده خود قلیج بن سلیمان باز ستد وسبب آن بود که قونیه پیش از این غیاث الدین داشت و
رکن الدین بقهر از او باز گرفت وا و بشام گریخت وملک ظاهر الحاکم آنجا قبول نیافت عازم قسطنطنیه شد وملک آنجا او را
اعزاز کرد واقطاع داد ودران ولایت مقیم شد ودختری را از بطارقه بزرگ بخواست چون فرنگ قسطنطنیه بگرفتند
غیاث الدین بگریخت ودر قلعه که تعلق آن بطریق داشت مقیم شد وبعد از هلاک برادرش رکن الدین نماند وامرا با پسرش
قلیج بیعت کردند امیری از امرای او بر مخالفت نمود وبغیاث الدین پیغام داد که اکر بیایی ولایت برای تو بستانم
غیاث الدین بیامد وبالشکری بزرگ قصد قونیه کرد پسر رکن الدین آنجا بود بیرون آمد ومصاف دادند غیاث الدین
بشکست ومنهزم شد ودران وقت اهل اقرا حاکم خود را بیرون کرده بودند بغیاث الدین اقبال نمودند اهل قونیه گفتند
این معنی سزاوارتر بمیم که او خود حاکم ما بوده ودیگران از قونیه بیرون کردند واورا بسلطنت بنشاندند وبرادرزاده ونوکرانرا
بگرفت ومحبوس گردانید وقیصرشاه برادر غیاث الدین که صاحب ملطیه بود ورکن الدین بقهر از او باز گرفته در شام می بود
وداماد ملک عادل شده ودر شهر رها مقیم چون آوازه برادر شنود متوقع آمد قبولی نیافت وباز بها رفت وملک
افضل دمساط وصاحب جزیره بیت ودر خطبه نام او کردند

ودر غور وغزنه وبعضی هندوستان

سلطان شهاب الدین بود ودر محرم سنه اثنی وستمایه با بنی کوکر مصاف داد وسبب آن بود که چون سلطان شهاب الدین
عدد خوارزم از لشکر قراختای که بمدد سلطان محمد خوارزمشاه آمده بودند منهزم شد آوازه در اطراف منتشر گشت که او
نمانده است وپسر ربال صاحب کوه جودی که سر ندیب بر آنجاست ومسلمان شده بود باز کافر شد وبنی کوکر که
مطیع وخراج گزار بودند بسبب حال راجیف عاصی شدند وراه زنی می کردند چون شهاب الدین از کرمن وکستر بند جمع
ایبک نایب که مولتان بدست او گرفته بود نام نماند شد محمد بن ابی علی را بنیابت بلهاور ومولتان فرستاد تا مال آن دو سال را از آنجا
بفرستند تا ترتیب غزو قراختای کند او خبر باز فرستاد که فرزندان کوکر براه آمدند ودزدی می کنند وقطعا ممکن نیست که بواسطه
ایشان از لهاور ومولتان مالی توان فرستاد شهاب الدین بنده خود قطب الدین ایبک را که مقدم لشکر هندوستان بود پیش
ایشان فرستاد بوعده ووعید اجابت نکردند واز اطراف ولایت سند وهند از ایشان شکایت می رسید سلطان
عزم جهاد بجدانید ودر پنجم ربیع الاول سنه اثنی وستمایه بقصد ایشان برنشست شنید که ایشان با لشکری انبوه
میان جیلم وسودره اند بتعجیل براند وبیست وپنجم ربیع الآخر بایشان رسید ومصافی عظیم کردند از بامداد تا نماز دیگر ناگاه
قطب الدین ایبک با لشکری برسید وبرایشان حمله سخت کردند وکشش بسیار اتفاق افتاد وهندوان بنزدیک کوهی
بزرگ رفتند وآتشی فراوان برافروختند وچون مسلمانان نزدیک ایشان می رسیدند خود را در آتش می انداختند تا تمامت
سوخته شدند خسر الدنیا والآخرة ذلک هو الخسران المبین ولشکر اسلام غنیمت بسیار یافتند چنانکه گویی برده
هندو را یک دینار می فروختند وپسر کوکر چون برادران واهلش سوخته شدند بگریخت واسب پسر ربال صاحب
جودی پناه بقطب الدین برد وبسیار تضرع کرد اجابت نمود وا و را از سلطان بخواست وسلطان تا پانزدهم رجب در
لهاور بود وبعد از آن با غزنه آمد وبهاء الدین سام صاحب بامیان فرستاد تا تجهیز لشکر کند بعزم سمرقند ودر غزنه
از معبر جیلم عبور کرد وبرشط آب سند درموضعی که آنرا دمیل گویند بارگاهی برآوردند چنانکه یک نیمه از آن بر آب بود
وچون جماعت کوکر یارا برانداخته بود وقتل واسر بسیار کرده هندوی چند بقصد او بایستادند وروزی ناگاه بوقت

قلعه را آب برآمد و او در بارگاه بود قرب بیست کارد بروی زدند بعد از زمانی چون جماعت در رفتند او را بر سجاده
سجده کرده کشته یافتند دانستند که فدائیان هم کرده باشند امرا و ارکان دولت مثل وزیر موید الملک جمع شدند و بر محافظت
خزانه و ملک جهد کردند خود دفن تا حدی که تمام بقاعی نداشتند و ذخایر او را بود دو صد خروار با سیم بجوی بغزنه بردند یاد و هزار
خروار خزانه چون وفات ظاهر شد میان امرا خلاف افتاد بعضی میل بشهاب الدین سام کردند و بعضی بغیاث الدین
محمود پسر سلطان غیاث الدین و جماعتی مقدمان ایشان از اهل غزنه با بندگان ایشان گفتند که مولانا استاد البشر فخر الدین رازی
با خوارزمشاه مواضعه داشت کس فرستاد و بعشاوت او سلطان شهاب الدین را کشته ایشان قصد مولانا فخر الدین
کردند و او پناه با وزیر موید الملک برد تا بحسن تدبیر او از شر ایشان خلاص داد و بر صنوح دور فرستاد تا از ضرر ایشان امان
یافت و حال بهاء الدین سام حاکم بامیان چنان بود که پدرش شمس الدین محمد مسعود عم زاده سلطان غیاث الدین و شهاب الدین
بود و ایشان خواهر خود را بزنی بدو دادند و بامیان باقطاع و کار او بدولت ایشان بالا گرفت و ازان زن پسری آورد و او را سام
نام نهاد و چون نامه پدر ترا او را عباس نام که از زنی ترک بود بجای او بنشاندند سلاطین را ناخوش آمد و او را معزول کرده و
خواهر زاده خود سام را لقب بهاء الدین نهادند و بجای او بامیان باقطاع بوی دادند و کار او قوی گشت و اموال بسیار حاصل
کرد و در آن زمان چون شهاب الدین نامه بود بعضی غوریان میل باو داشتند که حاکم غزنه باشد و بندگان ترک میل بغیاث
الدین محمود پسر سلطان غیاث الدین غوریان بطلب او فرستادند چون بدو روزه غزنین رسید او را دردسری بغایت سخت پدید
آمد و یقین دانست که ازان مرض هلاک خواهد شد پسران خود علاء الدین و جلال الدین را حاضر گردانید و گفت بغزنین روید تا
علاء الدین ولی العهد باشد و با غیاث الدین محمود مصالحه کند بشرط آنکه غور و خراسان ازان او باشد و غزنه و هند
ازان علاء الدین و در هند چون شهاب الدین نامه امرای شهاب الدینی جمع شدند و غلامی عامل داشت که تاج مقام ایبک بود
او را بر تخت نشاندند و در اقطاع و اطراف بسلطان شمس الدین هندوستان مشهور شد و قباچه بر طرف سند و لهاور
و مولتان مستولی گشت و زاولستان و غزنین را تاج الدین یلدوز بعد از فتنه و آشوب بگرفت و در هراه و فیروزکوه
امیر محمود پسر سلطان غیاث الدین استیلا یافت و عز الدین حسین خرمیل که والی هراه بود جانب دیگر گرفت بعد بسلطان
محمد خوارزمشاه گرایید و ازان اختلافات سبب انقطاع و انقراض دولت سلاطین غور و انتقال ممالک او بکار سلطان خوارزمشاه

تاریخ
ملوک و اتابکان

در مازندران — و در عراق عجم

کوبجه بروی و همدان مستولی بود و جهان پهلوان را بنده دیگر بود اینانج نام لشکرها گرد کرد و با کوبجه مصاف داد
و کوبجه کشته شد و اینانج ولایت بگرفت و ازبک نام پسرزاده جهان پهلوان را اسم ملکی داد و خود مدبر امور ملک شد

و در آذربایجان — و در دیاربکر

اتابک نور الدین ارسلانشاه صاحب موصل بود و ابن عمش قطب الدین محمد صاحب سنجار و مظفر الدین کوکبوری ابن زین الدین
علی صاحب اربیل و میان نور الدین و قطب الدین مخالفتی پیدا شد ملک عادل پادشاه مصر بقطب الدین رسول فرستاد و او را
استمالت داد و او مطیع عادل شد و خطبه بنام او خواند چون نور الدین شنید بنصیبین رفت و شهر بستد و قلعه را

محاصره کرد خبر آمد که مظفر الدین صاحب اربیل قصد اعمال موصل کرده و شهر نینوی را غارت کرده بدان سبب مراجعت
نمود بعزم آنکه اربیل بود چون بشهری رسید که آنرا موصل کهنه گویند برانست که آنجه ذوق مظفر الدین گفته اند بیادت
از آنست قصد تلعفر کرد خبر رسید که ملک اشرف موسی بن عادل از حران براس العین آمده بمساعدت قطب الدین
صاحب سنجار و نصیبین و مظفر الدین اربیل و صاحب حصن کیفا و آمد و صاحب جزیره و صاحب دارا با ملک اشرف بهم
جمع شدند و متفق بقصد اعمال موصل گشتند نور الدین از تلعفر بکفر زمار آمد و بی غوات که تطاول کند با
جماعت مذکور جنگ کردند و لشکر نور الدین بگریخت و او با چهار نفر بموصل رسید و لشکر بر عقبش می آمدند و اشرف
با جماعت بکفر زمار آمد و بنا رتیدند و بعد از آن مصالحه کردند بر آنکه نور الدین تلعفر باز سپارد و بر قرار اول باشد

و در شام و مصر

ملک عادل پادشاه متمکن بود و برادر و پسر و خویشان او هر یک مملکتی از آن ممالک حاکم
در قسم سابق ذکر آن مشروح رفته است و متجددات احوال ایشان در مدت مذکور همین معلوم بود در تاریخ آمده که در تاریخ
ملوک دیار بکر گفته شد

و در مغرب

محمد بن یعقوب بن یوسف بن عبد المومن ملک بود و احوال او
مستقیم

و در قسطنطینیه

که روم اند بود از آنست در این مدت مذکور زنکان مستولی شدند و ملک
از ملک الروم که از نسل قیاصره بود بستدند و قدیمیان مستاصل گشتند و سببش آن بود که ملک الروم خواهر
ملک افرنسیس را که از اعاظم ملوک فرنگ بود خواسته بود و ازو پسری آورده بعد از چندی برادر ملک الروم که
عم آن پسر بود برادر خود ملک الروم را بگرفت و میل کشید و محبوس گردانید پسرش بگریخت و پیش خال خود رفت و در آن
وقت بیشتر لشکر فرنگ جمع شده بودند تا جهت استخلاص بیت المقدس بمصر و شام روند چون آن حال شنیدند نصرت
کردن پسر و پدر را راه بر قسطنطینیه کردند چون آنجا رسیدند عم پسر با لشکر بیرون آمد و مصاف دادند هزیمت بر رومیان
افتاد و متفرق شدند و ملک پناه با شهر برد زنکان حصار دادند و طایفه هواداران آن پسر که در شهر بودند آتش در
شهر انداختند تا مردم بدفع آن مشغول شدند و ایشان یک دروازه بگشودند و زنکان در شهر رفتند و ملک الروم بگریخت
و زنکان آن پسر را بپادشاهی نشاندند و پدرش را خلاص دادند و آن پسر را از سلطنت هیچ نصیبی نبود و زنکان
از او و از اهل شهر مال بسیار مطالبت نمودند تا غایتی که رومیان از داد آن عاجز آمدند و بعد از آنکه تمامت زرها که
در کلیساها بود و بر صلیب و زر کل مسیح و آنچه بر انجیلها جمع کرده بودند و داده هنوز مطلوب ایشان وافی نبود
آن معنی بر رومیان سخت آمد آن پسر را بکشتند و زنکان را از شهر بیرون کردند و دروازها ببستند و ترتیب داشتند
جنگ مشغول شدند زنکان شهر را در حصار گرفتند و بر آن جنگها سخت کردند و رومیان پیش سلطان قلج ارسلان
صاحب قونیه بیرون فرستادند و مدد خواستند نتوانست فرستاد و رومیان ضعیف حال گشتند و چون قسطنطینیه
شهری بغایت بزرگ است قرب سی هزار فرنگ در آنجا مقیم بودند با زنکان بیرون مواضعه کردند و آتش در شهر زدند
حاکم و بعضی بسوخت آنگاه دروازها بگشادند و لشکر فرنگ در آمدند و سه روز کشش عام و غارت کردند جماعت
رومیان در کلیسای بزرگ رفتند زنکان قصد آنجا کردند اسقفه و قسیسان و رهبان با انجیل و صلیب بشفاعت
پیش آمدند التفات نکردند و جمله را یکباره بکشتند و کلیساها را غارت کردند و ملوک فرنگ سه بودند یکی
ذوقس صاحب لادقیه و مرکیس [illegible] که او [illegible] بودند و بقرعه [illegible] بر نشستند حال اسباب دیگران [illegible] کشیدند

وبعضی قسطنطینیه براکب او آمده بودند ودوم را نام مرکیش ومقدم ملک افرنسیس وسوم را کندافلند کفتندی ولشکر
او از انبوهی بیشتر بود چون قسطنطینیه بستدند قرعه انداختند تا کدام از آن سه حاکم شهر باشد سه بار بنام کندافلند برآمد
او را ملک شهر وتوابع آن کردند ودو فرنج را جزایر بحر بدادند ومرکیش افرنسیس را بلاد که شرقی خلیج است مثل لاذیق وازنیق و
از آنجمله قسطنطینیه بکندافلند باند ودیگر از احکومت آن ممالک میسر نشد بحجت آنکه اجانب از ایشان ذکر رفتند و

در فارس اتابک سعد بن زنکی بود وبرادرزاده خویش محمد بن زیدان را با لشکری بکرمان فرستاد ودر شوال سنه
اثنی وستمئه آن ملک را بتمامی مسخر گردانید **ودر کرمان** ملک محمد بن زیدان مذکور بود تا آخر مدت
مذکور وسه سال دیگر **ودر نیمروز**

تاریخ

نوادر وغرایب حوادث که در مدت مذکور واقع شده

در شهور سنه ستمئه در شام ومصر وبلاد روم وصقالبه وقبرس زلزله عظیم شد چنانکه از حدود موصل وعراق بسیز
ودر شام خرابی بسیار کرد وهمچنین در این سالها کرجیان که آذربیجان آمدند وکشش وغارت بسیار کردند واز آنجا باخلاط
رفتند وتا ملازکرد رسیدند وهیچ آفریده مقاومت ایشان نیارست نمود وولایات را می غارتیدند وقتل عام کرده وبرده می بردند عاقبت الامر
صاحب خلاط لشکری کرد کرد ومسعود بن قلج ارسلان صاحب ارزن الروم رفت واو لشکرها خود را بیاری صاحب خلاط فرستاد
کرجیان رسیدند وجنگی سخت کردند امیر کرج وبسیاری لشکر او در جنگ بقتل آمدند وآنچه باندند بهزیمت رفتند ومسلمانان
باغنیمت وبرده بسیار مظفر ومنصور بازگشتند حوادث تاریخ خواقین وخلفا وسلاطین وملوک واتابکان واما لی ممالک
از شرق تا غرب که در مدت هفت سال مذکور معاصر **چنگیزخان** بوده اند ونوادر حوادث بر سبیل اجمال نوشته شد
دیگر باره باز سر تاریخ **چنگیزخان** رویم واز اینجا بعد از هفت سال مذکور بوده مدتی معین مشروح ومفصل بنویسیم
ان شاء الله العزیز

تاریخ

چنگیزخان از ابتدای آرقوین ییل که سال کوسفند باشد واقع در ماه شعبان سنه سبع وستمئه که در آن سال عزیمت ختای وجنگ التان خان پادشاه ختای کرده تا غایت پارس ییل که سال یوز بود واقع در ماه ذی القعده سنه اربع عشر وستمئه که مدت هفت سال باشد و چنگیزخان در سال آخرین شصت وچهار ساله بوده ودر این مدت مذکور شکار ختای مقرر کرده وباز آمده وکار کوشلوک واز این قود پادشاه مرکیت یکسو کرده وجماعتی که بعد از ایلی یاغی شده بودند مانند اقوام قرقیز وتومات وغیرهم تمامت گرفته وکشته

حکایت

ایل شدن پادشاه قارلوق وایدی قوت

بهار که سال کوسفند موافق سنه سبع وستمئه ارسلان خان پادشاه قارلوق بندگی **چنگیزخان** آمد وایل شد
وبوخت بخشی کلوران اولجامیشی کرد وهم آنجا برعقب او ایدی قوت پادشاه اویغوران برسید واولجامیشی کرد وعرضه داشت که
اگر **چنگیزخان** سیورغامیشی کند وبنده خود را بزرگ کرداند جهت شنیدن ودر رو آمدن نزدیک وصله انفاذ آل
وحلقه کمر زر یابم وچهارم پسر **چنگیزخان** را چون برادر باشم در بندگی کوچ دادن پیش ایم **چنگیزخان**
دانست که دختر می طلبد فرمود که دختر بدهم وهم پسر پنجم شود

حکایت

آغاز عزیمت چنگیزخان بجانب ختای وقراختای وجورجه ومسخر کردن اکثر ولایات آن مملکت که مغولان آنرا جاوقوت می گویند

بهار که سال کوسفند موافق شعبان سنه سبع وستمئه چون **چنگیزخان** عزیمت بلاد ختای فرمود ودر شهر طوغ جابه
نام را از قوم قونقرات که اوراداران توقان طوغوجار می کفتند با دو هزار مرد بجانب نوبت قراول فرستاد تا چون ولایت
ختای بود از پس پشت خود از اقوام مغول وکرایت ونایمان وغیرهم که اکثر ایشان را ایلی در آورده بود ایمن باشد واو را دو هزار
نزدیک شد تا مبادا که بکرباره چند قوم از ایشان که در کنار ایم اند ومخالفتی اندیشند وبعد از آن که از احتیاط مهمات آسوده
بود ولشکرها را ترتیب کرده در ماه نیسال مذکور مبارک با لشکر برنشست بعزم استخلاص ولایت ختای وقراختای وجورجه
که مغولان آن ولایت را جاوقوت می گویند وباصطلاح اهل ختای ختای را خان ژی می گویند وحدود آن ولایت با
ماچین از آن جانب قراموران متصل بدریا است وختاییان ماچین را منزی گویند ویک حد دیگر با ولایت جورجه است و
لفظ جورجه مصطلح مغولان است وبزبان ختایی آنرا نوجی گویند وحد دیگر با ولایت صحرا وقراختای است وآن
اقوام تمامت صحرانشین اند وبصحرانشینان مغول پیوسته ولغت وشکل وعادات ایشان نیک بهم مانده است وبزبان
ختایی اهل قراختای را چیدن یا ریختی گویند وحد دیگر با ولایاتی است که در عهد **چنگیزخان**
شده اند وهر یک را علیحده نامی وپادشاهی معین نیست واشکال وعادات ایشان مانند ختایی وهندو مرادم مختلف
داده اند چنانکه یک قوم را از ایشان عادت است که دندانها را غلافی از زر می سازند وبوقت طعام خوردن آن غلاف برگیرند
وچون تمام خورده باشند باز در دندان کنند وآن نام پسر پادشاه ایشان در بندگی **چنگیزخان** ملازم وباورچی است
وآن ولایات مذکور بعضی بولایت تبت وبعضی بولایت قراجانگ پیوسته وختاییان قراجانگ را دای لیو می گویند یعنی
ولایت بزرگ وآن ملک عرصه تمام دارد واز آن ایل **قمان** است وگونه ایشان بعضی سپید وبعضی مانند
ختاییان وبعضی سیه رنگ هم مانند با ایشان وبزبان هند وکشمیر آن ولایت را کندز می گویند وولایت ختای را چین وولایت
ماچین را ماچین یعنی چین بزرگ وچون ولایت ما بهند نزدیک است وتردد تجار هند آنجا بیشتر در این ممالک نیز آن ولایات را
باصطلاح اهل هند چین وماچین میگویند لیکن اصل لغت ماچین است وپادشاهان قراختای وجورجه وختای وماچین
که در هر عهدی بوده اند تمامت را در تاریخ ختای وماچین علیحده ذیل این تاریخ مبارک خواهد بود ذکر کرده شود بشرح وتفصیل

ودر آن موضع چون باز حال وضع آن ولایات واسامی آن از تفاریق بسبیل اجمال گفته شد واکنون با سر حکایت
توجه چنگیز خان بجانب ختای رویم چون چنگیز خان بعزم آن حدود روان شد بشهری رودخانه [illegible] رسید
وشهرهای تای تو وباوجی بستدند واز آنجا برفتند وشهرهای نوتا وتوجنکجی ودونجی وفوجیو
بستدند ودر آن چنگیز خان جوجی وجغتای واوکتای هر سه شهرهای [illegible]
وتونکچینکل وتوجیو وسوتجی وتونکجیو را بستدند وشهری بغایت بزرگ که نام آن [illegible] است ودر آنجا
عمارات عالی نیکو بسیار وبقوم جورجه تعلق میداشت با ولایات آن هم که میگویند [illegible] ولایت است تمامت
بگرفتند ومراعی آن را [illegible] رها کرده وبرفتند وهم در آن تاریخ جبه را بجانب شهر [illegible] که از جمله شهرهای
جورجه که شهری بغایت بزرگ است برنشاند جبه چون آنجا رسید محاصره ناکرده باز گردید وبآهستگی از پس [illegible]
ومنزل بمنزل [illegible] رسید که لشکر بازگشت ودو روز [illegible] آمده بود ومردم شهر ایمن شده که لشکر رفت
آنگه بنه خود را بگذاشت واسبان اختیار [illegible] برگزیده جریده شب وروز بتعجیل [illegible] ناگاه [illegible]
[illegible] بشهر رسید وبگرفت وچنگیز خان بشهری که آن را [illegible] میگفتند فرود آمده بود وبمحاصره
مشغول امرای لشکر جورجه [illegible] و[illegible] و[illegible] که امرای تومان
بودند با لشکرهای بزرگ [illegible] کرده بر سر پشته [illegible] که نزدیک [illegible] است ودر آن
وقت لشکر قاآن آنجا [illegible] کرده ایستاده بودند مقدم لشکر ختای [illegible]
با مقدم لشکر جورجه [illegible] کنکاج کرده وگفته که لشکر چنگیز خان شهر [illegible] را غارت کرده اند [illegible]
[illegible] مشغول واسبان را بعلف رها کرده غافل میچرانند اگر ناگاه بر سر ایشان رویم ایشان را [illegible]
[illegible] در جواب گفته که جایگاه تنگ است اتفاق باید بسیار از پیاده وسوار برویم بر این موجب کنکاج کرده [illegible]
اند وچنگیز خان را خبر شد در آن حال لشکر آش پخته خوردن مشغول بودند دیگها را ریخته اند وبرنشسته
وبموضعی که نام آن [illegible] است [illegible] ایستاده [illegible] ودر آن وقت پادشاه ختای [illegible]
از اقوام جورجه بوده وپادشاهان ختای [illegible] از اقوام قراختای وختای وذکر ایشان در تاریخ [illegible]
خواهد آمد از آنجا مشروح معلوم شود وآن پادشاه که با چنگیز خان ولشکر او [illegible] کرده از قوم وولایت
جورجه بوده از فرزندان [illegible] آقوده وآقوده نام است [illegible] ومغولان آن آقوده را [illegible] میگفتند
واز فرزندان او پادشاهان [illegible] بوده اند مغولان همه را آلتان خان گفته اند واز آلتان خان آخرین که با چنگیز خان
واوکتای قاآن جنگ کرد نام او بزبان ختای [illegible] بود وحکایت سرانجام احوال او [illegible] مشروح خواهد آمد در
موضع تعریف [illegible] ذکر رفت [illegible] چون چنگیز خان لشکر را [illegible]
داشته ومصاف را صف کشیده ولشکر آلتان خان عظیم بسیار بوده اند مقدم ایشان [illegible] امیری دیگر را
[illegible] نام [illegible] داشته [illegible] در میان مغول بوده [illegible] وچنگیز خان را [illegible] شناخت
[illegible] بنشسته آمده [illegible] اگر او [illegible] تا او را دشنام
ده [illegible] آن سخن [illegible] پیش چنگیز خان آمد وپیغام بگزارد چنگیز خان فرمود تا او را که

دنگاه

نگاه دارند تا بعد از مصاف سخن او بپرسند در آن حال لشکرها برابر یکدیگر رسیدند وجنگ در پیوستند بر فور لشکر
مغول با وجود قلت لشکر ختای وقراختای وجورجه را بشکستند وچندان از ایشان بکشتند که تمامت صحراها از آن
[illegible] ودر عقب منهزمان می رفتند تا بلشکری رسیدند که کمکه ایشان بود ومقدم آن لشکر [illegible]
نام بموضعی که آن را [illegible] گویند وایشان را نیز برداشتند وبگریزانیدند وآن مصاف بغایت بزرگ ونامدار بوده چنانک
[illegible] چنگیز خان [illegible] عظیم معروف ومشهور است ونامداران ختای وجورجه
در آن جنگ نیست شدند وچنگیز خان از آنجا کامیاب وکامران بازگشت وسخن [illegible] که او را گرفته بودند
[illegible] بپرسید وگفت [illegible] گفت [illegible] اندیشه
داشتم که خدمت تو آیم [illegible] ترسیدم که گمان برند [illegible] پیش تو
فرستد [illegible] اختیار کردم وبدان بهانه [illegible] تو آمدم واگرنه آن حال [illegible] چگونه توانستمی آمد چنگیز خان سخن
او را پسندیده داشت واو را رها کرد بعد از آن شهر [illegible] را که از معظمات شهرها بود بگرفتند وخراب
کردند واز آنجا بشهر [illegible] که شهری معظم است رفتند ودر آن [illegible] باغات وبساتین بسیار است وشراب وانگور
آنجا میباشد چون برسیدند لشکر آنجا بسیار وبا شوکت بودند [illegible] بکشتند وتولوی
خان و[illegible] لشکر [illegible] با ایشان جنگ کرده
وایشان را بشکستند [illegible] شهر [illegible] وبگرفتند [illegible] یاغی شدند
[illegible] چنگیز خان خویشتن [illegible] نشست وآن شهر را بستد وخراب کرد وشهری بزرگ از شهرهای آلتان خان
[illegible] که نام آن [illegible] است وامیری معتبر از امرای آلتان خان با لشکر بسیار آنجا بود واو را [illegible]
گفته اند [illegible] نام است [illegible] امیر تومان با او مصاف داد وآن امیر را بشکست [illegible]
که آن را [illegible] میگویند [illegible] از کوه [illegible] باشد [illegible] از ایشان بکشت
ولشکر آلتان خان بموضعی که دربندی بود قلعه ساخته بودند [illegible] نگاه میداشتند چنگیز خان
دو امیر را یکی [illegible] نام ودیگر [illegible] نام [illegible] با لشکر [illegible] رها کرد تا [illegible] نگاه دارند
وخویشتن [illegible] آن دربند بدربندی دیگر که نام آن [illegible] است روان شد والتان خان چون آن خبر شنید امیری
[illegible] نام را با لشکری بسیار بتعجیل بفرستاد تا نگذارد که چنگیز خان از آنجا بگذرد وبصحرا درآید تا آن امیر بدانجا
رسیدن چنگیز خان از [illegible] یعنی دربند بیرون آمده بود وجبه را با لشکر [illegible]
فرستاد تا نگاه میداشت واو یاغی را که غافل بود ناگاه بزد [illegible] نویان و[illegible] مذکور [illegible]
سر دربند گذاشته بود ایشان نیز بدو پیوستند بعد از آن چنگیز خان [illegible] نویان را با پنج هزار سوار بفرستاد
تا راه شهری که آن را [illegible] میخوانند نگاه دارد وخویشتن [illegible] بر در شهری فرود آمد که [illegible] گویند
[illegible] آنجا [illegible] بیست روز محاصره کرده وبستد بعد از آن جوجی وجغتای
واوکتای را بجانب دست راست [illegible] فرستاد تا ولایاتی را که [illegible] مسخر گردانند از شهر
[illegible] تا شهر [illegible] تمامت شهرها وقلعها را بستدند ودو شهر بزرگ [illegible]

وتولای خان چنگل زنیغو واین ها نام مقامات ولایات انکه برکی کمسکرت آنرا اوجبری کویند همه در بستند و از آنجا بگذشتند و تا قراموران
که رودخانه عظیم بزرگ است و سرچشمه آن در ولایات تبت و در ولایت ختای گذشته بدریا می رود و هیچ جا گذر ندارد در رفتند و از انجا
بازگشته در ماه شهر توتکلی فی توشه فی بغارتیند و چنگیز خان جوچی چغتای و اوکتای نویان از قفرات و جوجار
پسر کین خود و بجها از قفرات جحار را اجابت شد سخت که کار در ابدو فرستاد تا مسخر کنند رفتند و شهرها کجی چیو
و لجیو بگرفتند و خراب کردند و هر قلعه که در آن راه بود تمام بستدند و بازگشتند و چنگیز خان بنفس خویش
با تولوی خان که او را ایکه نویان می گفتند در قلب براه میانه برفت و در دو شهر بزرگ را تکل نیکل قو و تا یی بینکل قو تعرض رسانید
و آنجا فرو نیامد و بهر دیه و شهر و قصبه که رسید تمام را بستد و خراب کرد و مراجعت نمود و پیشتر موقلی کویانگ را بلنکر دانیده بود
و شهری بزرگ که آنرا میجو کویند فرستاده او نیز آن شهر را ستده بود و بحدود شهر جونگدو که آنرا مغولان بیشبالیغ می گفته اند منتظر
وصول رکاب مایون چنگیز خان نشسته و این زمان قاآن آن شهر را آباد ان کرده و نام آن دایدو نهاده و دیگر تختگاه
التان خان آنجا بوده و بغایت با عظمت و لشکر آنجا بسیار و قوی بود چون چنگیز خان مبارک آنجا رسید موقلی کویانگ
بخدمتش پیوست و از ابتدا حرکت لشکر چنگیز خان بجانب ختای تا آن زمان که بحوالی شهر جونگدو آمدند مدت دو سال تمام گذشته
بود سال گوسفند موافق شهور سنه تسع و ستمایه و سال بوزینه موافق شهور سنه ثمان و ستمایه و در این مدت این شهرها و ولایات
و قلاع که ذکر رفت مستخلص و مسخر گردانید.

حکایت

فرستادن چنگیز خان بحوالی شهر جونگدو و فرستادن
التان خان دختر خویش را براه ایلی و مراجعت نمودن
و رفتن التان خان بشهر نمکینگ و محاصره کردن لشکر
چنگیز خان جونگدو را و فتح آن بر دست ایشان

بعد از آن در تاقیقو ییل که سال بوزینه باشد موافق رمضان سنه تسع و ستمایه چنگیز خان در حدود شهر جونگدو بکرد
فرود آمدند در ماه آخر بهار و التان خان در آن شهر بود و با امیر مقدم لشکر خود کیوکین نام که لقب او ونکشای بوده یعنی
امیر تمامت لشکر و او آن امیرست که نوبت با چنگیز خان مصاف داده بود چنانکه ذکر کرده شد بحضور دیگر امرا
کنکاج کرد که لشکر مغول بیکبار رنجور شده اند اگر هم اکنون با ایشان جنگ کنیم چگونه باشد امیری دیگر که منصب وزارت
داشته و او را نوتکون چینکسانک گفته اند گفته است که مصلحت نیست سبب آنکه لشکری که پیش با جمع اند زن و فرزند و روق
بولایات اند اندیشه ایشان و اول و کس که چگونه نا ازد است الحرمانشکند شیم تمامت متفرق شوند و اگر مغولان را بشکنیم
لشکرهای ما تمامت پیش زن و فرزند روند جای آبا و اجداد و منصب بزرگ پادشاهی چگونه بگمان از دست توان داد و
کار رها داشته باید کردن حالی مصلحت دران باشد که ایلچی بفرستیم که ایل می شویم و چون آن ایشان از ولایت بیرون رفتند آنگاه
کنکاجی دیگر کنیم التان خان آن سخن را پسندیده داشت و ایلچی بحضرت چنگیز خان روانه گردانید و دختر خویش
کونجو خاتون با جهت چنگیز خان بفرستاد و امیری معتبر که منصب وزارت داشت فوکینگ چینکسانک نام
نام با دختر همراه کرد چون آنجا رسیدند و سلام بگزاردند و دختر را بدادند چنگیز خان با ایلی ایشان راضی شد و مراجعت نمود

و آن امیر در خدمت چنگیز خان از چنین حال گذشته تاموجو که نام آن ماجولست بر سبیل منشا یمه بیامد و از انجا بازگشت
و هم در آن سال بعد از چهار ماه التان خان بشهر نمکینگ رفت تا مقام کند و آن شهر بر کنار قراموران است و تعریف کنند که
از غایت بزرگ چهل فرسنگ دور آنست و در قدیم الایام تختگاه اکثر شاهان ختای بوده است و سه بارو بغایت محکم دارد و
رودخانه و باغات و بسیار بی اندازه و پسر خود را در شهر جونگدو جهت محافظت رها کرد و دو امیر بزرگ یوکینگ و سوجو
چینکسانک را با او رها کرده و التان خان چون بشهر جوجو رسید لشکر قراختای که در عقب او می رفتند بموضعی که نام آن
لینکیلیکه کیلیشون است با التان خان رسیدند فرمود تا سلاحها که پیش از آن بر ایشان بخشش کرده بود از ایشان باز گیرند ایشان
گفتند که بچه سبب و آنرا بسبب تمرد نمودند بدان سبب مقدم آن لشکر سکونه نام را بیازار سانیدند بدان واسطه ایشان یاغی شدند و
سه شخص را نام یکی چیندا و از آن دیگر بیژار و از آن سوم بیلاز سروری خود ساخته و بازگشتند و این خبر بقوکینگ چینکسانک
رسید که امیری از آن التان خان بوده در عقب لشکری می آمد در حال لشکری را بر سر پول که گذر بود فرستاد تا نگذارند که
قراختاییان از پول بگذرند لشکر قراختای با آن قوم تا آنجا رسیدند که در آن حدود می نشستند و متابع التان خان بودند
و ایشان را با خود یکی گردانیدند و هزار مرد را بر آب بگذرانیدند تا پس آن لشکر که محافظت پول می نمودند فرو گرفتند و ایشان را
بدوانیدند و بعضی را کشتند اسب و سلاح و آزوقه دیگران بگرفتند و لشکر خود دادند و بر پول بگذشتند که دو همه پیران
خان و امرا او که در حدود جونگدو بر سر علف بودند تمامت براندند و لشکر خود را سیر و فربه گردانیدند و در اثنا آن حال
شخصی قراختای لیوگه نام چون دید که ولایت ختای بولتاق شده ولایات و شهرهای بزرگ جورجه که بیوسته با اقوام
قراختای پیوسته بود و آن ولایات را تونگ کینگ و تونینگ گویند بدست فرو کرده و نام خود لیو وانگ کرد یعنی
سلطان یک مملکت و آن امراء قراختای چیندا و بیژار از طرف ایلچیان با جهت ایل شدن بدرگاه چنگیز خان
فرستادند لیکن چون پسر التان خان و امرا او در شهر جونگدو بودند خویشتن و ایشان نتوانستند که در خدمت چنگیز خان
آیند از آن جانب جونگدو مانده بودند و آن شخص که نام خود لیو وانگ کرده بود ایلچی بایلی شدن بدرگاه چنگیز خان
فرستاد و خود در عقب آن ایلچی بیامد و او طاعتی کرده چنگیز خان او را اسم ختای بیشی فرمود و لقب او نونگ شانی کرد
معنی آن بزبان ختای امیر تومان باشد و دو پاره شهر و ولایت معتبر که آنرا کیو وانگ و چینگ فو گویند بدو داد و او را
محافظت آن حدود فرستاد و در وقتی که التان خان عزیمت شهر نمکینگ کرده بود امیری بزرگ نوجیو نامی بیشی نام امارت
و نیابت مملکت الکه ختای داده بود و بعد از آن بسبب انکه ایغاقان و غمازان او را متهم کردند معزول شد از آن میل
بجانب چنگیز خان کرد و بحضرت در آمد و پیش از آمدن پسر خود نکه نام با جهت اکیکه دلیمد فرستاده بود
و دیگر باره یاغی شد و لقب خود تونگ کینگ وانگ کرده معنی آن بزبان ختای سلطان مملکتی باشد و آن نیز مقتضا بابت
آن واقع شده که چنگیز خان اکثر ولایت ختای و جورجه را فتح کرده و بازگشت و التان خان برقرار باقی بود
و امرا و خلق مترقد شده که از هر جانب و کار تا راج بسبیل ایلی کردند و چون بیشتر ممالک و ولایات خالی مانده بود
مانند عهد ملوک طوایف هر امیری خویشتن را حاکم و سلطان مملکتی می ساخت و بعد از مدت پنج ماه که التان خان
پسر خود را با امرا فوکینگ و سینجو ینگ بمحافظت شهر جونگدو رها کرده بود پسر شهر را با امرا رها کرد و پیش پدر رفت نمکینگ
و چنگیز خان سامویه بهادر را از قوم سالجوت و مینکان از قوم جوریت را که ایل شده بود و سر گشته با لشکری

از مغول بفرستاد تا از حدود جونگدو بگذرند و آن لشکر ختائی را که از التان خان گریخته ایلچی فرستاده بودند از شهر جونگدو و لشکری که
در آنجا بود بگذرانند ایشان برفتند و آن لشکر را بیاوردند و باتفاق شهر جونگدو را محاصره کردند و التان خان چون پیشتر در داخل
ستده بود که در شهر جونگدو تغار و قوت لشکر و رعایا نمانده امیر قومان یونکشائی نام را با سه امیر دیگر نامهاء ایشان کوکنکسی
و ریم نکام سانئی و لی خینک فرستاد تا تغار و علوفه بشهر جونگدو برند و یاسا کرده که هر یکی سه قفیز که بزبان ختای آنرا
سم گویند بردارند حاکم امیر قومان یونکشائی بر خویشتن برداشت چون با تغار روان شده اند یونکشائی را شهر و قلعه
سونجو جیسای گرفته و دیگر امرا راه دیگر رفته اند و در موضعی که آنرا بینگ جی می گویند لشکر چینگگیز خان
برابر ایشان افتاده اند و هر آنچه هر دو قسم می آورده اند از ایشان باز گرفته چون تغار و علوفه بشهر جونگدو نرسیده اهل
آنجا از غایت گرسنگی گوشت آدمی می خورده اند و می مرده. و فوکینک چینکسانک که التان خان او را با پسر خود در شهر جونگدو
گذاشته بود از غصه زهر خورده تا هلاک شده و امیر دیگر سونکی جونگ نام وصیت او نگاه داشته و بگریخته بولایت نمکینک پیش التان خان
رفته و آن پیکی آن نام که چینگگیز خان او را با سامونه بهادر فرستاده بود در شهر جونگدو رفته و ایلچی بنزد چینگگیز خان
فرستاده که بعد از این چینگگیز خان شهر جونگدو ستدیم و چینگگیز خان در آن وقت بموضع قوتیقو بوده و قوتوقو نویان را از
قوم تاتار کی لیت اوشکی بود و چینگگیز خان او را در طفولیت از سر راه برگرفته بخاتون خود داده تا پرورده. و اونکگور باورچی
و هرقی قسار هر سه را فرستاده تا خزانه و اموال التان خان که در شهر جونگدو بود بیارند و التان خان بوقتی که از آن شهر می رفت
دو امیر را نام ایشان قایلیق و قوتلی با امر مستحفظی و قایم مقامی بر سر خزانه و مال و ملک گذاشته بود و آن منصب را بزبان ختای
لیو شو می گویند ایشان هر دو و امرای دیگر بجاهای دیگر ... امرای مذکور را سوجامیشی کردند و اونکگور باورچی
و هرقی قسار قبول کردند و قوتوقو نویان رد کرد بعد از آن امرای مذکور تمامت خزانها را بار کردند و امیری را از خواص
التان خان قدا نام با خود بیاوردند و عرضه کردند چینگگیز خان از قوتوقو نویان پرسید که قوتوقو را چیزی دادی یا
گفت می داد لیکن نستدم فرمود چرا گفت با خود اندیشیدم که چون شهر نستده بودیم از یک تار ریسمان تا دستار بچه تمامت
خداوند التان خان بود و اکنون که شهر گرفتیم جمله از آن چینگگیز خان است مال او را پنهان و دزدیده چگونه بکسی
دهند بدان سبب نستدم چینگگیز خان فرمود که قوتوقو یوسون بزرگ دانسته است و او را باضعاف آن
سیورغامیشی کرد و اونکگور باورچی و هرقی قسار را در گناه آوردند و آن امیر خاص ختای نواخته خود را یونکشائی نام
چینگگیز خان او را ایلچی کرد و باز گشت و بشهر تنکیو سیکینگ نام رفت و بعضی امرا جورچه از آن التان خان
اسامی ایشان زبانک کو و ننانک کو کینکل و جونکا آشولنک در شهری بزرگ بودند که در میان بطایح است و نام آن
سیو آن و آنرا محکم کرده او نیز از آنجا رفت و ایل و مطیع نشدند

حکایت

فرستادن چینگگیز خان سامونه بهادر را با لشکری بقصد ولایت ختای و بعد از آن قولون جربی را

بعد از آن در سال ... ئیل موافق سنه عشر و ستمائه چینگگیز خان بموضعی بود که آنرا کوادقول گویند سامونه بهادر را بدر کوه با
بالکی نویان حرکت فرمود بجانب ولایت التان خان با لشکر فرستاد و براه ولایت تنکوت بیرون رفت و بشهر لینک جانبو رسید

کهشهری

که شهری بغایت بزرگ است و پادشاه نشین بوده و آن کم سیر و در آن حدود دربندیست مانند تمور قاپو آنرا تونکوان
می گویند شهرها و قلعهای آنجا و ولایات شوجین تمامت بستد و خراب کرد و بحدود ولایت نمکینک که التان خان آنجا بود
بموضعی رسید که آنرا فین سیکی می گویند و شهر قوننیو را غارت کرد و باز گشت و بتمچو رسید و از قراموران بگذشت
و بشهری بزرگ که آنرا بیکین گویند رسید دو امیر جورچه از آن التان خان یکی را نام اینگدز و دیگری را نینکسر صالی در آن
شهر بودند هر دو بیرون آمدند و ایل شدند و سامونه چون آن کارها ساخته بود بحضرت چینگگیز خان آمد بعد از آن
چینگگیز خان پسر منکلکا ایچکا تولون چربی را با لشکر مغول و لشکر ختای که ایل شده بود بجانب ختای فرستاد برفتند
و بشهر جیان تماسون را که آنرا بزبان ختای جینکل تیننغو می کویند غارت کردند و اهل آنجا را بایلی در آوردند و در حوالی آن
کی شهر بزرگ تونکین فوبیتاند آب رودخانه آنرا از بالا باز بستند و مسلم کردند الما حدود و ولایات آنرا جمله بگرفتند
و باز گشتند و بعد از آن لشکر التان خان دیگرباره آن ولایات را با تصرف خویش کردند

حکایت

یاغی شدن جنکچی از امراء جورچه که ایل شده بود و فرستادن چینگگیز خان موقلی گویانگ را تا دیگرباره او را مسخر گرداند

بعد از آن در قولقنه ئیل که سال موش باشد موافق شهور سنه احدی عشر و ستمائه هجری چون بعرض چینگگیز خان
رسید که جنکل جنکی نام از امراء جورچه که از شهر کیجو بود و پیش از این بایلی در آمده و چینگگیز خان شهرها که ...
و فانجی وکوکز اینکی که از ممالک جورچه بود باو داده دیگرباره یاغی شده و نام خود لینشونانک کرده و لقب
کانیقان ینکل باصطلاح ختای که معنی آن سلطان باشد و زیادت از حد بر خود نهاده. موقلی گویانگ را
نامزد فرمود و با لشکر دست چپ بفرستاد تا او را بگرفت و آن ولایات را دیگرباره مسخر کرد

حکایت

مراجعت چینگگیز خان از ولایت ختای و فرود آمدن بحدود اردوهای خویش

بعد از آنکه ولایات و بلاد و قلاع مذکور را از ممالک ختای در مدت چهار سال که یاد کرده شد و بعضی
شرح داده آمد مستخلص و مسخر گردانید مظفر و منصور از آنجانب مراجعت نمود و هم در قولقنه ئیل مذکور که باب
وکا ... باردوهای خویش نزول فرمود

حکایت

فرستادن چینگگیز خان سوبوتای بهادر را با لشکر بجنگ قوم مرکیت و آخر حال و دولت ... آن قوم

چون چینگگیز خان بموجبی که ذکر رفت از فتح ولایات ختای فارغ شده مراجعت نمود شنید که از قوم مرکیت یکی چاغی باز
کرده شد. مراد آن با ایشان جنگها کرده بود و پادشاه ایشان تقتا بیکی و بعضی پسران و برادر او را کشته و اکثر لشکرهای
ایشان را پاکه گردانیده دیگرباره برادر تقتا بیکی قودو و سه پسر او چیلاون و ماجار و
ترکان نام گرفته

بودند دیگر حدود ولایت نایمان بوضعی رفته که در میان کوهها آب و علف و راهها دشوار است آنجا جمعی ساخته اند و آغاز فضول
خواهند کرد در باب تدارک ایشان اندیشه فرمود و در سال گاو موافق سنه اثنی عشر وستمایه سوبوتای بهادر را با لشکر
بهم جنگ فرمود و برادرزادگان او فرستاد و فرمود تا جهت لشکر گردونهای بسیار ترتیب کردند و میخ آهنین استوار کردانیدند
تا در میان سنگ نرود شکسته نشود و طوغوچار بهادر را از قوم قنقرات که بوقت نهضت ختای او را با دو هزار مرد قراول
در پس پشت گذاشته بود تا آغروقها و اردوها را نگاه دارد و مدتی مقیم بود و بلشکر بر نشسته فرمود تا با سوبوتای
بهادر پیوندد چون باز رسید باتفاق برفتند تا رود قمچوران که در ولایت مغولستان است و در آن حدود با
تودو مصاف دادند و قوم مرکیت را بشکستند و تمامت را بکشتند چنانکه از ایشان غیر از یک پسر کوچک کس ترکان
نماند و تیراندازی بغایت نیکو بوده او را گرفته پیش جوجی خان آوردند و جهت آنکه تیرانداز عظیم ماهر بود
ایلچی بنزد چنگیزخان فرستاد و جان او را بخواست چنگیزخان بواسطه آنکه کرات از ایشان زحمات
دیده بود اندیشه کرد که نباید که باز آغاز فتنه کنند بجواب پیش جوجی فرستاد که من جهت شما چندین ممالک و لشکر
اندوخته ام او را چه می کنید بدان سبب او را نیز بکشتند و از آن قوم هیچ اثری نماند

حکایت

فرستادن چنگیزخان بوراغول نویان را بجنگ قوم تومات که مقدم ایشان تایتوله سوقر بوده و شکستن تومات و کشته شدن بوراغول در آن جنگ

هم در سال گاو مذکور چون چنگیزخان را معلوم شد که تایتوله سوقار مقدم قوم تومات که پیش از این ایل
در آمده بود بسبب غیبت چنگیزخان بجانب ختای دیگر باره یاغی شده و آن قوم علی حده لشکری بودند و مردان جنگی
و فتان نایاآ نویان را از قوم بارین و دوربای نویان را نامزد فرمود تا بجنگ ایشان برنشینند نایاآ نویان عذر
بیماری آورد چون عرضه داشتند چنگیزخان ساعتی اندیشه فرمود و بعد از آن بوراغول نویان را بجای ایشان
نامزد کرد بوراغول نویان چون بشنید از امرا پرسید که مرا شما باید یا پادشاه را دانید یا خود اندیشه فرمود گفت بخویشتن فرمود
گفت بدولت چنگیزخان بروم اما بعوض خون دیگری مقدم و فرزندان خود را پادشاه سپرده برفت
و قوم تومات را بگرفت و تاچیز گردانید لیکن در جنگ کشته شد چون چنگیزخان شنید که بوراغول نویان
کشته بود بشنید و از حقوق او یاد آورد بواسطه او عظیم دلتنگ گشت و بر فرزندان او ترحم آورد و فرمود که با الغ تنگی گفتا را
مرحوم بگو و اندرون نم باید که غم نخورید که ایشان را نیکو نگاه دارم و بعد از آن فرزندان او را موقر و محترم داشت و با نواع
سیورغامیشی می کرد

حکایت

آنکه چنگیزخان موقلی را لقب گوی انگ مقرر فرمود و سیورغامیشی کرده با لشکر بهم بفتح بلاد ختای فرستاد

در بارس ییل که سال یوز باشد واقع در ذی القعده سنه اربع عشر وستمایه چنگیزخان موقلی را لقب گوی انگ داد

و بسبب

وسبب آن بود که پیش از آن او را بر حد ولایت جورجه فرستاده بود و اقوام جورجه او را گوی انگ گفتند یعنی پادشاه یک ناحیت چون
دیگر بار او را بدان حدود می فرستاد فرمود که این لقب فال نیکوست و او را بدان منسوب کردانید و یک تومان لشکر از انکوت بود و
دیگر هزاره قوشیغول و چهار هزاره از قوم اوروت و دو هزاره از ایکیراس مقدم ایشان توکورکان و یک هزاره
منکقوت مقدم ایشان منککا قالجا پسر قویلدار و سه هزاره از قنقرات مقدم ایشان آلچی نویان و دو هزاره جلایر
مقدم ایشان تایسون نام برادر موقلی گوی انگ و بغیر از مغول از چریک قراختای و جورچه که مقدم ایشان اویار
وانگشای بود و توغان وانگشای آنچه جمع شده بودند و با ایشان همه سپرده بود بجهت آنکه ایل رات کوچ
داده بودند و هر یک را امیر تومان کرده و معنی وانگشای امیر تومان باشد مجموع آن لشکرها را بموقلی گوی انگ حواله کرد
و از اطراف ممالک ختای و جورجه آنچه مستخلص شده بود با وی سپرد و فرمود تا آن را محافظت می نماید و آنچه ایل نشده بود
امکان محرز می کرداند و التان خان در شهر نمکینگ بود و هنوز بعضی از ممالک ختای داشت و لشکری تمام بجمع و شرح حال
و عاقبت کار او در داستان اوکتای قاآن بیاید چه تمامی ممالک ختای و التان خان در عهد او مسخر شد و چنگیزخان
چون آن طرف را بموقلی گوی انگ حواله فرمود خواست تا خویشتن با تمامت لشکرها در دست راست و چپ بجانب ترکستان
و ایران زمین آید مصلحت در آن دید که پیشتر کوشلوک نایمان و دیگر اقوام را که در هر گوشه سرکشی می کردند تدارک کند
و انگاه آن عزیمت را بامضا رساند

حکایت

پناه بردن کوشلوک بگورخان قراختای و غدر کردن کوشلوک با گورخان و کشته شدن کوشلوک و انقراض دولت پادشاهان نایمان بکلی بر دست مغول

هم در سال یوز مذکور کوشلوک خان را در حدود کوههای بدخشان لشکر چنگیزخان مقدم ایشان جبه نویان در دره
تاریخ قول بگرفتند و بکشتند و احوال او چنان بوده که چون پدرش تایانگ خان کشته شد او بگریخت و پیش عم خویش
بویروق خان رفت و چون بویروق را بکشتند او با پادشاه مرکیت توقتا بهم بگریخت و از چنگیزخان بترسیدند
بر ایشان رفت و توقتا کشته شد و کوشلوک دیگر باره راه گریز گرفت و از طریق بیش بالیق بحدود ولایت کوچا
آمد چنانکه پیش از این ذکر آن رفته است بعد از آن بایلار و سال اژدها واقع در رجب سنه اربع وستمایه پیش
گورخان پادشاه قراختای رفت و از سال اژدها مذکور تا وقتی که او را در حدود بدخشان بکشتند مدت یازده سال باشد
و از سال هوش واقع سنه ستمایه که چنگیزخان با پدر کوشلوک تایانگ خان جنگ کرده و او را کشته و کوشلوک گریخته
تا وقتی که بولایت کوچا در آمده چهارده سال بوده خاصه مجموع پانزده سال باشد فی الجمله چون کوشلوک پناه با گورخان برد
گورخان پادشاهی بزرگ بوده و بر جمله بلاد و دیار ترکستان و ما وراء النهر حاکم و بکثرت لشکر و شدت تجمل و حشم مستظهر و بدان
سلطان محمد خوارزمشاه مبلغ سی هزار دینار زر بمواضعه قبول کرده بودند که هر سال می رساند و فرزندان را وصیت می کردند
بدان وفا می نماید و هر کرا با وی منازعت نکند چه او سدی محکم است و ما ورای او خصمان قوی حال یعنی اقوام مغول
و نایمان و دیگر الاک گورخان او را ترحیب و اکرام تمام کرد و بعد از آن دختر خود را بوی داد و ملازم او می بود

بعد از آنکه چون کار سلطان محمد خوارزمشاه مرتفع گشت و مملکت سلاطین غور و غزنه و بلاد خراسان و عراق بستد و بعضی
از ترکستان نیز بگرفت و شوکت و عظمتی تمام یافت از تحمل قبول خراج کفار و اداء مقرر مواضعه گورخان استنکاف داشت لشکرها
اطراف گرد کرد و بقصد استخلاص بلاد ماوراء النهر لشکر بخارا کشید و ملوک اطراف پیغامها در لباس فرستاد و ایشان را بمواعید
خوب مستظهر گردانید خاصه بسلطان عثمان که پادشاه سمرقند بود و از نسل افراسیاب و آن جماعت چون بسبب ظلم کفار و امتداد
مدت از گورخان ملول گشته بودند دعوت سلطان محمد را اجابت کردند و با او متفق شدند و بخفیه پیش کوشلوک نیز پیغام فرستاد
و او را الزام بود و کوشلوک جهت آنکه تزلزل احوال گورخان مشاهده می کرد و می دید که امراء بزرگ او که در حدود شرقی بودند
سرکشی کرده اند و بحمایت پادشاه جهانگیر چنگیزخان توسل می نمودند او نیز بسبب آنکه بسیاری از ارکان گورخان از جنگ کی در
شنیده بود که امراء پدرش تایانک خان و منکان که بمانده ایشان بودند که شاه هستند طمع خام او را تحت داد و بمنزلت که چون
بقیه لشکرهای پدری را جمع کند یا سامانی بر قاعده گذشته تواند و بعد از آن لشکر و لشکر گورخان که دل با بری نهاده اند مملکت گورخان
بستاند و قوی حال گردد و کارها را که باید آرایش کند بر مقتضی آن هوس و سودای فاسد با گورخان مظلوم دلیله گری کرد و بنا
بر آن اندیشه با گورخان گفت مدتیست که از اولوس و قوم خود جدا مانده ام و چنگیزخان بحکم ولایت خطای و آن حدود
مشغولست و من خان شنیدم که بسیاری از اقوام و لشکر من در حدود ایمیل و قیالیق و بیش بالیغ سرگردان و پریشان اند و چون آن
مزاحم شوند بهر جا جمع میشوند و دشمنان ایشان را تعرض می رسانند اگر از حضرت گورخان اجازت یابم بروم و ایشان را جمع کردانم و دفع
حوادث و دفایع گورخان را معاونت نمایم و تا زنده باشم شرایط بندگی و اخلاص بتقدیم می رسانم و او امراء را اشتراک لازم دانم
گورخان از ساده دلی بر سخن او اعتماد کرد و او را اجازت داد کوشلوک از او جدا گشته سر خویش گرفت و چون آوازه ظهور
او در ترکستان فاش شد بقیه اقوام و لشکران پدرش که از زخم شمشیر لشکر چنگیزخان گریخته بودند بر وی جمع شدند
و او بهر طرفی تاختن می برد و لشکرها می آورد تا گروه او انبوه شد و بلشکر و عدت مستظهر گشت آنگاه روی بجانب گورخان نهاد
و بر بلاد و نواحی مملکت او می زد و دست تعدی گرفت و گورخان پیر و ضعیف شده بود و تدارک نمی توانست و کوشلوک چون از
عزم سلطان محمد بجانب گورخان خبر یافت پیشتر شد و از آنجا پیش ایلچیان متواتر می رسانید و بر آن قرار کردند که سلطان از جانب غرب
متوجه گورخان شود و کوشلوک از طرف شرق و گورخان را در میانه انداخته بردارند اگر سلطان سبقت کرد از مملکت گورخان
تا المالیق و ختن و کاشغر سلطان را بود و اگر کوشلوک پیشتر دست یابد از آن مملکت تا آب فناکت او را باشد برین جمله
از طرفین قرار استقرار یافت و کوشلوک سبقت کرد و لشکرهای گورخان چون بر بود او تعجیل براند و بحوالی بلاساغون برسر
گورخان آمد و با آن مقدار لشکری که نزدیک بود با کوشلوک مصاف داد کوشلوک شکست و منهزم باز گشت و ترتیب و استعداد
لشکر از سر گرفت و سلطان محمد خوارزمشاه نیز باتفاق سلطان عثمان بر سمرقند روی بگورخان آورده بود چون بولایت طراز رسید
تاینکو سر لشکر گورخان با لشکری که از آنجا بود در آنجا بر مصاف دادند و تاینکو در دست سلطان محمد افتاد و لشکرش
منهزم شدند کوشلوک چون خبر ضعف حال گورخان شنید استعداد کار ساز کرده بود تعجیل تمام رانده در حالتی که لشکر او متفرق
بودند بر سر وی رفت و او را در گرفت گورخان چون جان نداشت خواست تا با او تواضع نماید کوشلوک آن معنی رضا نداد
و او را در محل پدری نظری کرد و ظاهر احترام بجای می آورد و بطریق عدل تمامت ممالک ترکستان از آن او داشت و منصب
پادشاهی او بدست زود گرفت و گورخان پس از دو سال از غصه جان بداد و خزاین و اموال و لشکر که در تصرف او بود

بدولت و کاردانی مرتب و مهیا گردانیده بود تمامت بدست کوشلوک افتاد و چند سال در آن منصب بود و در ابتداء احوال
دختری از قوم   که اکثر   باشند بخواست دختر او را بت پرستی الزام کرد و چون کار پادشاهی او در ممالک
ترا خطای مستحکم گشت دست تطاول و تعدی برعیت گشاد و جور و ظلم بی حساب آغاز نهاد و هر سال لشکرها بولایات
مسلمانان آن طرف میفرستاد تا غلها می خوردند و می سوختند چون چند سال ارتفاعات ایشان تلف شد مردم از تنگی
غله بتنگ آمدند و از راه اضطرار مطیع احکام او گشتند تا لشکر در آن شهرها نشستند و در خانه هر کدخدایی یکی از لشکریان
نزول کرد و عدوان و فساد در میان مسلمانان آشکارا شد و مشرکان بت پرست هر آنچه خواستند میکردند و هیچ آفریده را مجال
منع نه و از آنجا بملک ختن رفت و بگرفت و اهالی آن نواحی را بانتقال از دین محمدی اکراه کرد و میان دو کار باستطلاع مخیر
گردانید یا تقلید مذهب نصاری و تثلیث یا بت پرستی و تلبس بلباس اهل خطای و خواست که از راه غلبه و تسلط
بحجت و دلیل ائمه اسلام را ملزم کند در شهر ندا داد که هر که در زی اهل علم و صلاح است تمامت بصحرا حاضر شوند ائمه
بموجب فرمان بیکبارگی بیرون رفتند و مقتدی طایفه امام علاء الدین محمد ختنی بر خاست و نزد کوشلوک آمد و زبان
بگفتن حق تیز کرد و در ادیان بحث آغاز نهادند چون آواز بلند شد و حق بر باطل و عالم بر جاهل غالب گشت و امام علاء الدین
کوشلوک را الزام کرد حیرت و دهشت بر کوشلوک مستولی شد از غضب بر جهید که این حضرت رسالت باشد بر زبان
بیشرم راند امام محمد گفت خاک بدهانت ای بی معتقد دین حق کوشلوک بفرمود تا او را بگرفتند و بانواع عذاب الیم معذب داشتند
و او بر آن مصابرت می نمود و بعد از تکالیف گوناگون او را بر در مدرسه خویش چارمیخ زدند و از واقعه او کار مسلمانان
بیکبارگی با دون گشت و دست ظلم و فساد آشکارا اداران کافران بر مسلمانان منبسط شد خلق دست بدعا برداشتند تا کار
بر دعای مظلومان بهدف اجابت رسید و دفع آن کافر ظالم بر دست لشکر پادشاه جهانگشای چنگیزخان بتیسیر
پیوست و آنچنان بود که بموجبی که مقدم یافت چنگیزخان چون از جنگ خطای فارغ شد نوقبلی کویانک را با
لشکری بسیار جهت محافظت طرف خطای و جانب شرق نامزد فرمود و خویشتن عازم حدود مغرب گشت جبه نویان را
با لشکری بزرگ بدفع کوشلوک دشمن بفرستاد و کوشلوک در آن وقت بشهر کاشغر بود لشکر مغول هنوز آغاز مصاف
نکرده بودند که کوشلوک نعل فرار بر نهاد و جبه نویان با منادیان در شهر منادی دادند که هر کس بر کیش خویش باشد و طریق
آباء و اجداد خود نگاه دارند و لشکریان کوشلوک که در شهر خانهای مسلمانان مقام داشتند تمامت ناچیز شدند و لشکر
مغول بر عقب کوشلوک روان شدند و بهر موضع که نزول می کرد او را انزعاج می کردند تا عاقبت او را در حدود بدخشان بیابان
کوهها راه خطا کرد و در دره ای که آنرا ساریق قول می گویند بگرفتند و بکشتند و باز گشتند و اهل بدخشان از نقود و
جواهر غنایم بی اندازه یافتند   و این سخن محقق و روشن است که هر آفریده که دین محمدی را تعرض رسانید مخذول
و مقهور گشت و آنکه شرع احمدی را تربیت و تقویت کرد اگر چه متعلقان آن بود دولت و نعمت او روز بروز در تزاید
و تضاعف بود و ایام او امتداد و دوام تمام یافت والسلم چون تاریخ چنگیزخان از ابتداء قوین ییل
که سال گوسفند باشد موافق شهور سنه سبع وستین وخمسمایه هجری تا انتهاء پارس ییل که سال یوز باشد واقع در شهور سنه
اربع عشر وستمایه که مدت هشت سال بود و چنگیزخان در آن سال الا خوز هشت و چهار ساله بوده بر سبیل
تفصیل نوشته شد از اینجا تا آخر سلف و سلاطین خوارزم و ملوک و اتابکان که در زمان معاصر چنگیزخان

بوده اند آغاز کنم و مجملا بنویسیم و باز دیگر باز بتاریخ آیم که معمار این بوده از شمار القدر العزیز بعده

تاریخ

خواتین ختای و ماچین و پادشاهان قراختای و ترکستان و ماوراء النهر و خلفا و سلاطین و ملوک و اتابکان ایران زمین و شام و مصر و مغرب وغیرهم که از ابتداء آرقوی ئیل که سال گوسفند باشد واقع در ماه شعبان سنه سبع وستمایه تا انتهاء پارس ئیل که سال یوز بود واقع در ذی القعده سنه اربع عشر وستمایه که مدت هشت سال باشد معاصر چنگزخان بوده اند و نوادر حوادث که در این مدت مذکور واقع شده بر سبیل اجمال و ایجاز

تاریخ

پادشاهان ختای که در مدت مذکور بوده اند

چنزون

نوزده سال بعد نه سال ماضی و دو سال

باقی هشت سال

تاریخ

پادشاهان ماچین که در مدت مذکور بوده اند

نینگزون

سی و دو سال بعد پانزده سال ماضی هفده سال

باقی هشت سال

تاریخ

پادشاهان قراختای و ترکستان و ماوراء النهر که در مدت مذکور بوده اند

هم گورخان مذکور بوده و در این سالها احوال که شرح داده شد کوشلوک پسر تایانک خان نایمان که دختر او را خواسته بود یاغی شد و ملک از و ستده و گورخان در آن غصه رنجور شده و نمانده و هم درین مدت کوشلوک نیز کشته گشته و آن ممالک بر چنگزخان مسلم شد

تاریخ

خلفا و سلاطین و ملوک و اتابکان که درین مدت مذکور بوده اند

تاریخ

خلفا

در بغداد خلیفه عباسیان الناصر لدین الله بود و در این سالها آنچه مذکور شد حق الیسیر که می ستدند شغل آن ایرمان از شغل استعمال کرده و مالی بسیار از آن حاصل می شد و سبب آن بود که دختر شرابی وفات یافت و کالای خرید بجهت صدقه بوقت حساب ذکر نمود آن بر آمد خلیفه فرمود که مرسوم قطعا از هیچ آفریده تمغا نستانند و در بغداد دار الضیف بسیار بساخت و فرمود تا در هر دو جانب بغداد بنا نهادند که درویشان را بنده گاه در آن دار الضیفها روزه گشایند و در آنجا گوشت گوسفند و نان رقاق و حلوا معهود دادی

تاریخ

سلاطین

در خوارزم و عراق و خراسان و غزنه

سلطان محمد خوارزمشاه بود و بواسطه آنکه سلاطین آن ممالک تمامت نیست شده بودند و او پادشاه مستقل گشته کار او بأوج رفعت رسیده بود و بعضی از ممالک ترکستان و ماوراء النهر در حوزه سلطنت آورده و احوال او چند حکایت است

حکایت

عزیمت او بجانب بغداد بقصد خلیفه

در شهور سنه ۶۱۳ سلطان بقصد دار السلام بغداد لشکر کشید بواسطه آنکه پیش از آن میان او و خلیفه وحشتها افتاده بود و کینه و کدورتها در سینها نشسته و سلطان بدان سبب از ایمه ممالک فتوی ستده بود و تخصیص از مولانا استاد البشر فخر الدین رازی که آل العباس در تقلد خلافت محق نیستند و استحقاق خلافت سادات حسینی نسب را ثابت و محقق است و هر صاحب شوکتی که قادر باشد بر وی واجب و لازم بود که یکی از سادات حسینی را که مستعد باشد بخلافت بنشاند تا حق بار دیگر بمستحق قرار داده باشد خصوص که آل العباس از اقامت جهاد و غزوات تقاعد نموده اند و سید علاء الملک ترمذی را که از سادات بزرگ بود نامزد کرد تا او را بخلافت بنشاند و بر آن اندیشه روان شد چون باصفهان رسید شنید که اتابک سعد فارس بر عزم استخلاص عراق بحدود ری آمده سلطان با کوکبه سواران بر سبیل یزک تعجیل براند و بموضع خیل بزرگ با اتابک سعد رسید صف کشیدند بمانع بود و انهزام لشکر فارس چنان اتابک سعد را دستگیر کردند و سلطان خواست تا او را بکشد اتابک بملک زوزن را وسیلت ساخت تا سلطان او را بجان امان داد و قلعه اصطخر و اشکوان را با دو ثلث محصول فارس ملتزم شد که بدهد و پسر بزرگ را بنوا بگذاشت آنگاه اجازت مراجعت یافت و هم آنگه سلطان بجانب همدان روان شد و اتابک اوزبک که از آذربیجان بهوس ملک عراق بهمدان آمده بود منهزم گشت لشکریان خواستند تا بر عقب او بروند سلطان گفت در یک سال دو پادشاه بزرگ را گرفتن نیک فال نبود بگذارید تا بروند و سلطان متوجه بغداد شد در اوایل فصل خریف و شب اندر میانه گروه اسدآباد برف در مدت یک شبانه روز آغاز کرد چنانچه بسیاری از مردم و اکثر چهارپایان هلاک شدند و آن حال از اول چشم زخمی بود که بکار سلطان رسید و با افزوده آن عزم جزم را فسخ کرد و در زمین چند در عراق توقف نمود و بهانه آن ممالک را ضبط و ترتیب

حکایت

کشتن خوارزمشاه بی نکر بازرگانان و
رسولان را و انگیخته شدن فتنه بدان سبب

بوقت مراجعت سلطان از عراق اینالجق غایرخان امیر اترار رسولی رسید باعلام احوال تجار که تعلق به چینگز خان
داشتند سلطان بی تدبر و تفکر بمجرد فتوی فقها بر خون ایشان مثال داد تا آن مسلمانان را که بحریم سلطنت او پناه جسته
بودند بقتل آرند و اموال ایشان را باسم غنیمت بردارند

شعر

خونریزه شود مرد را روزگار ـــ که آن کشته کش نیاید بکار

و صورت آن حال آنچنان بود که در آخر عهد دولت خوارزمشاه خلایق امن و رفاهیتی چه تمامتر داشتند و نوایر فتنها منطفی
گشته و راهها ایمن و حرامیان کم شده حاکم بهر جا از اطراف ممالک که امکان حصول ربحی نشان می‌دادند جماعت تجار
بامید تحصیل آن نفع روی آن طرف می‌نهادند و چون اقوام مغول صحرانشین بودند و از شهرها دور انواع امتعه ملبوس و مفروش
مثل ایشان تنگی تمام داشت و آوازه منافع معاملات با ایشان بغایت نهایت مشهور بران سبب از بخارا سه شخص از تجار عزیمت
آن دیار کردند با انواع بضاعات از جامهای زربفت و زندنیچی و کرباس و دیگر اجناس که لایق و مناسب آن قوم دانستند
و در آن وقت اکثر بلاد ختای و ترکستان از ملاحده و متمردان پاک گردانیده بود و بر سر راهها قراولان نشانده تا بازرگانان را
بسلامت می‌گذرانیدند از تماشات و امتعه ایشان هر آنچه لایق دانستند نزد چینگز خان می‌فرستند آن سه بازرگان را
آنجا فرستادند چون آنجا رسیدند یکی از ایشان تماشات خویش عرضه داشت و هر چه را به ده دینار یا بیست دینار بود بدو بالش
و سه بالش قیمت گفته چینگز خان از آن سخن استنکاف نموده در خشم شد و گفته این شخص پندارد که هرگز جامها پیش از این نزد ما
تا اصناف جامها که از خزانه در خزانه موجود بود بدو نمودند و بعد از آن تماشات او را ثبت کرده تاراج کردند و او را موقوف گردانیدند
و رفقای او را فرمود تا با اقمشه حاضر شدند و هر چند الحاح کرد جامها را قیمت نکردند و گفتند ما این تماشها را بنام پادشاه
آورده‌ایم چینگز خان را سخن ایشان خوش آمد و فرمود تا هر جامه زربفت را یک بالش زر بدادند و هر دو کرباس زندنیچی را بالشی
نقره و آن رفیق دیگر را نیز خواند و جامهای او را که تاراج کرده بودند بهمین نسبت بها بداد و در حق ایشان انواع نواخت فرمود و در آن
عهد مسلمانان را بنظر اعزاز و احترام تمام نگاه کردندی و جهت تبجیل و اکرام بجرگاههای سفید پاکیزه فرود می‌آوردند و بوقت مراجعت ایشان
فرمود تا خواتین و شهزادگان و امرا هر یکی از متعلقان خویش دو سه کس را با بضاعت بالش زر و نقره همراه ایشان کردانند تا بولایت
سلطان روند و تجارت کنند و تنسوقات و طرایف آن طرف حاصل کرده بیاورند امتثال فرمان را هر کس از اقوام خویش یکی دو کس را
تعیین کرده جماعتی از مسلمانان جمع شدند و چینگز خان محمود خوارزمی و علی خواجه بخاری و یوسف کنکا اتراری را
براه ایلچی آن بازرگانان را همراه گردانیده پیش خوارزمشاه فرستاد و پیغام داد که تجار آن طرف نزد ما آمدند و بر آن منوال که
استماع خواهد کرد ما نیز جمعی تجار را در صحبت ایشان بدان دیار فرستادیم تا طرایف آن اطراف بدین طرف آرند و نفایس متاعهای
آن اصقاع حاصل گردانند و بزرگی خاندان و اصالت دودمان شما پوشیده نیست و بسطت عرصه مملکت و نفاذ اوامر تو
در اکثر اقالیم بر عموم خواص و عوام روشن است و نزد من تو عزیزترین فرزندی و بهرکسی از مسلمانان و چون حدود ما بازدیک است
از دو شاهزاده آن گشته و ذات مستعمره سر کشت و از جانبین حق همسایگی ثابت است مقتضی عقل و مروت آنست که

چینگیز خان

ازطرفین

از طرفین طریق موافقت مسلوک باشد و در وقوع حوادث معاونت و مدد یکدیگر را التزام نماییم و مسالک را از مهالک ایمن داریم تا
تجار که مدار آبادانی جهان بر تردد ایشانست تا بنغ الملک آمد شد کنند و بعد الیوم مواد تشویش خاطر بسبب موافقت منحسم باشد
و امداد فساد و عناد منصرم چون ایلچیان و تجار بشهر اترار رسیدند امیر آنجا اینالجق نام بود از اقارب مادر سلطان ترکان خاتون
و بلقب غایرخان موسوم گشته و از آن جماعت هندوی بود که در ایام ماضی با او معرفتی داشته بود و بر عادت مالوف او را
اینالجق می‌خواند و از سر غرور بعظمت خان خویش او را اعتبار نمی‌کرد غایرخان از آن معنی متغیر می‌شد و طمع در مال ایشان
طمع کرد و ایشان را موقوف گردانید و باعلام حال ایشان ایلچی بعراق نزد سلطان فرستاد خوارزمشاه نصایح چینگز خان را
ناشنوده بی امعان نظر باباحت اراقت دما و اغتنام اموال ایشان مثال داد و ندانست که بحلال داشتن خون و مال ایشان
زندگانی حرام خواهد شد

شعر

هر آن کس که دارد روانش خرد ـــ سر مایه کارها بنگرد
بکاری که خواهی تو اندر شدن ـــ نگر کز دهانه برون آمدن

غایرخان بر وفق فرمان ایشان را بیجان کرد بلکه جهانی را ویران و خلقی را بی خان و مان و مال آرا که اشارت رسید یکی از ایشان
بحیلت از زندان گریخته بود و در مغول رفته چون حال واقعه یاران معلوم کرد روی براه آورد و بحضرت چینگز خان
شتافت و صورت حال ذکر آن عرضه داشت آن سخن چنان در دل چینگز خان اثر کرد که او را ماسکه ثبات
و سکون نماند و هم در آن تب و تاب بخشم تنها بر بالای پشته برفت و کمر در گردن انداخت و سر برهنه کرده روی بر خاک
نهاد و سه شبانروز بحضرت حق تضرع و زاری کرد و می‌گفت ای خدای بزرگ ای آفریننده تاجیک و ترک هیجان این فتنه را
مبتدی نبوده‌ام از تایید خود مرا قوت انتقام بخش و بعد از آنکه دعا کرد اثر اشارت بشارتی احساس کرد از آنجا شاد
و گشاده خاطر بزیر آمد عازم بر ترتیب و استعداد کارزار و چون کوشلوک که در پیش بود ابتدا بدفع او کرده لشکر فرستاد کار
و حال مشروح گفته شد او را از میانه برداشت و ایلچیان نزد سلطان روانه گردانید و مکر و غدری که بی عذر از او صادر
شده بود و معلم از حرکت لشکر جانب او تا لشکر را مستعد باشد و خوارزمشاه چون از سر نخوت و غرور عاقبت
عاقبت را اندیشه نکرد با سیب بلا و محنت گرفتار شد وَالنَّظَرُ فِی الْعَوَاقِبِ تَأْمَنُ الْمَعَاطِبِ

حکایت

خبر یافتن سلطان محمد خوارزمشاه از عزم
لشکر چینگز خان بجانب او و جنگ کردن
با فوجی که برجب بودند با الحاح و باز گردیدن
او منهزم

چون خبر حرکت لشکر چینگز خان سلطان محمد خوارزمشاه رسید عراق را به پسر خود سلطان رکن الدین داد
و از همدان بعزم خراسان روان شد و در نیشابور مدتی مقام کرده متوجه بخارا گشت و در آنجا چند روزی بلهو و
طرب مشغول بوده بجانب سمرقند رفت و از آنجا با لشکری انبوه بخند شد و از آنجا عبور بترکستان تا سرحد ولایت
خود برفت و در آن حال لشکرهای چینگز خان جهت دفع اقوام قرقیز و کرنتن و کوشلوک و تقدو پسر پادشاه مرکیت

که بعد از شکستن کرکر عز جمعیتی ساخته بودند فرستاد و بنواحی سمرقند و ترکستان بموضع آمده بودند در عقب جمعی که بعکا [illegible]
آن اقوام قراول خوارزمشاه خبر داد که لشکر مغول درین حدود نزدیک اند سلطان در عقب ایشان روان شد و بعضی از راویان مغول
می گویند که آن لشکر آن بود که **چنگیزخان** سوبدای بهادر و طوغاچار را از قوم قنقرات با مقدم ایشان گردانیده بود و بجنگ
قدقد فرستاده و چون درین موضع مذکور با تو قد مصاف دادند و او را با بسیاری لشکر بکشتند آن خبر بسلطان محمد رسید و بقصد ایشان
برنشست و در آن مصافگاه جمعی از کشتگان بمجروحی را دید از او احوال پرسید و در پی لشکر مغول روان شد دیگر روز در میان دو
رودخانه قیلی و تمیچ علی الصباح بایشان رسید و لشکر را با سامی کرد لشکر مغول از جنگ تقاعد می نمودند و گفته که ما را از حضرت
چنگیزخان اجازت جنگ با سلطان خوارزمشاه نیست ما بمصلحتی دیگر آمده ایم چون سلطان سخن ایشان نمی شنید و عنان از جنگ
باز نمی کشید مغول نیز روی بکارزار آوردند و از جانبین چپ و راست را مقابل یکدیگر برداشت و بعضی مغولان بر قلب حمله کردند و بیم بود
که سلطان دستگیر شود در این سلطان جلال الدین قدم پیش نهاد و آن حمله را که طاقت تحمل آن نداشتی رد کرد و بنفسها از آن مهلکه بیرون
آورد **شعر** چه نیکو تر از نره شیر ژیان ۞ بپیش پدر بر کمر بر میان ۵ ۵ ۵ و آن روز تا
سلطان جلال الدین حرب تمام داشت و بعد از غروب هر دو لشکر با موضع خویش رفتند و آرام گرفتند مغولان آتشها بر افروختند
و کوچ کرده مراجعت نمودند و چون بنزدیک **چنگیزخان** رسیدند مردانگی و دلاوریها که از سلطان جلال الدین مشاهده کرده بودند
عرضه داشتند **چنگیزخان** حوز دانست که بین الطرفین حالی مانده و پادشاهانی که واسطه بودند متفرق شدند لشکرها را مرتب
و آماده گردانید و مستعد قصد ممالک سلطان محمد شد و با آنکه سلطان را دانحفش آن فتنه با چین و **چنگیزخان** بر تاعد
مانند نمی خواست که قصد او کند و به هیچ وجه طریقه دوستی و محافظت حقوق همسایگی مسلوک می داشت و تا چند حرکت موجب
رنجش و کدورت و قیام بانتقام باشد از سلطان صادر شد بهم دم ادجرکت کرد **اول** آنکه جماعت بازرگانان را که از اینجا فرستاده
برای طلب بکالای و مصالح جز فرستاده بود و شغلها آورد دلپذیر داده بی تفکر و تدبر بکشت و قطعا بار بعضان التفات نمود **دیگر**
آنکه ایلچیان را بکراه دالزام بالشکر او جنگ کرد **دیگر** آنکه ملکی از ترکستان که در دست کوشلوک بود چون از دست لشکر **چنگیزخان**
کشته شد تمامت سلطان تصرف نمود ۞ و مجموع این معانی موجب کینه و عداوت و سبب مجازات و مکافات گشت و از جمله سلطان
بعد از آن جنگ باز سمرقند آمده تحیر و تردد بوی راه یافته بود و انقسام باطن ظاهر او را مشوش کرده و چون قوت و شوکت خصم
مشاهده می کرد و موجبات هیجان فتنه که از پیش نهفته بود می دانست پریشانی و حیرت دم بدم بر وی استیلا می یافت و آثار آن
از اقوال و افعال او ظاهر می شد و از غلبه وهم ابواب راحت بر وی بسته شد و خواب و قرار متواری گشت دل بر قضای مبرم
نهاد و در رضینا بقضاء الله و قدره را کار بست و منجمان نیز می گفتند تسییر درجات افتاده طالع بر درجات منظمه واجرام قاطعه
رسیده و سعود از آن موضع تسییر ساقط اند و بیمن ناظر خدای که از نحوسات نکند در احتیاط با هیچ کار بر یک از دقایق
ضامر باشد اقدام نتوان نمود آن سخن منجمان بر جمله اسباب خلل کار او شد و عنان برتافت و اکثر لشکر را که بر قرب
چهار صد هزار سوار بود در بلاد ترکستان و ماوراء النهر بگذاشت **بیت** هزار در اترار بر اینانج خان داد و هزار در ولایت بخارا گذاشت
و منقلغ خان و امیر اختیار الدین کوشلی امیر آخور و علی حاجب ملقب به اینانج خان و خمید و رو تاینکو و دیگر امرا را با بیست هزار مرد در
بخارا بنشاند و بقایای افواج طغاجاق و امراء غور خربیل و خرزور و بهرام عز الدین کرت و حسام الدین مسعود و جمعی دیگر را با صد و
ده هزار مرد در سمرقند و فخر الدین حبش و لشکر عیار را با ترمذ و محمد خان را با وخش و خان زاده مدرش هیچ و طوایف پهلوان را

نظم

بجنگ و دعلوی بکمر تا چنانکه در بطایحی آن بقعه و اسلحه خانه را با نکند و فرمود تا باروی قلعه مرتفع را عمارت کنند
و دوری بخندق بگذشت و گفت اگر لشکری که قصد ما دارند هر یکی تازیانه خویش در اینجا اندازند بیک بار انباشته شود و
از آن سخن رعیت و لشکر شکسته دل شدند و سلطان براه نخشب روان شد و بهر جا می رسید می گفت چاره کار خود بسازید که
مقاومت با لشکر مغول ممکن نیست و کس فرستاد تا حرم او و مادرش ترکان خاتون از خوارزم براه مازندران روان شدند و با هر کس
از ارکان مملکت مشورت می کرد که چاره این حادثه بچه طریق توان کردن و دم بدم اخبار موحش متواتر می رسید و اختلال
حال زیادت می شد جماعت ارباب تجارب بتخصیص پسرش سلطان جلال الدین می گفتند که کار ممالک ما و آماء النهر از لک درگذشت
کار اولی آن که از جیحون نخود تا خراسان و عراق از دست نرود لشکرها که در هر شهری نشانده ایم بازخواهیم و تحصیل آن کردن و جیحون را خندق ساخت و الا التجا ببلاد هندوستان می باید برد سلطان بجوانبای ضعیف را پسندیده داشت و در
عزیمت بجانب ترمذ بیامد و در آن وقت عماد الملک ساوی که پیرش رکن الدین در عراق و با تحف و هدایا فرستاده بود
آنجا رسید و او را عزیز و مکرم می داشت او سلطان را بجانب عراق دعوت کرد و گفت در آنجا لشکرها از عراق جمع کرده ایم و
از سر تدبیر و اهبت روی بکار آوریم و سلطان جلال الدین آن سخن را منکر بود و می گفت صواب آنست که هر چه ممکن باشد
لشکرها را گرد کرده با دشمن ایشان را زنیم و اگر سلطان را دل استقرار نمی کند جریده بجانب عراق با مضا رساند و لشکرها برادر
تا بر حد جیحون و دست برد نمائیم و آنچه مقدور و موسوع باشد بجای آریم تا نزد خالق و خلایق معذور باشیم و اگر مراد بر نیاید
هدف تیر ملامت نگردیم و زبان طعن دراز نکند و گویند که از خراج و مال خراج از ما می ستدند و در این وقت ما را مهمل و معطل
می گذارند چندانکه این سخن را با مبالغت تمام مکرر کرد و اجازت نیافت انتظار واجب می شناخت و سلطان بهر از نفاذ
تحیر و ترعش اجابت نمی کرد و رای پدرانه پسر را بازیچه کودکان می شمرد و بدین معنی تمسک می نمود که کوکب اقبال در و بال
است و تمامی احوال او بعد از این بعقب تاریخ **چنگیزخان** خواهد آمد ان شاء الله العزیز
روم سلطان غیاث الدین کیخسرو بود و در آن سال لشکر شام انطاکیه را با آن از دست رفته بسبب آنکه پیش از آن
آن را محاصره کرده بود و چند برج از باروی آن خراب کرده بودند و نزدیک بود تا بگیرد اهل شهر از فرنگان که در جزیره قبرس
اند که متصل با انطاکیه است مدد خواستند لشکری از آنجا بیامد و غیاث الدین مراجعت نمود فرنگان در شهر شدند و غیاث
الدین بعضی از لشکریان خویش را در کوهها که میان انطاکیه و ولایت او بود بنشاند تا نگذارند که چیزی از ولایات و اطعمه
برند بعد از آن در شهر قحطی افتاد اهل شهر با فرنگان گفتند که ما دیگر مسلمانان را نگیریم که مادر رحیم و بدان سبب میان
شهریان و فرنگان خصومت افتاد شهریان مسلمانان را بمدد خواندند و با تفاق فرنگ جنگ کردند فرنگان با قلعه در آمدند
مسلمانان بعد بقوینه فرستادند بطلب غیاث الدین او با لشکری تعجیل نمود چون برسید دیگر روز شهر را بسپردند و
قلعه را حصار دادند و بستدند و فرنگان را بکرفتند

تاریخ

ملوک و اتابکان

در مازندران شاه حسام الدین بود و در آن سال وفات یافت و از او سه پسر ماند مهین علی [illegible]
میانه را از ولایت بیرون کرد او بعلیشاه برادر خوارزمشاه تقرب جست و از او استمداد نمود علیشاه با شارت خوارزمشاه

لشکر بمازندران کشید و چون از کرکان روانه شدند پسر بهتمر کشاه بود وفات یافت و کفته بجای او بنشست علیشاه
بمازندران لشکر کشیده آن هیرباشاه بود بقلعه کوراوف و خدا را محاصره کرده سعی نمود فتح میسر نشد اما ولایت
سه محرکت و پسر بمیانه از قبل ایشان حاکم بود و خطبه و سکه بنام خوارزمشاه میکرد **و در عراق**
اتغمش و منکلی از ممالک جهان پهلوان حاکم بودند اتغمش ببغداد رفت و مدتی ملازم بود خلیفه او را تشریف داد و حکم اصفهان
و همدان فرستاد او با ولایت برچم بیامد و انتظار وصول لشکر بغداد میکرد و خلیفه سلیمان بن برجم را از امارت ترکمانان معزول
کرده بود و برادر کهترش را بجای او نصب کرده سلیمان پنهان منکلی را اعلام کرد تا لشکری بتعجیل بفرستاد و بمعاونت سلیمان
ناکاه اتغمش را بگرفتند و سرش را پیش منکلی بردند کار منکلی از آن سبب قوی شد و لشکرها روی جمع کستند و ولایت عراق را
تمامی بگرفت و چون میان او و اتابک ازبک پسر جهان پهلوان که حاکم آذربایجان بود وحشتی بود خلیفه با اتابک ازبک پیغام فرستاد و
او را بر جنگ منکلی تحریض کرد و وعده و وعید داد و جلال الدین محمد صاحب قلاع اسماعیلیه فرمود تا مساعدت او کند بقرار آنکه
چون منکلی را بردارند بعضی ولایت اران اتابک را باشد و بعضی ازان خلیفه و بعضی ازان جلال الدین محمد و خلیفه مظفرالدین کوکبری
را صاحب اربل و شهرزور با لشکری بفرستاد ایشان بقصد منکلی بهمدان رفتند او بپناه با کوهی که نزدیک کرج بود لشکرها
کرد کوه در آمدند منکلی در شب گریخت و لشکر او متفرق شدند و لشکر خلیفه ولایت بستدند و بموجب عهود بخش کردند
اتابک اوزبک حصه خویش بنده یا آن خود اوغلمش نام سپرد چه او در آن جنگ مردیها کرده بود و لشکرها هر یک با ولایت
خویش رفتند و منکلی منهزم بساوه رسید شحنه ساوه دوست او بود او را از اجازت خواست تا بشهر درآید شحنه او را در شهر
برد و بخانه خود فرود آورد و سلاحش بستد بخواست تا او را بند کند و پیش اوغلمش فرستد منکلی درخواست کرد تا هم خود
او را بکشد و پیش اوغلمش نفرستد شحنه سر منکلی برگرفت و پیش اتابک اوزبک فرستاد و او ببغداد فرستاد **و در اذربیجان**
اتابک اوزبک مذکور بود و شطری از احوال او بر این نمط که یاد کرده شد **و در دیار بکر**
صاحب موصل عزالدین مسعود بن نورالدین ارسلانشاه بن عزالدین مسعود بن قطب الدین مودود بن
عمادالدین زنکی بن اقسنقر بود و در این سالها وفات یافت و پسر خود ارسلانشاه را که ده ساله بود ولی عهد کردانید
و بدرالدین لولو را به وصایت و تدبیر ملک تعیین کرد بر همان قاعده که مدبر ملک او و پدرش نورالدین بنده بود و در شب
نماند و بدرالدین شبانه رسولان بملوک فرستاد تا تجدید عهد کند و خلیفه تا منشور و تقلید بفرستاد و بامداد کارها تمام
کرده بنشست و بر وفق رسولان کار ساخته باز آمدند و از دارالخلافه تقلید ولایت نورالدین و تفویض بدرالدین در وجود
ملک امثله و تشریفات فرستادند و نورالدین هشتاد و ثمان رنجور می بود و عمش عمادالدین زنکی که قلاع عقر و شوش
داشت هوس ایالت موصل کرد و مظفرالدین اربل را موافق نمود و قلعهای هکار و زوزان بستد و هکرات
بدرالدین با و پیغام نصیحت فرستاد و نشنید بدرالدین از ملک اشرف پسر ملک عادل مدد خواست او را آن موافقت دران آمد
و لشکری بمدد او فرستاد بدرالدین بجنگ عمادالدین رفت و مظفرالدین اربل بمدد عمادالدین لشکر فرستاده بود
مصاف دادند و بدرالدین لشکر عمادالدین را بشکست و از دارالخلافه رسولان برسیدند و میان ایشان صلح کردند
بعد از این مصالحه نورالدین ارسلانشاه نماند و برادر کهتر او ناصرالدین محمود که سه ساله بود بپادشاهی نشاندند و
بواسطه [illegible] او طمع عمادالدین در ملک زیادت کشت بعزم موصل در حرکت آمد و در این حال بدرالدین بر خود را با لشکری

بمدد ملک اشرف فرستاده بود و او بمدد برادر خود کامل بمصر میرفت و لشکری که پیش از آن ملک اشرف بمدد بدرالدین
فرستاده بود مقدمشان عزالدین ایبک در نصیبین بودند بدرالدین ایشان را طلب داشت بمواقفت از دجله بگذشتند و
به فرسنکی موصل بهم رسیدند عزالدین ایبک بر میسره ایشان زد که عمادالدین زنکی آنجا بود و او را بشکست و مظفرالدین
که در قلب بود بر میسره بدرالدین زد و بدرالدین را بشکست بدرالدین با موصل آمد و مظفرالدین باربل رفت رسل در میان
آمدند و صلح کردند و ملک اشرف سنجار بستد و بمدد بدرالدین بموصل آمد و ناصرالدین محمود صاحب آمد بخدمت او بود
و عزم اربل کردند رسل خلیفه برسیدند و میان ایشان مصالحتی کردند و هر کس با ولایت خود رفتند و صاحب
میافارقین ملک اوحد نجم الدین ایوب ابن العادل بود و شهر موش بگرفت و قصد خلاط کرد با صاحب آنجا مصاف داد
و شکسته با نفری معدود با میافارقین آمد پدرش مدد فرستاد و با ایشان صاحب خلاط مصاف داد بلبان شکسته در خلاط
رفت و از مغیث الدین صاحب ارزن الروم مدد خواست او بنفس خود حاضر شد و فرصت جست و بلبان را هلاک کرد و خواست که خلاط
بستاند اهل خلاط کس پیش نجم الدین فرستادند و بخواندند چون بیامد ملک بدو سپردند و او بر آن کل ولایتی که در آن حدود
بود استیلا یافت و باز بروی عاصی شدند و دیگرباره شهر بقهر بستد و قتل عام و نهب تمام کرد و متمکن شد **و در شام و مصر**
ملک عادل بود و پسرانش هر یک در طرفی از آن ممالک متمکن و در سنه اربع عشر و ستمایه
جمعی از فرنکان که از اطراف مدد خواسته بودند در عکه جمع شدند جهت استخلاص بیت المقدس آمدند و از آنجا
لشکر او بدر کشید و برابر فرنکان فرود آمد چون فرنک را با غلبه دید باز کردید و بر صوب دمشق تا مرج صفر رفت فرنکان
ارمنستان تا بانیاس غارت کردند و خرابی تمام و عادل بر خود ملک معظم عیسی را که صاحب دمشق بود با لشکری انبوه بالجون فرستاد
تا فرنک را از بیت المقدس منع کند فرنکان از طرف عکه بمحاصره قلعه طور رفتند و هفده روز مصاف دادند تیری بر امیر [illegible]
ایشان آمد و بمرد ایشان منهزم کشتند و عادل آن قلعه را خراب کرد چه بعکه نزدیک بود و محافظت آن دشوار و فرنکان
از عکه در دریا نشستند و بدمیاط مصر بیرون آمدند و حاکم میان ایشان و دمیاط نیل حایل بود و بعضی از نیل جدا باز [illegible]
محاذی تخت ایشان آنجا فرود آمدند و بر این خود خندقی [illegible] زدند و بر آنجا مراکب ساختند و ملک کامل پسر عادل که
صاحب مصر بود محاذی ایشان بموضع عادلیه فرود آمد و فرنک مدتی با آن برج که بالشکر ملاو بود جنگ میکردند تا بعد بگرفتند
و سلاسل ببریدند تا مراکب ایشان تردد توانند ملک کامل بجای سلاسل جسری ساخت محکم بست تا مانع تردد فرنکان باشد
و جنگی سخت کردند و کالوکشتی چند ببستند و بر سنگ زدند تا بشکست و غرقه شد و ملک با جمله چند بجنگ کردند و چون
نیل در میان بود دمیاطیان از فرنک امان نمی داشتند و دروازها کشاده بمعاملات مشغول بودند **و در جزیره**

در فارس اتابک مظفرالدین سعد بن زنکی بود و شطری از احوال او در تاریخ خوارزمشاه کفته شد و چون
سعد از مواضعه ارض سلطان بازگشت [illegible] اتابک ابوبکر چون آن حال شنید راضی نشد و بمصاف پیش آمد و برد رنک
ناروی کبر کشاده کرزی بر خود پدر زد و در آن جمله از اسب بیفتاد و او را بگرفتند پدرش مقید کردانید بقلعه
سپید فرستاد و بعد از مواضعه سلطان وفات نمود **و در کرمان** برادرزاده اتابک سعد حاکم بود و چون
با وی عاصی شد بعد از [illegible] ملک [illegible] از قبل سلطان خوارزمشاه حاکم آن [illegible] کاشت [illegible]

ودر بیستان

تاریخ

نوادر و غرایب حوادث که در مدت مذکور واقع شده

چون تاریخ خواتین و خلفا و سلاطین و ملوک و اتابکان اطراف ممالک که از ابتدا قوین ییل که سال کوسفند باشد واقع در شعبان سنه سبع و ستمایه تا انتها بارس ییل که سال یوز بود واقع در ذی القعده سنه اربع عشر و ستمایه که مدت هشت سال باشد معاصر چنگیزخان بعضه اندر سبیل اجمال نوشته شد دیگر بار تاریخ چنگیزخان که بعد از مدت مذکور بوده آغاز کنیم و مفصل بنویسیم ان شاء الله العزیز

تاریخ

چنگیزخان از ابتدا توی ییل که سال خرگوش باشد واقع در ماه ذی القعده سنه خمس عشر و ستمایه هجری تا انتها و قاقا ییل که سال خوک باشد واقع در صفر سنه اربع و عشرین و ستمایه که مدت نه سال باشد و در ابتدای تاریخ مدت مذکور عزیمت بلاد ترکستان و ممالک ایران زمین کرده و بمدت شش سال آن ممالک را مسخر ساخته و سال هفتم که سال مرغ بوده واقع در صفر سنه اسعی و عشرین و ستمایه در فصل بهار در اردوها خود رسید و چون سند کیا و لایت تنکقوت دیگر بار یاغی شده بعزم اغار رفت و آنرا فتح کرد و در سال خوک مذکور بعد از پانزده روز از ماه میانه پاییز مطابق ماه رمضان بوده وفات یافت و هر چند در سال هفتاد و سیم وفات کرده چون سال ناقصه بوده عمر او هفتاد و دو سال تمام می‌باشد جامع مغولان بر آن متفق اند

حکایت

توجه رایات جهانگشای پادشاه جهانگیر چنگیزخان بجانب ممالک سلطان محمد خوارزمشاه بعزم استخلاص آن

چون سال خرگوش واقع در ذی القعده سنه خمس عشر و ستمایه که معظم شهور آن موافق شهور سنه ست عشر بود در آمد و غبار فتنه کوشلوک فرو نشسته بود و راه‌ها از یاغی و دنا الفسا پاک گشته چنگیزخان پسران و امرا و تومان و هزاره و صده را امیر و مرتب فرمود و جمع ... و قوریلتای کرده میان ایشان از نو ایین و یوسون و یاسا نهاد و بقصد ولایت سلطان محمد خوارزمشاه عزیمت ... و در سال اوزدهار ... اردوخانه ادیش ... یلامیشی کرد و ایلچیان را پیش سلطان محمد

فرستاد

فرستاد باعلام تصمیم عزیمت بجانب او و فرمود که با تمام آنچه در سابق سلطان بران اقدام نموده بود از انگیختن تجار و غیر آن ... شرح داده شد و با یرکا حرکت فرمود و ولایات که بر ممر بود تمامت بگرفت و چون بحدود قیالیق رسید مقدم امرای آنجا ارسلان خان بایلی بندگی آمد و سیم خاینچی یافته در مدد لشکر مغول بر امعامات روان شد و از بیش بالیغ بیوتوت اودیتور با چیل خویش و از المالیق سوقناق تکین با لشکر خود بخدمت آمدند

حکایت

وصول چنگیزخان بشهر اترار و استخلاص آن بدست لشکر مغول

در آخر پاییز سال اژدها مذکور چنگیزخان با لشکری جرار بشهر اترار رسید و بارگاه او در مقابل حصار برافراشتند و سلطان لشکری بزرگ بغایرخان داده بود و قراجه خاص حاجب را با ده هزار سوار بمدد او فرستاده و حصار و بارو و شهر را استحکام تمام بجای آورده و آلات حرب را جمع کرده چنگیزخان فرزندان اوکتای و جغتای را با چند تومان لشکر شهر را محاصره کنند و جوچی را با لشکری چند بجانب جند و ینگی کنت نامزد فرمود و جمعی امرا را بطرف خجند و بناکت و بحشی بمطرفی لشکری نامزد کرد و خویشتن با تولوی خان عازم بخارا شد و حکایت استخلاص بخارا و سمرقند بموضع خویش بیاید و در اترار بمدت پنج ماه از جوانب جنگ کردند و عاقبت اهل اترار را کار باضطرار رسید و قراجه با ایل شدن و تسلیم شهر رضا داد و غایرخان چون میدانست که موجب آن فتنها او است و هیچ وجه ابقای خود تصور نمی‌کرد جهدی بجهدی میکرد و بصلح راضی نمیشد بهانه انکه با ولی نعمت بی وفایی کنم بدان سبب قراجه نیز با ایلی و التجا کرد و شبانه با لشکر خویش از دروازه بیرون رفت لشکر مغول او را گرفته بندگی شهزادگان بردند فرمودند که تو با مخدوم خود با احسان ... حقوق نعمت و فای ننمودی ما را از تو طمع یکدلی نتوان بود و او را با تمامت نوکران بکشتند و شهر بستدند و تمامت مردم را چون رمه گوسفند از شهر بیرون راندند و هر چه بود غارت کردند و غایرخان با بیست هزار مرد بر قلعه رفت و هر روز پنجاه پنجاه بیرون می‌آمدند و کشته می‌شدند و مدت یک ماه جنگ قایم بود و اکثر بقتل آمدند غایرخان با دو کس بماند و برقرار مجادلت میکرد و تعلل می‌نمود و لشکر مغول او را در حصار بگرفتند بر بام رفت و هیچ چیز از آن دو نوکر نیز کشته شدند و سلاح نماند بعد از آن خشت می‌انداخت و برقرار جنگ میکرد مغولان گرد بر گرد او فرو گرفتند و او را بگرفتند و باروی حصار را با خاک راه برابر کردند و از رعایا و ارباب حرفت آنچه از شمشیر بازماندند بعضی را بحشر بخارا و سمرقند و آن حدود راندند و غایرخان را در جند کوک سرای بقتل آوردند و از آنجا روان شدند

حکایت

توجه شهزاده جوچی بجند و ینگی کنت و استخلاص آن

بر وفق فرمان جهانگشای چنگیزخان شهزاده جوچی با لشکری مذکور با اولوس جوری بجانب جند روان شد و ابتدا بشهر سغناق ... از نواحی جند که بر کنار جیحون است رسید و در مقدمه حسن حاجی ... که با ... که ... زمان قدیم باز بندگی چنگیزخان پیوسته بود و در زمره حشم منتظم گشته ... آنجا امانی ... آن ... اهالی را ... ایلی ... بحکم رسالت و قرابت نصیحت کند و ایلی خواند تا دماء و اموال ایشان بسلامت بماند ... در شغب و فتنه و ...

از ادای رسالت باز کرد نصیحت آمیز شهریان و رنود و اوباش غوغایی بر آوردند و تکبیر گویان او را هلاک کردند و غوغایی بزرگ می‌شد
چون جوجی خان آن حال بشنید لشکر را با یکدیگر جمع کرده روز دیگر از بام تا شام جنگ کرد بنوبت جنگ می‌کردند تا بقهر و قسر آنرا بگرفتند
و در عفو و مسامحت در بسته با تمامی [illegible] بجمله هلاک کردند و امارت آن ولایت به پسر حاجی حسین [illegible] داد و از آنجا به اوزکند شد
و آنرا [illegible] از سلح گشت تا استخلاص کرد انگاه عازم اسناس گشتند و غلبه لشکر آنجا از رنود و اوباش بود در جنگ مبالغت
نمودند و اکثر بقتل آمدند آن آوازه بجند رسید قتلغ خان امیر امیران که سلطان او را محافظت آن حدود نامزد کرده بود شب
از جیحون بگذشت و از راه بیابان متوجه خوارزم شد و چون خبر جلای او بجند به جوجی خان رسید چینتیمور را برسالت بجند فرستاد
و ایشان را استمالت داد و از مخاصمت اجتناب فرمود و چون در جند سروری و حاکمی مطلق نبود هر کس بر وفق هوای خود سخنی
می‌گفت و مصلحتی می‌اندیشید عوام غوغا بر آوردند و قصد چینتیمور کردند او از سر دها برفق و مدارا ایشان را از آن حال بشناخت
و قتل حسین حاجی خبر کرده تسکینی داد و با ایشان میثاق بست که نگذارم که لشکر بیگانه بدینجا تعلق سازد ایشان از آن بهره خوش شدند
شدند و آسیبی بدو نرسانیدند چینتیمور ناگاه از پیش ایشان برفت و بحضرت جوجی و الوس جوجی رسید و از احوال
مشاهده نمود اعلام داد ایشان عازم آنجا شدند و چهارم صفر سنه ست عشر و ستمایه بظاهر شهر نزول کرده و لشکر
بکندن خندق و استعداد آن مشغول شدند اهل جند دروازها ببستند و بر بارو آغاز جنگ نهادند و چون بسر کار جنگ [illegible]
از منجنیق [illegible] می‌کردند که [illegible] پیاده [illegible] نردبانها بر دیوار افراشتند و از جوانب و اطراف بر بارو آمدند
دروازهای شهر را بگشادند و تمامت شهریان را بیرون آوردند و آنجا [illegible] آسیب زخمی نرسید و چون [illegible]
جنگ را نکشیده بودند دست [illegible] بر ایشان [illegible] چند سرور [illegible] بدشت [illegible] گفته بودند بکشتند
و نه شبانروز ایشان را در صحرا موقوف کردند و شهر را [illegible]
از خروج [illegible] حضرت چنگیزخان از ولایت [illegible] آنجا نصب کردند و بجانب شهر [illegible] رفتند و مستخلص گردانیده شهر را
بستاندند و از آنجا الوس [illegible] در حرکت آمدند و از صحرا نشینان ترکمانان که از حدود جند ده هزار مرد
نامزد شدند که بجانب خوارزم روند و بینال نویان بر سر ایشان بود چون [illegible] نحوست طالع [illegible]
[illegible] را که بایناک [illegible] بمقام خود بر سر ایشان داشته بود بکشتند و یاغی شدند بایناک [illegible]
چون آوازه شنید باز گشت و اکثر آن قوم را بکشت و بعضی بهزیمت جان بردند و با فوجی دیگر بجانب آمویه و مرو رفتند
چنانچه صورت آن حال در موضع خویش ثبت خواهد افتاد ان شاء الله تعالی

حکایت

[illegible]

چنگیزخان چون باترار رسید و فرزندان و امرا را باطراف نامزد می‌کرد الاق نویان و سکتو و بوقای [illegible] هزار مرد
[illegible] بجانب بناکت فرستاد ایشان را [illegible] که امرا که از اطراف ایشان [illegible] بودند آغاز [illegible]
[illegible] لشکری [illegible] بود سه روز [illegible] کردند و روز چهارم اهل شهر امان خواستند و [illegible]
[illegible] بعضی بشمشیر و بعضی بتیرباران هلاک کردند [illegible]
و ده [illegible] کردند و جوانان را از حشم بیرون آوردند و متوجه خجند شدند چون آنجا رسیدند [illegible] بحصار پناهیدند